

امام حسن علیه السلام ، صلح حسنی مقدمه ی قیام حسینی

امام حسن علیه السلام از بذل جان خود دریغ نداشت، و امام حسین علیه السلام در راه خدا جانبازتر از حسن نبود. چیزی که هست، حسن، جان خود را در یک جهاد خاموش و آرام فدا کرد و چون وقت شکستن سکوت رسید، شهادت کربلا واقع شد؛ شهادتی که پیش از آنکه حسینی باشد. حسنی بود. نه امام حسین جنگ طلب بود و نه امام حسن صلح طلب

کتاب‌های :	امام حسن علیه السلام	صفحه ۲
	امام حسین علیه السلام	۱۰۶
	امام سجاد علیه السلام	۲۸۵
	حضرت زینب علیها السلام	۳۵۹
	ابوالفضل العباس علیه السلام	۳۹۲
	حضرت علی اکبر علیه السلام	۴۴۷



سرشناسه: زارع‌پور، محمود، ۱۳۳۶

شمارگان: ۱۰۰۰ قیمت: ۰۰۰.۰۰۰ تومان

نوبت چاپ: سوم ۱۴۰۱

آدرس نویسنده: <http://m5736z.blog.ir/> لطفا پیام ارسال نمایید

آدرس کتاب های منتشر شده: <http://zarepoorketab.blog.ir>

در این کتاب می خوانیم :

- بخش ۱ : امام حسن علیه السلام
- بخش ۲ : فعالیت ها و اقدامات امام حسن علیه السلام قبل از امامت
- بخش ۳ : سخنرانی امام حسن (علیه السلام) بعد از شهادت پدر
- بخش ۴ : آغاز بیعت شکنی مردم با امام حسن علیه السلام
- بخش ۵ : شایعه بین یاران امام و پیشنهاد صلح از طرف معاویه
- بخش ۶ : واپسین روزهای عمر امام مجتبی علیه السلام و توطئه معاویه
- بخش ۷ : قانون اسلام و جهاد و صلح
- بخش ۸ : صلح حسنی علیه السلام، معلول دنیا طلبی خواص
- بخش ۹ : مکاتبه و مناظره امام حسن علیه السلام و معاویه
- بخش ۱۰ : نبودن تحلیل سیاسی بین مردم بود و مشکلات امام (رهبر انقلاب)
- بخش ۱۱ : یاران امام حسن مجتبی علیه السلام
- بخش ۱۲ : بررسی شرائط سیاسی اجتماعی دو امام
- بخش ۱۳ : نسیمی از آموزه های اخلاقی امام حسن مجتبی علیه السلام

امام حسن مجتبی پیشوای کامل

از جمله رهبرانی که به سبب دارندگی عصمت، قابلیت و شانیت پیشوایی کامل را به عهده دارد، امام حسن مجتبی علیه السلام است. پیامبر صلی الله علیه و آله درباره پیشوایی ایشان و برادر بزرگوارش امام حسین علیه السلام می فرماید: الحسن و الحسین امامان قاما او قعدا؛ حسن و حسین در همه احوال، امام و پیشوایند؛ چه بایستند و چه بنشینند.

بخش ۱: امام حسن مجتبی علیه السلام

نیمه رمضان سال سوم هجری متولد و ۷/۵ سال از کودکی خود را با پیامبر صلی الله علیه و آله همراه خاطرات تلخ و شیرین و به یاد ماندنی گذراند رسول خدا او را با کمی سن در برخی عهد نامه ها گواه می گرفت آیه تطهیر در مورد عصمت و پاکدامنی علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است.

چون مژده تولد کودک را به پیامبر صلی الله علیه و آله رساندند، سروری زاید الوصف آن حضرت را فرا گرفت و خواستار دیدن کودک شد چون کودک در آغوش گرفت، بویید و بوسید و در گوش هایش اقامه و اذان گفت. پیامبر صلی الله علیه و آله منتظر بود تا ببیند آیا از آسمان خبر تازه ای درباره ی این کودک فرود می آید یا نه؟ وحی نازل شد و خطاب به آن حضرت گفته شد: نام فرزند هارون، جانشین موسی علیه السلام، شبر بوده و علی نیز نسبت به تو به منزله ی هارون است نسبت به موسی، پس این کودک را **حسن** نامگذاری کن که حسن در عربی مترادف شبر است

امام حسن علیه السلام بیشتر از آنکه شبیه امام علی علیه السلام باشد به پیامبر صلی الله علیه و آله شباهت بسیار داشت و بدین خاطر بارها پیامبر صلی الله علیه و آله خود نیز فرموده بود: حسن از من و حسین از علی است

پیامبر اکرم به حسن و برادرش حسین علیه السلام علاقه خاصی داشت و بارها می فرمود که حسن و حسین فرزندان من هستند و به پاس همین سخن علی علیه السلام به سایر فرزندان خود می فرمود: شما فرزندان من هستید و حسن و حسین فرزندان پیغمبر خدایند.

نام مبارک امام مجتبی علیه السلام یعنی حسن هدیه جبرئیل به رسول خدا بود و این نام در دنیا نبوده بلکه از نامهای اهل بهشت است. در حدیث آمده که پیامبرگرامی

فرموده: حسن، حسن نامیده شد، زیرا احسان خدای متعال سبب پایداری آسمان ها و زمین است. این حدیث شریف حسن بودن را اشاره به مقام احسان می داند. و برخی از روایات دیگر نیز ویژگیهای برای امام مجتبی بیان کرده اند که دقیقاً بر همان مقام احسان که جزو بالاترین درجات برای سالک الی الله است، تطبیق می کند. از آن جهت امام حسن را **کریم اهل بیت** می خوانند که ایشان کریم الوجه بود و از جهت منظر، پیکر، اخلاق و بزرگواری به پیامبر شبیه تر از او نبود.

کودکی

فرزند گرامی رسول الله از همان دوران کودکی از نبوغ سرشاری برخوردار بود وی با حافظه نیرومندش، آیاتی را که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل می شد، می شنید و همه را حفظ می کرد و وقتی به خانه می رفت برای مادرش میخواند. و حضرت فاطمه علیها السلام آن آیات و سخنان رسول الله صلی الله علیه و آله را برای حضرت علی علیه السلام نقل میکرد و علی علیه السلام به شگفتی می پرسید: این آیات را چگونه شنیده است؟ و زهرای مرضیه می فرمود: از حسن علیه السلام شنیده ام

روزی علی علیه السلام پنهان از دیدگان فرزندش به انتظار نشست تا ببیند فرزندش چگونه آیات را بر مادرش تلاوت می کند امام حسن علیه السلام به خانه آمد و خواست آیات قرآن را برای مادرش بخواند ولی زبانش به لکنت افتاد و از گفتار باز ماند و چون مادرش علت را پرسید، گفت: مادر جان! گویا شخصیت بزرگی در این خانه است که شکوه وجودش، مرا از سخن گفتن باز می دارد.

سرور جوانان بهشت

پیامبر درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام شش، هفت ساله فرمود: **سیدی شباب** **اهل الجنة**؛ اینها که هنوز کودکند، جوان نیستند؛ اما پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید سرور جوانان اهل بهشتند. یعنی در دوران شش، هفت سالگی هم در حد یک جوان

است؛ می فهمد، درک می کند، عمل می کند، اقدام می کند، ادب می ورزد و شرافت در همه ی وجودش موج می زند

اگر آن روز کسی می گفت که این کودک به دست امت همین پیامبر صلی الله علیه و آله ، بدون هیچ گونه جرم و تخلفی به قتل خواهد رسید، برای مردم غیرقابل باور بود؛ همچنان که پیامبر فرمود و گریه کرد و همه تعجب کردند که یعنی چه؛ مگر می شود؟!

قضاوت و عجز دو خلیفه زمان در زمان طفولیت

مرد عربی نزد ابوبکر آمده و به او گفت: من در حال احرام چند تخم از تخمهای شتر مرغ را پخته و خورده ام، اکنون بگو تکلیف من چیست و چه چیزی بر من واجب است؟ ابوبکر نتوانست پاسخ او را بدهد و بدو گفت: قضاوت در مسئله تو بر من مشکل است، و او را به سوی عمر راهنمایی کرد. عمر نیز او را به عبد الرحمن معرفی و راهنمایی نمود، و او نیز در پاسخ مرد عرب درماند، و چون همگی درمانده شدند، آن مرد عرب را به امیرالمؤمنین راهنمایی کردند، و چون شخص مزبور به نزد امیرالمؤمنین آمد به حسنین اشاره کرده فرمود: **سل ای الغلامین شئت؟** از این دو پسر،

از هر کدام که خواستی سؤال کن! حسن علیه السلام رو به آن مرد عرب کرده فرمود: **الک ابل؟** آیا شتر داری؟ مرد عرب گفت آری فرمود: به عدد تخمهای شترمرغی که خورده ای شترهای ماده را با شترهای نر جفت گیری کن و هر عدد بچه شتری که از آن دو پیدا شد، آنها را به خانه کعبه هدیه کن!

امیرالمؤمنین علیه السلام رو به فرزند خود کرده فرمود: **یا بنی! ان من النوق السلوب، و ما یزلق!** پسر جان! شتران گاهی بچه می اندازند و یا بچه مرده به دنیا می آورند؟

حسن علیه السلام پاسخ داد: **یا ابه ان یکن من النوق السلوب و ما یزلق، فان من البیض ما یمرق** پدر جان اگر شتران گاهی بچه انداخته و یا بچه مرده به دنیا می آورند، تخم مرغان

نیز گاهی فاسد و بی خاصیت می‌شود! در این وقت حاضران صدایی شنیدند که می‌گفت: **معاشر الناس ان الذی فهم هذا الغلام هو الذی فهمها سلیمان بن داود** ای مسلمانان آنچه را این پسرک فهمید، همان بود که سلیمان بن داود فهمیده است.

حضرت علی علیه السلام در برخی رویدادها از حسن می‌خواست قضاوت کند

امام صادق علیه السلام فرمود: در دوران حاکمیت امیرالمؤمنین علیه السلام مردی را جهت دادخواهی به محضر آن حضرت آوردند. آن مرد را در خرابه‌ای یافته بودند در حالیکه چاقویی خون آلود در دست داشت و بالای سر مقتول که به خون خویش می‌غلتید. ایستاده بود. حضرت پرسید: ای مرد! در این مورد چه می‌گویی؟ متهم پاسخ داد: ای امیرمومنان! اتهام را می‌پذیرم. علی علیه السلام دستور داد او را ببرند و به جای مقتول قصاص کنند. در این هنگام مردی با عجله و شتاب خود را نزد حضرت رساند و فریاد زد: او را باز گردانید، به خدا سوگند، او جرمی ندارد.

من قاتلم! امیرمومنان از متهم پرسید: چه چیز تو را وادار کرد که اتهام قتل را بپذیری و حال آن که او را نکشته‌ای؟ مرد پاسخ داد: وضعیت به گونه‌ای بود که نمی‌توانستم کمترین دفاعی از خود کنم؛ زیرا چند نفر مرا در حالیکه کارد خونین در دست داشتم و بالای سر مقتول ایستاده بودم، دیدند و دستگیر کردند. من در کنار خرابه مشغول ذبح گوسفند بودم. وقتی آن را سر بریدم از این رو، داخل خرابه شدم که ناگهان دیدم مردی در خون خود می‌غلتد. به شدت ترسیده بودم. در حالی که چاقوی خون آلود در دستم بود، چند نفر وارد شدند و مرا بازداشت نمودند. علی علیه السلام دستور داد آن دو را نزد فرزندش، حسن علیه السلام ببرند و داستان را برای او بیان کنند و حکم الهی را بپرسند. آنان را نزد امام مجتبی علیه السلام بردند. آن حضرت پس از شنیدن سخنان آنها چنین قضاوت نمود: قاتل واقعی با اقرار و صداقتش جان متهم را نجات داد. و با این کارش، گویی بشریت را نجات داده است، و من احیایا فکانما احیا الناس جمیعا...;

هرکس انسانی را از مرگ رهایی بخشد چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده.

بنابراین آن دو را آزاد کنید و دیه مقتول را از بیت المال پرداخت نمایید .

غصه های امام حسن علیه السلام هفت سال و چند ماه از عمر شریفش گذشته بود که جد بزرگوارش از دنیا رحلت فرمود و از همان زمان دوران مظلومیت و غربت و مصیبت این خاندان شروع شد و هر روز مصیبت تازه و غم جدیدی بر او و برادر و خواهران او وارد می شد. برای این کودک تیزبین و باهوش چه اثر ناگوار و درد آوری داشته! خانه نشینی پدر و به غارت رفتن میراث آن امام مظلوم خار در چشم خلیده و استخوان در گلو شکسته.

بیماری مادرش فاطمه سلام الله علیها به دنبال آن احتجاجها و رفت و آمدها و تلاشهای بسیار برای احقاق حق و بازگرداندن حق ولایت و فدک و بستری شدن آن بانوی مکرمه در اثر ضربه ها و مصیبتهای وارده که به فاصله اندکی منجر به شهادت وی و یتیمی فرزندان معصومش گردید ... در گذشت مادرش و نارضایتی او از شیخین و تأثیرات دامنه دار او از غضب حقش و اینکه مادر از رنج جملات بد اندیشان تومار عمرش چون گل کوتاه به هم پیچیده شد سخت امام حسن علیه السلام را از محیط اجتماع متأثر نمود.

تحمل و صبر و خویشتن داری مشاهده جنازه ضربه خورده مادر، و حضور در مراسم دفن و کفن در تاریکی شب به وسیله پدر، و به دور از انظار مردم. در برابر همه این ناگواریها، آن هم برای کودکی هفت ساله و در حد اعلای نبوغ و ذکاوت که همه چیز را درک می کرده و تجزیه و تحلیل می نموده، کاری بس دشوار و مشکلی جانسوز و جانگداز است!...

و بر طبق قاعده، آن کودک معصوم و تیزبین از رفتار پدر و مادر بزرگوار، و طرز برخوردشان با مسائل آن روز، وظیفه خود را بخوبی درک می کرده و می دانسته که صبر و بردباری در برابر این پیشامدهای ناگوار، در آن مقطع سرنوشت ساز و حساس

اسلام، به درایت، دوران‌دیشی و خرد سازگارتر است... چنانکه پدر بزرگوارش (درباره همان مقطع زمانی حساس فرمود **فرایت ان الصبر علی هاتا احجی!**)

اعتراض به ابوبکر اما با تمام این احوال شاید سکوت کامل را در برابر آن همه مظلومیت جایز ندانست و بالاخره در یکی از روزها خود را به مسجد رسول خدا رسانده و ابوبکر را که در جایگاه جدش پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بود مخاطب ساخته و با همان لحن کودکانه، ولی پر معنی و کوبنده، بدو فرمود **انزل... انزل عن منبر ابی، و اذهب الی منبر ابیک** فرود آی... فرود آی از منبر پدرم و به سوی منبر پدرت برو! این گفتار کوبنده با آن لحن کودکانه و پر معنی همه حاضران در مسجد را مبهوت ساخته و چون سرهای خود را برگرداندند با سبط اکبر رسول خدا و نور دیده محبوب. آن حضرت، مواجه شدند که ابوبکر را مخاطب ساخته و آن سخنان را اظهار فرمود، که همه آنچه را ممکن بود به صورت مناظره و استدلال بیان دارد، با همین دو جمله کوتاه و پر معنی اظهار فرمود.

ابوبکر چنان غافلگیر شده بود که بناچار در پاسخ فرزند رسول خدا گفت **صدقت و الله انه لمنبر ابیک لا منبر ابی** راست گفתי به خدا سوگند که آن منبر پدر تو است، نه منبر پدر من (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲)

با غمها و دردها تجربه می اندوزد و استخوان در گلو خار در چشم تحمل می کند. به فرمان پدر در مقابل ناتوانی خلیفه در پاسخگوئی، جوابگوی مردم بود و مورد تحسین خلیفه و دیگران قرار میگرفت.

امام حسن و امام حسین علیهما السلام در دوران سه خلیفه در کلیه ماجراها سایه به سایه همراه پدر حضور دارند و ماموریت‌هایی هم از طرف خلفا به آنان واگذار میشود.

خلافت اسلامی به دست کسانی افتاد که از علم و دانش بی بهره بودند بزرگترین ضربه

ای که بر امام حسن علیه السلام وارد شد در گذشت جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله بود موضوع پیدایش کودتای سقیفه و انحراف اصحاب از وصایای پیغمبر و عقب گذاشتن علی علیه السلام و خلافت را به دست گرفتن و دست به دست دادن برای امام بسیار ناگوار آمد.

از این گذشته چیزی که بیشتر روحیه ی امام حسن علیه السلام را رنجه می ساخت این بود

که خلافت اسلامی به دست کسانی افتاد که از علم و دانش تهی بودند و در

هر مرحله از پرسشها درمانده و ناگزیرند باید به امام مراجعه کنند. قهراً آدمی ناراحت می شود که اشخاص مصدر امر باشند و نتوانند پاسخ مسائل و درخواستهای مردم را بدهند و آن کسی که عالم و دانشمند است در خارج از اجتماع بنشیند و به بی سوادی و گمراهی زعما نظاره کند. ۲۵ سال این جریان سبب کدورت خاطر امام حسن علیه السلام بود که حق را در خارج از جای حق مشاهده می کرد.

معاویه هم چندین بار تشکیل جلسه **مناظره** داد و نتیجه آن غیر از افتضاح بنی امیه نشد یکبار بعد از توهین به علی علیه السلام، امام حسن اصل و نسب خود را با معاویه مقایسه میکند پدر تو ابوسفیان پدر من علی. مادر تو هِنْدِ فاسد و مادر من فاطمه. جد تو حرب جد من پیامبر. پس لعنت بر کسانی که پلیدترند، نفاقشان بیشتر و کفرشان طولانی تر بود که همه در مجلس آمین گفتند.

یکبار هم مجدداً بعد از افتضاح معاویه، عمرو عاص را که پنج مرد مدعی پدرش بودند، ولید را بخاطر شرابخواری و مستی در نماز، مغیره را به زنا و عفو عمر به جای حد زدن و مروان را که تبعیدی پیامبر بود و مورد عفو عثمان و بدستور معاویه حاکم مدینه انتخاب میشود؛ افتضاح مینماید. بنی امیه کوشش میکرد خود را اهل بیت پیامبر معرفی کند.

بخش ۲ : فعالیت ها و اقدامات امام حسن علیه السلام قبل از امامت

دوران خانه نشینی امیرالمؤمنین دوران پر رنج و محنت آوری برای اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود. اما این مسأله سبب انزاوای کامل اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله از جامعه و بی تفاوتی آنان نسبت به جامعه خود نمی شد و فعالیت های ارزنده ای از خود نشان می دادند . در این میان امام علیه السلام نیز سهم عمده ای بر دوش داشت . امام حسن علیه السلام در طول ۳۷ سالی که در کنار پدر زیست نه فقط فرزندی مطیع و امام شناس بود و خود را وقف خدمت به امیرالمؤمنین کرده بود. روزی بازوی نظامی پدر می شود و به فرمانش به طرف کوفه روانه می شود تا مردم آن سامان را از توطئه شوم دشمنان اسلام آگاهی دهد و آنها را جهت مقابله با پیمان شکنان و ناکثان بسیج کند. روز دیگر بازوی سیاسی امام می شود و در جریانات سیاسی دوران عثمان وارد صحنه می شود و او را نسبت به وضع ناهنجار دستگاه خلافتش و کثرت انحرافات آگاه می سازد. و یا در مسئله حکمیت به دستور آن حضرت و با بیانات شیوا و دلنشین، اعلام موضع می نماید و دست به افشاگری می زند و روزی در سمت قضاوت و دیگر مسوولیت ها به کمک و یاری پدر می شتابد.

مسوولیت های ثبت شده در تاریخ

در ماجرای جانسوز تبعید ابوذر غفاری هنگامی که می خواستند او را به ریزه تبعید کنند، عثمان دستور داد هیچ کس از مردم مدینه و مسلمانان حق ندارد به بدرقه ابوذر رفته و با او تکلم کرده و خداحافظی کند، و مروان حکم جیره خوار دستگاه خلافت را نیز مامور اجرای این دستور ساخت. عثمان می خواست با این دستور، هم ابوذر را تحقیر کرده و انتقام خود را از وی بگیرد، و هم در انظار عموم او را فردی ماجراجو و ضد اسلام و حکومت اسلامی معرفی کند. اما امیرالمؤمنین علیه السلام برای خنثی کردن این توطئه خائنانه و قدردانی مقام والای ابوذر، به این دستور ظالمانه وقعی ننهاد، و

هنگام اخراج آن رادمرد الهی در حالی که دو فرزند عزیزش حسن و حسین و همچنین برادرش عقیل، و برادرزاده و دامادش عبد الله بن جعفر، و عمار را نیز همراه خود آورده بود، برای تودیع و بدرقه ابوذر بیرون آمد و خود را به او رسانید

در این وقت حسن علیه السلام جلو رفته با ابوذر به گفتگو پرداخت. مروان ایشان را دید، پیش آمده و رو به حسن علیه السلام کرده گفت: هان ای حسن! مگر نمی‌دانی که عثمان گفتگوی با این مرد را ممنوع ساخته؟ اگر نمی‌دانی بدان! علی علیه السلام که سخن او را شنید، پیش رفته و تازیانه بر گوش مرکب مروان زده و بر سرش فریاد زد: **تنح نحاك** **الله اِلَى النَّارِ** دور شو، خدایت به سوی دوزخ دور گرداند! مروان که آن وضع را دید گریخت و خود را به عثمان رسانده و جریان را به اطلاع وی رسانید.

امیر المؤمنین علیه السلام به نزد ابوذر رفت و خداحافظی کرده و هنگام خداحافظی این سخنان پر معنی را که از سینه‌ای پر سوز بیرون می‌آمد بدو فرمود **یا اباذر انک غضبت لله فارح... خفتهم علی دینک، فاترک** ای اباذر تو برای خدا خشم کردی، پس امیدوار به همان خدایی که به خاطر او خشم کردی باش.

این مردم بر دنیای خود از تو ترسیدند، و تو بر دین خود از آنها واهمه کردی، پس آنچه را که به خاطر آن از تو می‌ترسند به دستشان ده (و از دنیای آنها چشم بپوش) و به خاطر همان که بر آن واهمه داشته و بیمناکی از ایشان بگریز. وه! که اینان چه بسیار نیازمندند بدانچه تو آنها را از آن منع کردی، و تو چه بسیار بی نیازی از آنچه اینان از تو منع کرده و بازداشتند و بزودی در فردای قیامت خواهی دانست که سودبرنده کیست، و حسودان چه کسی بیشترند. و اگر آسمانها و زمینها بر بنده‌ای بسته شود و آن بنده از خدا بترسد، خداوند برای آن بنده راه خلاصی و نجات فراهم سازد. [ای اباذر] نباید با تو مانوس شود مگر حق، و نباید چیزی تو را به وحشت افکند مگر باطل، تو اگر دنیای ایشان را می‌پذیرفتی (و با آنها همکاری می‌کردی) تو را دوست می‌داشتند، و اگر از دنیای چیزی برای خود می‌گرفتی تو را در امان می‌گذاشتند

یعنی همه این درپردری‌ها و رنج‌ها به خاطر آن است که تو اهل دنیا نیستی.

نماینده امام علی علیه السلام به سوی عثمان انحرافات و کج‌روی‌های آشکار کارگزاران عثمان عرصه را بر تمام مسلمانان آگاه و بیدار، به ویژه صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله تنگ کرده بود.

در زمان خلافت عثمان کارهای خلاف زیاد صورت می‌گرفت. بدین جهت هرگاه فرد یا افرادی به حضور علی علیه السلام می‌آمدند و از کارهای عثمان شکایت می‌نمودند، علی علیه السلام پسرش، حسن علیه السلام را نزد عثمان می‌فرستاد تا شکایت مردم را به او گوشزد کند. این موضوع بسیار تکرار شد، تا این که روزی عثمان به حسن علیه السلام گفت: پدرت تصور می‌کند که احدی آگاهی ندارد ولی ما به آنچه انجام می‌دهیم آگاه هستیم. بنابراین از ما دست بردار. پس از این گفتگو دیگر حضرت علی علیه السلام پسرش امام حسن علیه السلام را نزد عثمان نفرستاد.

اعلام آمادگی برای جهاد

امیرالمؤمنین علیه السلام علت اصرار معاویه بر عناد و راه باطل خود، ناچار به اقدام شد و از این رو با یاران خود به مشورت پرداخت و آنها را مخاطب ساخته، چنین فرمود: **اما بعد فانکم میامین الراء، مراجیح الحلم، ... عدوکم فاشيروا علينا براءیکم** (شما مردانی هستید خجسته رای و حلیم و بردبار، کارتان مبارک و گفتارتان حق است، و ما اکنون برای رفتن به سوی دشمن خود و دشمن شما تصمیم گرفته‌ایم، پس نظرتان را در این باره بیان دارید. در اینجا مردان بزرگی همچون عمار بن یاسر و سهل بن حنیف و مالک اشتر و قیس بن سعد و عدی بن حاتم و دیگران برخاسته و در تایید گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام سخنان گرم و پرشوری ایراد کردند که آن بزرگوار را به وجد آورد، و البته برخی هم بودند که حرفهای دلسردکننده و یاس‌آوری بر زبان جاری کردند، و از آن جمله از فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن بن علی علیه السلام نیز سخنرانی جالبی نقل کرد **الحمد لله لا اله غیره،.....** ستایش خدای را که معبودی جز او نیست، ...

براستی که از آن چه خداوند بر شما از حق خود بزرگ کرده و از نعمتهای خود فرو ریخته، نعمتهای بسیاری است که به شماره در نیاید و شکرش نتوان به جای آورد ... هیچ مردمی بر چیزی مجتمع و متحد نشدند جز آنکه کارشان محکم شود و گره ایشان مستحکم گردد، پس آماده شوید برای جنگیدن با دشمنان یعنی معاویه و لشکریانش که وقت آن رسیده، و دست از یاری یکدیگر بردارید که این کار دلها را پریشان کند، و براستی که بسوی نیزه‌ها رفتن شجاعت و پایداری است و نیرومند نشوند مردمی جز آنکه خدا بیماری را از آنها بردارد، و آثار مصیبت بار خواری را از ایشان کفایت کند، و به نشانه‌های شریعت راهنماییشان کند. و به دنبال آن، سخنرانی گرم و پر شور دیگری نیز از سبط اصغر رسول خدا صلی الله علیه و آله، یعنی امام حسن علیه السلام نقل شده است.

در میدان جنگ جمل با همه تلاش و کوششی که علی علیه السلام انجام داد تا شاید پیمان شکنان بصره دست از ماجراجویی برداشته و به راه حق بازگردند، توفیقی در این راه حاصل نشد و شیطان بر آنها چیره شد و آنها را از یاد حق بیرون برد، و بالاخره پس از اینکه جمعی از مردم بی‌گناه بصره را کشتند، امیرالمؤمنین علیه السلام به جنگ ایشان آمد و پس از گفتگوها و اتمام حجت، جنگ آغاز شد و علی علیه السلام که متوجه شد تا آن شتر سرپاست، این نادانان و فریب خوردگان از مقاومت خویش دست برنمی‌دارند و آشوب و فتنه خاموش نمی‌شود. پسرش محمد حنفیه را طلبید و نیزه خود را به او داده، فرمود: شتر عایشه را هدف این نیزه قرار ده و آن را از پای درآور. محمد با نیزه حمله کرد، ولی تعدادی اطراف شتر عایشه بودند و بسختی از آن حمایت می‌کردند مانع پیشرفت او شده و او را از رسیدن به شتر بازداشتند، و بازگشت.

در این وقت حسن بن علی علیه السلام پیش رفت و نیزه را از او گرفته و به سوی شتر حمله کرد و خود را بدان رسانده و نیزه‌اش را به او زده، بازگشت در حالی که خون آن شتر بر نیزه بود. محمد حنفیه که این منظره را دید، خجالت کشید. امیرالمؤمنین علیه السلام بدو فرمود: **لا تائف فانه ابن النبی و انت ابن علی** ناراحت مشو که او فرزند پیغمبر

است و تو فرزند علی هستی! باری با پایداری و شجاعت فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سبط اکبر آن حضرت جنگ جمل به نفع لشکر حق به پایان رسید.

در میدان جنگ صفین جنگ شروع شد و صفها آراسته گردید، و در اینجا باز هم نقش مهم و مؤثر فرزند رشید و بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان حسن بن علی علیه السلام را در راه دفاع از حریم اسلام و قرآن مشاهده می‌کنیم، که طبق نقل ابن شهر آشوب در مناقب، امیرمؤمنان علیه السلام هنگام تنظیم سپاه و صف آرایی لشکر، میمنه لشکر خود را به حسن بن علی و برادرش حسین علیهما السلام و عبدالله بن جعفر و مسلم بن عقیل سپرد و در معرکه جنگ هم مورخین می‌نویسند:

روزی معاویه خواست تا حسن بن علی علیه السلام را بیازماید، و روی طبع فریبکارانه‌اش به خیال خود او را فریب دهد، و به عبید الله بن عمر گفت: به نزد حسن برو و او را به خلافت امیدوار کن و وعده‌های دیگری به او بده، شاید بتوانی او را از پدرش جدا کنی و پیش ما آری. عبید الله به میدان آمده و حضرت مجتبی را طلبیده گفت: **لی الیک حاجة؟** مرا با تو حاجتی است؟ و چون آن بزرگوار پیش آمده و پیشنهاد او را شنید، با تندی پاسخ او را داده و در پایان بدو فرمود **لکانی انظر الیک مقتولا فی یومک او غدک، اما ان الشیطان قد زین لک... لوجهک قتیلا...** گویا تو را می‌نگرم که امروز یا فردا کشته خواهی شد، براستی که شیطان این حال را برای تو آرایش کرده و فریب داده تا خود را معطر ساخته و جایگاهت را زنان اهل شام ببینند، و بزودی خدایت بر زمین افکند و کشته‌ات را به صورت به روی خاک اندازد.

عبیدالله که این سخنان را از آن سبط رسول گرامی شنید سرافکنده و نا امید به سوی معاویه بازگشت، و معاویه برای دلداری او گفت: **انه ابن ابیه!** آری او پسر پدرش (علی) است. به خدا سوگند آن روز هنوز به پایان نرسیده بود که عبیدالله از لشکر شام بیرون آمد و به دست مردی از قبیله همدان به قتل رسید، و آن مرد همدانی برای آنکه مقتول خود را گم نکند و در فرصت مناسبی بتواند اسلحه و جامه مقتول

را برگردد، نیزه اش را در چشم او فرو برد و او را به زمین دوخت و پای آن مقتول را نیز به اسب خود بست.

این داستان را می‌توان از **معجزات آن حضرت** نیز محسوب داشت که چنین خبری از آینده عبیدالله می‌دهد، و سرنوشت ذلت‌بار او را به اطلاع وی می‌رساند، و به آن سرعت، گفتار آن حضرت تحقق می‌یابد.

این پسر را نگه دارید... در یکی از روزهایی که حمله عمومی انجام شد، امیرالمؤمنین علیه السلام متوجه شد که فرزندش حسن نیز خود را آماده کرده تا در آن حمله به همراه لشکریان امیرالمؤمنین علیه السلام شرکت جوید. امیرالمؤمنین علیه السلام که چنان دید با نگرانی متوجه اطرافیان خود شده، فرمود: **املكوا عني هذا الغلام فاني انفس بهذين يعني الحسن و الحسين لئلا ينقطع بهما نسل رسول الله** جلوی این پسر را بگیرید... که من از (آمدن) این دو، یعنی حسن و حسین علیهما السلام، دریغ دارم مبادا به خاطر (آمدن) این دو، نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله قطع شود.

در داستان حکمیت امام علی علیه السلام را ناچار به پذیرش حکمیت کردند، و تحت فشار قرار دادند تا آنچه را به اصرار خود آنها پذیرفته و تعهد به آن را امضا کرده لغو کند، و پیمان به امضا رسیده را بشکنند، و بی مقدمه دوباره جنگ را شروع کند... و بلکه پا را از این هم فراتر نهاده و خود آن رهبر بزرگوار و آن امام مظلوم را در پذیرش حکمیت مقصر دانسته، شعار **لا حکم الا لله** را سر دادند... و بدین ترتیب نزدیک بود که آشوب تازه و فاجعه دیگری را در میان لشکریان آن حضرت پدید آرد، و در این مرحله لازم بود جلوی این فاجعه به نحوی گرفته شود، و شخصیتی که مورد احترام و پذیرش همگان باشد برای آنها سخنرانی کند، و بطلان حکمی را که از طرف ابو موسی صادر شده، با دلیل و برهان برای آنها ثابت کند، و از طرفی مشروعیت پذیرش اصل حکمیت را برای ایشان بیان کند. و به همین منظور فرزندش حسن علیه السلام را مامور ساخت تا برای آن مردم ماجراجو سخنرانی کند و او چنین گفت: **ايها الناس قد اكثرتم**

فی هذین الرجلین، و انما بعثنا لیحکما بالکتاب علی الهوی، فحکما بالهوی علی الکتاب و من کان ... ای مردم برستی که شما درباره این دو مرد زیاده سخن گفتید، و این دو نفر فقط انتخاب شده بودند که به کتاب خدا حکم کنند نه از روی هوای نفس، ولی آنها به هوای نفس حکم کردند نه به کتاب خدا، و کسی که چنین باشد حکم نیست، بلکه محکوم است و (ابو موسی) که خلافت را برای عبدالله بن عمر قرار داد، سه اشتباه و خطا را مرتکب شده :

اول، با پدرش عمر مخالفت کرده، زیرا عمر به این کار راضی نشد و حتی او را از اهل شوری نیز قرار نداد. **دوم**، با خود عبد الله در این باره مشورت نکرد .

سوم، مهاجر و انصاری که حکومت را منعقد نموده و حکم آنها را مردم پذیرا هستند، نظری در این باره نداده‌اند. و اما اصل حکمیت (و مشروعیت آن) نیز چنان بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله سعد بن معاذ را در داستان بنی قریظه حکم قرار داد، و او نیز بدانچه رضایت خدا بود حکم کرد، و شکی نیست اگر مخالفت کرده بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله رضایت نمی‌داد و امضا نمی‌فرمود و این سخنرانی جالب با ایجاز و اختصاری که در آن بود جامع همه مسائل بوده، و پاسخ همه ایرادها و سؤالهایی را که می‌توانست مطرح شود می‌داد، و دلیل دیگری بر عظمت مقام علمی و سیاسی فرزند برومند امیرالمؤمنین علیه السلام و سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد.

فرماندهی گروه ده هزار نفری در پی خیانت آشکار معاویه و هوادارانش پس از ماجرای حکمیت، امیرمؤمنان علیه السلام در اواخر عمرش بر آن شد تا جنگ با معاویه را از سر بگیرد. بدین جهت با بسیج کردن مجدد نیروهای رزمنده، امام حسن علیه السلام را به فرماندهی ده هزار نفر منصوب کرد تا آنها به سوی جبهه صفین روانه شوند مردم گروه گروه به این سپاه پیوستند صد هزار شمشیر جمع شد و آماده حرکت شد. در این هنگام بود که ابن ملجم ملعون بر فرق مقدس امام علی علیه السلام ضربت زد و آن

ضربت به شهادت آن حضرت منجر شد و آن سپاه با عظمت مانند گله گوسفندی که چوپان خود را از دست داده باشد از هم گسیخت.

پاسخ به سوالات مذهبی مردم امیرمومنان علیه السلام بارها پاسخ بدین پرسشها را به امام

حسن علیه السلام ارجاع داده بود. گاهی مردم پس از دریافت پاسخ از امام حسن علیه السلام

به نزد امام علی علیه السلام می‌رفتند و از حضرت پاسخ همان سؤال را می‌خواستند که

حضرت می‌فرمود: اگر از من هم می‌پرسیدید بیش از این جوابی دریافت نمی‌کردید.

روزی حضرت علی علیه السلام در «رحبه» بودند که مردی به حضورش آمد و عرضه

داشت: من از رعایای شما هستم. حضرت فرمود: خیر. هرگز از رعایای من نیستی

بلکه تو پیک پادشاه روم هستی؛ از معاویه سوالی کرده ای و او درمانده و عاجز شده

بدین جهت تو را جهت دریافت پاسخ‌های آن به نزد ما فرستاده. آنگاه حضرت به او

فرمود: از یکی از دو فرزندم بپرس او گفت: از فرزندان حسن علیه السلام می‌پرسم امام

حسن علیه السلام رو به او کرد و فرمود: آمده ای که بپرسی: فاصله بین حق و باطل چه

مقدار است؟ همچنین آمده ای که بپرسی: چقدر فاصله است بین آسمان و زمین؟

میان مشرق و مغرب چه اندازه فاصله است؟ قوس و قزح چیست؟ کدام چشمه و

چاه است که ارواح مشرکان در آنجا جمع هستند؟ ارواح مومنان در کجا جمع

می‌شوند؟ خنثی کیست؟ کدام ده چیز است که هر یک سخت‌تر از دیگری است؟

با تعجب عرض کرد: یابن رسول الله! آری. پرسش‌های من همین است که بیان

داشتید. سپس امام حسن علیه السلام به یک یک پرسش‌های او پاسخ داد. مرد شامی به

امام حسن علیه السلام گفت: گواهی می‌دهم که تو فرزند رسول خدایی و همانا علی بن

ابی‌طالب علیه السلام برای خلافت و جانشینی رسول خدا از معاویه سزاوارتر است.

خواندن دعای باران به دستور امیرمومنان علیه السلام گروهی نزد علی علیه السلام آمده، از

کمبود باران شکایت کردند آن حضرت فرزند برومندش، امام حسن علیه السلام را فراخواند

و به وی فرمود: خدای را از بهر استسقاء بخوان. حسن علیه السلام به دنبال فرمان پدر،

دست به دعا برداشته **اللهم هيچ لنا السحاب بفتح الابواب بماء عباب** خدایا! ابرها را به حرکت درآور و با بازکردن درب‌های آسمان، آب و باران فراوانی بر ما فرست. حسین علیه السلام نیز به دستور پدر به دعای استسقاء پرداخت: **اللهم معطی الخیرات..** خدایا! ای کسی که خیرات و برکات را به بندگان عطا می‌کنی. هنوز دعا پایان نگرفته بود که باران تندی شروع به باریدن کرد به سلمان گفتند: ای اباعبدالله! این دعا به آن‌ها یاد داده شده بود او در پاسخ گفت: وای بر شما! مگر نشنیده اید حدیث رسول خدا را که می‌فرماید: خداوند مصالح حکمت را بر زبان اهل بیت من جاری ساخته است.

در راه انجام ماموریت در زمان پدر آری همان گونه که امام امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: و قبلاً نیز خبر داده بود، این دنیا پرستان نتوانستند حکومت عادلانه و شیوه مرضیه آن حضرت را تحمل کنند، و سر به مخالفت برداشته، و نخستین جنگ را به سرکردگی عایشه و طلحه و زبیر، علیه آن بزرگوار ترتیب داده و به راه انداختند. پیمان شکنان، **شهر بصره** را پایگاه اعمال ضد اسلامی و خرابکارانه خود قرار داده، و پس از جنایاتی که در آنجا انجام دادند، آن شهر را به تصرف خود درآورده و از حکومت مرکزی جدا ساختند. امیر المؤمنین علیه السلام برای دفع آنان با جمعی در حدود سه هزار نفر از مدینه به سوی بصره حرکت کرد و چون به ریزه رسید، در آنجا توقف کرد و از آنجا نامه ای به مردم کوفه نوشت و مردم آنجا را به جنگ با پیمان شکنان دعوت فرمود... و سپس از آنجا به **ذی قار** رفت و چون از کوفه خبری نشده بود، از آنجا نامه دیگری به مردم کوفه نوشت و به وسیله فرزند خود حسن بن علی علیه السلام و عمار بن یاسر و زید بن صوحان و قیس بن سعد بن عباده به سوی مردم کوفه فرستاد...

ابن ابی الحدید نقل کرده که گوید: حسن بن علی و عمار بن یاسر به نزد ما آمدند تا مردم را برای کوچ دادن به نزد امیر المؤمنین علیه السلام بسیج کنند، و چون متن نامه امیر المؤمنین علیه السلام را برای مردم قرائت کردند، در این وقت حسن بن علی علیه السلام برای سخنرانی برخاست، و او در آن وقت جوانی نارس بود و به خدا سوگند من که نوجوانی

او و آن جایگاه سخت او را دیدم به حال او رقت کرده و دلم سوخت .

بسیج مردم کوفه حسن علیه السلام از طرف امام علی علیه السلام مامور شد تا جهت آگاه ساختن مردم کوفه از توطئه های شوم دشمنان و بسیج مردم برای یاری علی علیه السلام به همراه عمار بن یاسر و قیس به کوفه برود. امام حسن علیه السلام در کوفه چنین گفت: ای مردم! به دعوت امام و امیر خود پاسخ مثبت دهید و به کمک برادران مجاهد خود علیه شورشگران داخلی حرکت کنید... سوگند به خدا، خردمندان او را یاری نمایند درس عبرتی برای آیندگان نزدیک و دور خواهد شد عاقبت نیکی خواهید داشت پس به دعوت ما پاسخ دهید و ما را بر آن چه ما و شما بدان مبتلا و دچار گشته ایم یاری نمائید.

همانا امیرمومنان علیه السلام فرمود: من به سوی ناکثین حرکت کردم تا آنان را به جای خود نشانم در این حال از دو صورت خارج نیست; من یا ظالم و ستمگرم و یا مظلوم و و ستمدیده . مردم، از خدا می خواهم مردی را برساند که جویای حقیقت باشد و حق خدا را در نظر بگیرد، چنانچه من مظلوم و ستمدیده هستم یاری ام کند و اگر ستم می کنم، ممانعت و جلوگیری نمایید. سوگند به خدا! طلحه و زبیر از اولین کسانی بودند که با من بیعت کردند و از اولین افرادی بودند که پیمان شکستند و خدعه نمودند. آیا از بیت المال چیزی را به خود اختصاص داده ام و یا حکمی را دگرگون کرده ام؟! پس حرکت کنید به سوی آنان و امر به معروف و نهی از منکر نمایید.

کارشکنی های ابوموسی اشعری عقیم ماند و امام حسن علیه السلام توانست حدود دوازده هزار نفر از جنگجویان کوفه را جهت پیوستن به سپاه علی علیه السلام به سوی بصره گسیل دارد. پس از پایان گرفتن جریان حکمیت توسط ابوموسی اشعری و عمرو بن عاص، و خیانت آشکار آنها به اسلام و مسلمانان، بسیاری از مردم لب به اعتراض گشودند که چرا امام علی علیه السلام بعضی از بستگان خود را مامور مذاکره و تکلم نکرد؟ با این که مردم کوفه بر خلاف نظر امام علی علیه السلام، ابوموسی اشعری را جهت مذاکره

و حکمیت پیشنهاد کرده و بر این امر اصرار ورزیده بودند. حضرت علی علیه السلام برای پایان دادن به اختلافات، به امام حسن علیه السلام دستور داد تا ... درباره ابوموسی و عمرو بن عاص و اشتباهاتشان سخن گوید.

اندلیسی می‌نویسد: روزی علی علیه السلام در مسجد کوفه بالای منبر سخن می‌گفت. متوجه فرزندش حسن علیه السلام شد و به او فرمود: برخیز و درباره این دو نفر سخن بگو. امام حسن علیه السلام برخاست و پس از حمد و ثنای خدا، فرمود: ای مردم! شما در مورد این دو نفر (ابوموسی و عمرو بن عاص) مذاکره کردید (و به توافق رسیدید) و ما آنها را به مجلس مذاکره فرستادیم.

بر این اساس که مطابق قرآن، نه مطابق هوس‌های نفسانی داوری کنند ولی آنها مطابق هوس‌های نفسانی، نه مطابق قرآن داوری کردند و وقتی که مذاکره این گونه باشد، حاکم نخواهد بود بلکه محکوم است. ابوموسی در آنجا که حکمیت را برای عبدالله بن عمر قرار داد، به خطا رفت.

عهده داری امامت جمعه مسعودی می‌نویسد: آنگاه که عذری مانند بیماری برای امیرمومنان علیه السلام پیش می‌آمد و نمی‌توانست برای اقامه نماز جمعه در مسجد کوفه حضور یابد، فرزند برومندش را به این امر مهم می‌گمارد. امام حسن علیه السلام در یکی از خطبه‌های نماز جمعه در مسجد کوفه، چنین فرمود: همانا خداوند سبحان مبعوث ننمود پیامبری را مگر این که بعد از او، خلیفه و جانشینی را تعیین کرد و یا گروه و یا خاندانی را.

پس قسم به آن کس که محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برگزید، هیچکس در حق ما اهل بیت کوتاهی نخواهد کرد، مگر این که خداوند سبحان اعمال او را ناقص خواهد گذاشت و هیچ دولتی بر ضد ما حاکمیت پیدا نخواهد کرد، مگر آن که عاقبت از آن ما خواهد شد و متجاوزان به حق ما پس از چند صباحی، سزای عمل خود را

خواهنددید و به مکافات آن خواهند رسید.

سرپرستی موقوفات و صدقات از دیگر مسوولیت‌های امام حسن علیه السلام، تولیت موقوفات امام علی علیه السلام بود. امام در اواخر عمر خویش طی حکمی همه موقوفات خویش را به امام حسن علیه السلام واگذار کرد.

این موقوفات دو بخش بود: برخی موقوفات خود امام علی علیه السلام بودند از قبیل چاه، چشمه، نخل و دیگر چیزهایی که امیرمومنان آنها را احداث و وقف گردانیده بود؛ برخی همان موقوفات پیامبر صلی الله علیه و آله و فاطمه علیها السلام بود که تولیتش به عهده حضرت علی علیه السلام بود. امام در فرمانی به امام حسن علیه السلام به وی چنین می‌فرماید: این است آنچه را که بنده خدا، علی بن ابی‌طالب، پیشوای مؤمنین درباره دارایی خود به آن فرمان داده برای به دست آوردن رضا و خشنودی خدا که به سبب آن مرا به بهشت داخل نماید و بر اثر آن، آسودگی آخرت را به من عطا فرماید... و پس از من، حسن بن علی سفارش مرا انجام می‌دهد.

وصی من است از مال و داراییم بطور شایسته صرف می‌کند و به مستحقین و سزاواران می‌بخشد و اگر برای حسن علیه السلام پیشامدی نمود حسین علیه السلام زنده است. وصی من بعد از حسن علیه السلام، اوست و سفارشم را مانند او انجام می‌دهد... و شرط می‌کند با آن که تصدی این مال را به او داده، این که این مال را به همان طوری که هست، باقی بگذارد و میوه آن را در آنچه به آن مامور گشته و رهنمود شده است، صرف نماید و شرط می‌کند که نهالی از زاده‌های درخت خرماي این ده‌ها را نفروشد...

امام حسن دارای مهمان سرائی بوده که غریبان را مسکن می‌داده. یک بار هم نیمی از مال و بار دیگر تمام مال خویش را به مستمند بخشیده بود (کریم اهل بیت) این داستان همچنان که منش صابرا نه آن حضرت علیه السلام را نشان می‌دهد،

در کنار بدن زخم خورده پدر امیر المؤمنین علیه السلام به مسجد کوفه آمد و بالاخره آن مصیبت عظمی به دست شقی‌ترین مردم انجام شد

و مردم کوفه با اطلاع از آن فاجعه، خود را به مسجد رساندند، و فرزندان امیر المؤمنین علیه السلام نیز به مسجد آمدند. پیشاپیش آنها حسن بن علی علیه السلام خود را به محراب رسانید و پدر را در کنار محراب مشاهده کرد که صورت و محاسن آن حضرت به خون سرش خضاب گشته و جمعی اطراف آن حضرت را گرفته و در صدد هستند تا به هر ترتیب هست او را برای اقامه

نماز بر پا دارند و با وسیله‌ای جلوی خونریزی را بگیرند. حسن علیه السلام جلو رفت و چون نظر آن حضرت به فرزندش افتاد به وی دستور داد با مردم نماز بخواند، و خود امام نیز نشسته نماز خواند، و چون از نماز فراغت یافت پیش رفته و سر پدر را که خون از آن می‌ریخت به دامن گرفت و عرض کرد: چه کسی این ضربت را به شما زد؟ عبد الرحمن بن ملجم! از چه سمتی فرار کرد؟

امام علیه السلام فرمود: کسی به دنبال او نرود، هم اکنون از این در او را می‌آورند و به باب کنده اشاره فرمود. طولی نکشید که آن مرد پلید و ملعون را از همان جا که حضرت اشاره فرموده بود، وارد کردند و در برابر حسن بن علی علیه السلام نگاه داشتند.

فرزند داغدار رو به آن جانور شقاوت‌مند کرده، فرمود: ای ملعون! امیر المؤمنین علیه السلام و امام مسلمانان را کشتی؟ آیا این پاداش آن همه لطف و محبتی بود که به تو کرد و تو را پناه داد؟ در این وقت امام علیه السلام با آوایی کوتاه و آهسته به آن بخت برگشته پست فرمود: کار سخت و جنایت بزرگی کردی، آیا من تو را مورد ترحم خود قرار نداده و تو را در بخشش و عطا مقدم بر دیگران نداشتم! آیا این بود پاداش من؟

سپس متوجه فرزندش حسن شده و بدو فرمود: **یا بنی ارفق با سیرک و ارحمه و اشفق علیه** با اسیر خود مدارا کن و او را مورد ترحم و شفقت خویش قرار ده حسن علیه السلام عرض کرد: پدر جان این لعین تو را کشته و ما را به این فاجعه بزرگ مبتلا کرده و تو دستور ترحم و مدارا کردن با او را می‌دهی؟

فرمود: **یا بنی نحن اهل بیت الرحمة و المغفرة اطعمه مما تاكل،....** پسرکم، ما خاندان رحمت و آمرزش هستیم، بخوران به او از آن چه خود می‌خوری و بنوشان به او از آنچه خود می‌نوشی، پس اگر من مردم از وی به همین مقدار قصاص کن که او را بکشی، و مثله‌اش نکنی، که من شنیدم از جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرمود: پرهیزید از مثله کردن، اگر چه سگ گزنده باشد، و اگر من زنده ماندم که خود دانم با او چه کنم.

و من شایسته ترم که بگذرم، و ما خاندانی هستیم که نسبت به گناهکار و نافرمان خود جز گذشت و کرم کاری نخواهیم کرد. و در مورد کفن و دفن آن امام معصوم امام حسن علیه السلام با کمک برادرش حسین علیه السلام طبق وصیت پدر عمل کرده و پس از غسل و کفن جنازه آن بزرگوار را در تاریکی شب مخفیانه در نجف اشرف دفن کردند،

هنگامیکه حادثه دهشتناک ضربت خوردن علی علیه السلام در مسجد کوفه پیش آمد و مولی بیمار شد به حسن دستور داد که در نماز بر مردم امامت کند، و در آخرین لحظات زندگی، او را به این سخنان وصی خود قرار داد: پسر من! پس از من، تو صاحب مقام و صاحب خون منی.

و حسین و محمد و دیگر فرزندان او و رؤسای شیعه و بزرگان خاندانش را بر این وصیت گواه ساخت و کتاب و سلاح خود را به او تحویل داد و سپس فرمود: پسر من! رسول خدا دستور داده که تو را وصی خود سازم و کتاب و سلاحم را تحویل دهم.

همچنانکه آن حضرت علیه السلام مرا وصی خود ساخته و کتاب و سلاحش را به من داده و مرا مأمور کرده که به تو دستور دهم در آخرین لحظات زندگیت، آنها را به برادرت حسین علیه السلام بدهی.

بخش ۳ : سخنرانی امام حسن (علیه السلام) بعد از شهادت پدر

پس از حمد و ثنای الهی و درود فرستادن بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شب گذشته مردی از میان شما رفت که پیشینیان در کردار نیک، از او پیشی نگرفتند و آیندگان در رفتار، به او نخواهند رسید او همواره همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله با دشمنان جنگید و با نثار جاننش از حریم پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع نمود. رسول خدا هنگام روانه کردن او به سوی جبهه ها، پرچمش را به او می داد جبرئیل در جانب راست او و میکائیل در جانب چپ او آن حضرت را در میان می گرفتند و از جبهه بر نمی گشت تا خداوند، فتح و پیروزی را به دست او ایجاد کند.

در همان شبی که عیسی بن مریم علیه السلام به سوی آسمان عروج کرد و حضرت یوشع بن نون وصی موسی علیه السلام وفات یافت، از دنیا رفت و از مال دنیا جز هفتصد درهم باقی نگذارد، این هفتصد درهم از جیره ای بود که از حق بیت المال خود زیاد آمده و می خواست با آن خادمی برای خانواده اش خریداری کند. در این هنگام بغض گوی امام حسن علیه السلام را گرفت و گریه کرد و همه حاضران با او گریه کردند سپس فرمود: من پسر بشیر (مژده دهنده، یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم.) من پسر نذیر (هشدار دهنده یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم من پسر کسی هستم که به اذن خدا مردم را به سوی خدا دعوت می کرد من پسر چراغ تابناک هدایت هستم من از خاندانی هستم که خداوند، پلیدی و ناپاکی را از آنان دور ساخت و آنان را به طور کامل پاکیزه نمود من از خاندانی هستم که خداوند دوستی به آنان را در قرآنش واجب کرده **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا** منظور از حسنه ، دوستی ما خاندان است و سپس سخنرانی را به پایان رساند .

راهکارهای حکومتی امام مجتبی

الف) تثبیت نظام مدیریتی امام علیه السلام پس از اولین سخنرانی خود، بعد از شهادت امیرمؤمنان، به اداره مملکت پرداخته و کارگزاران سابق را در یمن، حجاز، آذربایجان،

خراسان، کرمان و فارس در کار خویش ابقا نمود و عبدالله بن عباس را به بصره فرستاد.

ب) جلوگیری از نفوذ دشمن پس از آنکه معاویه از بیعت مردم با امام علیه السلام آگاه شد، توطئه های مختلفی را با هدف ایجاد نابسامانی و از هم گسیختن امور، تدارک دید که فرستادن جاسوس به سوی کوفه و بصره، از آن جمله است. البته به دستور حضرت، جاسوس معاویه در کوفه گردن زده شد و امام نامه ای به بصره برای ابن عباس نگاشت و از وی خواست جاسوس معاویه را دستگیر و او را نیز اعدام کند.

ج) اتمام حجّت با معاویه امام مجتبی علیه السلام برای اتمام حجّت به معاویه نامه می نویسد و او را از مخالفت با حکومت مرکزی بر حذر می دارد. در بخشی از این نامه چنین آمده است: همانا علی علیه السلام چون از جهان چشم فروبست، روزی که به شهادت رسید و روزی که خداوند بر او با انتخاب اسلام مئّت نهاد و روزی که در قیامت بر انگیزته شود پس از او مسلمانان مرا به خلافت و امامت برگزیدند. از خداوند خواستارم که عطایای دنیوی او، چیزی از آنچه مایه کرامت ما، در آخرت است، کم نکند. بر تو اتمام حجّت کنم و نزد خداوند معذور باشم؛ اگر بپذیری، بهره ای بزرگ می یابی و کاری به صلاح مسلمانان می نمای. پس باطل را رها کن و در آنچه دیگران از بیعت من وارد شدند، تو نیز داخل شو؛ زیرا خود نیک می دانی که من، نزد خدا و نزد آنان که به سوی حق باز می گردند و پیمان ها و احکام او را حفظ می کنند، از تو شایسته تر به خلافت هستم.

ویژگی جانشین به حق پیامبر صلی الله علیه و آله امام حسن علیه السلام راه رستگاری را در پیروی از سنت و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و قرآن می داند و ادامه پیروی و حضور پیامبر را در خلفای به حقی می شمارد که نفس و جان آن حضرت می باشند. به این معنا که خداوند فرمان داده است که از پیامبر صلی الله علیه و آله اطاعت و پیروی شود. حضور پیامبر پس از رحلت و وجوب اطاعت و پیروی از آن حضرت با پیروی از کسانی

تحقق می یابد که جان و نفس آن حضرت صلی الله علیه و آله به حکم آیه مباحله یعنی آیه ۱۶ سوره آل عمران هستند. بنابراین، اطاعت از خلیفه رسول الله به معنای اطاعت از خود پیامبر است. اما این خلیفه رسول الله که در حقیقت ادامه حضور آن حضرت صلی الله علیه و آله می باشد، چه کسی یا کسانی هستند؟ آن حضرت علیه السلام در پاسخ به این پرسش می فرماید: **و انما الخلیفه من سار بسیره رسول الله صلی الله علیه و آله و عمل بطاعه الله و لعمری انا لاعلام الهدی و منارالتقی؛** خلافت فقط از آن کسی است که به روش رسول خدا صلی الله علیه و آله برود و به طاعت خدا عمل کند و به جان خودم سوگند که ما اهل بیت، نشانه های هدایت و جلوه های پرفروغ پرهیزگاری هستیم. (تحف العقول ص ۳۲۳)

بنابراین، نمی توان هر مدعی خلافت را پذیرفت و او را به عنوان جانشین و خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی کرد و حضور هر کسی غیر از جان و نفس آن حضرت نمی تواند به معنای حضور پیامبر و وجوب اطاعت و پیروی از آن حضرت صلی الله علیه و آله باشد. این جاست که شناخت حق از باطل سخت و دشوار می شود و راه فریب و نیرنگ هموار می شود و مدعیان خلافت چون امویان خلافت و امامت را تا حد سلطنت و ملک تنزل می دهند و مدعی می شوند که بنی هاشم با ملک دوره ای بازی کردند و اینک زمان بازیگری آنان است (اسراء ۲۶ و نیز ابن کثیر، تاریخ، ج ۸، ص ۴۲۰) از یزید نقل می کند که گفت: **لعب هاشم بالملک فلا، خبر جاء و لا وحی نزل.** اینان از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله لعن شده اند. روزی رسول خدا ابوسفیان را دید که بر الاغی نشسته و معاویه پشت الاغ و یزید جلوی الاغ در حرکت بودند، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: **خدا لعنت کند قائد و راکب و سائق را!** (تاریخ طبری ج ۱۱ ص ۷۳۵) روزی رسول خدا معاویه را سه بار طلبید و معاویه استجابت نکرد و در سه بار به فرستاده رسول خدا گفت: **به پیامبر بگو من فعلا مشغول غذا خوردن هستم، پیامبر معاویه را نفرین فرمود لا اشبع الله بطنه؛** خداوند شکم معاویه را هیچگاه سیر نکند

صحیح مسلم در باب من لعنه النبی) و دعای پیامبر هم مستجاب شد و معاویه در طول عمر خویش هیچ گاه سیر نشد. این روایت در «مسند ابی داود» و هم چنین در «کنز العمال ج ۶ ص ۷۸» و در «میزان الاعتدال ج ۲ ص ۷۱» از رسول خدا: اگر معاویه را بر منبر من دیدید او را بکشید.

هنگام امامت حسن علیه السلام سه گروه در عراق به سر می بردند:

۱. عثمانیان با طرفداران بنی امیه

۲. شیعیان یا پیروان علی علیه السلام و دوستداران خاندان پیغمبر

۳. خوارج عثمانیان، طرفداران حکومت خاندان اموی بودند و اگر بعضی به ظاهر

این دلبستگی را آشکار نمی کردند، اما به زمامداری خانواده ی پیغمبر نیز گردن نمی نهادند. دسته ای که خلافت پیغمبر را حق مسلم علی علیه السلام می دانست شیعه علی می نامیدند. و چون علی علیه السلام به ناچار و برای مصلحت عمومی مسلمانان با سه خلیفه پس از پیغمبر همکاری کرد، شیعیان او نیز از او پیروی و خاموش نشستند.

بیعت با امام حسن علیه السلام دسیسه ی پر نیرنگ ترور امام علی علیه السلام در ۱۹ ماه مبارک رمضان سال ۴۰ هجری به انجام رسید، عبدالله بن عباس به مسجد رفت و به مردم کوفه که در آنجا مجتمع بودند روی کرد و با صدای رسای خود گفت: همه می دانید که امیرالمومنین به جوار خدای خود رفت، من به شما اطلاع می دهم که پس از خود پسرش امام حسن علیه السلام را به جانشینی خود برگزیده است، حال اگر مایل باشید نزد شما آید و اگر اکراه داشته باشید دیگر خود دانید

نخستین کسی که با امام حسن علیه السلام بیعت کرد قیس بن ملعد بن عباد بود که گفت: دست خود را پیش بیاور تا با کتاب خدا و سنت پیغمبر و کشتار بدعت آوران تو بیعت کنم. مردم برخاستند و بیعت کردند، به جز خوارج که گفتند به شرط جنگ با معاویه با تو بیعت می کنیم. امام حسن علیه السلام نپذیرفت و گفت با من بیعت کنید به شرط آن که با هرکس آشتی کنم شما هم آشتی کنید و با هرکس در جنگ باشم

شما نیز در جنگ باشید. آنها نپذیرفتند و نزد امام حسین علیه السلام رفتند که با او بیعت کنند. ولی او نپذیرفت و گفت: محال است تا برادرم امام حسن علیه السلام در قید حیات است بگذارم کسی با من بیعت کند. اینها چون از طرف امام حسین علیه السلام مأیوس شدند ناچار با امام حسن علیه السلام بیعت کردند. امام حسن علیه السلام به امامت میرسند در کوفه به صحبت پرداخته و از پدر میگویند و خود میگیرند و مردم شیون می کنند ابن عباس مردم را گروه گروه به بیعت با امام دعوت میکند مردم از اینکه با امامی خوشرو محبوب، زاهد و بخشنده بیعت میکنند خوشحالند و **السلام علیک یا معز المومنین** سر می دهند .

امام حسن علیه السلام از نخستین روز خلافت با دشواریهایی رو به رو بود او باید نخست کوفه را آرام کند. سپس، جز برای ایالت شام، که معاویه بر آن حکومت می کرد، برای ایالتهای مصر و حجاز و منطقه ی شرقی (خراسان، آذربایجان، و دیگر نقاط ایران) حاکمانی بگزیند. از همه مهمتر باید کار شام را یکسره کند و معاویه را بردارد و یا دست او را از عراق کوتاه کند. کار شام در زمان حضرت علی علیه السلام دشوار شده بود تا چه رسد به این روزها که معاویه خود را حاکم رسمی سازمان می دانست.

مشکلی نبود که آسان حل شود. امام حسن علیه السلام با چه نیرویی می توانست با معاویه بجنگد؟ او دید پدرش در واپسین روزهای زندگانی هر چه بیشتر مردم عراق را برای رویارویی با معاویه می خواند کمتر به ندای وی پاسخ می دادند. از شام که بگذریم آن مأموریت های بزرگ را در آن ایالتهای پهناور و دور دست چه کسانی عهده دار شدند؟ برای تصدی این شغلها مسلمانان با ایمان، کاردان، دلیر و از این سه مهمتر بی طمع لازم است. بیشتر مردمی که گرد او را گرفته بودند از ایمان درست بهره نداشتند. بخشش های بی حساب معاویه به اطرافیان دیده های آنها را خیره کرده بود. اینان همان مردم بودند که پدرش، علی علیه السلام را آنچنان خون دل دادند. در این مدت کوتاه دسته بندی ها مشخص تر شده بود. از بصره و عثمانیان هم نباید انتظار داشته

باشد، زیرا آنان معاویه را رها نخواهند کرد.

خوارج نیز روی موافق بدو نشان نخواهند داد، چه اگر سال پیش سخنی ساده می گفتند و به گمان خود زدودن منکری را می خواستند، اکنون خواهان حکومت و خلافت بودند. تنها پشتیبان وی کسانی هستند که ظاهراً دعوی شیعه گری دارند.

پس از شهادت امام علی علیه السلام معاویه مردی از حمیر را به کوفه فرستاد و فردی از تیره قین را به بصره، تا اخبار و حوادث را به او گزارش دهند و با تحریکات و توطئه، امور را مختل سازند. امام حسن علیه السلام، اطلاع یافت. دستور داد فرد حمیری را، که در خانه یکی از قصابان کوفه اقامت گزیده بود، بیرون آورند و کشتند. همچنین به بصره نوشت: مرد بنی قینی، در میان مردم بنی سلیم است، او را بیرون آورند و بکشید. شرایط حدّ و حساس پس از شهادت امام علی علیه السلام، چنان بود که امام حسن علیه السلام مصلحت را، در اعدام فوری جاسوسان دید. سپس امام حسن علیه السلام برای معاویه نامه نوشت: بعد از حمد و ثنای الهی، تو جاسوسانی را گسیل می داری، گوی جنگ را دوست می داری و من آن را نزدیک می بینم، در انتظار آن باش **إِنْ شَاءَ اللَّهُ**

اولین کار امام در دوره خلافت، آن بود که بر مقرّری جنگاوران افزود. بی تردید، این تصمیم گیری متکی بر درک حضرتش از مصالح و موقعیت بود. در شرایطی که امام، جنگ با معاویه را در پیشاپیش خویش، افزایش حقوق جنگاوران تمهیدی برای استواری اساس حکومت بود. کاری که بر خلاف دیدگاه کژ اندیشان، امام حسن بجدّ و تلاش، در راه آن اقدام کرد، قتل امام علی علیه السلام توسط ابن ملجم، در میان شیعیان و هواداران امام در کوفه، تأثیر گدازنده ای را پدید آورد. احساساتی که می توانست شعله جنگ داخلی دیگری را در کوفه، بیفزود آنان که سابقاً تمایلات خارجی داشتند و یا با خوارج روابط خویشاوندی داشتند، امکان آن بود که آنان هدف نخستین عواطف و احساسات هواداران امام علی علیه السلام بشوند. اعدام عادی ابن ملجم نیز نمی توانست موج را خاموش کند. و بنا بر توصیه پدر، کاری با قاتل نداشته باشد.

بخش ۴ : آغاز بیعت شکنی مردم با امام حسن علیه السلام

زمانی نگذشت که مردم چون امام حسن علیه السلام را مانند پدرش در اجرای عدالت و احکام و حدود اسلامی قاطع دیدند، عده زیادی از افراد با نفوذ به توطئه های پنهانی دست زدند و حتی در نهان به معاویه نامه نوشتند و او را به حرکت به سوی کوفه تحریک نمودند، و ضمانت کردند که هرگاه سپاه او به اردوگاه حسن بن علی نزدیک شود، حسن را دست بسته تسلیم او می کنند یا ناگهان او را بکشند.

خوارج نیز به خاطر وحدت نظری که در دشمنی با حکومت هاشمی داشتند در این توطئه ها با آنها همکاری کردند. در برابر این عده منافق شیعیان علی و جمعی از مهاجر و انصار بودند که به کوفه آمده و در آنجا سکونت اختیار کرده بودند. این بزرگمردان مراتب اخلاص و صمیمیت خود را در همه مراحل ثابت کردند.

امام حسن علیه السلام وقتی طغیان و عصیان معاویه را در برابر خود دید، با نامه هایی او را به اطاعت و عدم توطئه و خونریزی فرا خواند ولی معاویه در جواب امام تنها به این امر استدلال می کرد که: من در حکومت از تو با سابقه تر و در این امر آزموده تر و به سال از تو بزرگترم همین و دیگر هیچ! گاه معاویه در نامه های خود با اقرار به شایستگی امام حسن می نوشت:

پس از من خلافت از آن توست زیرا تو از هر کس بدان سزاوار تری و در آخرین جوابی که به فرستادگان امام حسن داد این بود که برگردند، میان ما و شما بجز شمشیر نیست. و بدین ترتیب دشمنی و سرکشی از طرف معاویه شروع شد و او بود که با امام زمانش گردنکشی آغاز کرد.

یاران امام کم میشوند یک هفته از بیعت می گذرد که بسیاری از زخم خوردگان جمل و صفین و نهروان برای انتقام از فرزند علی و با تحریک و کمک معاویه توطئه می کنند. و همه جا سایه به سایه وی حرکت و امام به اجبار شمشیر زیر لباس پنهان ساخته و

منافقان منتظر فرصت برای کشتن او هستند جایزه صد هزار درهمی برای قتل او تعیین کرده بودند. امام حسن علیه السلام به هنگام نماز هم مجبور به پوشیدن زره زیر لباس میشود عده ای هم گیج و مبهوت به اوضاع می نگرند و شک و تردید دارند و حق را گم کرده اند .

عده ای هم کارشان مزدوری است (هر جا بچرید) امام مانده و این اوضاع؛ چه کند امام حسن علیه السلام از همان ابتدا و حتی پیش از بیعت مردم با آن حضرت متوجه این نکته شده بودند که مردم نسبت به ادامه جنگ با معاویه، سستی نشان می دهند و تمایلی به جنگ ندارند.

زیرا معاویه برخلاف امامان، از بذل و بخشش بی حساب بیت المال ابایی نداشت و بیت المال مسلمین را جهت جذب مردم به سوی خویش به کار می گرفت بنابراین خیلی از کسانی که با امام بیعت کرده بودند

نیز دوست داشتند کسی مثل معاویه برایشان حکومت کند و از تنعم و تجمل و... برخوردار شوند. در این میان آن هایی که اهل تقوا بودند و به سرنوشت اسلام می اندیشیدند و از تمایلات فردی و گروهی پرهیز می کردند کم بودند و این عده اندک نمی توانستند در میان انبوهی از انسان های دنیاطلب جلوه ای داشته باشند و یا کاری صورت دهند.

معاویه نیز از این وضعیتی که امام داشت آگاه شده بود و می دانست که حول و حوش امام جز انبوهی سست رای وجود ندارد. همین امر معاویه را هر روز گستاخ ترمی کرد بطوری که پیوسته در شهرهای تحت حکومت امام حسن علیه السلام اخلال می کرد.

معاویه بسیاری از افراد زبده لشکر امام را با پول و وعده فریفت و همراه خود کرد که این امر نابسامان، اوضاع را تشدید نمود. معاویه هم خود را در این دوران تثبیت کرده و مردم مسلمان گوش به فرمانش، دستور داده بعد از هر سخنرانی، امام علی و خاندانش را لعن و نفرین نمایند و این کار را به صورت یک سنت درآورده بود

مهم‌ترین چالشی که امام حسن علیه السلام در طول دوره امامت با آن رو به رو شد، مساله نفوذ اموی‌ها در حاکمیت دینی، نفوذی که از زمان رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شروع و در خلافت عثمان به اوج خود رسید. ۱۸ روز از امامت امام حسن علیه السلام گذشته معاویه از شام به طرف کوفه حرکت و در بالای رود فرات خیمه میزند.

شمر و عمر سعد و اشعث را که بین مردم نفوذ دارند به میان سپاه اسلام، جاسوسی میکنند اگر امام اعتراض نماید هیاهو و غوغا میکنند.

معاویه با فریب و نیرنگ و نامه های مختلف بین سپاه امام حسن علیه السلام پخش و به وعده و پاداش و .. مشغول است.

لشگر چهل هزار نفری امام علیه السلام به کمتر از چهار هزار نفر میرسد و یاران امام، در پی شیطنت ها، دو نفر از جاسوسان معاویه را اعدام میکنند.

گاهی هم سپاه معاویه شبیخون میزند و خوارج هم درون سپاه اسلام فتنه میکنند یاران دیروز امام به خیمه امام حمله و غارت می برند، فرش زیر پای امام را میکشند و رداء را از تنش بیرون می آورند.

فردی با خنجر به ران امام زخم وارد و امام او را بر زمین میکوبد و به قتل میرساند امام زخم در تن و اندوه در دل تنها مانده و یاران خود را می آزماید و مخلص نمی بیند، دوستان قدر او را نمی دانند و متفرق میشوند ولی دشمن مکار به عظمت او واقف بود و علیه او بسیج شده بودند.

به یاد پیامبر می افتد که بارها گفته بود این فرزندانم میان دو گروه مسلمان صلح برقرار میکند و اسلام را از نابودی نجات میدهد.

بخش ۵: شایعه بین یاران امام و پیشنهاد صلح از طرف معاویه

ابتداء صلح را هم خود معاویه در سپاه اسلام شایع میکند و مزدورانش را مامور کرده تا با این شایعه بتواند به اهدافش برسد. ضمن ارسال نامه‌ای سفید که مهر کرده بود، از امام حسن علیه السلام درخواست نمود تمام شرایط خود را بنویسد که همه مورد قبول او هست و به نوشته محمد بن ابی بکر انصاری، در کتاب جوهره (تالیف به سال ۶۴۵)، معاویه همه شروط امام علیه السلام را پذیرفت و نزدیک بود از شادی پر درآورد و پرواز کند. معاویه همه شروط را با خط خود نوشت و پای آن را مهر کرد و پیمانهای مؤکد و وعده‌های محکمی داد که همه آن را معمول دارد. سپس همه رؤسای شام را بر آن گواه گرفت و آنها نیز پای عهدنامه را مهر کردند.

جمع بندی نوشته‌های منابع تاریخی در مورد مقررات صلح چنین است:

۱. واگذاری خلافت به معاویه به شرطی که به کتاب خدا و سنت پیامبر و روش خلفای شایسته عمل کند.

۲. معاویه حق ندارد برای خود جانشین برگزیند و پس از او خلافت به امام حسن و بعد از او به امام حسین علیهماسلام باید برسد.

۳. همه مردم در هر رنگ و نژادی که هستند از امنیت کامل برخوردار باشند.

۴. معاویه حق ندارد خود را امیرالمؤمنین بنامد.

۵. در حضور معاویه، اقامه شهادت نشود.

۶. معاویه به امیرمؤمنان علی علیه السلام دشنام ندهد.

۷. حق هر ذی‌حقی را به او برساند.

۸. شیعیان علی علیه السلام در هرکجا هستند در امان باشند و معاویه متعرض آنها نگردد.

۹. بین فرزندان مقتولینی که در جنگهای جمل و صفین جزء سپاهیان علی بوده‌اند، یک میلیون درهم تقسیم کند .

۱۰. موجودی بیت‌المال کوفه (یا عراق) را به حسن بن علی بپردازد و هر سال صد هزار درهم (و به قولی یک میلیون درهم) به او بدهد .

۱۱. هرگز به حسن و برادرش حسین و هیچ یک از خاندان پیامبر در آشکار و نهان ستمی نرساند و در امنیت هیچ یک از آنان در هیچ منطقه‌ای اخلال نکند.

معاویه بعد از به دست آوردن خلافت و قدرت، به هیچ‌یک از شرایط صلح عمل ننمود. اگر معاویه به این شرایط عمل می‌نمود، صلح امام حسن علیه السلام عین پیروزی می‌بود و اندک مدتی بعد از صلح خلافت به اصل خود برمی‌گشت. هر چند صلح حسنی مقدمه قیام حسینی شد.

امام حسن علیه السلام چنین بیان فرمود: من به این علت ناچار زیر بار صلح تحمیلی رفتم که **یارانی برای جنگ با وی نداشتم** اگر یارانی داشتم شبانه روز با او می‌جنگیدم تا کار یکسره شود. کوفیان نه وفا دارند، نه به تعهدات و پیمانهای خود پایبندند و نه دو نفر با هم موافقند. بر حسب ظاهر به ما اظهار اطاعت و علاقه می‌کنند، ولی عملاً با دشمنان ما همراهند. اگر یارانی داشتم که در جنگ با دشمنان خدا با من همکاری می‌کردند، هرگز خلافت را به معاویه واگذار نمی‌کردم، سخن امام علیه السلام که بدینجا رسید مردم از هر طرف فریاد می‌زدند: **البقیه البقیه**: ما زندگی می‌خواهیم، ما زندگی می‌خواهیم

عده ای شیعه افراطی به سراغ برادر امام یعنی حسین علیه السلام میروند و از او میخواهند که رهبری را بدست بگیرد که امتناع نموده و راهنمائی میکنند و میفرمایند تا معاویه زنده است در خانه هایتان بمانید و از کاری که به شما ظنین شوند پرهیزید

{امام حسین هم مدت ۱۰ سال با معاویه امامت داشت و چاره ای غیر از پیروی از سیاست برادرش و نجنبیدن نداشت}

عده ای هم به امام حسن علیه السلام معترضند حتی یاران وفادارش بر پیمان خویش باقی نیستند تا جائیکه لقب **معزالمومنین** تبدیل به **مذل المومنین** شده. و حسین علیه السلام به حال مظلومیت امامش خون دل می خورد. امام در پاسخ معترضین صلح، میفرمایند: من دیدم خواسته بیشتر مردم صلح است و جنگ را خوش ندارند و من دوست نداشتم چیزی را که خوش ندارند تحمیل کنم. امام حسین علیه السلام هم راهی بهتر از روش برادرش نمیداند و مردم را به اطاعت از برادر، دعوت میکند.

اگر جنگ میشد و معاویه پیروز میدان بود اثری از شیعیان و احکام اسلام باقی نمی ماند این را امام بخوبی آگاه بود و از همه مهمتر اگر معاویه امام را زنده میگذاشت و متی بر اسلام و امام محسوب می شد. این خیلی سنگینتر بود از طرفی معاویه دنبال این بود که منبر پیامبر را برای تبرک به شام منتقل کند نبایستی این فرصت را پیدا می کرد. امام بعد از صلح با موقعیت و نفوذی که داشت جلوی بسیاری از جنایتها و بی عدالتی معاویه و یارانش را می گرفت .

از جهت سیاست خارجی هم جنگ مصلحت نبود زیرا امپراطور روم شرقی که شکست خورده بود منتظر فرصتی برای حمله بود و از جهت داخلی هم یک جبهه متحد و نیرومند احساس نمی شد و روحیه مردم عراق بخصوص کوفه به هم ریخته بود

رفتار پر صلابت در مقابل معاویه

پس از ماجرای صلح تحمیلی، معاویه به کوفه آمد و در میان ازدحام جمعیت برفراز منبر رفت، در ضمن گفتارش با گستاخی بی شرمانه ای از امیرمؤمنان علی علیه السلام بدگویی نمود، هدف معاویه، حاکمیت بر عراق میباشد و مغیره را به حکومت کوفه و عبدا.. بن عامر را به حکومت بصره میگمارد، هنوز سخن او به پایان نرسیده بود که

امام حسن علیه السلام بر پله آن منبر ایستاد، و خطاب به معاویه فریاد زد: ای پسر هند جگر خوار! آیا تو از امیرمؤمنان علی علیه السلام بدگویی می کنی، با این که پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن او فرمود: **من سب علیا فقد سبنی و من سبنی فقد سب الله و من سب الله ادخل نار جهنم و له عذاب عظیم** هر که به علی علیه السلام ناسزا گوید، به من ناسزا گفته و کسی که به من ناسزا گوید، به خدا ناسزا گفته و کسی که به خدا ناسزا گوید، خداوند او را برای همیشه وارد دوزخ میکند، و او در آن جا گرفتار عذاب بزرگ الهی است. آنگاه امام از منبر پایین آمد و به عنوان اعتراض از مسجد خارج شد. برخوردهای پر صلابت امام در برابر معاویه، بسیار است.

عهدشکنی معاویه پس از قبول ظاهری تمام مفاد قرارداد از سوی معاویه و انعقاد پیمان صلح، طرفین همراه قوای خود وارد کوفه شدند و در مسجد بزرگ این شهر گرد آمدند. مردم انتظار داشتند مواد پیمان طی سخنرانیهایی از ناحیه رهبران دو طرف، در حضور مردم تأیید شود تا جای هیچ گونه شک و تردیدی در اجرای آن باقی نماند. این انتظار بیجا نبود. ایراد سخنرانی جزء برنامه صلح بود، لذا معاویه بر فراز منبر نشست و خطبه ای خواند؛ ولی نه تنها در مورد پایبندی به شرایط صلح تأکیدی نکرد، بلکه با طعنه و همراه با تحقیر گفت: من به خاطر این با شما جنگیدم که نماز و حج به جا آورید و زکات پردازید! چون می دانم که اینها را انجام می دهید، بلکه برای این با شما جنگیدم که شما را مطیع خود ساخته و بر شما حکومت کنم آگاه باشید که هر شرط و پیمانی که با حسن بن علی بسته ام زیر پاهای من است و هیچ گونه ارزشی ندارد. بدین ترتیب، معاویه تمام تعهدات خود را زیر پا گذاشت و پیمان صلح را آشکارا نقض کرد.

معاویه به دنبال اعلام این سیاست، نه تنها تعدیلی در روش خود به عمل نیاورد بلکه بیش از پیش بر شدت عمل و جنایت خود افزود. او بدعت اهانت به ساحت مقدس امیر مؤمنان علیه السلام را بیش از گذشته رواج داد، عرصه زندگی را بر شیعیان و یاران بزرگ

و وفادار حضرت علی علیه السلام فوق العاده تنگ ساخت. شخصیت بزرگی همچون «حجر بن عدی» و عده ای دیگر از رجال بزرگ اسلام را به قتل رسانید و کشتار و شکنجه و فشار در مورد پیروان علی علیه السلام افزایش یافت. به طوری که نوعاً شیعیان یا زندانی و یا متواری شدند و یا دور از خانه و کاشانه خود در محیط فشار و خفقان به سر می بردند. علاوه بر این، معاویه برنامه ضد انسانی دامنه داری را که باید اسم آن را برنامه تهدید و گرسنگی گذاشت، بر ضد عراقیان به مورد اجرا گذاشت و آنها را از هستی ساقط کرد. معاویه از یک طرف مردم عراق را در معرض همه گونه فشار و تهدید قرار داد و از طرف دیگر حقوق و مزایای آنها را قطع کرد. در اجرای این سیاست خشونت آمیز، وضع اهل کوفه از همه بدتر بود زیرا کوفه مرکز شیعیان امیرمؤمنان علیه السلام شمرده می شد. معاویه طی بخشنامه ای به عمال و فرمانداران خود در سراسر کشور نوشت که شهادت هیچ یک از شیعیان و خاندان علی علیه السلام را نپذیرند! وی طی بخشنامه دیگری چنین نوشت: اگر دو نفر شهادت دادند که شخصی، از دوستداران علی علیه السلام و خاندان اوست، اسمش را از دفتر بیت المال حذف کنید و حقوق و مقرری او را قطع نمایید!

این حوادث وحشتناک، مردم عراق را سخت تکان داد و آنها را از رخوت و سستی به در آورد و ماهیت اصلی حکومت اموی را تا حدی برایشان آشکار نمود. شهادت آن بزرگوار هنگامی روی داد که جنبش منظمی بر ضد حکومت اموی شکل می گرفت و مبلغین و عوامل مؤثر آن، همان پیروان اندک و صمیمی امام حسن علیه السلام بودند که حضرت با تدبیر هوشمندانه خویش جان آنان را از گزند قشون معاویه حفظ کرده بود. هدف این گروه این بود که با افشای جنایاتی که در سراسر دوران حکومت معاویه موج می زد، روح قیام را در دل‌های مردم برانگیزند تا روز موعود فرا رسد. لذا دوران صلح امام حسن علیه السلام دوران آمادگی و تمرین تدریجی امت برای جنگ با حکومت فاسد اموی به شمار می رفت تا روز موعود؛ روزی که جامعه اسلامی آمادگی قیام

داشته باشد و این موج را به قیام سالار و سید شهدای عالم، حضرت حسین بن علی علیه السلام برساند. (بحارالانوار ج ۴۴ ص ۲۲ تاریخ مدینه دمشق ج ۱۳ ص ۳۶۸ اسد الغابه ج ۲) **امام حسن** علیه السلام بعد از امضای قرارداد صلح از کوفه به مدینه بازگشت و حدود ۱۰ سال در مدینه اقامت گزید و در این مدت همچون پدر و جد بزرگوارش، طبیب و معلمی دلسوز و پناهگاهی مطمئن برای مردم مدینه و مظلومان عالم بود و با سخنان زیبای علی گونه و رفتار حلیمانه محمدی و حجب و تقوای فاطمه گونه اش مسلمین جهان را رهبری می کرد تا سیره و سنت پیامبر و اهل بیتش را به مردم جهان بشناساند و مسلمانان را از سلطه ستم‌شاهی بنی‌امیه به ویژه معاویه نجات بخشد.

صلح امام : مهمترین حادثه در زندگی امام جریان صلح معاویه با آن حضرت است. تحلیل این حادثه ضروری به نظر می رسد زیرا خود امام صلحش را حجتی بر آیندگان می‌داند؛ یعنی بر اساس عملکرد حضرت، وظیفه انسان نیز در شرایط مشابه با آن زمان، صلح و مصالحه است. بررسی مقدمات و شرایط و عللی که صلح را ایجاب کرد و دقت در کیفیت وقوع صلح و مواد صلحنامه و موشکافی نتایج شیرین صلح برای جناح حق و ضربه‌های سهمگین آن بر جناح باطل به‌خوبی روشن می‌کند که صلح در حقیقت انقلاب سبزی بود که زمینه انقلاب سرخ حسینی را فراهم ساخت. این نرمش قهرمانانه در کنار آن جنبش ظلم‌ستیزانه، پایه‌ریز انقلاب علمی امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام در عصر طلایی خلأ انتقال قدرت از بنی‌امیه به بنی‌عباس گشت. و به این ترتیب، اسلام ناب محمدی که در تشیع جلوه‌گر بود، نهال خود را آبیاری نمود و به درخت تنومندی تبدیل کرد. تمامی تلاش امام حسن علیه السلام پس از قبول صلح این بود که فواید مورد نظرش را از صلح به نتیجه برساند. و بر این اساس در تمام این مدت به حفظ نیروهای کیفی و خالص، بازسازی نیروهای خسته و وازده و تفسیر صحیح اسلام پرداخت. عملکرد دشمن‌شکن حضرت پس از صلح چنان قدرتمند بود که معاویه را به فکر شهادت آن حضرت انداخت.

فعالیت در امور سیاسی

اینک این سؤال مطرح می شود که امام حسن علیه السلام بعد از شهادت پدر بزرگوارش حضرت علی علیه السلام با آن حضرت ده سال امامت کرد، تنها شش ماه و چهار روز خلافت و حکومت نمود و سپس از کوفه به مدینه و از سیاست و حکومت دوری نموده و انزوا را برگزید، آیا این روش که نشأت گرفته از حلم او بود، کناره گیری از سیاست نیست؟

پاسخ به طور خلاصه این است که :

شرایط و جوی که دشمنان و بدخواهان، و حتی دوستان، برای آن حضرت ایجاد کردند، آن حضرت را قهرا از سیاست و حکومت داری کنار زدند، نه این که خودش کنار رفت و هرگز حلم او باعث این کار نشد

بلکه شرایط و صلاح اسلام، چنین اقتضاء می کرد، از این رو در مدینه نیز در فرصت های مناسب، مطالب را به طور صریح بیان می کرد و با روش معاویه مخالفت می نمود، به همین دلیل معاویه نتوانست وجود آن حضرت را تحمل کند و با پیام های محرمانه اش، جعده دختر اشعث را که همسر امام حسن علیه السلام بود، واداشت تا آن حضرت را مسموم نماید. **شهادت** جانسوز او بزرگترین دلیل بر دخالت او در سیاست و صلابت او در طاغوت زدایی است، چنان که حلم او نیز در این راستا بود.

تربیت شاگردان امام از دوران کودکی سفره علمی خود را پهن کرده و با نقل آیات شریفه و سپس نقل حدیث از پیامبر بزرگوار خدمت بزرگی به تشنگان علم و معرفت نمود، به ویژه در ده سال آخر که حوادث دردناکی به مسلمانان، خاصه پیروان اهل بیت روی آورده بود، امام با حلم، بردباری، صبر و حوصله ای که از خود نشان می دادند، خویشان را برای هر نوع پاسخ گویی آماده ساخته بودند. از این روی، می بینیم که افراد و گروه ها و شخصیت های زیادی در محضر درس امام می نشستند.

بخش ۶ : واپسین روزهای عمر امام مجتبی علیه السلام و توطئه معاویه

معاویه، از آنجا که نگران ولایتعهدی فرزندش است از طرفی مرگ خود را نزدیک احساس میکند و بزرگترین مانع را وجود امام حسن علیه السلام میدانند مروان را دستور به **قتل امام** میدهد آری امام در منزل هم امنیت ندارد. معاویه بارها تصمیم بر مسموم کردن امام مجتبی علیه السلام گرفت و به واسطه های پنهان زیادی متوسل گردید در این توطئه، بیشترین نقش را مروان بن حکم که فرماندار مدینه بود ایفا کرد

معاویه، طی نامه ای سری از مروان فرماندار خویش خواست تا جعهده یک عنصر ناراضی و ناراحت است و از جهت روحی می تواند با ما همکاری داشته باشد و سفارش کرده بود که به جعهده وعده دهد بعد از انجام ماموریتش او را به همسری پسرش یزید درخواهد آورد و نیز توصیه کرده بود صد هزار درهم به او بدهد.

امام حسن علیه السلام همانند حضرت نوح علیه السلام و حضرت لوط علیه السلام گرفتار زنی بود که از ایمان چیزی نداشت تفاوت میان امام علیه السلام با آن دو تن در این است که آن حضرت علیه السلام به دست همین همسر به شهادت می رسد

از امام صادق علیه السلام نقل شده که امام مجتبی علیه السلام به اهل بیت خود فرمود: با مسموم شدن از دنیا می روم. پرسیدند: چه کسی این کار را انجام می دهد؟ امام فرمود: همسر جعهده، دختر اشعث بن قیس. معاویه او را فریب داده و او را وادار می کند که این عمل را انجام دهد. به امام گفتند: او را از خانه ات بیرون کن و از خویشتن دورنما، امام فرمود: چگونه او را از خانه بیرون کنم، در حالیکه تا کنون کاری انجام نداده، افزون بر این او نزد مردم دارای عذر و بهانه میشود (بحارالانوار ج ۴۴ ص ۱۵۳-۴۵۱) بدین ترتیب جعهده امام را مسموم می کند و امام بعد از چند روز درد و رنج به شهادت می رسند.

معاویه آن مبلغ پول را به جعده بخشید ولی او را همسر یزید نکرد بعدا مردی از خاندان طلحه با او ازدواج کرد و او دارای فرزندان از جعده شد، وقتی که بین آن فرزندان و سایر قبایل قریش درگیری لفظی می شد، فرزندان جعده را سرزنش می کردند و می گفتند **یا بنی مُسَمَّةِ الْأَزْوَاجِ !** ای پسران زنی که خوراننده زهر به شوهرانش بود! از امام باقر علیه السلام روایت شده است امام حسن علیه السلام هنگام شهادت گریه می کردند برخی از اطرافیان به او عرض کردند پسر پیامبر شما هم گریه می کنید! در حالیکه نزد خدا و رسول او مقامی رفیع دارید و پیغمبر درباره شما چنین و چنان فرمود.

بیست بار پیاده حج گذارده‌اید و سه بار تمام دارایی خود را با فقرا تقسیم کرده‌اید. حضرت فرمودند: برای ۲ چیز می‌گیریم؛ بیم از خدا و جدایی از دوستان.

هدف معاویه از به شهادت رساندن امام در اصل این بود که اسلام را نابود کند و خلافت اسلامی را به سلطنت موروثی تبدیل نماید تا با سلطنت بنی امیه بتواند اسلام را تضعیف یا محو کند. مغیره بن شعبه می‌گوید: سالها پس از صلح امام حسن علیه السلام نزد معاویه رفتم و گفتم: تو دیگر پیر شده‌ای و به قدر کافی حکومت کرده‌ای، خوب است به بنی هاشم که فامیلت هستند نیکی کنی. گفت: ابوبکر آمد و به مردم نیکی کرد اما وقتی مُرد نامش هم مُرد. عمر و عثمان هم همین طور. ولی نام محمد صلی الله علیه و آله روزی ۵ نوبت در کنار نام خدا بر سر ماذنه‌ها برده می‌شود به خدا سوگند من از پا نمی‌نشینم تا اینکه نام را دفن کنم.

وصیت امام حسن علیه السلام برای تشییع خود

۱. وقتی که امام حسن علیه السلام در حال احتضار بود، امام حسین علیه السلام را طلبید و فرمود: برادرم! هنگام فراق است، من به خدای خود می‌پیوندم، مرا با زهر مسموم نموده‌اند و خونهای جگرم در طشت ریخته، من آن کس را که به من زهر داد، به خوبی می‌شناسم و می‌دانم که این زهر توسط چه کسی فرستاده شد،

در پیشگاه خداوند، خودم با او محاکمه می‌کنم، تو را به حقی که برگردنت دارم سوگند می‌دهم که مبادا در این باره سخنی بگویی، در انتظار آنچه خداوند برایم پدید می‌آورد، باش، وقتی که از دنیا رفتم چشمم را بپوشان و مرا غسل بده و کفن کن و بر تابوتم بگذار و کنار قبر جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله ببر، تا با او تجدید دیدار کنم، سپس مرا کنار قبر جدّه ام فاطمه (بنت اسد) ببر و در همانجا به خاک بسپار.

۲. ای پسر مادرم! به زودی بدانی که مردم گمان می‌کنند تو می‌خواهی جنازه ام را در کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنی، می‌کوشند تا جلوگیری کنند، تو را به خدا سوگند می‌دهم مبادا به خاطر من به اندازه شیشه حجامتی، خون ریخته شود. سپس درباره خانواده و فرزندان و آنچه از او باقی مانده سفارش کرد و امام حسین علیه السلام را بر آنان وصی قرار داد.

و همچنین او را بر آنچه پدرش امیرمؤمنان علی علیه السلام وصیت کرده بود، وصی خود کرد و شایستگی امام حسین علیه السلام را برای خلافت بیان نمود و شیعیانش را به جانشینی آن حضرت راهنمایی کرد و به آنان فرمود: بعد از من حسین علیه السلام نشانه اسلام و یادگار پیامبر صلی الله علیه و آله است.

جلوگیری عایشه و مروانیان از دفن جنازه

پس از آنکه امام حسن علیه السلام چشم از جهان فرو بست، امام حسین علیه السلام طبق وصیت، بدن او را غسل داد و کفن کرد و آن را بر تابوتی گذارد و برای تازه کردن دیدار به سوی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله حمل نمود

مروان (که آن هنگام از طرف معاویه فرماندار مدینه بود با اطرافیانش (بنی اُمیّه) تصوّر کردند که امام حسین علیه السلام می‌خواهد جسد برادرش را کنار قبر رسول خدا دفن نماید، لذا با دار و دسته خود اجتماع کردند و لباس جنگ پوشیدند تا از آن جلوگیری نمایند

وقتی که امام حسین علیه السلام جنازه برادر را به جانب قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد تا تجدید عهد نماید، مروانیان از هرسو به گرد هم آمدند، عایشه نیز سوار بر استر شده و به آنان پیوست و فریاد می زد: **مَا لِي وَلَكُمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَدْخُلُوا بَيْتِي مَنْ لَا أَحِبُّ** ما را به شما چکار؟ آیا می خواهید شخصی را به خانه من وارد کنید که من او را دوست ندارم و مروان می گفت: چه بسا جنگی که بهتر از شادی و آسایش است، آیا عثمان در دورترین نقطه مدینه دفن گردد ولی حسن پیش قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن شود؟! هرگز این کار نخواهد شد تا من شمشیر به دست دارم و قدرت در دست من است. نزدیک بود فتنه و درگیری شدیدی بین بنی امیه و بنی هاشم روی دهد عبدالله بن عباس با شتاب نزد مروان رفت و به او چنین گفت: ای مروان! از هرجا که آمده ای به همانجا برگرد قصد ما این است که با زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدارمان را با آن حضرت تازه کنیم، اگر امام حسن علیه السلام وصیت می کرد که جنازه اش در کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن شود به خوبی می دانستی که تو عاجزتر از آن هستی که ما را از این کار منع کنی، ولی خود آن حضرت داناتر به خدا و رسول خدا و نگهداری حرمت قبر رسول خدا است، از اینکه توهین و ویران گردد چنانکه ۲ خلیفه این کار را کردند و بدون اذن او، داخل خانه اش شد.

ابن عباس به عایشه رو کرد و گفت این چه رسوایی و بی شرمی است؟ روزی (فتنه جمل) سوار بر استر و روزی سوار بر شتر می شوی و می خواهی نور خدا را خاموش کنی و با دوستان خدا بجنگی، برگرد از آنچه ترس داشتی روزی خواهد آمد که خداوند انتقام این خاندان نبوت را از شما بگیرد. امام حسین علیه السلام به پیش آمد و فرمود: اگر وصیت پدرم به من نبود که حتی به اندازه شیشه خون حجامتگری در مورد من خونریزی نشود، شما به خوبی می فهمیدید که چگونه شمشیرهای خدا در مورد شما به کار گرفته می شد (و شما را سر جای خود می نشانند) شما رشته پیمانہ ای میان ما و خود را گسستید و آنچه را که ما با شما شرط کردیم، نابود کردید. سپس امام حسین

علیه السلام با همراهان، جنازه امام را به سوی بقیع بردند و در کنار قبر جدّه اش فاطمه بنت اسد مادر علی علیه السلام به خاک سپردند.

روایات فراوانی در منابع شیعه و سنی وجود دارد که ثابت می‌کند عائشه در هنگام دفن سبط اکبر حضرت امام مجتبی علیه السلام از دفن آن حضرت جلوگیری کرد و اجازه نداد که آن حضرت را در کنار جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله ببرند. امام باقر علیه السلام می‌فرمود: هنگامی که حسن بن علی علیه السلام به حالت احتضار درآمد، به برادرش حسین فرمود: برادرم! به تو وصیتی می‌کنم، و در بقیع دفن کن و بدان که از طرف حمیرا (عائشه) که مردم از زشتکاری و دشمنی او با خدا و پیغمبر و ما خاندان آگاهند، مصیبتی به من می‌رسد. حسین بن علی علیه السلام فرمود: تو و پدرت از پیش حجاب پیغمبر صلی الله علیه و آله را دریدید و تو در خانه پیغمبر کسی را در آوردی که دوست نداشت نزدیک او باشد (مقصود ابو بکر و عمر است) و خدا از این کار، از تو باز خواست می‌کند.

ابوهریره به مروان گفت آیا تو از دفن حسن در این جا جلوگیری می‌کنی؛ در حالی که از رسول خدا شنیدی که به او برادرش حسین می‌گفت: این دو سردار جوانان اهل بهشتند؟ مروان گفت: رهایم کن، حدیث رسول خدا ضایع شده، اگر غیر از تو و ابو سعید خدری آن را حفظ نکرده باشند، تو در زمان فتح خیر اسلام آوردی. ابوهریره گفت: راست گفتم، در زمان فتح خیر اسلام آوردم؛ اما همواره ملازم پیامبر بودم و از او جدا نشدم، از او سؤال می‌کردم و به این کار عنایت داشتم، تا این که دانستم و شناختم که رسول خدا صلی الله علیه و آله چه کسی را دوست دارد و از چه کسی بدش می‌آید، چه به او نزدیک است و چه کسی از او دور، چه کسی را گذاشت در مدینه بماند و کی را تبعید کرد، چه کسی را دعا کرد و چه کسی را لعن. وقتی عائشه اسلحه و مردان را دید و ترسید که شر بین آنها بزرگتر شود و خونریزی شود، گفت: خانه، خانه من است، اجازه نمی‌دهم که کسی در آن دفن شود. **همانا برادرم به من امر کرد که جنازه اش را نزدیک پدرش رسول خدا ببرم** تا با او تجدید عهد کند، و بدان که برادر من از

همه مردم به خدا و رسولش و معنی قرآن داناتر بود و نیز او داناتر از این بود که پرده رسول خدا را پاره کند، زیرا خدای تبارک و تعالی میفرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید، تا به شما اجازه نداده اند به خانه پیغمبر وارد نشوید و تو چنین کرده ای. ای اهل ایمان! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید در صورتی که به جان خودم سوگند که تو به خاطر پدرت و فاروقش (عمر) بغل گوش پیغمبر کلنگ‌ها زدی؛ به جان خودم که پدرت و فاروقش بسبب نزدیک کردن خودشان را به پیغمبر او را آزار دادند و آن حقی را که خدا با زبان پیغمبرش بآنها امر کرده بود، رعایت نکردند؛ **زیرا خدا مقرر فرموده که** آنچه نسبت به مؤمنین در حال زنده بودنشان حرام است در حال مرده بودن آنها هم حرام، به خدا ای عایشه! اگر دفن کردن حسن نزد پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله، از نظر ما خدا آن را جایز کرده بود، می فهمیدی که او برغم آنف تو در آنجا دفن میشد (ولی افسوس که کلنگ زدن نزد گوش پیغمبر از نظر ما جایز نیست) **سپس محمد بن حنفیه فرمود:** ای عایشه! یک روز بر استر می نشینی و یک روز (در جنگ جمل) بر شتر می نشینی؟! تو به علت دشمنی و عداوتی که با بنی هاشم داری، نه مالک نفس خودت هستی و نه در زمین قرار می گیری. عایشه رو به او کرد و گفت: پسر حنفیه! اینها فرزندان فاطمه اند که سخن می گویند، تو چه می گویی؟! **حسین علیه السلام به او فرمود:** محمد را از بنی فاطمه به کجا دور میکنی، به خدا که او زاده سه فاطمه است: ۱. فاطمه دختر عمران (مادر ابو طالب)؛ ۲. فاطمه بنت اسد (مادر امیر المؤمنین)؛ ۳. فاطمه دختر زائده (مادر عبد المطلب).

عایشه به امام حسین علیه السلام: پس خود را دور کنید و ببریدش که شما مردمی هستید که همواره به دنبال دشمنی هستید. پس حسین علیه السلام به جانب قبر مادرش رفت و در بقیع دفن کرد. **آیا مالکیت این خانه در اختیار عائشه بود؟** چه کسی این خانه را به او داده بود؟ اگر او از رسول خدا ارث برده بود، چرا دختر پیامبر از این ارث محروم شد؟ چرا به ابوبکر و عمر اجازه دفن داد؟ علما و دانشمندان سنی به آن پاسخ دهند.

صلح امام حسن علیهاالسلام و قیام امام حسین علیهاالسلام نه تنها متناقض نیستند، بلکه هر دو در زمان خود حرکتی لازم و در یک راستا و در تعقیب یک هدف بوده اند. آیا اسلام دین صلح است یا دین جنگ؟ در قرآن کریم هم دستور به جنگ و جهاد داده شده و هم دستور صلح. آیات زیادی راجع به جنگ با کفار و مشرکین است، مانند **و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم** در راه خدا با کسانی که با شما می جنگند بجنگید. و آیات دیگری در باب صلح وارد شده مانند **وان جنحوا للسلم فاجنح لها و توکل علی الله انه هو السميع العليم** و اگر به صلح گراییدند، تو نیز بدان گرای و بر خدا توکل نما که او شنوای داناست.

بنابراین اسلام نه صلح را به معنای یک قانون ثابت می پذیرد و نه در همه شرائط جنگ را توصیه می کند، بلکه هر کدام از این دو تابع شرایط خاصی است. از اینرو می بینیم پیامبر صلی الله علیه و آله در بدر و احد و احزاب با مشرکین می جنگد و در حدیبیه با سرسخت ترین دشمنان اسلام یعنی مشرکین مکه قرارداد صلح امضا می کند.

پیامبر که در بدر، احد، احزاب و حنین دست به نبرد زد، در شرایط دیگری که پیروزی را غیر ممکن می دید، ناگزیر با دشمنان اسلام قرارداد صلح بست و موقتاً از دست زدن به جنگ و اقدام حاد خودداری نمود تا در پرتو آن پیشرفت اسلام تضمین گردد بنابراین، همان گونه که پیامبر بر اساس مصالح عالیهتری که احیاناً آن روز برای عده ای قابل درک نبود، موقتاً با دشمن کنار آمد، حضرت مجتبی علیه السلام نیز، که رهبر و پیشوای دینی بود و به تمام جهات و جوانب قضیه بهتر از هر کس دیگری آگاهی داشت، با دوراندیشی خاصی، صلاح جامعه اسلامی را در عدم ادامه جنگ تشخیص داد. اسلام، نه صلح و نه جنگ را اصلی همیشگی می داند. به قول شهید مطهری ای بسا جنگها که مقدمه ی صلح کامل تر است و ای بسا صلح ها که زمینه را برای یک

جنگ پیروزمندانه، بهتر تهیه می کند. تأکید اسلام بر جهاد دفاعی و مشروط ساختن جهاد ابتدایی و حتی آزادی بخش به موقعیت و شروطی خاص، تأییدی بر اصل نبودن جنگ در اسلام است. وقتی می توان با صلح، مسالمت، اندیشه، اندرز و منطق به هدف والای رستگاری آدمیان دست یافت، هیچ خردمندی حتی از نفس افتادن یک انسان را درست نمیشمارد

زمینه های آتش بس : در تحلیل و بررسی عملکرد زندگی امام مجتبی علیه السلام باید گفت: اوضاع نامساعد و عوامل گوناگون، موقعیتی پدید آورد که صلح، به عنوان یک مسأله ضروری، بر امام علیه السلام تحمیل شود، به گونه ای که هر خردمندی در آن موقعیت قرار می گرفت، چاره ای جز مسالمت نداشت

از نظر سیاست خارجی، ترکیب جبهه ی مسلمانان چنان بود که فرو رفتن در جنگ داخلی دستاوردی جز زیان نداشت، زیرا امپراتوری روم شرقی که شکست هایی سخت از اسلام خورده بود، همواره در پی فرصت می گشت تا ضربه ای بر اسلام وارد سازد و شکست های پیشین خود را جبران کند. صف آرای سپاه امام حسن علیه السلام و معاویه در مقابل هم می توانست فرصت انتقام را در اختیار رومیان قرار دهد

از نظر سیاست داخلی، فقدان جبهه ی نیرومند و هماهنگ و دارای روحیه، جنگ را بسیار ناموفق و جبران ناپذیر می نمایاند. با آنکه بعد از شهادت امام علی علیه السلام بسیاری از مردم کوفه با امام حسن علیه السلام بیعت کرده، پیمان وفاداری و سریازی بسته بودند، اما واقعیت کوفه چیزی جز گوناگونی گرایش ها، تشتت آرا و آشکار شدن کینه ها میان مردم نبود. بر اهل فن پوشیده نیست که هرگاه به اراده ی الهی نبوت و به تبع آن امامت در زمین پدید آمده، جز به کمک یاورانی با اخلاص استقرار نیافته است. بر اساس اسناد تاریخی، هر چند امام حسن علیه السلام با سامان دادن سپاه و اندیشیدن سیاست های لازم برای جنگ با معاویه آماده شد؛ ولی به سبب عدم هماهنگی، اختلاف سپاهیان و توطئه های معاویه، موقعیت را برای چیرگی بر جبهه

ی باطل مناسب نمی دید. بنابراین کوشید تا خردمندان از وضعیت تحمیلی برای حفظ حق، بهره برداری کند. در حقیقت امام حسن علیه السلام بدون کمترین تغییر در جهت حرکت، سنگر مبارزه را تغییر داد؛ معاویه را که مانع نشر حق و عدالت می دانست، هدف قرار داده بود؛ گاه از زاویه ی تجهیز سپاه و زمانی از زاویه ی تدبیر و نرزش .

موضع گیری های تابناک : امام حسن علیه السلام فرزند حماسه های فراموش نشدنی بود و هرگز از کشته شدن در راه خدا نمی هراسید، آنچه وی را بیمناک ساخته بود، آینده ی سپاه کوفیان سست عنصر بود، بی تردید اگر با لشگری چنین شکننده پای به میدان رزم می نهاد، معاویه او را به اسارت در می آورد تا ننگ شکست خاندان به دست سپاه حضرت محمد صلی الله علیه و آله را جبران کند. بدون تردید اغلب اطرافیان امام حسن علیه السلام افرادی سیاسی بودند نه آنان که امام را به مثابه ی امام از جانب خداوند پذیرفته باشند. لذا سرانجام در مرز انتخاب، ماندن را با حکومت معاویه گرچه با اکراه پذیرفتند، سستی رأی آنها تا بدان جا بر امام واضح بود که فرمود: به خدا سوگند اگر با معاویه درگیر شوم، اینان گردن مرا گرفته به صورت اسیر به او تحویل دهند. امام حسن علیه السلام در «مدائن» یعنی آخرین نقطه ای که سپاه امام تا آنجا پیشروی کرد، سخنرانی کرد و طی آن فرمود: هیچ تردیدی ما را از مقابله با اهل شام باز نمی دارد. در گذشته به نیروی استقامت، وحدت و تفاهم داخلی شما، با اهل شام می جنگیدیم، ولی امروز اتحاد و تفاهم از میان شما رخت بر بسته ...

وقتی که به جنگ صفین روانه می شدید دین خود را بر منافع دنیا مقدم می داشتید، ولی امروز منافع خود را بر دین خود مقدم می دارید، ما همان گونه هستیم که در گذشته بودیم، ولی شما نسبت به ما آن گونه که بودید وفادار نیستید

اکنون معاویه به ما پیشنهاد صلح داده که بر خلاف عزت و سرافرازی ماست. اگر آماده نبرد و کشته شدن در راه خدا هستید، صلح او را رد کرده، با تکیه بر شمشیرمان

کار او را به خدا می گذاریم، اما اگر طالب عافیت و ماندن هستید باید صلح را بپذیریم ... در این وقت جمعیت از هرسو با فریاد «ترجیح زندگی» خواهان صلح شدند افزودن بر این شهادتی سازنده است که در راه زنده کردن سنتی نیک یا میراندن رسمی زشت، بعد از اندیشیدن تدابیر لازم و نومیذی از وجود راه های شرافتمندانه ی دیگر، در پیکاری سرخ تحقق یابد.

کشته شدن امام حسن علیه السلام در آن وضعیت به معنای کشته شدن خلیفه ی مسلمانان، شکست مرکز خلافت و نابودی بسیاری از شیعیان مخلص، حتی امام حسین علیه السلام بود؛ زیرا معاویه با به خدمت گرفتن سه عنصر زر و زور و تزویر می توانست در بسیاری از بدیهیات و باورهای دینی و عادات مردم تردید پدید آورد و نظرهایش را دست کم به عامه ی مردم بقبولاند.

از سوی دیگر، او برای به دست آوردن سلطنت دنیوی حاضر بود هر گونه امتیاز بدهد. به طوری که ورقه ی سفید امضاء شده ای برای امام علیه السلام فرستاد و نوشت هر چه در آن ورقه بنویسد، پذیرفته شده است.

در این موقعیت، امام وظیفه داشت تا آخرین حد ممکن از آمادگی دشمن بهره برداری کند و موضوع های مهم، حساس و مطابق با مصالح مسلمانان را به عنوان شرط های آتش بس، در قرار داد صلح بگنجانند. در چنین وضعیتی، این کار بهترین شاخص قدرت دیپلماسی و سیاست شایسته ی آن حضرت است

دقت در شروط صلح نامه زوایای بیشتری از راز کردار امام حسن علیه السلام را آشکار ساخته، سیمای صلح را روشن و انگیزه تن ندادن حضرت علیه السلام به شهادت را تحلیل می کند .

هر حرکتی که از آنها صادر شده را الهی بدانیم اگر از لحاظ اعتقادی به حجت الهی بودن ائمه معتقد باشیم و هر حرکتی که از آنها صادر شده را الهی بدانیم، هر روشی

که آن بزرگواران در پیش گرفته اند اعم از صلح و جنگ قابل توجیه و مورد قبول واقع خواهد شد. ائمه اطهار علیهم السلام همه نور واحد و معصومند و مرتکب خطا و اشتباه و گناه نمی شوند و هدف آنان نیز یک چیز بوده و هست و آن عزت و اعتلاء و حفظ دین مبین اسلام می باشد. چنانکه پیامبر اکرم فرمودند: **لا یزال الاسلام عزیزا الی اثنی عشر خلیفة**; اسلام مادام که در سایه وجود دوازده امام و خلیفه است عزیز و مقتدر است.

بر این اساس ائمه هدی علیهم السلام به مقتضای عصمت و علمی که دارند، همیشه نافع ترین و بهترین راه را برای حفظ اسلام و اعتلای کلمه حق در پیش می گیرند و نهایت تلاش خود را در جهت رسیدن به این هدف مصروف می دارند. تمام دغدغه شان حفظ دین است; چه با شمشیر و چه با تدبیر. و حرکت هر یک از حضرات ادامه و مکمل حرکت امام دیگر بوده و همه بر طبق دستور خدا و رسولش عمل کرده اند.

چنانکه حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام در جواب جابر که به آن حضرت عرض کرد: نمی شود شما هم مثل امام حسن علیه السلام صلح کنید؟ فرمود: **ان اخي فعل بامر من الله و رسوله و انا افعل بامر من الله و رسوله**; همانا برادرم به امر خدا و رسولش عمل کرد، من نیز به امر خدا و رسولش عمل می کنم .

فلسفه صلح از زبان امام حسن علیه السلام

در زمان خود امام حسن علیه السلام یکی از یارانش به نام «ابوسعید» به آن حضرت عرض می کند: چرا با اینکه می دانستی حق با شماست با معاویه گمراه و ستمگر صلح کردی؟ امام حسن علیه السلام از دو منظر به ابوسعید پاسخ می دهند:

۱- منظر تعبدی ۲- منظر تعقلی آن حضرت فرمودند: ای ابو سعید! آیا من حجت خدای تعالی بر خلقش نیستم و امام بعد از پدرم علی علیه السلام بر مردم نمی باشم؟ گفتم: چرا هستی. فرمود: آیا من آن کسی نیستم که رسول خدا درباره من و

برادرم فرمودند: حسن و حسین امامند چه قیام کنند و چه صلح کنند؟ گفتم: چرا هستی. سپس فرمود: پس من چه قیام می‌کردم و چه صلح می‌نمودم، امام هستم. ای ابوسعید! به همان علتی که پیامبر با قبایل بنی‌ضمیره و بنی‌اشجع و با اهل مکه زمانیکه از حدیبیه بر می‌گشت صلح نمود، من هم با معاویه صلح نمودم، با این تفاوت که اهل مکه کفار به تنزیل [یعنی به تصریح قرآن] هستند و معاویه و یارانش کفار به تاویل می‌باشند. ای ابوسعید! زمانیکه من امام منصوب از طرف خدا هستم جایز نیست که در رای و نظرم اعم از اینکه صلح و یا جنگ باشد تخطئه شوم، اگر چه حکمت نظرم مشخص نباشد. بنابراین حدیث، اگر پیامبر اکرم در موقعیت و شرایط امام حسن علیه السلام بود، همان راهی که امام حسن علیه السلام در پیش گرفت را بر می‌گزید و طبیعتاً اگر امام حسین علیه السلام هم در آن شرایط و موقعیت بود، راه چاره را تن دادن به صلح می‌دانست.

ریشه قیام عاشورایی را باید در همان فعالیت‌های سیاسی حضرت پس از صلح دانست

زیرا نشان داد تا چه اندازه مدعیان اسلام، دروغ‌گو و پیمان‌شکن هستند و حتی به اصول عقلانی وفاداری به عهد نیز پای بند نمی‌باشند؛ چه رسد که براساس آموزه‌های سخت و حیانی در عرصه عدالت‌گستری عمل کنند و قیام به حق نمایند. این رسوایی که پس از صلح صورت گرفت، موجبات قیام مردمی شد که به شکل قیام عاشورایی در کربلا و طف رقم خورد و زمینه را برای بسیاری از نهضت‌های پس از آن فراهم آورد.

همانگونه که امام حسین علیه السلام در ده سال زندگانی معاویه نتوانست به نقش و وظیفه امامتی خویش عمل کند و ناچار به قعود شد، همچنین امام حسن علیه السلام تا توانست قیام کرد و در جایی که مردم او را به قعود کشاندند در مقام قاعدین از دیگر وظایف و مسئولیت‌های امامتی خویش باز نایستاد.

تاکید پیامبر صلی الله علیه و آله بر امامت حسنین علیه السلام در حالت قیام و قعود به این دلیل

است که نشان دهد امامت تنها یک منصب ظاهری و دنیوی نیست بلکه منصبی بزرگ با مسئولیت های بسیار مهم و خطیر و متنوع و متعددی است که بخشی از آن قیام در عرصه مسائل سیاسی و اجتماعی و حکومت و ولایت امر مسلمانان است بخش اعظم مسئولیت ها در حوزه های دیگر تعریف شده است.

و از این که امامی چون امام حسن علیه السلام به صلح و اقدام کرد و از حکومت ظاهری کنار رفت و یا کنار گذاشته شد یا این که امام عصری ارواحنا فدا در پرده غیبت قرار گرفت، از مسئولیت خویش نگاهیم و حق امامت را ادا کرده و ولایت پذیرانه جان و مال و عرض خویش را در اختیار آن حضرات بگذاریم و به خود اجازه داوری در حق ایشان ندهیم و به ارزیابی اقدامات ایشان وقت نگذرانیم و دین و ایمان خویش را تباه نسازیم.

حماسه حسنی علیه السلام و در مرتبه دوم حسینی،

تمامی ائمه شیعه راهبرد و هدف مشترکی را بر مبنای اصول اسلامی دنبال میکردند و تنها اقتضائات زمانی و مکانی، بعضاً روش ها را متفاوت نشان می دهد و از همین روی است کاری که امام علی یا امام مجتبی یا امام حسین و سایر امامان علیهم السلام بر آن اهتمام داشته یکسان و دارای مفهوم و مضمون واحد بوده

ناگفته پیداست توجه ویژه به این نکته و درک ظرایف و دقایق هر دوره از سیره و زمامداری ائمه، حقیقتی به نام **شناخت اهل بیت** را در پی خواهد داشت

دوره ۱۰ ساله امامت امام ۴۰ تا ۵۰ هجری و مواجهه امام با شخصیت مکار و فریبکاری چون معاویه حاکی از شرایط ویژه ای است که شناخت «عنصر زمان» را می طلبد شناخت این دوره موقعی ضروری تر و حساستر است که به تعبیر علامه شرف الدین؛ شهادت روز عاشورا، نخست **حسینی** است و در مرتبه دوم **حسینی**، زیرا این امام حسن علیه السلام بود که راه بوجود آمدن نهضت حیات بخش عاشورا را هموار کرد و

نتایج آنرا قابل عرضه ساخت. اگر **عاشورا** آن پیچ تاریخی سرنوشت سازی که با احیای اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله، خط مبارزه و جهاد و مواجهه با مستکبران و غارتگران و زیاده خواهان را برای همیشه تاریخ به ارمغان آورد؛ نباید در این میان حماسه حسنی را نادیده گرفت

حماسه بزرگ امام در مصاف با حکومت معاویه رخ می نماید معاویه همان است که امام علی علیه السلام درباره او می فرمایند؛ **والله ما معاویه بادهی منی و لکنه یغدر و یفجر، ولولا کراهیه الغدر لکنت من ادهی الناس معاویه از من زیرکتر نیست** لیکن او مردم را می فریبید و فجور می کند، من فریبکاری را دوست ندارم وگرنه از زمره زیرک ترین مردم بودم. و اما سختی کار امام مجتبی علیه السلام در برابر حکومت معاویه که بر پایه فریب افکار عمومی بنا نهاده شده تا جایی است که امام آن را به سلیمان بن صرد خزاعی گوشزد مینمایند؛ اگر من به دنیا می اندیشیدم و برای امور دنیوی کار می کردم، نه معاویه از من زیرک تر بود و نه رام ناشدنی تر، و من در برابر او موضع دیگری می داشتم، لیکن خدا شاهدست من خواستم خون شمایان را حفظ کنم و...

امام حسن علیه السلام در جای دیگری در مذمت سست عنصری یاران و فریب خوردگان تصریح میکنند؛ به خدا سوگند، اگر یارانی می یافتم شب و روز را در جهاد با معاویه می گذراندم.

اما در همین شرایطی که حزب فاسد اموی به سرکردگی معاویه، عملیات بزرگ فریب را در دستور کار قرار داده تا بذر سالوس، تطمیع و دروغ را بپاشد نشان دادن واقعیت امویان و تمیز میان اسلام ناب از اسلام آلوده به سیاست های اموی هنر بزرگ و معجزه آسای امام حسن علیه السلام است.

سلاح امام حسن علیه السلام در این شرایط زمانی چیزی نبود جز تدبیر. اینجاست که صلح مشروط امام با معاویه، نقشه های معاویه را نقش بر آب کرد و حتی در ادامه

معاویه که ظواهر اسلام را رعایت می کرد ناگزیر پرده از سیمای دروغین و خیانت کارش افتاد چرا؟ بنابراین تدبیر امام مجتبی کارگر افتاد و **معاویه، چهره واقعی خودش را روشن ساخت**؛ او که سال ها با فریب مردمان را به بیراهه کشانده بود اینک به انحراف بزرگ خود تن داد که تنها دنبال ریاست و سلطه و زیاده خواهی بوده است! در فضای سیاسی آن روز امام توانست «حقیقت مغلوب» را بر «فریب غالب» پیروز گرداند. صلح مشروط و معنادار امام مجتبی علیه السلام همچون قیام سرخ امام حسین علیه السلام در یک راستا و در یک جهت قابل ارزیابی است و آن بیداری امت و مسلمانان و شناخت مسیر اسلام ناب از اسلام اموی و همانند اوست.

امام حسن علیه السلام از بذل جان خود دریغ نداشت، و امام حسین علیه السلام در راه خدا جانبازتر از حسن نبود. چیزی که هست، حسن، جان خود را در یک جهاد خاموش و آرام فدا کرد و چون وقت شکستن سکوت رسید، شهادت کربلا واقع شد؛ شهادتی که پیش از آنکه حسینی باشد. حسنی بود. نه امام حسین جنگ طلب بود و نه امام حسن صلح طلب

دلیل این که امام حسن با معاویه صلح کرد؟

۱. دنیا زدگی و عافیت طلبی سپاه حضرت و گرایش های عمیق مادی و زندگی دنیوی ولو در ذلت به رغم اعلام وفاداری اولیه سپاه مبنی بر لزوم مبارزه با طاغوت اموی؛
۲. خستگی از سه جنگ طاقت فرسای گذشته یعنی جمل، صفین و نهروان؛
۳. تبلیغات دروغین و مکارانه معاویه مبنی بر صلح با سپاه امام حسن و گرایش مردم به برقراری صلح و اتمام تعارضات و اختلافات با صلح و آرامش .
۴. دسیسه های حزب امویان، گسیل جاسوسان شام و بدبین نمودن قبایل و مردم نواحی نسبت به سبط پیامبر،
۵. استفاده مؤثر از زر و سیم و خریدن بزرگان قبایل و کوفه توسط معاویه و ...
۶. سیاست داخلی و خارجی

۷. **سیاست خارجی یکی از دلایل صلح امام** وقتی که گزارش صف آرای سپاه امام حسن علیه السلام و معاویه در برابر یکدیگر، به سران روم شرقی رسید، زمامداران روم فکر کردند که بهترین فرصت ممکن برای تحقق بخشیدن به هدفهای خود را به دست آورده اند، لذا با سپاهی عظیم عازم حمله به کشور اسلامی شدند تا انتقام خود را از مسلمانان بگیرند. امام باقر علیه السلام به شخصی که بر صلح امام حسن علیه السلام خرده می گرفت، فرمود: اگر امام حسن این کار را نمی کرد خطر بزرگی به دنبال داشت

۸. **از نظر سیاست داخلی** فقدان جبهه نیرومند و متشکل داخلی است، زیرا مردم عراق و مخصوصاً مردم کوفه، در عصر حضرت مجتبی علیه السلام نه آمادگی روحی برای نبرد داشتند و نه تشکیل و هماهنگی و اتحاد. دسیسه‌های حزب امویان، گسیل جاسوسان شام و بدبین نمودن قبایل و مردم نواحی نسبت به سبط پیامبر، استفاده مؤثر از زر و سیم و خریدن بزرگان قبایل و کوفه توسط معاویه و ... نهایت اینکه، عدم اطاعت، سست عنصری و تنبلی یاران امام، عرصه را بر آن حضرت تنگ نمود. همان سست عنصری و تنبلی که پدر بزرگوارشان را نیز در تنگنا قرار داده و آن حضرت بارها زبان به انتقاد از یاران خود گشوده بودند: ...

حضور امام در محافل رسمی معاویه در این دوره، امام در عین حضور در محفل رسمی دولتی، نمی خواسته در ساعات ازدحام و تجمع حضور یابد، تا مبدا معاویه و درباریان او و یا مردمان نان به نرخ روز خور، حرمت ایشان را نگاه ندارند و تحقیر موقعیت و مکان امام، صورت گیرد. احتمالهای دیگری نیز قابل طرح است. در مجموع، حکایات تاریخی، امام، در دوره پس از خلافت، بارها و بارها، در محافل خصوصی و رسمی دولتی، حضور داشته اند. حضوری که مسلماً پشتوانه ای جز مصلحت اندیشی های امام، نداشته است.

شهامت و شجاعت حسنی بعضی می پندارند که شجاعت امام حسن علیه السلام کمتر از ائمه دیگر بوده. امام مجتبی علیه السلام در جنگ جمل، در رکاب پدر خود امیرالمؤمنین

علیه السلام در خط مقدم جبهه می‌جنگید و از یاران دلاور و شجاع علی علیه السلام سبقت می‌گرفت و بر قلب سپاه دشمن حملات سختی می‌کرد. پیش از شروع جنگ نیز، به دستور پدر، همراه عمار یاسر و تنی چند از یاران، وارد کوفه شد و مردم کوفه را جهت شرکت در این جهاد دعوت کرد. آن حضرت در جنگ صفین، در بسیج عمومی نیروها و گسیل داشتن ارتش امیرمؤمنان علیه السلام برای جنگ با معاویه، نقش مهمی به عهده داشت. آمادگی او برای جانبازی در راه حق به قدری بود که امیرمؤمنان، در جنگ صفین از یاران خود خواست که او و برادرش حسین علیه السلام را از پیشتازی در جنگ با دشمن بازدارند، تا نسل پیامبر ص با کشته شدن این دو شخصیت از بین نرود.

بسیاری از امامان علیه السلام با آن که توانایی مشارکت در عمل سیاسی و اجتماعی و حضور در مراتب عالی مدیریت دستگاه و نظام سیاسی و اجتماعی جامعه اسلامی را داشتند اجازه حضور نیافتند و به شدت با حضور ایشان مقابله شد

لذا بسیاری از ایشان بازداشت و زندانی و یا در اردوگاه‌های نظامی در بازداشت خانگی بودند تا نتوانند درحوزه عمل اجتماعی مشارکت فعال و سازنده مستقیمی داشته باشند

برخلاف تصور و تصویری که از امام حسن مجتبی علیه السلام نشان داده شده، آن حضرت تا آنجا که توانست در زمینه عمل سیاسی و اجتماعی و اجرای نقش امامتی خویش یعنی در اختیارگرفتن زمام امور و قرارگرفتن در منصب اولوالامر تلاش کرده، با این همه به سبب خیانت نزدیکترین سرداران و یاران خویش از جمله عبیدالله بن عباس بن مطلب، و سرباز زدن ارتش در برابر فشارهای دولت سفیانی و اموی و توطئه‌های معاویه به ناچار صلح را پذیرفت و از مشارکت فعال سیاسی در عرصه امور سیاسی و اجتماعی بازماند.

با این همه آن حضرت علیه السلام هرگز از مشارکت باز نایستاد و به اشکال مختلف برنامه‌ها را اجرا کرد تا زمینه قیام حسینی فراهم آمد.

بخش ۸ : صلح حسنی علیه السلام، معلول دنیا طلبی خواص

۱- **دلایل اعتقادی و کلامی در خصوص ولایت**، وقتی که من امامم چرا نباید رای من و آنچه که انجام می‌دهم مورد اطمینان باشد، چه در صلح و چه در جنگ، هرچند که ممکن است مواردی هم بر شما مشتبه باشد... کار من شما را خشمگین و ناخشنود کرد زیرا به حکمت و مصلحت این کار جاهل هستید بدانید که اگر این کار را انجام نمی‌دادم یک نفر از شیعیان ما بر روی زمین باقی نمی‌گذاشتند مگر کشته می‌شد.

۲- دلایل اجتماعی، سیاسی و نظامی

الف- دلایل اجتماعی _ سیاسی دین قشری و پوسته دینی حکومت معاویه: امویان پس از فتح مکه و شکست از پیامبر صلی الله علیه و آله و در نهایت تسلیم شدن در برابر مسلمین، همواره در صدد بازیابی قدرت دوران جاهلیت خویش بودند. این فرصت در زمان حضرت رسول فراهم نگشته اما پس از رحلت آن حضرت و در بیست سال حکومت خلفای دوم و سوم توانستند به واسطه حسن توجه خلفا به ایشان قدرت سیاسی و نظامی فوق العاده‌ای کسب نمایند.

معاویه در پناه حکومت بیست ساله خویش بر شامات در دوران خلفای دوم و سوم، با فعالیت مجددانه و گسترده (و در عین حال منفی، سیاه و در تضاد با احکام و چارچوب اسلامی) در ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی توانست پایگاهی محکم و مستقر برای خویش در شامات فراهم آورد به نحوی که آوازه وی در دیگر بلاد اسلامی با عنوان فامیل و صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله مشهور گشته به نحوی که شهرت وی بسیار بالاتر از ابوذر و مقداد و عمار و... گشت.

معاویه در زمان زمامداری خویش با نقشه‌ها و سیاست‌های عوام فریبانه همواره با حفظ نسبی ظواهر اسلامی، اجرای ظاهری مقررات دینی، اجرای پاره‌ای از مقررات اسلامی در دربار خویش و حفظ ظاهری رنگ اسلامی جامعه تلاش فراوانی می‌نمود تا هرچه بیشتر به حکومت خویش رنگ شرعی و اسلامی و در نهایت مشروعیت دینی و

مقبولیت مردمی بدهد. در کنار این امر، معاویه با بهره بردن از کیاست و روبه صفتی فراوان در حل و فصل امور و مقابله با مشکلات، سیاست فوق العاده ماهرانه و مرموزانه‌ای داشته و مشکلات را با استفاده از حيله‌ها و مکرهای فراوان حل و فصل می‌نمود. با توجه به شرایط توصیفی فوق‌الذکر از کیفیت حکومت معاویه و مشروع نگریسته شدن این حکومت از سوی مردم، پیروزی قیام امام حسن علیه السلام علیه معاویه و تاثیر مثبت شهادت در جنگ با معاویه به شدت مورد تردید بود.

۳. عافیت طلبی، دنیازدگی، خستگی از جنگ و...:

الف- دنیازدگی و عافیت طلبی سپاه حضرت و تمایلات شدید و گرایش‌های عمیق مادی و زندگی دنیوی ولو در ذلت به رغم اعلام وفاداری اولیه سپاه مبنی بر لزوم مبارزه با طاغوت اموی؛

ب- خستگی از سه جنگ طاقت فرسای گذشته یعنی جمل، صفین و نهروان؛

ج- تبلیغات دروغین و مکارانه معاویه مبنی بر صلح با سپاه امام حسن و گرایش مردم به برقراری صلح و اتمام تعارضات و اختلافات با صلح و آرامش. سخنرانی جامع و مهیج امام حسن علیه السلام خودگویای تمامی زوایای امر می‌باشد: امروز اتحاد و تفاهم از میان شما رخت بر بسته است استقامت خود را از دست داده و زیان به شکوه گشوده‌اید. وقتی به صفین روانه می‌شدید دین خود را بر دنیا مقدم می‌داشتید ولی امروز منافع خود را بر دین خود مقدم می‌دارید. ما همان‌گونه هستیم که در گذشته هستیم ولی شما نسبت به ما آن‌گونه که بودید وفادار نیستید.

۴- دلایل نظامی تهدید نظامی دشمنان خارجی: ترکیب جبهه مسلمانان چنان بود که فرو رفتن در جنگ داخلی دستاوردی جز زیان برای حکومت اسلامی نداشت.

۵- سپاهی ناهماهنگ و متشتت برای امام حسن فقدان جبهه نیرومند و هماهنگ و دارای روحیه، جنگ را بسیار ناموفق و جبران‌ناپذیر می‌نمایاند. توجه به هسته‌های تشکیل دهنده سپاه امام علیه السلام ماهیت عینی و واقعی آن را بهتر می‌نمایاند.

سپاه امام از چندین گروه پدید آمده بود:

۱- شیعیان و طرفداران امیر مومنان علی علیه السلام؛

۲- باند اموی که به گواهی تاریخ در این باند عناصری نیرومند وجود داشتند که از طرفداران بسیار بهره می بردند و در پدید آوردن یاس و تزلزل در سپاه تاثیر بسزایی داشتند. این گروه در کنار شایعه پراکنی، توطئه و ایجاد نفاق، پنهانی با شام ارتباط برقرار ساخته مراتب فرمانبری و همراهی خود با معاویه را اعلام کرده بودند؛

۳- خوارج، شکاکان، سودجویان، قبیله گرایان و... که ایشان نه به جهت تبعیت از امام و ولی امر مسلمین بلکه به واسطه دشمنی خاص با معاویه و یا بردن منافع کثیر مادی از جنگ و یا به واسطه تعصب قومی و به پیروی از رئیس قبیله خویش در جنگ حضور می یافتند

نتیجه: شرایط موجود برای امام حسن علیه السلام در ایام خلافت معاویه با شرایط و اقتضائات موجود برای امام حسین علیه السلام البته در زمان خلافت یزید و نه امامت وی در زمان معاویه تفاوتی ماهوی و عمیق داشت.

اولا در دوران پس از صلح، حکومت معاویه به تدریج ماهیت واقعی خویش را به جهت زیر پا نهادن مفاد عهد نامه صلح از طرفی و تغییر احکام الله و بی توجهی به شعائر دینی نشان داد؛

ثانیا پس از مرگ معاویه خلیفه ای به جانشینی او رسید که به غیر از خونخواری، فاقد تمامی صفات خلیفه قبلی بالاخص پختگی و تدبیر سیاسی بود. وی جوانی ناپخته، شهوت پرست، خودسر، فاقد دور اندیشی و احتیاط، متهور، خوشگذران، عیاش و دارای فکر سطحی بود. وی به واسطه خصوصیات فردی خویش قادر به حفظ ظواهر اسلام در حکومت خویش و نشان دادن ظاهری دیندار و با ایمان از خود نبود.

وی از لحاظ سیاسی در درجه ای ناپختگی قرار داشت که به واسطه اعمال ضد دینی

خویش که تنها یک مورد آن حمله به مدینه و حلال دانستن سه روزه جان و مال و ناموس اهل مدینه بود، ماهیت اصلی حکومت بنی امیه و اهداف بنیادین آن یعنی دشمنی آشفتنی ناپذیر با اسلام و بازگشت به دوران جاهلیت و احیای رژیم اشرافی را (که البته سالیان سال توسط معاویه با لعابی کاملاً دینی مخفی نگاه داشته شده بود)، به طور کامل افشا و در برابر دیدگان مردم قرار داد

در چنین شرایطی، مزدوران بنی امیه به هیچ عنوان قادر نبودند تا قیام اهل بیت علیه السلام علیه حکومت بنی امیه را تنها قیامی در جهت کسب قدرت سیاسی و نظامی تفسیر نمایند بلکه این حرکت از سوی مردم قیام حق علیه باطل و با هدف نابودی دشمنان دین و خائنین به اسلام و مسلمین تفسیر می گردید.

محبت باید با تولی و تبری همراه باشد (مظلومیت امام) اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی وعده هم مرتبتی خود با محبین آل کساء را می دهد، ویژه کسانی است که خالصانه دوستدار ایشان باشند؛ باید از آن کسانی که مقابل اینان صف آرایی کردند تبری جست و دوستداران و یاوران ایشان را دوست داشت تا بتوان مصداق گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله شد. حب و علاقه بین این دو بزرگوار، بسیار معروف و زبانزد همگان بود ولی عمده مردم با اینکه بسیار، حکایت های محبت پیامبر صلی الله علیه و آله به فرزندش، حسن علیه السلام را شنیده بودند، منزلت وی را رعایت نکردند و او را آزرده. بعد از به خلافت رسیدن امام حسن مجتبی علیه السلام عده زیادی از اصحاب و یارانش به وی خیانت کردند.

امام حسن بعد قتل پدرش، با سپاهی دوازده هزار نفری، عبیدالله بن عباس را برای جنگ با معاویه پیشاپیش فرستاد و همراه وی قیس بن سعد بن عباده انصاری نیز بود و به عبیدالله بن عباس امر کرد که به امر و نظر قیس عمل کند. معاویه هزار هزار درهم برای عبیدالله فرستاد و عبیدالله به همراه هشت هزار نفر از یارانش به معاویه پیوست. از طرف دیگر معاویه در لشکر امام حسن علیه السلام دسیسه چینی کرد که گفته

شود قیس بن سعد با معاویه صلح کرده و به وی پیوسته و در لشکر قیس گفت که حسن با معاویه صلح کرده است. معاویه، سه نفر را به نزد امام فرستاد که با صدای بلند می گفتند خداوند به وسیله پسر رسول خدا مانع از خونریزی شد و فتنه به وسیله وی آرام شد و وی به صلح جواب داد. پس لشکر مضطرب شد و مردم گفتار آنان را راست پنداشتند و سرانجام شایعه چینی و دسیسه های معاویه جواب داد. پس مردم به سمت خیمه حسن حمله کردند و خیمه و هر آنچه را در آن بود، غارت کردند. حسن سوار اسبی شد و به سمت ساباط حرکت کرد و جراح بن سنان اسدی به کمین وی نشست و بر وی حمله کرد و پای وی را زخمی کرد. حسن را به سمت مدائن بردند در حالی که خون زیادی از وی رفته و حالش وخیم شده بود و مردم از گرد وی پراکنده شدند. معاویه به سمت عراق آمد.

امام حسن بسیار بیمار و سخت حال بود و وقتی دید که قدرتی ندارد و یارانش پراکنده شدند و برای وی و به همراهی وی برنخاستند با معاویه مصالحه کرد و سپس بر منبر رفت و خدا را حمد و ثنا گفت و سپس فرمود: ای مردم! همانا خدا شما را با پیامبر صلی الله علیه و آله هدایت کرد و خون شما را به وسیله آخرین ما از ریختن بازداشت و من با معاویه صلح کردم **وان ادری لعله فتنه لکم و متاع الی حین**. (یعقوبی تاریخ، ج ۲، ص ۱۴۹) بعد از جریان مصالحه نیز، از طرف بعضی مردم مورد بی احترامی قرار می گرفت. مردی به سمت حسن بن علی علیه السلام رفت و گفت روی مؤمنین را سیاه کردی، یا چنین گفت ای سیاه کننده وجوه مؤمنین! امام حسن علیه السلام فرمود: مرا سرزنش نکن، خداوند بر تو رحم کند؛ به پیامبر صلی الله علیه و آله نشان داده شد که بنی امیه بر منبر وی هستند؛ پس وی آن را بد دانست و به دنبال آن **انا اعطیناک الکوثر** نازل شد؛ یعنی ای محمد صلی الله علیه و آله! نهی از بهشت را به تو اعطا کردیم و همچنین **انا انزلناه فی لیلة القدر** یعنی ای محمد! بنی امیه به همین میزان حکومت می کنند. راوی حدیث گوید: پس آن را محاسبه کردیم و دیدیم که دوران حکومت بنی امیه دقیقاً هزار ماه شد نه روزی بیشتر و نه روزی کمتر. (ص ۱۲۹۳)

بخش ۹: مکاتبه و مناظره امام حسن علیه السلام و معاویه

نامه‌هایی که میان امام علیه السلام و معاویه رد و بدل شده از پنج نامه تجاوز نمی‌کند، و سبب آن نیز همان بود که از آغاز کار روشن بود که معاویه با آن سابقه سوپی که داشت، حاضر به تسلیم در برابر حق و واگذاری آن به اهلش نبود، و تازه پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام در عناد و لجابت، و سرپیچی از فرمان خدا جری‌تر و بی‌پروا تر نیز شده بود، و به گرفتن مقامی که کوچکترین لیاقت و اهلیتی را برای آن از نظر اسلام و شرع مقدس نداشت امیدوارتر شده شود... و این مطلب از نامه‌هایی که به اطراف و به هواداران بی‌دین همچون خودش نوشته، بخوبی معلوم می‌شود، که نامه زیر یکی از آنهاست:

من معاویه امیرالمؤمنین الی فلان بن فلان و من قبله من المسلمین. سلام علیکم، فانی

احمد این نامه‌ای است از معاویه به فلانی و هر که از مسلمانان که فرمانبردار اویند، درود بر شما. سپاس می‌کنم خدای بی‌همتار، و همانا حمد برای خدای سزاست که دشمن شما و کشندگان خلیفه شما (عثمان) را کفایت فرمود، و همان خداوند به لطف و عنایت خاص خویش مردی از بندگان خود را برای علی بن ابیطالب برانگیخت تا او را غافلگیر کرده و کشت و یاران او را پراکنده و متفرق کرد، و از طرف بزرگان آنها و رؤسای ایشان نامه‌هایی به نزد من آمده که درخواست امان برای خود و قبیله‌شان نموده‌اند، و از این رو به محض رسیدن نامه من با لشکر خود و آنچه آماده کارزار کرده‌اید به سوی من کوچ کنید که بحمد الله انتقام خون خویش را گرفته و به آرزوی خویشتن رسیدید، و خداوند ستم‌پیشگان و ستیزه‌جویان را هلاک ساخت.

و چنین شخصی که توطئه قتل شریفترین مردم روی زمین امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به خدا نسبت داده... و بر خلاف آنچه پیش از آن به امام علیه السلام نوشته بود تا به این حد در مرگ آن حضرت خوشحالی و رقص و پایکوبی می‌کند...، مجسمه تقوی و عدالت را که حتی دشمن درباره‌اش گفته: **قتل فی محراب عبادته لشدة عدله** (او را به

خاطر شدت عدل و دادش در محراب عبادتش کشتند) در زمره اهل ستم و دشمنی به حساب آورده، و خود را که ظلم و جنایت سراسر وجودش را در طول عمر ننگینش فرا گرفته بود طرفدار حق و عدالت بداند... و برای چندمین بار این دروغ بزرگ را تکرار نموده و علی علیه السلام و یاران پاکش را قاتل عثمان معرفی کرده و خود و همفکران جنایتکارش را که عموماً دستشان به خون عثمان آلوده بود خونخواهان عثمان قلمداد نموده است... و اگر نامی هم در نامه از خدا برده، روی همان عادت جاهلیت و یا عوامفریبی و اغفال مسلمانان مقدس مآب و قشری بود که رشد و درک این گونه مسائل و جریانات خطرناک را نداشتند،

و از اسلام و دین همین ظواهر خشک و صورت نماز و روزه و حج و تسبیح و تقدیسه‌های بی‌محتوا را فهمیده بودند. و بالاخره برای چندمین بار بزرگترین سند تاریخی را برای جرم و گناه خود یعنی قیام بر ضد حکومت اسلامی را به نام خویش ثبت کرده ... و مردم را بر ضد حکومت اسلامی شورانده و به قیام مسلحانه دعوت کرده است... و از چنین شخصی بیش از این هم نمی‌توان انتظار داشت... کسی که سر تا پای عمر ننگینش جز قتل و غارت و تهمت و افترا و دروغ و خدعه و نیرنگ و امثال آن، یادگاری از خود به جای نگذارده باری اینچنین جنایتکاری قابل موعظه و اندرز نبود و خیلی سنگدلتر از آن بود که پندهای سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله در او اثر کند.

کسی که سخنان حیات‌بخش امیرالمؤمنین علیه السلام در دلش اثری نداشته باشد چگونه سخنان فرزندش حسن علیه السلام می‌تواند او را از انحراف و سرکشی باز دارد؟ اگر چه همه آن سخنان همگی از یک منبع سرچشمه گرفته بود. اما با تمام این احوال، امام حسن علیه السلام همانند پدر بزرگوارش و طبق دستور الهی به منظور اتمام حجت چند نامه به معاویه مرقوم داشته :

بسم الله الرحمن الرحيم من الحسن بن علی امیرالمؤمنین الی معاویة بن ابی سفیان، سلام علیک، فانی احمد الیک الله الذی لا اله الا هو، اما بعد فان الله جل جلاله بعث

محمد ارحمة للعالمين، و منة للمؤمنين، این نامه‌ای است از بنده خدا حسن بن علی امیرمؤمنان به سوی معاویه پسر ابی سفیان سلام بر تو، خداوندی را سپاس کنم که معبودی جز او نیست، و بعد همانا خدای تعالی محمدصلی الله علیه و آله را برای عالمیان رحمتی قرار داده و بر مؤمنین منتهی نهاده، و او را به سوی همگی مردم فرستاد **لینذر من کان حیا و یحق القول علی الکافرین** تا بترساند آن کس را که زنده است و فرو گیرد سختی و عذاب کافران را، او نیز رسالتهای خداوند را ابلاغ فرمود و به امر پروردگار قیام نموده تا گاهی که خداوند جانش برگرفت در حالی که هیچ گونه تقصیر و سستی در انجام کار و مأموریت الهی نکرده بود، و تا اینکه خداوند به وسیله او حق را آشکار کرد، و شرک و بت‌پرستی را از میان برد، و مؤمنان را به وسیله او یاری فرمود، و عرب را به سبب آن حضرت عزیز کرد، و بویژه قریش را شرافتی مخصوص بخشید که فرمود: **وانه لذکر لک و لقومک** آن یادآوری است برای تو و قومت (زخرف ۴۴).

و چون آن جنابصلی الله علیه و آله از دنیا رفت، عرب درباره زمامداری اختلاف کردند، قریش گفتند: ما فامیل و خانواده و دوستان اویم و دیگران را جایز نیست که درباره سلطنت و زمامداری و حقی که حضرت محمدصلی الله علیه و آله در میان مردم داشت با ما به نزاع و ستیزه برخیزند، عرب که این سخن را از قریش شنیدند دیدند که

سخن قریش صحیح است، و در مقابل سایرین که با آنان به نزاع برخاسته‌اند حق به جانب ایشان است و از همین رو به فرمان آنان گوش داده و در برابرشان تسلیم شدند، پس از اینکه کار بدین صورت خاتمه یافت ما نیز همان سخن را به قریش گفتیم که قریش به سایر اعراب گفته بودند، یعنی به همان دلیل که قریش خود را سزاوارتر به جانشینی و زمامداری پس از رسول خداصلی الله علیه و آله می‌دانستند، ما نیز به همان دلیل خود را از سایر قریش بدین منصب سزاوارتر می‌دانستیم، زیرا ما از همه کس به آن حضرت نزدیکتر بودیم. ولی قریش چنانکه مردم با آنها از روی انصاف رفتار کرده بودند، اینان با ما به انصاف رفتار نکردند، با اینکه قریش به وسیله همین

انصاف مردم بود که به حیازت این مقام نایل آمدند، ولی هنگامی که ما خاندان رسول خداصلی الله علیه و آله و نزدیکانش با آن احتجاج کردیم و از ایشان خواستیم انصاف دهند، ما را از نزد خویش رانده و به طور دسته جمعی برای ظلم و سرکوبی ما اقدام نموده و دشمنی خود را با ما اظهار کردند، بازگشت همه به سوی خداست، و در پیشگاه با عظمتش دادخواهی خواهیم نمود، و او بزرگوار و نیکو یآوری خواهد بود.

و ما براستی در شگفتیم از کسانی که در ربودن حق ما بر ما یورش بردند، و خلافت پیامبر را که به طور مسلم حق ماست از چنگ ما ربودند و اگر چه در اسلام دارای فضیلت و سابقه نیز می‌باشند، و ما به خاطر اینکه دیدیم اگر در گرفتن حق خویش به منازعه با ایشان اقدام کنیم ممکن است منافقان و سایر احزاب مخالف دین وسیله‌ای برای خرابکاری و رخنه در دین به دست آورند و نیت‌های فاسد خویش را عملی سازند، دم فرو بسته، سکوت اختیار کردیم.

ولی امروز **ای معاویه** براستی جای شگفت است که تو به کاری دست زده‌ای که به هیچ وجه شایستگی آن را نداری، زیرا نه به فضیلتی در دین معروفی و نه در اسلام دارای اثری پسندیده می‌باشی، تو فرزند دسته‌ای از احزاب هستی که در جنگ احزاب به جنگ رسول خداصلی الله علیه و آله آمدند و پسر دشمن‌ترین قریش نسبت به پیغمبر خداصلی الله علیه و آله می‌باشی، ولی بدان که خداوند تو را ناامید خواهد گردانید و بزودی به سوی او بازگشت خواهی کرد، و آنگاه خواهی دانست که عاقبت و فرجام نیکوی آن سرای از آن کیست، به خدا سوگند بزودی پروردگار خویش را دیدار خواهی کرد و تو را به کردار زشتت کیفر خواهد داد و خداوند هیچ گاه نسبت به بندگان، ستمکار نخواهد بود.

همانا پدرم علی علیه السلام که در روز رحلت، و نیز روزی که به پیروی آیین اسلام مفتخر گردید، و روزی که در قیامت برانگیخته شود در همه حال رحمت خدا بر او باد همین که از دنیا رفت مسلمانان امر خلافت را پس از او به من واگذار کردند، و من از خداوند

می‌خواهم که در این دنیای ناپایدار چیزی که موجب نقصان نعمتهای آخرتش گردد به ما ندهد و بدانچه بر ما عنایت کرده چیزی نیفزاید، و اینکه من اقدام به نامه‌نگاری برای تو کردم چیزی مرا وادار نکرد جز همین که میان خود و خدای سبحان درباره تو عذری داشته باشم، و این را بدان که اگر دست از مخالفت با من برداری بهره و نصیب بزرگی خواهی داشت و مصلحت مسلمانان نیز مراعات شده و از این رو من به تو پیشنهاد می‌کنم که بیش از این در ماندن و توقف در باطل خویش اصرار موری و دست باز داری و مانند سایر مردم که با من بیعت کرده‌اند تو نیز بیعت کنی

زیرا تو خود می‌دانی که من در پیشگاه خدا و هر مرد دانا و نیکوکاری به امر لافت شایسته‌تر از تو می‌باشم، از خدا بترس و ستمکاری مکن و خون مسلمانان را بدین وسیله حفظ نما چون به خدا سوگند برای تو در روز ملاقات پروردگارت سودی بیش از این خونها که ریخته‌ای نخواهد داشت. پس راه مسالمت پیش گیر و سر تسلیم فرود آر، و درباره خلافت با کسی که شایستگی آن را دارد و از تو سزاوارتر است ستیزه مجوی تا بدین وسیله خداوند آتش جنگ و اختلاف را فرو نشاند و تیرگی برداشته و وحدت کلمه پیدا شود و میانه مردمان اصلاح و سازش پدید آید، و اگر در خودسری و گمراهی خود پافشاری داری و سر سازش نداری، ناچار با مسلمانان و لشکر بسیار به سوی تو کوچ خواهم کرد و با تو پیکار نمایم تا خداوند میان ما حکم فرماید و او بهترین داوران است.

پاسخ این نامه را بهتر است خودتان در مقاتل الطالبیین و یا در ترجمه آن بخوانید و مشاهده کنید که چگونه معاویه در صدد محاجه و پاسخگویی با امام حسن علیه السلام در مورد ماجرای خلافت بر آمده و بالاخره در پایان نیز با کمال وقاحت و بی‌شرمی خود را از فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله به خلافت سزاوارتر دانسته و در صدد مدیحه سرایی خویش برآمده گوید: ... تو خود می‌دانی که من بیش از تو حکومت کرده و تجربه‌ام در کار مردم بیش از تو و سیاستمدارتر و سالمندتر از تو می‌باشم، و از این رو تو سزاوارتری

که دعوت مرا درباره آنچه مرا بدان خوانده‌ای بپذیری، پس بیا و در تحت اطاعت من درآی، و من در عوض، خلافت را پس از خود به تو وا می‌گذارم، و از این گذشته هر چه از اموال که در بیت المال عراق است به هر اندازه که باشد به تو وا می‌گذارم، آنها را بردار و به هر جا که می‌خواهی برو.

و نیز خراج هر یک از استانهای عراق را که می‌خواهی از آن تو باشد که در مخارج و هزینه زندگی خود صرف نمایی که آن را حسابدار و کفیلتان (هر که هست) برای شما ماخوذ دارد، و دیگر آنکه اجازه داده نخواهد شد که کسی بر شما حکومت کند. و نیز کارها جز به فرمان شما انجام نشود و هر کاری که منظور در آن اطاعت خداوند باشد طبق دلخواه شما انجام پذیرد و در آن نافرمانی نشوی..

معاویه در اینجا بدون پروا از خدا و خلق خدا، گذشته از اینکه صریحا خود را برای خلافت شایسته‌تر دانسته و برای خود فضیلت تراشی می‌کند، این منصب الهی را در حد یک کالای تجارتي تنزل داده و برای خرید آن از بیت المال مسلمانان بذل و بخشش می‌کند، و از کیسه خلیفه می‌بخشد و...

و به دنبال آن نیز اهل تاریخ نوشته‌اند که معاویه نامه دیگری به امام نوشت بدین مضمون: اما بعد همانا خدای عزوجل آن خدایی است که نسبت ببندگانیش آنچه بخواهد انجام می‌دهد **لا معقب لحکمه و هو سریع الحساب** (تبدیل کننده برای حکم او نیست و او زود به حساب هر کس می‌رسد)

بترس از اینکه مرگ تو به دست مردمانی پست و فرومایه باشد، و مایوس باش از اینکه بتوانی بر ما خرده‌گیری و اگر از آنچه در سر می‌پرورانی (یعنی خلافت) دست بازداشته و با من بیعت کنی، من بدانچه وعده کردم از مال و مقام وفا خواهم کرد و آنچه شرط نموده‌ام بی‌کم و کاست ادا خواهم نمود،

و من همانند کسی هستم که اعشی شاعر گوید: **وان احد اسدی الیک امانة فاوف بها تدعی اذا مت و افیا و لا تحسد المولی اذا کان ذا غنی و لا تجفه ان کان فی المال فانیا و**

اگر کسی به تو امانتی سپرد آن را به اهلش بازگردان تا چون از این جهان رفتی ترا امانت دار نامند. بر بزرگتر از خویش که مال دار است رشک مبر، و اگر دیدی در بذل مال بی دریغ است به او جفا مورز. و پس از من خلافت از آن تو باشد زیرا تو از هر کس بدین مقام سزاوارتر باشی و السلام.

امام علیه السلام نیز در پاسخش نوشت بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد نامه‌ات رسید و از مضمونش اطلاع حاصل شد، و چون از ستمکاری و زورگویی بر تو بیمناک بودم آن را بدون پاسخ گذاردم و من از زورگویی تو به خدا پناه می‌برم، بیا و از حق پیروی کن زیرا تو می‌دانی که من اهل و سزاوار آن هستم، و ...

مناظره امام با اصحاب معاویه و معاویه بعد از صلح

در کتاب شریف بحار الانوار: روزی «عمرو بن عثمان» و «عمرو بن العاص» و «عتبه بن ابی سفیان» و «ولید بن عقبه» و «مغیره بن شعبه» نزد معاویه بن ابی سفیان آمدند و اظهار داشتند: دستور بده تا حسن بن علی را در حضور تو آورند تا ما با او مناظره کنیم و خلافت تو را اثبات و خلافت پدرش علی را با دلائل قوی غیر شرعی و مردود اعلام نماییم و اخباری که در مذمت علی بن ابیطالب می‌دانیم. بدین طریق از عظمت حسن کاسته خواهد شد و اگر بعضی از نادانان او را سزاوار خلافت می‌دانند و تو را غاصب حق او می‌شمارند از عقیده خویش رفع ید خواهند کرد.

معاویه گفت: از این تقاضا بگذرید و هرگز به طرف حریم او پا دراز نکنید. زیرا اگر به او اجازه سخن دهم، من و شما را قطعاً رسوا خواهد نمود، و به عکس آنچه شما خیال کرده‌اید، محبت خود را زیادتر در قلوب مردم جایگزین خواهد کرد. آنها گفتند: چطور ممکن است او به تنهایی بر ما پنج نفر که همگی از خطباء آل امیه می‌باشیم غلبه کند و اصرار کردند معاویه گفت: بسیار خوب! من او را احضار می‌کنم، **حضرت** به فوریت لباس عزت در بر نمود و این دعا را خواند و از منزل بیرون آمد **اللهم انی**

أَعُوذُ بِكَ مِنْ سُرُورِهِمْ، وَ أَسْتَعِينُ بِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ و چون وارد مجلس گردید، معاویه از او استقبال کرد و حضرت را در کنار خویش نشانید و عرض کرد: این گروه که از آل امیه می‌باشند، میل دارند در موضوعاتی با شما مباحثه نمایند. از جمله ادعاهای آنان این است که می‌گویند به تحریک پدر تو، عثمان را مظلومانه کشتند و پس از کشته شدنش، تا سه روز نگذاشتند بدن او را بردارند و به این هم اکتفا نکردند و نگذاشتند بدن آن مظلوم را قبرستان مسلمانها دفن نمایند و لذا او را در قبرستان یهودی‌ها مدفون ساختند.

حضرت فرمودند: اَوَّلًا مِنْ اَزْ مَوْضُوعِ جَلْسَةِ خَبَرِ نِدَاشْتَمِ وَ ثَانِيًا قَبْلَ اَزْ بَحْثِ بَایِدْ بَهْ يَكُ شَرْطِ پَایِنْدِ شَوْنِدْ وَ اَن اَيْنِ اَسْتْ كَهْ اَكْنُونِ كَهْ اَيْنِ جَمْعِيَّتِ مِي خَوَاهَنْدْ بَا مِنْ تَنْهَا مَنَازِرَهْ نَمَایِنْدْ اَبْتَدَا مِنْ بَهْ سَخْنَانِ اَنْهَا كَامَلًا كُوشِ مِي دَهْمِ وَ مَنْتَضِرْ مِي مَانِمْ تَا هَرْ چَهْ وَ اَزْ هَرْ بَابِ كَهْ مِي خَوَاهَنْدْ سَخْنِ بَكُويِنْدْ، لَكِنْ چُونِ نُوْبَتِ سَخْنِ بَهْ مِنْ رَسِيْدِ كُسي اَزْ مَجْلِسِ بِيْرُونِ نَرُودْ وَ كُسي دَرِ مِيَاْنِ سَخْنَانِ مِنْ تَكَلْمِ نَكُنْدْ.

آیا این شرایط را قبول دارند؟ معاویه از طرف آنها، شروط را قبول نمود و آنها ابتداءً شروع به مباحثه نمودند. عمرو بن عاص گفت: خود حسن بن علی می‌داند که پدرش علی، ابابکر را زهر داد و شهید کرد و پس از آن «ابولؤلؤ» آن مردم عجمی را تحریک کرد تا اینکه شکم خلیفه دوم (عمر) را در هم درید و سپس تحریک به قتل عثمان نمود، به طوری که پس از سه روز محاصره، عاقبت در حضور زن و فرزندانش، تشنه و گرسنه او را کشتند. و لذا اگر امروز خلیفه مسلمین، معاویه، اجازه دهند تا ما او را در عوض آن خونها که پدرش ریخته قصاص کنیم، حکم به عدالت و دادگستری نموده و توای حسن بن علی، عقل و تدبیر کافی برای سلطنت و خلافت مسلمین را نداری و نخواهی داشت.

چنانچه خود، چون به این موضوع واقف بودی خلافت را به اهلش که معاویه باشد واگذار نمودی و این را هم بدان که آن شرائطی که در صلح نامه قید نمودی که یکی از

آنها سبّ نکردن علی باشد، هرگز ما به آن عمل نخواهیم کرد، چنان چه خود معاویه هم در منبر اول خود، این مطلب را تذکر داد که من هرگز به مضمون صلح نامه حسن عمل نخواهم کرد و صلح نامه زیر پاهای من است و همانطور که جناب معاویه در حضور تمام مردم در بالای منبر، سبّ علی نمود، من هم در این مجلس علی را سبّ می‌کنم. آنگاه شروع به سبّ و بدگویی امیرالمؤمنین علیه السلام کرد و سپس نشست. سخنان آن پنج نفر هم پر از تهمت و مطالب بی اساس بود و سخنان اصحاب معاویه معلو بود که ایشان با نقشه از پیش تعیین شده هدفی جز جرم تراشی برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام نداشتند .

امام مجتبی علیه السلام در کمال فصاحت و بلاغت و بدون خوف و ترس فرمود **الْحَمْدُ لِلَّهِ**

الَّذِي هَدَىٰ أَوْلَكُمْ بِأَوْلَانَا وَ آخِرِكُمْ بِآخِرِنَا وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ

سپس رو به معاویه نمود و فرمود: تمام این سخنان را من از ناحیه شما می‌بینم. زیرا اگر تو اجازه نمی‌دادی یا راضی نبودی، کسی جرأت نمی‌کرد تا در حضور تو پدرم را دشنام گوید و لذا صلاح چنان می‌بینم که ابتدا، نواقص و مذمتی که درباره تو و پدرت ابوسفیان از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به ما رسیده را عنوان کنم و نیز فضائلی که درباره پدرم علی ثابت است و آنگاه در جواب اصحاب تو شروع سخن خواهم کرد .

اما فضایل پدرم علی علیه السلام به اتفاق تمام مسلمین اول مردی بود که دست بیعت به

پیغمبر صلی الله علیه و آله داد و تا آخر عمر در زیر پرچم دین بود و از پیغمبر حمایت می‌کرد،

در حالی که تو و پدرت کافر بودید و از مرام بت پرستی و شرک حمایت می‌نمودید. دیگر

آن که چون پیغمبر دید، دیگر امکان ماندن در مکه برایش فراهم نیست، شبانه از مکه

به مدینه هجرت کرد و برای اینکه مشرکین را مشغول سازد، پدرم را در جای خود

خوابانید و با فداکاری پدرم، پیغمبر به سلامت جان خویش را از دست کفار نجات داد

و اگر آن شب پدرم آن جان نثاری را ننموده بود، هرگز جان پیغمبر حفظ نمی‌شد.

دیگر آن که در جنگ بدر، پدرم اول کسی بود که قدم در میدان نبرد با کفار نهاد و اول

خونی که از کفار به روی زمین ریخته شد به شمشیر پدرم علی بود و آن روز تو و پدرت

در صف کفار شرکت داشتید و به جنگ پیغمبر اکرم و مسلمین آمده بودید. دیگر آن که در روز جنگ احد که تمام مسلمین فرار کردند، پدرم با این که نود زخم کاری بر بدنش وارد آمده بود، در جلوی پیغمبر ایستاده بود و از آن وجود مبارک با تمام وجود دفاع می کرد. و اگر جان نثاری پدرم نبود هرگز حفظ جان پیامبر نمی شد و آن روز پدرت ابوسفیان هُبل که بت بزرگ شما بود و او را می پرستید بر روی شتر بسته بود و مردم را تحریک به جنگ با پیغمبر مینمود و دستور شعار اعلُ هُبل (بر پا باد هُبل) می داد. هنوز در اسلام جلسه مباحثه ای مهمتر و پرآشوبتر از مناظره امام حسن علیه السلام با اصحاب معاویه اتفاق نیفتاده است

ایستادگی امام در برابر معاویه مقاومت و به شهادت رسیدن ایشان، کشته شدن شیعیان مخلص و دوستان و محبین اهل بیت حتی حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام و نابودی کامل جبهه حق و از بین رفتن تمامی پایگاه های سیاسی و اجتماعی این جبهه بود. چراکه معاویه با به خدمت گرفتن سه عنصر زر و زور و تزویر می توانست در بسیاری از بدیهیات و باورهای دینی و عادات مردم تردید پدید آورده و نظرات خویش دال بر حقانیت و مشروعیت خویش و نا مشروع بودن امام حسن مجتبی بر افکار عمومی بقبولاند. امام حسن علیه السلام در جای دیگری در مذمت سست عنصری یاران و فریب خوردگان تصریح میکنند به خدا سوگند، اگر یارانی می یافتم شب و روز را در جهاد با معاویه می گذراندم. اما در همین شرایطی که حزب فاسد اموی به سرکردگی معاویه، عملیات بزرگ فریب را در دستور کار قرار داده تا بذر سالوس، تطمیع و دروغ را بپاشد نشان دادن واقعیت امویان و تمیز میان اسلام ناب از اسلام آلوده به سیاست های اموی هنر بزرگ و معجزه آسای امام حسن علیه السلام است. سلاح امام حسن علیه السلام در این شرایط زمانی چیزی نبود جز تدبیر. اینجاست که صلح مشروط امام با معاویه، نقشه های معاویه را نقش بر آب کرد و حتی در ادامه معاویه که ظواهر اسلام را رعایت می کرد ناگزیر پرده از سیمای دروغین و خیانت. کارش افتاد چرا؟ چون ماهیت اصلی معاویه برای همگان روشن شد.

بخش ۱۰ : نبودن تحلیل سیاسی بین مردم بود و مشکلات امام (رهبر انقلاب)

چیزی که امام حسن مجتبی علیه السلام را به ظاهر شکست داد، نبودن تحلیل سیاسی بود. بعضی از صلح امام حسن چیز زیادی نمی‌دانند؛ فقط چند تا کلمه شعاری می‌دانند؛ درباره امام حسن، ذهن‌ها و فکرها باید حرف نو بگویند. چیزی که فتنه خوارج را به وجود آورد و امیرالمؤمنین علیه السلام را آن‌طور زیر فشار قرار داد و قدرتمندترین آدم تاریخ را آن‌گونه مظلوم کرد، نبودن تحلیل سیاسی در مردم بود. والا همه‌ی مردم که بی‌دین نبودند. یک شایعه دشمن می‌انداخت؛ فورا این شایعه همه جا پخش می‌شد و همه آن را قبول می‌کردند!

غبار غلیظ نفاق در زمان امام حسن علیه السلام

دوران دشوار هر انقلابی، آن دورانی است که حق و باطل در آن ممزوج بشود در دوران پیامبر، صفوف، صریح و روشنی بود. آن طرف، کفار و مشرکان و اهل مکه بودند؛ کسانی بودند که یکی یکی مهاجرین از اینها خاطره داشتند. بنابراین شبهه‌ی نبود. جنگ بنی‌قریظه اتفاق افتاد، پیامبر دستور داد عده کثیری آدم را کشتند؛ خم به ابروی کسی نیامد و هیچ کس نگفت چرا؛ غباری در صحنه نبود. اما در دوران امیرالمؤمنین، چه کسانی در مقابل علی علیه السلام قرار گرفتند؟ آیا آسان بود که عبدالله بن مسعود صحابی به این بزرگی جزو پابندهای به ولایت امیرالمؤمنین نماند و جزو منحرفان به حساب آمد؟ آنهایی که در جنگ صفین آمدند گفتند ما از این قتال ناراحتیم، اجازه بده به مرزها برویم و در جنگ وارد نشویم، این جاست که قضیه سخت است.

وقتی غبار غلیظتر می‌گردد، می‌شود دوران امام حسن علیه السلام؛ چه اتفاقی افتاد. باز در دوران امیرالمؤمنین، قدری غبار رقیقتر بود؛ کسانی مثل عمار یاسر آن افشاگر بزرگ

دستگاه امیرالمؤمنین بودند. هر جا حادثه‌ای اتفاق می‌افتاد، عمار یاسر و بزرگانی از صحابه پیامبر بودند که می‌رفتند حرف می‌زدند، توجیه می‌کردند و لاقلاً برای عده‌ای غبارها زدوده می‌شد؛ اما در دوران امام حسن علیه السلام، همان هم نبود. در دوران شبیه و در دوران جنگ با کافر غیرصریح، جنگ با کسانی که می‌توانند شعارها را بر هدفهای خودشان منطبق کنند، بسیار بسیار دشوار است؛ باید هوشیار بود.

اگر امام حسن علیه السلام می‌جنگید و شهید می‌شد، خونش به هدر می‌رفت امام حسن مجتبی علیه السلام می‌دانست که اگر با همان عده‌ی معدود اصحاب و یاران خود با معاویه بجنگد و به شهادت برسد، انحطاط اخلاقی زیادی که بر خواص جامعه‌ی اسلامی حاکم بود، نخواهد گذاشت که دنبال خون او را بگیرند! تبلیغات، پول و زرنگیهای معاویه، همه را تصرف خواهد کرد و بعد از گذشت یکی دو سال، مردم خواهند گفت امام حسن علیه السلام بیهوده در مقابل معاویه قد علم کرد. لذا، با همه‌ی سختیها ساخت و خود را به میدان شهادت نینداخت؛ زیرا می‌دانست خونش هدر خواهد شد.

گاهی شهید شدن آسان‌تر از زنده ماندن است! حقا که چنین است! این نکته را اهل معنا و حکمت و دقت، خوب درک می‌کنند. گاهی زنده ماندن و زیستن و تلاش کردن در یک محیط، به مراتب مشکلتر از کشته شدن و شهید شدن و به لقای خدا پیوستن است. امام حسن علیه السلام این مشکل را انتخاب کرد. وضع آن زمان چنین بوده است. خواص تسلیم بودند و حاضر نمی‌شدند حرکتی کنند.

یزید که بر سر کار آمد، جنگیدن با او امکان‌پذیر شد. به تعبیری دیگر: کسی که در جنگ با یزید کشته می‌شد، خونش، به دلیل وضعیت خرابی که یزید داشت، پامال نمی‌شد. امام حسین علیه السلام به همین دلیل قیام کرد. وضع دوران یزید به گونه‌ای بود که قیام، تنها انتخاب ممکن به نظر می‌رسید. این، به‌خلاف دوران امام حسن علیه السلام بود که دو انتخاب شهید شدن و زنده ماندن وجود داشت و زنده ماندن، ثواب و اثر

و زحمتش بیش از گذشته شدن بود. لذا، انتخاب سخت‌تر را امام حسن علیه السلام کرد. اما در زمان امام حسین علیه السلام، وضع بدان گونه نبود. یک انتخاب بیشتر وجود نداشت. زنده ماندن معنی نداشت؛ قیام نکردن معنی نداشت و لذا بایستی قیام می‌کرد. حال اگر در اثر آن قیام به حکومت می‌رسید، رسیده بود. گذشته هم می‌شد، شده بود. بایستی راه را نشان می‌داد و پرچم را بر سر راه می‌کوبید تا معلوم باشد وقتی که وضعیت چنان است، حرکت باید چنین باشد.

امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام فرقی با هم ندارند اگر در زمان معاویه، امام حسین علیه السلام می‌خواست قیام کند، پیام او دفن می‌شد. این به خاطر وضع حکومت در زمان معاویه است. سیاستها به گونه‌ای بود که مردم نمی‌توانستند حقانیت سخن حق را بشنوند. لذا همین بزرگوار، ده سال در زمان خلافت معاویه، امام بود، ولی چیزی نگفت؛ کاری، اقدامی و قیامی نکرد؛ چون موقعیت آنجا مناسب نبود. قبلش هم امام حسن ع بود. ایشان هم قیام نکرد؛ چون موقعیت مناسب نبود. نه این که امام حسین و امام حسن علیهما السلام، اهل این کار نبودند. امام حسن و امام حسین، فرقی ندارند. البته وقتی که این بزرگوار، این مجاهدت را کرده است، مقامش بالاتر از کسانی است که نکردند؛ اما اینها از لحاظ مقام امامت یکسانند. برای هر یک از آن بزرگواران هم که پیش می‌آمد، همین کار را می‌کردند و به همین مقام می‌رسیدند.

بزرگترین ضربه به اسلام، تبدیل حکومت از امامت به سلطنت بود در صدر اسلام بزرگترین و مهمترین ضربه‌ای که بر اسلام وارد شد، این بود که حکومت اسلامی از امامت به سلطنت تبدیل شد. حکومت امام حسن و حکومت علی بن ابی طالب علیهما السلام به سلطنت شام تبدیل شد! البته امام حسن مجتبی علیه السلام آن روز به خاطر یک مصلحت بزرگتر که حفظ اصل اسلام بود مجبور شد این تحمیل را به جان بپذیرد. حکومت را از امام حسن علیه السلام گرفتند. وقتی حکومت از مرکز دینی خودش خارج شد و در اختیار دنیا طلبان و دنیا داران گذاشته شد، بدیهی است که بعد هم

حادثه‌ی کربلا پیش می‌آید. آن وقت حادثه‌ی کربلا حادثه‌ای نیست که بشود جلوش را گرفت؛ اجتناب ناپذیر می‌شود. بیست سال بعد از آن که حکومت اسلامی از دست محور اصلی آن که امامت است گرفته شد.

امام حسین علیه السلام فرزند پیامبر در کربلا با آن وضع فجیع به خاک و خون کشیده شد. اساس حمله و نقشه‌ی دشمن این است که حکومت را از محور اصلی (محور امامت، محور دین) خارج کند. بعد خاطرش جمع است که همه کار خواهد کرد! **اگر دشمن فشار بیاورد، حادثه کربلا را تکرار می‌کنیم** امروز دشمن قادر نیست. امروز به برکت ملت هوشیاری مثل ملت ایران، به برکت افکار برانگیخته‌ای مثل افکار ملت ایران، به برکت انقلاب بزرگی مثل انقلاب اسلامی ایران، نه امریکا و نه بزرگتر از امریکا (اگر در قدرتهای مادی باشد) قادر نیستند حادثه‌ای مثل حادثه صلح امام حسن را بر دنیای اسلام تحمیل کنند. این‌جا اگر دشمن زیاد فشار بیاورد، حادثه کربلا اتفاق خواهد افتاد. درباره‌ی امام حسن علیه السلام، ذهنها و فکرها باید حرف نو بگویند؛ اما همانها هم گفته نمی‌شود؛ اینها مایه‌ی تأسف است!

امام حسن علیه السلام؛ مظهر مظلومیت و غربت تحلیلی شیعه قائل به نصّ امامت منصوب از سوی خدا و رسولش می‌دانند، درست است که عده‌ی بسیاری با امیرالمومنین و امام مجتبی علیه‌السلام به عنوان خلیفه بیعت کردند، اما تنها به عنوان رهبر امت و خلیفه چهارم و پنجم و نه به عنوان امام بر حق که از سوی خدا برای هدایت جامعه نصب شده است. اساسا در عرف سیاسی آن زمان شیعه به معنای مطلق پیرو برای هر مکتبی و یا هر شخصی که حرفی برای گفتن داشت، بکار برده می‌شد. فلذا در آن زمان به پیروان عثمان "شیعه عثمانی" می‌گفتند. چنانکه می‌بینید در روز عاشورا، امام حسین علیه السلام با این عبارت سپاه دشمن را مورد خطاب قرار می‌دهد که **یا شیعة آل ابي سفیان** و همچنین در زیارت منسوب به آن حضرت از دشمنان ایشان به **اشیاعهم** (شیعیان بنی امیه) یاد می‌شود.

حتی برخی از نزدیکان اهل بیت علیهم السلام همچو ابن عباس، عبدالله بن جعفر و یا حتی محمد بن حنفیه که فرزند و برادر امام معصوم است، درک درستی از جایگاه ولایت و عصمت اهل بیت علیهم السلام نداشتند.

دلیل این گفته در تاریخ وجود دارد، آنجائیکه عبدالله بن جعفر در دوران خلافت امیرالمومنین علیه السلام چندین بار نظر خود را بر آن حضرت تحمیل می کند و یا محمد بن حنفیه که در جنگ صفین به امیرالمومنین علیه السلام اعتراض می کند که چرا حسنین علیهما السلام را به میدان نبرد نمی فرستید ولی مرا می فرستید، و بعد از واقعه کربلا نیز در برابر امام سجاد علیه السلام مدعی امامت می شود. حال با این اوصافی که از نزدیکان اهل بیت علیه السلام می بینیم، دیگر وضعیت سایر افراد جامعه اسلامی آن زمان بوضوح مشخص می شود.

بنابراین شیعه به اصطلاح خاص امروزی آن (که مدتها هم زمان بُرد تا به شیعیان اهل بیت علیهم السلام اختصاص پیدا کند) در زمان امام مجتبی علیه السلام بسیار محدود و انگشت شمار بود. که آنها هم معمولاً تا وقتی شیعه باقی می ماندند که منافعشان در خطر قرار نمی گرفت فلذا در زمان امیرالمومنین علیه السلام افرادی که خود را پیرو حضرت می دانستند و با ایشان بیعت کرده بودند، وقتی دیدند که در جنگها غنیمتی نصیبشان نمی شود و نمی توانند زنها و بچه های سپاه دشمن را به اسارت بگیرند، در مواضع خود تعلق می کنند و حتی با امام علیه السلام در گیر می شوند و گستاخانه به ایشان اعتراض می کنند که چرا از غارت مردم بصره جلوگیری می کنید. و اینان برای امیرالمومنین و امام مجتبی علیه السلام حتی به اندازه خلفای پیشین نیز جایگاه و شأنی قائل نبودند

با توجه به این وضعیتی که از شیعه در عصر امام مجتبی علیه السلام مشاهده می کنیم، باید به آن امام مظلوم حق بدهیم که صلح معاویه را قبول نماید، چرا که یآوری در کنار خود نمی بیند که به جنگ او پردازد. وقتی مردم، حضرت امیرالمومنین علیه السلام را

با اصرار وادار به پذیرفتن خلافت کردند، ایشان به مسجد پیامبر اکرم آمدند و خطبه ای را (که در تاریخ ثبت شده است) ایراد فرمودند. سپس به امام مجتبی علیه السلام که نواده پیامبر خدا و در میان مردم از منزلت خاصی برخوردار بود، فرمودند: برخیز و سخن بگو (سخنی در تثبیت امر خلافت). در اینجا امام مجتبی علیه السلام برخاستند و خطاب به مردم فرمودند و به سبب همین نکته بجا و ظریف امام حسن علیه السلام، امیرالمومنین علیه السلام ایشان را در آغوش کشیدند و بوسیدند و مورد تحسین قرار دادند. در جای دیگری از تاریخ داریم که امیرالمومنین علیه السلام پس از به خلافت رسیدن، تمام چهره های فاسد حکومت عثمان را عزل کردند. علیرغم اینکه آن حضرت به چهره های صالح برای مناصب حکومتی نیاز داشتند، ولی هیچ مسئولیت حکومتی را به امام حسن و امام حسین علیهما السلام واگذار نکردند.

از آنجائیکه این دو بزرگوار قرار است که امامت امت اسلامی را در آینده به عهده بگیرند، شایسته نیست که کارگزار هیچ حکومتی و لو حکومت علی علیه السلام باشند، ضمن اینکه این دو بزرگوار نباید بواسطه ورود در تشکیلات حکومتی، در معرض تهمت دشمنانی همچون معاویه قرار بگیرند، فلذا می بایست زمینه ایجاد جنگ روانی از دشمن سلب می شد.

اما وجود اینکه امام مجتبی علیه السلام هیچ گونه پست حکومتی را برعهده نداشت ولی پا به پای امیرالمومنین علیه السلام در تمامی عرصه های سخت و بحرانهای دوران خلافت علی علیه السلام، آن حضرت را همراهی و یاری می کرد. چنانکه در فتنه ناکثین، همراه پدر بزرگوارش در جنگ جمل حضور پیدا می کند، و بنا به گفته شیخ مفید (ره)، عامل اصلی پیروزی سپاه امیرالمومنین علیه السلام در جمل، امام مجتبی علیه السلام است.

چرا که با وجود ضعیف شدن سپاه، دشمن در برابر سپاه امیرالمومنین علیه السلام افراد دشمن چنان بت پرستانی که بر گرد بت مقدس خود جمع شده اند. به دور شترهایش حلقه زده بودند و با صفوف متراکم از آن به شدت محافظت می کردند.

در این موقعیت علی علیه السلام به محمد بن حنفیه دستور می دهد که خود را به شتر عایشه برساند و آن را پی کند، زیرا تا آن شتر برپاست اصحاب جمل هم مقاومت می کنند اما با سقوط شتر و به زیر آمدن عایشه از شتر، آنان نیز پراکنده می شوند محمد بن حنفیه به سوی شتر عایشه رفت و تمام تلاش خود را نیز انجام داد ولی نتوانست صفوف فشرده دشمن را بشکافد و به شتر عایشه برسد، و زخمی و مجروح بازگشت

امیرالمومنین علیه السلام پرچم را از او گرفت و آنرا به امام مجتبی علیه السلام داد و این امام مجتبی بود که با حمله شجاعانه خود، صفوف دشمن را شکافت و به شتر عایشه رسید و آنرا پی کرد و با سرنگونی عایشه، پیروزی سپاه امیرالمومنین علیه السلام مسجل شد. ولی متأسفانه نقش اساسی امام مجتبی علیه السلام در پیروزی این عملیات بزرگ مورد غفلت واقع شده است.

یکی دیگر از مقاطع تاریخی قابل توجه که مرتبط به امام مجتبی علیه السلام می شود زمانی است که پس از آزادسازی بصره (که پایگاه پیمان شکنان شده بود)، امیرالمومنین علیه السلام نزدیک به یک ماه در بصره اقامت کردند تا امر این شهر را بسامان را برسانند. در همین اثناء حضرت، بیمار شد به گونه ای که قادر نبود در برخی موارد به جمعه و جماعت حاضر شوند در این مدت، امام مجتبی علیه السلام امر جمعه و جماعت بصره را بر عهده داشت و بعد از پایان کار امیرالمومنین علیه السلام در بصره، که ایشان به مدینه بازنگشتند و کوفه را بعنوان مقرّ حکومتی خود در نظر گرفت، امام به همراه خانواده اش در کوفه و در کنار پدر باقی ماند. بعد از استقرار حضرت امیرالمومنین علیه السلام در کوفه، فتنه دیگری از سوی حاکم معزول و ملعون شام یعنی معاویه به پا خواست و حضرت علی علیه السلام به جنگ ناخواسته دیگری در **صفین** تن داد.

در این موقعیت سخت نیز امام مجتبی علیه السلام به همراه برادر بزرگوارش، امام حسین علیه السلام در کنار پدر به صفین می آیند و فرماندهی جناح راست لشکر علی علیه السلام را به

همراه عبدالله بن جعفر برعهده دارند. ولی چون این جنگ، جنگ بسیار مهیبی بود، امیرالمومنین علیه السلام از به میدان رفتن و جنگیدن این دو بزرگوار ممانعت می کرد، چرا که اینان ذخیره امامت بودند و حفظ جانشان اهمیت بسیار بالایی داشت. اما با این وجود نقش پررنگ امام مجتبی علیه السلام در این جنگ قابل توجه است.

بعنوان مثال زمانی که عبدالله بن عمر بن خطاب (قاتل خبیث و جنایتکاری که جنایت قتل یکی از یاران خاص ایرانی امیرالمومنین علیه السلام بنام **هرمزان**، را مرتکب شده بود و از ترس قصاص توسط حضرت امیر علیه السلام گریخته بود و اینک به معاویه پیوسته بود) در صفین به میان دو لشکر آمد و امام مجتبی علیه السلام را صدا زد تا با ایشان مذاکره ای داشته باشد، و این در واقع توطئه ای بود از سوی معاویه (به زعم خودش) برای ایجاد تفرقه میان امام علی و امام مجتبی علیهما السلام

آن ملعون به امام مجتبی علیه السلام عرض کرد شامیان پدرت را به عنوان خلیفه و حاکم قبول ندارند ولی تو را به عنوان نواده رسول خدا، قبول دارند. اگر تو پدرت را به کنار بزنی و قدرت را به دست بگیری ما شامیان تو را می پذیریم و خلافت را به رسمیت می شناسیم. ولی با پاسخ کوبنده امام مجتبی علیه السلام روبرو شد که تو برو و به همان عیاشی هایت ادامه بده تا آن زمانی که جسدت را در همین جنگ در وضعیت بدی خواهیم دید. و بدین ترتیب با صلابت و ایستادگی امام مجتبی علیه السلام تیر معاویه به سنگ خورد. در عرصه دیگر، امام مجتبی علیه السلام از سوی امیرالمومنین علیه السلام مأمور می شود تا با خوارجی که بعد از جنگ صفین وارد کوفه نشدند و در قریه ی حروراء در برابر ماجرای حکمیت موضع گرفته بودند، صحبت کند و آنان را مجاب کند تا از سرکشی دست بردارند و با بیعت با علی علیه السلام به مصاف با معاویه بازگردند. خوارج که در ماجرای حکمیت دل در گرو خلافت عبدالله بن عمر بسته بودند، به امام مجتبی علیه السلام می گویند که تنها با خلافت عبدالله بن عمر موافقت می کنند. اما امام مجتبی علیه السلام در ردّ صلاحیت او و اثبات ناتوانی او، استناد می کنند به اعتراف پدر عبدالله

یعنی عمر بن خطاب که گفته بود : عبدالله به قدری بی عرضه است که حتی توان طلاق همسر خود را که او را به تنگ آورده، ندارد، چه برسد به تصدّی امر حکومت عالم اسلام. پس از آن نیز امام مجتبی علیه السلام به همراه امیرالمومنین علیه السلام به **نهران** رفت و در آنجا کنار پدر بود و بعد از آن نیز که به کوفه بازگشتند حتی یک لحظه پدر را رها نکرد تا شب شهادت امیرالمومنین علیه السلام که در سحرگاه ۱۹ رمضان اصرار می کند تا همراه پدر باشد ولی امیرالمومنین علیه السلام ایشان را سوگند می دهد و بازمی گرداند.

چرا که علی علیه السلام که می دانست آن شب، همان موعدی است که پیامبر خدا، آنرا به امیرالمومنین علیه السلام وعده داده بود، از به خطر افتادن جان امام مجتبی علیه السلام خوف داشت. اما وقتی امام مجتبی علیه السلام صدای امیرالمومنین علیه السلام را در زمان ضربت خوردن شنید، سراسیمه خود را به کنار پدر در مسجد رساند و سر مقدس پدر را در آغوش گرفت و با پارچه ای بست.

امیرالمومنین علیه السلام که بیهوش شده بود با قطرات اشک امام مجتبی علیه السلام، به هوش آمد و در همانجا بود که حضرت امیر علیه السلام خبر شهادت امام حسن علیه السلام را بوسیله سمّ و شهادت برادرش را؛ تیغ به فرزندش داد. سپس امام مجتبی علیه السلام به امر پدر، نماز جماعت صبح را به همراه مردم، اقامه نمود و بعد امیرالمومنین علیه السلام را به منزل برد و تا لحظه ی شهادت پدر، همراه آن حضرت بود و آن وصیت بزرگ و تاریخی امیرالمومنین علیه السلام نیز خطاب به فرزند بزرگوارش، حسن علیه السلام می باشد. و این امام مجتبی علیه السلام بود که به عنوان وصی امیرالمومنین علیه السلام کار کفن و دفن ایشان را بر عهده داشت

امیرالمومنین علیه السلام در مدت ۲۵ سالی که به دلیل غصب حق خلافت از ایشان بطور مستقیم در عرصه سیاست و حکومت فعالیت نمی کرد، به امر کشاورزی پرداخت و نخلستان هایی مفصلی را ایجاد فرمود و زمین های بایر بسیاری را آباد کرد.

در سالهای آخر عمر شریف امیرالمومنین علیه السلام این سرزمینها، بسیار حاصلخیز و بارز شده بودند، از طرفی آن حضرت می دانست که پس از شهادتش، خلافت غصب خواهد شد و فرزندان او حقی در امر حکومت نخواهند داشت و درآمدی از سوی دولت غاصب متوجه آنها نخواهد شد. ایشان این املاک ارزشمند را که در «ینبع» قرار داشت، وقف فرزندان خود کردند و در حکمی امام مجتبی علیه السلام را به تولیت آن گماشتند. اما نکته ی حائز اهمیت که در متن این حکم وجود دارد جمله ای است که امیرالمومنین علیه السلام در این حکم، درباره ی امام حسن علیه السلام می فرمایند، که: من با تعیین حسن علیه السلام به عنوان متولی این **موقوفات**، به خداوند متعال تقرب می جویم. این جمله نشاندهنده ی مقام والای امام مجتبی علیه السلام نزد امیر مومنان علی علیه السلام است که فرزندش حسن را وسیله قرب به خداوند قرار می دهد .

یکی از مهمترین و حساسترین مسائل در تاریخ صدر اسلام، مسأله **صلح** امام مجتبی علیه السلام است. معاویه ملعون از زمان خلافت، خلیفه دوم، قدرتی یافته بود که باعث شد تا او در دوران خلافت امیرالمومنین علیه السلام برای خود حق حکومت قائل شود و برای همین با آن حضرت وارد جنگ شود

خلیفه دوم به هیچ کدام از کارگزاران خود اجازه نمی داد تا پستی را بیش از یکسال، تصدی کند، ولی معاویه را تا ۵ سال حاکم شامات قرار داد و به او اجازه ساختن کاخ مجلی را در آنجا داد و حال اینکه در تاریخ ثبت شده است که سعد وقاص که حاکم خلیفه دوم در کوفه بود، به دلیل اینکه خانه ای ساخته بود که برخلاف سایر خانه های آن شهر، دارای درب بود، سعد را از حاکمیت عزل کرد و خانه اش را هم آتش زد. بعد از خلیفه دوم هم، عثمان بیش از ۱۲ سال به معاویه اختیار تام در حکومت شامات داده بود. از این رو، معاویه برای خود حق حکومتی قائل بود. خیلی دردناک است وقتی انسان تصور می کند که آن مرد عظیم الهی در میان عده ای از اراذل و اشرار، قرار گرفته و آن جسارتها را می شنود. البته آن حضرت به لطف الهی، آنها را بی

پاسخ نگذاشت و از پس آنها برآمد. با شهادت امیرالمومنین علیه السلام، معاویه از اینکه بزرگترین مانع در برابر آرزوهایش از میان برداشته شده، بسیار مسرور گشت ولی با به خلافت رسیدن امام مجتبی علیه السلام بار دیگر احساس خطر کرد و تمام بافته های خود برای کسب خلافت را رشته شده دید. به همین خاطر به امام مجتبی علیه السلام کوچکترین مهلتی نداد تا بر اوضاع حکومت مسلط شود

و سریعاً در جهت نابودی حکومت امام، اقدام کرد. آن هم در چنان اوضاع آشفته جامعه اسلامی که از یک سو هنوز رگه های جاهلیت خوارج نهران وجود داشت و از سوی دیگر مردم در اطاعت از رهبر خود سستی به خرج می دادند. باید به این نکته توجه داشت که بیعت مردم با امام مجتبی علیه السلام همراه با بصیرت عمیق نبود بلکه تنها به دلیل جریحه دار شدن احساساتشان در شهادت امیرمومنان علیه السلام بود

فلذا در ماجرای جنگ با معاویه، پشت امام مجتبی علیه السلام را خالی کردند و همین باعث شد تا معاویه به خود جرأت دهد تا برای نابودی حکومت امام به کوفه لشکرکشی کند. البته معاویه به راحتی هم جرأت لشکرکشی بر علیه امام مجتبی علیه السلام را نداشت، ابتدا با توطئه ای پلید، طرح ترور امام را به دست ۴ نفر از بزرگان کوفه پیگیری کرد، ولی چون با تدبیر امام، ترور نافرجام ماند، **جاسوسانی** را برای ایجاد فتنه به کوفه و بصره فرستاد که آنها هم توسط امام دستگیر و اعدام گشتند.

وقتی معاویه از این راه ها ناامید شد، تنها راه سرنگونی حکومت امام مجتبی علیه السلام را در جنگ مستقیم با آن حضرت دید که باز هم باید عنایت داشت که این تصمیم معاویه، با توجه به اوضاع نابسامان امت و سستی مردم بود. یعنی او می دانست که وقتی این مردم در جنگ صفین آنطور ضعیف ظاهر شدند و امام خود را تنها گذاشتند، حالا که پایه های ایمانشان سست تر شده و با تهدید و تطمیع معاویه، راحت تر امامشان را رها می کنند، جنگ با امام مجتبی علیه السلام آسانتر خواهد بود.

امام پس از ماجرای صلح، به مدینه منوره بازگشتند. دلیل آن چه بود؟

پس از تسلط معاویه بر اوضاع وقتی مردم منطق معاویه را (که فقط به دنبال قدرت آنهم به هر قیمتی بود) با منطق امام مجتبی علیه السلام که به دنبال سعادت دنیا و آخرت مردم بود (مقایسه کردند تا حدودی به اشتباه بزرگی که مرتکب شدند) پی بردند و از این که حجت خدا را رها کردند، پشیمان شدند و نزد امام آمدند. این مظلومیت امام مجتبی علیه السلام هنوز هم در بین شیعیان ایشان جریان دارد و برخی فکر می کنند که امام حسین لذا آمدند خدمت امام مجتبی علیه السلام و عرض کردند مرد جنگ و جهاد و دلاوری بود ولی امام حسن لذا آمدند خدمت امام مجتبی علیه السلام و عرض کردند مرد سازش و محافظه کاری و گوشه نشینی که ما از کرده خود پشیمانیم، شما برگردید به میدان تا ما پا به رکاب شما با معاویه بجنگیم.

ولی امام که می دانست این تصمیم آنها از روی هیجان صرف است و اگر پای عمل برسد، دوباره همان رفتارها را خواهند داشت، فرمود که

آن موقع که عهدی برگردن ما نبود، پشت ما را خالی کردید ولی حالا که پیمانی بر عهده ماست دیگر کاری نمی شود انجام داد. وقتی خبر این تحرک مردم به معاویه رسید، آن ملعون به همراه عده ای از اطرافیانش همچون عمروعاص و ولیدبن عقبه و برادرش عتبه، امام مجتبی لذا آمدند خدمت امام مجتبی علیه السلام و عرض کردند را احضار کرد و در مجلسی به امام و پدر بزرگوارشان، جسارت نمود و خاطرنشان کرد که امام تحت نظر است. خیلی دردناک است وقتی انسان تصور می کند که آن مرد عظیم الهی در میان عده ای از اراذل و اشرار، قرار گرفته و آن جسارتها را می شنود. البته آن حضرت به لطف الهی، آنها را بی پاسخ نگذاشت و از پس آنها برآمد

پس از اینکه امام مجتبی لذا آمدند خدمت امام مجتبی علیه السلام و عرض کردند، دیدند که دیگر دلیلی برای ماندن در این شهر بی وفا ندارند، تصمیم به **هجرت به سوی**

مدینه و حرم جدّ بزرگوارشان را گرفتند، چرا که ایشان کوفه را تنها بعنوان مقرّی برای اداره حکومت برگزیده بودند وگرنه خود کوفه موضوعیت و اهمیت خاصی برای اقامت امام نداشت. همانطور که امام حسین علیه السلام نیز در قیام خود، به دلایل سیاسی به سمت کوفه حرکت کرد و اگر دعوت مردم کوفه نبود، هرگز به آنجا نمی رفت، چرا که کوفه به خودی خود برای ایشان موضوعیت نداشت فلذا وقتی مردم کوفه دست از یاری برداشتند، امام تصمیم به بازگشت گرفت .

بنابراین امام مجتبی علیه السلام به همراه تمامی اهل بیت گرامی اشان بازگشتند. صحنه ی تأسف آوری از لحظه ی خروج امام از کوفه، در تاریخ ثبت شده است، مردمی که پیشیمان از کرده خویش بودند، با گریه به بدرقه امام آمدند و آن حضرت همانطور که از شهر خارج می شد، با چشمی گریان، نگاهی به مردمی که هنوز در بدرقه حضرت ایستاده بودند، انداخت و شعر غم انگیزی فرمود که: **ولا عن قلبی فارقت دار معاشری هم المانعون حوزتی و ذماری** به این مضمون که من خانه دوستان خود را از روی دشمنی ترک نمی کنم .

متأسفانه برخی از اهل تسنن برای ترور شخصیت امام مجتبی علیه السلام سعی کرده اند از ایشان چهره ای عافیت طلب بسازند که برای حفظ خود حاضر به جنگ نبود و به جای امر امت به دنیا و زنان آن فکر می کرد. باید توجه داشت که اگر واقعاً آن امام همام مطلق بود و تعداد همسران آن حضرت طبق نقل آنان، به ۴۰۰ تن هم می رسید طبیعتاً باید تعداد فرزندان ایشان بیشتر از تعداد همسرانش می شد و حال آنکه تعداد فرزندان امام علیه السلام به عدد انگشتان دست نمی رسد... امام مجتبی علیه السلام مظهر تمام و کمال صبر و حلم و مظلومیت است. مظلومیت امام مجتبی علیه السلام حتی برای ما شیعیان نیز بدرستی تبیین نشده است.

در کتاب گرانقدر صلح امام حسن اثر عالم وارسته شیخ راضی آل یاسین، آمده :
مظلومیت روز سابط امام حسن علیه السلام از مظلومیت روز عاشورای امام حسین علیه

السلام بیشتر است (ساباط یکی از محلات شهر مدائن بود که در آنجا امام مجتبی علیه السلام مجبور شد، صلح را بپذیرد) دلیل آن روشن است، چون روز عاشورا، سراسر حماسه بود، چنانکه حضرت زینب سلام الله علیها در اوج آن مصیبت عظیمی که فقط یک روز است و بعد از آن، به فوز عظیم نائل آمدند، می فرماید: **ما رأیت الا جمیلا** یعنی عاشورا سراسر زیبایی و حماسه بود، ولی امام مجتبی علیه السلام بعد از روز ساباط ۱۰ سال صبر کرد و شاهد آن همه غربت و مظلومیت بود. و این مظلومیت امام مجتبی هنوز هم در بین شیعیان ایشان جریان دارد و برخی فکر می کنند که امام حسین مرد جنگ و جهاد و دلاوری بود ولی امام حسن علیه السلام مرد سازش و محافظه کاری و گوشه نشینی. فلذا امام حسن مظهر مظلومیت و غربت است حتی در بین شیعیان خودش .

به گفته شیخ مفید (ره)، **ترکیب لشکر امام حسن** علیه السلام اینگونه بود :

- گروهی از شیعیان خاص امام که بسیار محدود و انگشت شمار بودند

- گروهی از مردم کوفه که حضرت را بعنوان خلیفه پنجم می شناختند و همراهی شان با سپاه امام، نه از جان و دل بلکه از روی بی میلی بود

- گروهی از قبایل که نه به خاطر برحق بودن امام مجتبی علیه السلام در عرصه حاضر شدند بلکه صرفاً به تبعیت از رؤسای خود، حضور پیدا کردند

- گروهی از خوارج، که چون از یک سو حساب امام مجتبی را از امیرالمومنین علیه السلام جدا کرده بودند و از سوی دیگر جنگ با معاویه ملعون را جایز می دانستند فلذا با لشکر امام، همراه شدند

- دستیابی به عده ای از افراد سودجو و غنیمت طلب، که به دنبال منفعت حاصل از این جنگ بودند که در صورت عدم غنیمت، راه فرار را در پیش می گرفتند. امام مجتبی علیه السلام به چنین ترکیب ناهمگونی، علم داشت . و به همین جهت طی یک سخنرانی، تصمیم به **تصفیه سپاه** خود گرفت ولی آنان با برهم زدن مجلس، به امام مجتبی علیه السلام اجازه صحبت کردن، ندادند. امام از منبر فرود آمد و به خیمه خود بازگشت ولی آنان رو به خیمه حضرت هجوم آوردند و خیمه را غارت کردند و حتی

سجاده زیر پای امام را کشیدند. حضرت مجتبی علیه السلام از خیمه اش بیرون آمد تا سوار بر مرکب شود، یک خبیثی جسارت را به جایی رساند که به آن حضرت حمله کرد و **ضریت سختی بر ران مبارک ایشان وارد کرد** که به استخوان رسید، که البته امام همانجا گردن آن خبیث را با فشاری شکستند. و بدین صورت، سپاه امام مجتبی علیه السلام به هم ریخت و شیرازه اش از هم پاشید. این خبر به همراه با نامه هایی از طرف سران سپاه امام، به معاویه رسید، مبنی بر اینکه هرگونه که تو بخواهی ما حسن بن علی را برایت می آوریم، مرده یا زنده.

معاویه ملعون نیز همین نامه ها را برای امام مجتبی علیه السلام فرستاد و گفت که تو می خواهی با اینها با من بجنگی؟ و در همین جا به امام **پیشنهاد صلح** را، بدون هیچ قید و شرطی، به امام داد. با بوجود آمدن چنین شرایط آشفته و نابسامانی، امام مجتبی علیه السلام با همان جراحت و حال نامساعدشان، در میان جمع مردم حاضر شد و با آنان اتمام حجت فرمود که مگر از پیامبرتان نشنیدید که خلافت بر بنی امیه حرام است و اگر آنها را بر بالای منبر من دیدید، از منبر پائین بکشید و به هلاکت برسانید. حال اگر رضای خدا و سعادت آخرت خود را می خواهید، من این پیشنهاد صلح را از بین می برم و همه با هم کار معاویه را یکسره می کنیم ولی اگر دنیا و لذات آنرا ترجیح می دهید که صلح را بپذیرید. در اینجا همه آنان فریاد زدند که ما دنیا را می خواهیم و بدین ترتیب دنیا را بر امام حق و حجت خدا که سعادت دنیا و آخرت امت را می خواهد، ترجیح دادند.

جالب است که همین موضع امام مجتبی علیه السلام در اتمام حجت با مردم را برادر بزرگوارشان امام حسین علیه السلام نیز در روز عاشورا با مردم داشتند و از لابلای غبار فتنه، حق را برای مردم آشکار کردند ولی آنان تن به باطل دادند. بنابراین در اینجا به دلیل عدم حمایت مردم از امام مجتبی علیه السلام ایشان بالاجبار تن به پذیرش صلح با معاویه داد.

یاران امام از نظر عدد، بسیار کم هستند اما بسیاری از آنها از شخصیت های برجسته عالم اسلام می باشند. برخی از آنها پیامبر و پنج امام را درک کرده اند؛ همانند جابر بن عبدالله انصاری؛ و برخی دیگر علاوه بر این که از یاران امام حسن علیه السلام هستند، جزو یاران امیرمؤمنان بوده اند؛

همانند احنف، اصبح، جابر بن عبدالله، جعیدحبیب، حبه، رشید، رفاعه، زید، سلیم، سلیمان، سوید، ظالم، عمرو بن حمق، عامر، کمیل، لوط، میثم، مسیب و ابو اسحاق. و برخی دیگر جزو یاران امام حسین علیه السلام نیز هستند، همانند جابر، جعید، حبیب، رشید، زید، سلیم، ظالم، عمرو، کیسان، لواط، میثم و فاطمه

دسته دیگر از آنها جزو یاران امام سجاد علیه السلام نیز هستند، همانند جابر، رشید، سلیم و ظالم. و گروهی نیز جزو یاران امام باقر علیه السلام شمرده شده اند؛ همانند جابر بن عبدالله انصاری که در سال ۷۸ ق. به دیدار خدا شتافت

نکته دوم این که عده ای از یاران امام حسن علیه السلام همانند حبیب بن مظاهر اسدی، جزو شهدای کربلا هستند. و برخی همانند کمیل بن زیاد، عمرو بن حمق خزاعی، رشید هجری و حجر بن عدی در راه ولایت و دفاع از اهل بیت علیهم السلام به شهادت رسیده اند.

اعتراض اصحاب امام حسن علیه السلام

قیس بن سعد بن عباده در زمان خود از بزرگان مدینه و رئیس قبیله خزرج، و مرد غیور و با شخصیتی بود و شرح شجاعت و خدمات او در اسلام و پس از آن، و مخالفت وی با خلافت ابوبکر در ماجرای سقیفه در تاریخ مضبوط است، قیس فرزند او نیز مانند پدرش مردی شجاع و غیور بود، و از نظر قامت نیز، بلند قد بوده،

به طوری که به گفته ابو الفرج وقتی سوار اسب می‌شد، پاهایش روی زمین کشیده می‌شد. و مو در صورت نداشت و به اصطلاح کوسه بود، و در کتاب مقاتل الطالبیین آمده که به او خواجه انصار می‌گفتند.

قیس بن سعد در ارادت به امیرالمؤمنین علیه السلام و خاندان آن حضرت مشهور است و آن حضرت در آغاز خلافت خود حکومت مصر را به او واگذار فرمود، و قیس از کسانی بود که حاضر نبود با معاویه بیعت کند و چون قبل از ماجرای صلح معاویه برای او نامه نوشت و خواست تا مانند عبیدالله بن عباس او را به طرف خود جذب کند در پاسخ نوشت **لا والله لا تلقانی ادا الی بینی و بینک الرحم...** نه به خدا سوگند هرگز مرا دیدار نخواهی کرد، جز آنکه میان من و تو نیزه باشد!...

باری قیس بن سعد وقتی مطلع شد که امام او از حکومت کناره گرفته و کار را به معاویه واگذارده، با شدت ناراحتی که از این ناحیه پیدا کرده بود، بناچار به کوفه بازگشت و چون معاویه وارد کوفه شد کسی را به سراغ او فرستاد تا برای بیعت حاضر شود. ولی قیس حاضر نشده و گفت: من قسم خورده‌ام او را دیدار نکنم، جز آنکه میان من و او نیزه و یا شمشیر باشد...

حجر بن عدی از بزرگان اصحاب رسول خدا و امیرالمؤمنین علیه السلام و از ابدال روزگار بوده، و به گفته ابن اثیر جزری در اسد الغابه و دیگران از نظر تقرب به خدا به آن حد و مقام رسید که مستجاب الدعوه بود... و بالاخره نیز در مرج عذراء به دستور معاویه و به وسیله دژخیمان او به شهادت رسید که شهادت او موجی از اعتراض را علیه معاویه برانگیخت و مورد اعتراض عایشه و دیگران قرار گرفت...

و به هر صورت طبق روایت ابن شهر آشوب و ابن ابی الحدید، حجر بن عدی از کسانی بود که از ماجرای صلح بسختی کوفته خاطر گردید تا جایی که با شدت علاقه و ارادتی که نسبت به امام حسن علیه السلام و پدرش علی و خاندان آن حضرت داشت به

نزد آن بزرگوار آمده و در حضور معاویه همچون کسی که عنان اختیار از کف او خارج گشته باشد، گفت **اما و الله لوددت انک مت فی ذلک الیوم و متنا معک و لم نر هذا الیوم فانا رجعنا راغمین بما کرهنا، و رجعوا مسرورین بما احبوا** به خدا سوگند دوست داشتم که در این روز همگی مرده بودیم و چنین روزی را نمی‌دیدیم که ما بر خلاف آنچه می‌خواستیم با اکراه باز گردیم و آنها خوشحال با آنچه دوست داشتند مراجعت کنند!

و این گفتار حجر امام را نیز ناراحت کرد که به گفته مدائنی رنگ آن حضرت دگرگون شد و چون مجلس خلوت شد، حضرت او را مخاطب ساخته فرمود **یا حجر قد سمعت کلامک فی مجلس معاویه، و لیس کل انسان یحب ما تحب و لا رایه کرایک، و انی لم افعل ما فعلت الا ابقاء علیکم و الله تعالی کل یوم فی شان ای حجر من سخن تو را در حضور معاویه شنیدم، و همه مردم اینگونه مانند تو نیستند که خواسته و رای تو را داشته باشند، و من آنچه کردم و انجام دادم جز به منظور ابقای شما نبود، و خدا را روزهای دیگری نیز هست! شاید به خاطر شدت تاسفی که از تسلط معاویه به وی دست داده بود، بدان حد ناراحت شده بود که نمی‌فهمید چه می‌گوید...!**

عدی بن حاتم یکی دیگر از ارادتمندان شجاع و غیور این خاندان بود که شمه‌ای از رشادتها و شهامت‌های او را در جنگ‌های جمل و صفین در زندگانی امیرالمؤمنین علیه السلام است، عدی بن حاتم پس از ماجرای صلح به نزد امام علیه السلام آمده و با ناراحتی گفت: **یا بن رسول الله لوددت انی مت قبل ما رایت! اخرجتنا من العدل ...** ای فرزند رسول خدا، براستی که من دوست داشتم پیش از آنچه دیدم مرده بودم، ما را از عدالت به بی‌عدالتی وارد کردی! و حق را که در آن بودیم رها کردیم، و در آن باطلی که از آن می‌گریختیم در آمدیم، و ما را به خواری انداختی و آن پستی را که به ما نرسیده بود پذیرفتیم!

و امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: **یا عدی انی رایت هوی معظم الناس فی الصلح، و کرهوا الحرب فلم احب ان احملهم علی ما یکرهون، فرایت دفع هذه الحروب الی یوم ما، فان الله کل یوم هو فی شان ای عدی من دیدم خواسته بیشتر مردم صلح است و جنگ را خوش ندارند، و من دوست نداشتم چیزی را که خوش ندارند بر آنها تحمیل کنم، و مصلحت در آن دیدم که این جنگها را برای روز دیگری بیندازم، که خدا را روزهای دیگری نیز هست!**

سفیان بن ابی لیلی و از جمله کسانی که در مورد صلح با معاویه بسختی امام حسن علیه السلام را مورد نکوهش قرار داد، سفیان بن ابی لیلی است، پس از ماجرای صلح به نزد امام حسن علیه السلام که در جلوی خانه اش نشسته بود و جمعی اطراف او بودند رفته و به آن حضرت گفتم: **السلام علیک یا مدل المؤمنین** سلام بر تو ای کسی که مؤمنان را خوار و زبون کردی؟

فرمود: **علیک السلام ای سفیان پیاده شو. من پیاده شدم و مرکب خویش را بستم، آنگاه پیش رفته نزدش نشستم. فرمود: ای سفیان ما خاندانی هستیم که چون حق را تشخیص دادیم بدان تمسک جویم و از آن منحرف نخواهیم شد**

مسیب بن نجبة و سلیمان بن صرد نزد امام حسن علیه السلام آمده و گفتند: **و ما ینقضی تعجبنا منک! بایعت...!** تعجب ما از تو بر طرف نمی شود که چرا با معاویه بیعت کردی! در صورتی که چهل هزار مرد جنگی از اهل کوفه با تو بودند سوای اهل بصره و حجاز! امام علیه السلام فرمود: **چنین شده اکنون چه نظر داری؟**

عرض کرد و الله اری ان ترجع لانه نقض العهد، به خدا نظر من این است که به جنگ او بازگردی زیرا که او پیمان شکنی کرده. امام فرمود: **ان الغدر لا خیر فیه و لو اردت لما فعلت... برستی که خیری در پیمان شکنی و فریبکاری نیست و اگر دنیا را می خواستم، چنین کاری نمی کردم!**

بخش ۱۲ : بررسی شرائط سیاسی اجتماعی دو امام

برای معلوم شدن چرایی روش امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام در مقابل معاویه و یزید باید موقعیت و شرائط زمان آن دو امام بزرگوار روشن گردد :

۱. تفاوت موقعیت اجتماعی دو امام امام حسن علیه السلام در مسند خلافت مسلمین بود ولی امام حسین علیه السلام چنین نبود

امام حسن علیه السلام خلیفه مسلمین است و یک نیروی طاغی و باغی علیه او خروج کرده است، کشته شدن او در این وضع یعنی کشته شدن خلیفه مسلمین و شکست مرکز قدرت، ولی امام حسین علیه السلام یک معترض به حکومت موجود بود، کشته شدنش شهادتی افتخارآمیز بود، همانطوریکه افتخارآمیز هم شد (سیری در سیره ائمه، چاپ ۸، ص ۸۳-۸۵)

پس اگر امام حسن علیه السلام مقاومت می کرد نتیجه نهائی آن (آنطور که ظواهر تاریخ نشان می دهد) این بود که کشته می شد و یا دست و کت بسته تحویل معاویه داده می شد و اسیر می گردید، و این کشته شدن یا اسارت خلیفه مسلمین در مسند خلافت بود و موجب شکست اسلام می گشت. ولی کشته شدن امام حسین علیه السلام کشته شدن یک نفر معترض به حکومت فاسد بود و این موجب از بین رفتن فساد و بیداری مردم علیه فساد و حرکت آنان در حفظ اسلام می شد، که چنین نیز شد.

۲. تفاوت جو فرهنگی و افکار عمومی روزی که امام حسن علیه السلام صلح کرد، هنوز اجتماع به آن پایه از درک و بینش نرسیده بود که هدف امام را تامین کند. در آن روز مردم کوفه تمایلی به جنگ نشان نمی دادند، بگونه ای که وقتی امام آنها را گرد آورد و خطابه ای ایراد کرد و آنان را به نیک اندیشی و پایداری و استقامت تشویق نمود و روزها و خاطره های ستوده جنگ صفین را به یادشان آورد و به آنان چنین وانمود

کرد که در مورد پیشنهاد (صلح) معاویه با ایشان مشورت می کند، در آخر خطابه اش فرمود: آگاه باشید معاویه ما را به کاری فراخوانده که در آن نه سربلندی هست و نه انصاف، اگر داوطلب مرگ هستید سخن او را به خودش برگردانید و با زبانه شمشیر او را به محاکمه خدایی بکشیم و اگر خواستار زندگی هستید پیشنهاد او را بپذیریم و خشنودی شما را طلب کنیم، مردم از هر سو فریاد برآوردند **مهلت، مهلت، صلح را امضا کن** (صلح الحسن ص ۳۰۲) (به نقل از ابن خلدون و ابن اثیر)

آری کوفه زمان امام حسن علیه السلام کوفه ای خسته، ناراحت، متفرق و متشتت بود، کوفه ای که امیرمؤمنان علیه السلام در روزهای آخر ملاقاتش مکرر از مردم آن و عدم آمادگی شان شکایت می کرد. مردم همین کوفه بیست سال حکومت معاویه را چشیدند و زجرهای زمان معاویه را دیدند و برنامه های ضد انسانی تهدید و گرسنگی معاویه علیه خود را تحمل نمودند. در زمان معاویه شیعیان در هر جا که بودند به قتل می رسیدند، بنی امیه دست و پای اشخاص را به احتمال اینکه از شیعیان هستند بریدند، هر کس که معروف به دوستداری و دلبستگی به خاندان پیامبر بود زندانی شد و یا مالش به غارت رفت و یا خانه اش را ویران کردند (شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۳).

زیاد بن سمیه که حاکم کوفه و بصره بود و به تناوب شش ماه در هر کدام از این دو شهر حکومت می کرد، «سمرة بن جندب» را به جای خود در بصره گذاشت تا در غیاب وی امور شهر را به عهده بگیرد، سمره در این مدت هشت هزار نفر را به قتل رسانید (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۲۳۷) این ظلم و جورها واقعا مردم را بی تاب کرد و دنبال راه چاره بودند از این رو حدود هیجده هزار نامه به امام حسین علیه السلام نوشتند و برای همکاری با آن حضرت اعلام آمادگی کامل نمودند. از نظر تاریخی اگر امام به آن نامه ها ترتیب اثر نمی داد، در مقابل تاریخ محکوم بود و می گفتند زمینه مساعدی را از دست داد. بنابراین از ناحیه کوفه بر امام حسین علیه السلام برای قیام اتمام حجت می شود بگونه ای که امام نمی تواند آن اتمام حجت را نادیده بگیرد،

ولی در مورد امام حسن علیه السلام قضیه بر عکس است و اتمام حجت بر خلاف بود و مردم کوفه عدم آمادگی شان را اعلام کرده بودند (سیری در سیره ائمه) **۳. تفاوت یاران دو امام** امام حسن علیه السلام با یاران بی وفایی روبرو بود که عده ای از آنها در مقابل تطمیعیهای معاویه خود را باختند و برق سیم و زرهای فتنه گر شام عقل از سرشان ربود و به لشکر معاویه ملحق گردیدند و جمعی دیگر از آنها برای معاویه نامه نوشتند که ما حاضریم حسن بن علی علیه السلام را دست بسته تحویل دهیم. همان سپاهی بود که دو سوم نفراتش از میدان گریخته و بازیچه ی دسیسه های معاویه گشته که خود وبال جان آن حضرت شدند بگونه ای که در اردوگاه آن حضرت به خیمه حضرتش حمله ور شدند و آن را غارت کردند و سجاده را از زیر پایش کشیدند و با گستاخی ردایش را از دوشش کشیدند. و یکی از یاران وی بنام «جراح بن سنان» جلو آمد و با وقاحت تمام آن حضرت و پدر گرامیش علی علیه السلام را متهم به شرک نمود و به ران آن حضرت با شمشیر ضربه ای زد که گوشت را شکافت و به استخوان رسید (شیخ مفید الارشاد ج ۲ ص ۱۲) با چنین اصحابی امام چگونه می توانست در مقابل لشکر منسجم شام به جنگ ادامه دهد؟ و چنین شکوه می کند: به خدا سوگند معاویه برای من از این مردمی که گمان دارند شیعه هستند بهتر است.

و در خطبه ای که معاویه هم در آن مجلس حضور داشت فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله با اینکه قومش را به سوی خدا دعوت می نمود، مجبور شد از دست آنها فرار کند و به غار پناه آورد و اگر یارانی داشت هرگز از آنها فرار نمی کرد. من هم اگر یارانی داشتم هرگز با تو ای معاویه بیعت نمی کردم (بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۳)

آن حضرت در بیانی دیگر علت صلحش را نداشتن یار و یاور بیان می فرماید: به خدا سوگند من حکومت را به معاویه واگذار نکردم مگر بخاطر نداشتن یاران و اگر انصار و یارانی می داشتم، شبانه روز با او می جنگیدم تا اینکه خداوند بین من و او حکم کند (طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۷۱)

اما حضرت امام حسین علیه السلام یارانی داشت که هر چند از نظر کمیت تعدادشان اندک بود ولی از نظر ایمان و استقامت و وفاداری نظیر نداشتند؛ بگونه ای که خود آن حضرت آنان را چنین می ستاید: من اصحابی با وفاتر از یاران خود سراغ ندارم و خاندانی نیکوتر و مهربانتر از خاندان خود نمی شناسم. خداوند از جانب من به شما پاداش نیک دهد (شیخ مفید، الارشاد ج ۲، ص ۹۱) یاران حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام حقیقتاً قابل ستایش بودند و به درستی با ایمان و وفادار بودند، زیرا تا یک نفر از ایشان زنده بود نگذاشتند آسیبی به امام و مولایشان برسد

۴. تفاوت روحیات و رفتار معاویه و یزید معاویه و یزید هر چند در اصل هدف (از بین بردن اسلام و غصب حق اهل بیت) متحد بودند و هر دو یک هدف را دنبال می کردند ولی در رفتار و روحیه، دو تفاوت عمده با هم داشتند که همین تفاوتها عکس عملهای مناسب خود را از ناحیه امامان علیهم السلام می طلبید

الف - کهنه کار بودن معاویه و خام بودن یزید معاویه در حل و فصل مشکلات از مهارت خاصی برخوردار بود و به اصطلاح امروزی کهنه کار و آزموده بود و بدین وسیله توانسته بود مردم شام را با خود همراه کند و افکار عمومی را با حکومت شام هماهنگ نماید، ولی یزید بن معاویه جوانی خام و بی تجربه و فاقد این مهارتها بود

ب - قیافه دین گرایانه معاویه و فسق علنی یزید معاویه کفر را در لباس نفاق پوشانده بود و کینه اسلام و اهل بیت علیهم السلام چنان در دل او ریشه دوانده بود که در پاسخ «مغیره بن شعبه» که از او خواسته بود تا قدری درباره خاندان علی علیه السلام و شیعیانش به عدالت رفتار کند، گفته بود: **لا والله الا دفنا دفنا** به خدا قسم هدفم دفن [نام پیامبر و اسلام] است. اما وی با همه کینه ای که نسبت به اسلام داشت، تظاهر به اسلام و دین داری می نمود و ظواهر دینی را رعایت می کرد (شرح نهج البلاغه، ج ۵ ص ۱۲۹) او نقاب دین به چهره داشت و بگونه ای عمل نمود که مردم را دچار تردید و دو دلی کرد و همانطور که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر داد، دین خدا را مایه فریبکاری و بندگان

خدا را بردگانی حلقه بگوش و مال خدا را ملک اختصاصی خویش ساخته بود (صلح الحسن ص ۱۱). این روحیه معاویه، کار امام حسن علیه السلام را پیچیده تر نموده بود و باید سالها می گذشت تا چهره مزورانه فرزند هند جگرخوار برای مردم آشکار می شد. صلح امام حسن علیه السلام این مهم را بخوبی به انجام رساند و چهره واقعی معاویه و بنی امیه را به مردم نشان داد. به خاطر همین روحیه حيله گرانه معاویه است که امام حسین علیه السلام در مدت ده سال اول امامتش که در زمان سلطنت معاویه واقع شده بود قیام نکردند، اما با مرگ معاویه و شروع سلطنت یزید دست به قیام زدند .

ولی یزید به عنوان عنصر مقابل امام حسین علیه السلام جوانی عیاش، آلوده به گناه و سگ باز بود. او با شراب خواری علنی دستورات دین مبین اسلام را زیر پا می گذاشت. اشعاری که از وی در کتب شیعه و سنی در این زمینه نقل شده، به وضوح نمایانگر اوج فساد و انحراف او می باشد (تذکره الخواص سبط بن جوزی، از صفحه ۲۸۶).

یزید به صراحت اظهار کفر می کرد، چنانکه وقتی سر مبارک حضرت سید الشهداء را جلوی او گذاردند با چوب خیزران به لبهای مبارک حضرت اشاره کرد و اشعاری را خواند **لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء ولا وحی نزل لست من خندق ان لم انتقم من بنی احمد ما کان فعل** (سبط بن جوزی، تذکره الخواص، ص ۲۶۱) بنی هاشم با حکومت بازی کرد، نه از عالم بالا خبری رسیده و نه وحی نازل شده. من از نسل قبیله خودم نیستم اگر از فرزندان احمد انتقام آنچه درباره پدران من انجام دادند را نگیرم .

در این اشعار فرزندان طلقاء علنا رسالت پیامبر را تکذیب می نماید و با خود عهد می کند که انتقام مشرکین جاهلیت را که بدست پیامبر صلی الله علیه و آله به هلاکت رسیده بودند از خاندان آن حضرت بگیرد. یزید با دهن کجی آشکار به اسلام و دستورات حیات بخش آن، از نظر اعتبار و آبرو به جایی رسیده بود که اخطل شاعر (به روایت بیهقی) رو به روی او چنین گفت : ای یزید حقا که دین تو همچون دین درازگوش است، و تو از هرگز کافرتری طبیعی است که اعتراض در مقابل چنین حاکمی که آبرویش به خاطر فساد نزد مردم بر باد رفته است، افتخاری بزرگ است، هر چند

انسان در این اعتراض جانش را از دست بدهد

سخن آخر امام حسن علیه السلام صلح نکرد بلکه صلح را بر او تحمیل نمودند، او در مقابل گروه یاغی شام ابتدا قیام کرد و در رویارویی با معاویه، نیروهایش را به منطقه «مسکن» گسیل داشت اما بخاطر بی وفایی و فریب، ناچار تغییر سنگر داد و تدبیری اندیشید که بسان شمشیری دو لبه به جان معاویه بن ابی سفیان بن حرب افتاد، زیرا معاویه در مقابل تدبیر امام دو راه بیشتر نداشت؛ یا به مواد معاهده صلح عمل کند که در این صورت امام به هدفش یعنی عمل به احکام اسلام طبق کتاب و سنت، حفظ خون شیعیان و گرفتن خلافت از دست غاصبان کاخ نشین شام می رسید و یا اینکه مواد معاهده را زیر پا بگذارد (که معاویه این راه را برگزید) و در این صورت نقاب از چهره فریبکارانه معاویه کنار زده می شد و مردم پی به جنایت و فساد روحی او می بردند و زمینه برای قیام علیه بنی امیه فراهم می گشت، که چنین هم شد. بنابراین، صلح امام حسن علیه السلام راه به وجود آمدن نهضت عاشورا را هموار ساخت و نتایج آن را قابل عرضه ساخت و **شهادت، کربلا پیش از آنکه حسینی باشد حسنی بود**

امام حسن علیه السلام امام قائم و قاعد قیام به امور اجتماعی از جمله برپایی حکومت، جهاد، اقامه حدود و اجرای آن و مانند آن است. چنان که مراد از قعود، عدم قیام به این امور و پذیرش مسئولیت های اجتماعی است. از این رو کسانی را که در جنگ ها و جهادها شرکت نکرده و یا ناتوان از حضور و مشارکت در امور اجتماعی از جمله جهاد هستند به عنوان قاعدین معرفی می کند. بسیاری از امامان علیهم السلام با آن که توانایی مشارکت در عمل سیاسی و اجتماعی و حضور در مراتب عالی مدیریت دستگاه و نظام سیاسی و اجتماعی جامعه اسلامی را داشتند اجازه حضور نیافتند و به شدت با حضور ایشان مقابله شد. لذا بسیاری از ایشان بازداشت و زندانی و یا در اردوگاه های نظامی در بازداشت خانگی بودند تا نتوانند در حوزه عمل اجتماعی مشارکت فعال و سازنده مستقیمی داشته باشند.

بخش ۱۳: نسیمی از آموزه های اخلاقی امام حسن مجتبی علیه السلام

گوشه ای از منزلت امام حسن علیه السلام

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: جدم امام حسن علیه السلام در عبادت و زهد و نیز فضیلت، گوی سبقت را از همه ربوده بود. با پای پیاده و گاه با پای برهنه به سفر حج مشرف می شد. زمانی که به یاد مرگ و قیامت می افتاد گریه اش می گرفت و چه بسا بی هوش می شد. در نمازها بندهای بدنش از خوف و عظمت پروردگار به لرزه درمی آمد. یاد بهشت و دوزخ او را همچون مارگزیده و یا نیش عقرب خورده، مضطرب می ساخت

کسی او را ملاقات نکرد مگر آن که حضرت را پیوسته در یاد و ذکر خدا می یافت. به هنگام وضو از خشیت خدا رنگ رخسارش زردگونه می گشت. در آستانه درب مسجد سر به آسمان بلند می کرد و می فرمود: ای خدای من، این میهمان توست که به درگاهت ایستاده است. ای خداوند نیکوکار، بنده خطاکار نزدت حاضر گشته، به لطف و بزرگواریت از رفتار ناپسند او درگذر. (منتهی الامال ج ۱ ۳۵۹)

آموزه اول- پرهیز از بد اخلاقی

امام حسن علیه السلام فرمودند: **اشد من المصیبه سوء الخلق**. بد اخلاقی از هر مصیبت و بلائی، سخت تر است. (فرهنگ سخنان امام حسن علیه السلام) برخی از مردم مشکلات اجتماعی، بلاهای غیرمنتظره، سیلها، زلزله ها، ویرانی های ناشی از جنگ، از دست دادن عزیزان و... را مصیبت های دردناک به حساب می آورند. اما بد اخلاقی و ناهنجاریهای رفتاری را آن گونه که لازم است مورد توجه قرار نمی دهند.

در حالی که امام علیه السلام بد خلقی را از هر بلا و گرفتاری زیان بارتر و دشوارتر معرفی می کنند. امام علی علیه السلام فرمودند: هیچ تنهایی و وحشتی وحشتناک تر از بد خلقی نیست

(غررالحکم ج ۱ ص ۳۳۶) به گفته حضرت صادق علیه السلام: خوش خلقی مایه آسانی امور و موجب شادی در زندگی است. (سنن النبی ص ۳۳) انسان بد اخلاق، از حیث روانشناختی کارهایش با سختی و گره خوردن همراه است و از حیث جامعه شناختی پی در پی موجبات ناراحتی خود و اطرافیان و سلب آسایش دیگران را فراهم می سازد. علاوه بر موارد فوق، آفات دیگری نیز دامن آدمهای بد اخلاق را فرا می گیرد. از جمله: شخص بد اخلاق آقایی و بزرگی را از کف می دهد، لذت و شیرینی و طعم زیبای زندگی را به تلخی مبدل می کند، دوستان و رفیقان خود را از دست می دهد، به مار دشمنان خود می افزاید و روزی و رزق الهی خود را با روش های بد اخلاقی خویش، کاهش می دهد. یادآوری این نکته نیز لازم است که سرمنشأ بد اخلاقی نهایتاً به نادانی و عدم درک صحیح برمی گردد.

آموزه دوم- پرهیز از پستی کفران نعمت

حضرت علیه السلام می فرمایند: **اللؤم ان لاتشکر النعمه**، پستی این است که سپاسگزار نعمت نباشی. (تحف العقول ص ۶۳۲) چنانچه آدمی در محیط تربیتی صحیحی رشد نکند، به مرور ساختار وجودیش، کمالات بالقوه فطری را از دست داده و جای خود را به خصوصیات ناپسند و روحیات زشتی همچون فرومایگی و پستی می سپارد و انسان پست همه را به کیش خود می پندارد و لذا برای مردم ارزشی قائل نیست.

برای شناخت دقیق افراد فرومایه، در بیانات معصومین علیهم السلام نشانه ها و شاخص های روشنی ذکر شده است، از جمله اینکه: این چنین اشخاصی از شرم و حیا تهی هستند. چنانچه عمل خیری برای کسی انجام دهند، مرتب منت گذاری کنند. بر دنیا و دنیا طلبی حریص هستند و بر بخشش مال و اندوخته خود شدیداً بخل می ورزند. سنگ دلی و بی رحمی همچنین امروز و فردا کردن و بهانه جویی از دیگر نشانه های انسان های فرومایه است. (غررالحکم ج ۲ ص ۳۹۵-۴۰۰)

آموزه سوم- ملاک زیرکی و حماقت

امام دوم علیه السلام می فرمایند: **ایها الناس، ان اکیس الکیس التقی و احمق الحمق الفجور.** ای مردم بدانید که بهترین زیرکی ها، تقوا و پرهیزکاری است و بدترین حماقت ها، آلودگی و معصیت الهی است. (فرهنگ سخنان ص ۳۴۰) در باورهای دینی، انسان زیرک به کسی گفته نمی شود که بر مردم ستم می کند، سر آنان کلاه می گذارد و در حقه بازی و آزار و گمراه نمودن دیگران پیشقدم است و هر روز بر نامردی و ناجوانمردی خود پافشاری می کند و این قبیل رفتارها را نشانه زیرکی و زرنگی و دانایی خود می شمارد.

بلکه در آموزه های دینی، زیرک به کسی اطلاق می شود که نفس و جان خود را محکوم و متهم می سازد و برای پس از مرگ کار می کند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله احمق ترین شخص کسی است که خود را پیرو هوای نفس خویش گرداند و از خدا هم آرزوها داشته باشد. از علی علیه السلام نقل شده: زیرک کسی است که خود را بشناسد و اعمالش را برای خدا خالص گرداند و چنین شخصی امروز او از دیروزش بهتر می باشد. و بالاخره داناترین و زیرک ترین آدمیان را پارساترین و خداترس ترین آنان.

آموزه چهارم- ره آورد بندگی خدا:

امام مجتبی علیه السلام می فرمایند: **من عبدالله عبد الله له کل شیء.** هرکس خداوند را عبادت و بندگی کند، خدای مهربان همه چیز را در برابر او مطیع می سازد. (فرهنگ سخنان... ص ۳۶۰) روح عبادت یاد پروردگار است. روح عبادت این است که انسان وقتی که عبادت می کند، نماز می خواند، دعا می کند و هر عملی که انجام می دهد، دلش به یاد خدای خودش زنده باشد. **اقم الصلوه لذكری** (طه ۱۴) نماز را برای یاد من بپادار.

سپس از امام صادق علیه السلام حدیثی نقل می کنند که فرمود: **العبودیه جوهره کنهها**

الربوبیه عبادت و بندگی خدا گوهری است که ظاهرش عبادت است اما کنه و نهایت و باطنش، آخرین منزل و هدف و مقصدش ربوبیت و پروردگاری می باشد. ربوبیت به معنای تسلط داشتن، خداوندگاری، خداگونه شدن است. بشر همواره در تلاش بوده و هست که راهی پیدا کند که بر خود و بر جهان تسلط یابد

در میان آن راه ها یک راه است که وضع عجیبی دارد، از این نظر که انسان تنها وقتی از این راه استفاده می کند که چنان هدفی نداشته باشد، یعنی هدفش کسب قدرت و تسلط بر جهان نباشد، بلکه هدفش در نقطه مقابل این هدف باشد، یعنی هدفش، تذلل، خضوع، فنا و نیستی، از خود باشد. آن راه عجیب راه عبودیت است. آن کس که تو را شناخت جان را چه کند؟ / فرزند و عیال و خانمان را چه کند؟ دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی / دیوانه تو هر دو جهان را چه کند؟

علی علیه السلام: خدایا، این افتخار برای من بس است که بنده تو باشم و این عزت و شرافت برای من بس است که تو رب و پروردگار من باشی. (ابوسعید ابوالخیر)

آموزه پنجم- اعتراف به ناتوانی خود

از امام حسن علیه السلام پرسیدند: حالتان چگونه است؟ فرمود: روزگار می گذرد و مرا پروردگاری است بالای سرم، آتش جهنم روبه رویم است. مرگ بدنبال من، حسابرسی بر من خیره گشته و من در گرو عمل خویشم، آنچه را که می خواهم بدست نمی آورم و آنچه را که خوش ندارم، نمی توانم آن را از خود دفع کنم. کارها به دست دیگری است. اگر بخواهد مرا مجازات می کند و اگر بخواهد از من در می گذرد. سپس کدام فقیر و درمانده ای از من فقیرتر و درمانده تر است؟ (فرهنگ سخنان... ص ۵۲۲)

از جمله بهترین صفات کمالی، شکسته نفسی به معنای حقیر شمردن و ذلیل و پست دانستن خود در پیشگاه پروردگار است که در مقابل صفت عجب و خودنمایی قرار می گیرد. هیچ کس خود را ذلیل نشمرد مگر اینکه خدا عزیزش شمرد و احدی خود را نیفکند مگر آن که خدا او را برداشت و بلند کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: با هر انسانی دو فرشته است. اگر شخص خود را بزرگ شمرد، می گوید: خدایا او را ذلیل کن و اگر خود را خوار و ذلیل دانست، می گوید: خدایا او را سربلند کن.

آموزه ششم- مرز شکسته نفسی

امام دوم علیه السلام فرمود: **ذم الرجل لنفسه في العلانية مدح لها في السريه** . انتقاد و مذمت کردن از خود، پیش مردم و به طور آشکارا، نوعی تعریف از خود است به طور مخفی. (فرهنگ سخنان... ص ۶۰۳). انسانی که در ظاهر از رفتار نادرست خویش و یا از عیوب باطنی خود با حالت شکسته نفسی انتقاد می کند، در واقع به نوعی از خود ستایش نموده است و این شایسته یک مومن نخواهد بود.

همانطور که در آموزه چهارم گفته شد، شکسته نفسی از بهترین صفات کمالیه محسوب می شود و هر کس به مقامی رسید قطعاً از همین طریق بوده است، اما نکته مهم این است که باید دقت کرد که این حقیر شمردن خود، تنها در پیشگاه خدای متعال آن منزلت را داشته و آثار ارزشمند را بدنبال دارد.

اما اگر این شکسته نفسی پیش مردم مطرح گردد، چه بسا ممکن است انسان را دچار آفت تعریف و تمجید از خود نماید، شاید در دل بگوید: ای مردم بدانید که این من هستم که خود را کوچک می شمارم لذا برای در امان ماندن از این خطر بزرگ سفارش اکید شده است که این گفتمان ذلت شماری نفس فقط در محضر پروردگار عرضه شود

از علی علیه السلام نقل است که: هر کس نفس خویش را خوار گرداند، خداوند گرامی اش دارد و برای آدمی همین فضیلت کافی است که نفس خویش را حقیر و بی مقدار گرداند (غررالحکم ج ۲ ص ۳۹۴-۹۸۴)

آموزه هفتم- بهترین و بدترین انسانها

از امام مجتبی علیه السلام پرسیدند: نیکوترین و بهترین مردم در زندگی کیست؟ فرمودند: شخصی که مردم را در زندگی خود شریک گرداند. آن فرد دوباره پرسید: چه کسی از نظر زندگی بدترین مردم است؟ فرمود: آن کسی که در سایه زندگی او، انسانی زندگی نکند (فرهنگ سخنان... ص ۶۳۴). امام علیه السلام انسان خوب و انسان بد را در میزان کمک به دیگران می داند. اگر لطف خدا شامل حال ما شده و از نعمت های او برخورداریم، لازم است دیگران را نیز از آن نعمت ها بهره مند سازیم، نه اینکه مانند بخیلان نعمت های خدایی را منحصر در خودمان نماییم.

شخصی از امام حسن علیه السلام پرسید: چرا به هیچ نیازمندی که درخواست کمک می کند جواب رد نمی دهی؟ امام فرمود: من گدای خدایم و چشم به او دوخته ام. من شرم دارم که خود سائل باشم و سائلی را رد کنم. خدای بزرگ، مرا به برنامه ای عادت داده است که همواره نعمت هایش را بر من فرو می ریزد و من هم او را چنان عادت داده ام که نعمت هایش را بر مردم فرو می ریزم. می ترسم اگر برنامه ام را ترک کنم، او نیز برنامه اش را واگذارد. (همان ص ۱۷۱-۱۷۲)

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منقول است که: مخلوق، نان خور خداوند و محبوب ترین آنها نزد خدا کسی است که به نان خوران خدا سود دهد و به خانواده ای شادی رساند. و نیز فرمودند: محبوب ترین مردم پیش خدا کسی است که سودش به مردم بیشتر باشد (اصول کافی ج ۳ ص ۹۳۲)

آموزه هشتم- راههای کسب کمالات

حضرت فرمودند: ای فرزند آدم، اگر از حرام های خداوند پرهیز کردی، عابدخواهی شد. اگر به آنچه که خداوند روزی تو کرده است، راضی باشی، در آن صورت ثروتمند و غنی خواهی بود. چنانچه با همسایه ات خوب و دمساز شدی، در نتیجه مسلمان هستی و اگر با مردم چنان معاشرت و رفتار کنی که دوست داری با تو همانطور رفتار کنند، در این حالت، تو عادل هستی. ای مردم! بدانید که در گذشته های نه چندان دور، مردمانی بودند که به شدت مال اندوزی می کردند و ساختمانهای بلند می ساختند و آرزوهای دور و دراز در سر داشتند و اینک همه آنها هلاک گردیده اند و دسترنجشان بر باد رفته و خانه هایشان قبرستان شده است. ای انسان! از هنگامی که از شکم مادر زاییده شدی، همواره عمرت را تباه ساخته ای

بنابراین از آنچه که در دست داری برای زمانهای آینده استفاده کن. زیرا مؤمن پس انداز می کند و کافر مصرف کرده و خوشگذرانی می کند. (فرهنگ سخنان... ص ۲۲۴) در قرآن آمده است که: توشه بردارید و پس انداز کنید که همانا بهترین ره توشه و اندوخته تقوا و پرهیزکاری است. (بقره ۱۹۷)

آموزه نهم- شناخت انسان از راه عصبانیت

امام دوم علیه السلام فرمودند: **لا یعرف الرأی الا عند الغضب**. قدرت اندیشه و خصلتهای درونی انسان هنگام خشم و عصبانیت، شناخته و آشکار می شود. (فرهنگ سخنان... ص ۱۵). ویژگیهای درونی افراد معمولاً از دید دیگران مخفی است و در مواقع خاصی بطور ناخواسته بروز می کند. یکی از آن حالات خاص وقتی است که آدمی به هر دلیلی دچار عصبانیت شود. سپس حالتهای خوب و یا ناشایست وی هویدا خواهد شد. دلیل ظهور خصلتهای درونی انسان به هنگام خشم، می تواند این باشد که شخص در این حالت نمی داند که چه می گوید و چه می کند و نیز در روایات آمده است که

خشم و غضب، نوعی جنون است. امام صادق علیه السلام فرمود: غضب کردن، کلید هر شری است. (اصول کافی ج ۴ ص ۲۱۴)

از امام باقر علیه السلام است که غضب شعله ای است از شیطان که در دل انسان شعله ور می شود. (همان ص ۵۱۴). مردی به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت مرا تعلیم بده. حضرت فرمود: برو و غضب مکن. او گفت همین مرا بس است و به سوی همشهریان خود رفت. روزی میان آنان جنگی بپا شد، آن مرد ناگاه به یاد سخن پیامبر صلی الله علیه و آله افتاد که فرمود عصبانی نشو. سپس اسلحه را کنار گذاشت و پیش طرف های مقابل رفت و گفت، هر خسارتی را که به شما وارد شده می پذیرم و بیاید جنگ نکنیم. آنان وقتی این وضع را دیدند با یکدیگر آشتی نموده و کینه ها را کنار گذاشته و صلح کردند.

آموزه دهم- پندپذیری

امام مجتبی علیه السلام فرمودند: **بینکم و بین الموعظه حجاب العزه ، انتفعوا بالمواعظ.** میان شما و موعظه پرده عزت طلبی قرار دارد، از عبرت ها و پندها، سود ببرید. (تحف العقول ص ۹۳۲). انسانها در برابر موعظه و سخنان پند آموز و دو دسته هستند: **اول:** عده ای به راحتی پذیرای پند و نصیحت اند. گوششان بدهکار و آماده شنیدن است. که قرآن این دسته افراد را به صاحبان عقل و خرد توصیف فرموده است و آنها را به همین دلیل شنوا بودن، مورد هدایت خود دانسته است. (زمر/۸۱) .

در تجربه های خودمان نیز مشاهده می کنیم آدمهای پندپذیر در زندگی و عرصه های مختلف آن موفق تر هستند.

دوم: عده ای اصلاً گوش شنوا برای شنیدن ندارند، فقط بلند حرف بزنند. مانند دیوار بلند و سدی مستحکم در برابر نصیحت ناصحان مقاومت می کنند. گویا امام علیه السلام انگیزه روانشناختی این گروه از مردم را تبیین می کنند. غرور، خودپسندی،

منیت، خود را بالاتر از دیگران دیدن، عامل اصلی مقاومت آنهاست. جالب است که قرآن مجید گوش شنوا نداشتن را از ویژگیهای اصلی اهل جهنم می شمارد و از قول آنان نقل می کند که اگر اهل تعقل و شنیدن بودیم، الان در دوزخ، عذاب نمی شدیم. (ملک ۱۰) به طور قطع وقتی این اشخاص در برابر موعظه عکس العمل مثبتی نشان نمی دهند، صد البته در برابر انتقاد سازنده نیز مقاومت بیشتری خواهند داشت.

منابع :

ابن ابی الحدید

نهج البلاغه، فیض الاسلام،

تاریخ طبری، محمد جریر طبری، ج ۷،

الامامة و السياسة، ابن قتیبہ دینوری، ج ۱

«زندگانی تحلیلی پیشوایان ما» ، عادل ادیب،

جوهره در نسب و شرح احوال علی علیه السلام

از جمله: صلح امام حسن، ترجمه آیت الله سید علی خامنه ای،

زندگانی حسن بن علی، باقر شریف القرشی

غررالحکم ج ۲ تحف العقول

شیخ مفید، الارشاد ج ۲

بحارالانوار ج ۴۴

تهیه و تنظیم : محمود زارع پور

﴿ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴾

علل قیام عاشورا، عزت طلبی و ذلت‌گریزی،

پیام جهانی امام، پیدما و آثار نهضت،

فرهنگ عاشورا (سیاسی اجتماعی)

مؤلف: محمود زارع پور

سرشناسه: زارع پور، محمود، ۱۳۳۶

عنوان: امام حسین علیه السلام

شمارگان: ۵۰۰۰

قیمت: ۰۰۰.۰۰۰ تومان

نوبت چاپ: سوم ۱۴۰۱



لطفاً پیام ارسال نمایید

آدرس نویسنده: m5736z.blog.ir

zarepoorketab.blog.ir

آدرس کتاب‌های منتشر شده:

بخش ۱ : آگاهی بخشی امام حسین (علیه السلام)

مقامات امام حسین امام حسین؛ حقیقتی از جنس پیامبراکرم

بخش ۲ : خواندن خطبه در سرزمین منا و یادآوری سخنان پیامبر

بخش ۳ : تعامل امام حسین علیه السلام با معاویه

بخش ۴ : عزت طلبی و ذلت‌گریزی

بخش ۵ : سخنان امام به هنگام قیام

بخش ۶ : علل قیام، وارونه شدن حقایق طی ۵۰ سال

امام حسین و فتنه بزرگ اموی قیام برای اصلاح امت اسلام «جهل زدایی» با قیام امام

حفظ حرمت حرم خدا امام در مقابل این تبلیغات چه کند؟ عوامل تنهایی ولی خدا

بخش ۷ : امام حسین علیه السلام در راه و مسیر کربلا

بخش ۸ : حادثه کربلا روز شمار محرم

بخش ۹ : واقعه کربلا و مصادیق بصیرت عمل بهنگام، تنهایی امام

بخش ۱۰ : ویژگی های نهضت امام حسین علیه السلام

بخش ۱۱ : آثار و پیامدهای قیام عاشورا

الگوپذیری از پیام عاشورا تاثیر پذیری انقلاب از محرم

برکات اجتماعی نهضت ابا عبدالله عاشورا و انتظار؛ پیوندها، تحلیل ها و رهیافت

تاثیر نهضت عاشورا بر بیداری اسلامی جایگاه شور و شعور در نهضت عاشورا

عاشورا در طول تاریخ ۱۵ قرن اخیر عاشورا فراتر از کلمات و واژه هاست

فرهنگ عاشورا و نقشه های استعمار غیر سیاسی دانستن عاشورا خیانت سیدالشهدا

جریان تکفیری در نقطه مقابل جریان عاشورا حرکت دفاعی سیدالشهدا قیام و نهضت

حسینی؛ چگونه، از کی و از کجا؟

نیاز فطری ما به امام حسین علیه السلام

حسین (علیه السلام) آموزگار بزرگ مکتب ایثار و شهادت است که درس عشق و دلدادگی را در گوش زمان زمزمه کرد اینک پس از گذشت قرن های متمادی از آن واقعه بزرگ، هنوز درس آزادگی او در دل و جان انسان های آزاده در چهار گوشه جهان تبلور عینی دارد.

و هنوز هم مسلمانان و غیرمسلمانان او را الگوی بارز و برجسته و مصداق ارزشمند از رشادت و از خودگذشتگی می دانند و بر صلابت بی چون و چرای زاده رسول الله (صلی الله علیه و آله) سر تعظیم و تکریم فرود می آورند از همین روست که نزدیک به ۱۴ قرن هنوز ندای **هل من ناصر ینصرنی** کیست مرا یاری کند حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) به گوش می رسد و خیل مشتاقان و سینه چاکان آن حضرت هر سال به یاد مظلومیت اهل بیت (علیهم السلام) سیاهپوش می شوند و مراسم عزاداری برپا می کنند.

براستی قیام امام حسین (علیه السلام) چه نقشی در بیداری مسلمانان جهان دارد چرا این واقعه تاریخی همچون صدها و هزاران رویداد تاریخی دیگر به دست فراموشی سپرده نشده است؟ نقش عظیم عاشورا در انقلاب اسلامی ایران چه بود.

به راستی در شرایط فعلی که دشمنان با انواع و اقسام حیل و فتنه ها سعی در وارد کردن خدشه به این انقلاب بزرگ را دارند، ما به عنوان حامیان این وارث حسینی چه نقشی بر عهده داریم؟ چگونه باید با بصیرت و آگاهی که درس بزرگ عاشورا و قیام حسین (علیه السلام) می باشد، در برابر کینه توزیهای دشمنان داخلی و خارجی ایستادگی کنیم و بیرق سرخ حسینی علیه السلام را برافراشته نگه داریم؟

جوانان ما، جامعه ما، جهان اسلام و جهان بشریت امروز بیش از هر چیزی به اباعبدالله (علیه السلام) نیاز دارد. واسطه بین این چهار مورد با اباعبدالله فطرت است. چون امام حسین (علیه السلام) جایگاهی در فطرت دارد که می‌تواند موجب شکوفایی آن شود. فطرت، یک عشق وافر، شور مطلق و محکم به خدا، خوبی‌ها و خوبان عالم.

خداوند انسان را به صورت یک ظرفِ خالی، نیافریده است بلکه در باطن او زیبایی‌های فراوانی قرار داده که البته محجوب هستند و انسان باید در طول عمرش حجاب‌ها را کنار بزند و فطرت خود را شکوفا کند. اما فطرت چگونه شکوفا می‌شود؟ واقعش این است که لذت شکوفا شدن فطرت قابل بیان نیست تا برای همه بگوییم و آنها اشتیاق پیدا کنند.

برای درک آن باید انسان خودش این شکفته شدن را تجربه کند و شدت حرارت آتش فطرتِ خود را حس کند و این تجربه در خیمه اباعبدالله الحسین (علیه السلام) قابل حصول است. از طرفی همین فطری بودن است که مسلمان و غیر مسلمان را تاثیر گذاشته و در مورد امام نظراتی از طرف آنان بیان شده و حتی به پیروی از آن را واداشته است.

کتابی که پیش رو دارید به بیان بیعت خواهی معاویه برای یزید و پاسخ نه گفتن امام به ظالم و مستکبر، و در بخشی علت تنهایی امام، یاری طلبیدن ابا عبدالله، همچنین علل و فلسفه قیام، و آثار قیام ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) پرداخته سپس وظیفه‌ی ما شیعیان به پیروی از این امام همام، و گفتاری درباره مکتب فرهنگی سیاسی امام را شرح داده است.

مؤلف : محمود زارع پور

بخش ۱: آگاهی بخشی امام حسین (علیه السلام)

دهم محرم سال ۶۱ هجری، حادثه عظیم قیام عاشورا، شهادت حسین بن علی (علیه السلام) و ۷۲ تن از یاران باوفای ایشان رقم خورد. قیامی که حضرت اباعبدالله (علیه السلام) برای برپایی و اقامه دین مبین اسلام، همراه خانواده خویش، حج خود را نیمه تمام رها کرد و برای ادای رسالت مهمی به سوی کربلا حرکت کرد. افراد بسیاری در واقعه عظیم عاشورا به ایفای نقش در جبهه حق و باطل پرداختند.

آنهایی که دل در گروی محبوب حقیقی نهاده بودند، در یاری امام زمان خویش بر یکدیگر سبقت گرفته، عاشقانه از حریم ولایت و حرمت فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دفاع و حمایت کردند. اما گروهی که فریفته مال و مقام دنیوی شده بودند در جبهه مقابل حق، ایستادند و سرنوشتی ذلت بار را برای خود در دنیا و آخرت رقم زدند

سوم شعبان سال چهارم متولد یافت، پیامبر فرمود (حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ) حسین (علیه السلام) نام یک شخصیتی است که در تورات به کلمه و لفظ **شیر** و در انجیل **طاب** نام برده شده، او یک شخصیتی است که دنیای بشریت را تکان داد و یک نهضت و حرکت فکری به وجود آورد. کنیه و القابی دارند از جمله: **رشید، طیب، وقی، زکی، مبارک، التابع لمرضات الله، والدلیل علی ذات الله، الشهيد بکربلا، السبط الثاني، الامام الثالث** و.. القابی است که به آن حضرت داده شده و بالاتر از همه لقبی است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) جدش به آن حضرت خطاب می کرد: **سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ . ابا عبدالله و ابا الائمه و ابا المساکین** از کنیه های آن حضرت (صلی الله علیه و آله) است که هر یک روی استحقاق بود

وقتی با پدرش به مفاخره می پردازد می گوید: من افتخار می کنم که پدری همچون علی مرتضی دارم و آیا شما پدری چون من دارید و مادری چون فاطمه زهرا (سلام الله علیها) یگانه

دختر باقیمانده پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ؟ بعد از شهادت پدر در زمان امامت برادر به معاویه هنگامی که دهان آلوده اش را به دشنام گشود آن چنان اعتراض کردند که معاویه گلویش گیر کرد و امام حسن علیه السلام پا در میانی و معاویه را خاموش و به جای خود می‌شنانند.

روزی دیگر، وقتی ابوبکر را می بیند بالای منبر پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته اعتراض کرده و خطاب که **از منبر جدم پائین بیا** و ابوبکر غیر از تصدیق حرف او چیزی نمی گوید و از منبر پائین می آید

در جنگهای جمل صفین و نهروان همراه پدر و برادرش، شرکت فعال و موثر داشت. در دوران حکومت برادر از سیاستهای وی دفاع میکرد و به **تبیین صلح برادرش** میپرداخت و مصلحت را در همین میدانست و بارها به یاران برادرش میفرمود **تا معاویه زنده است شکیبائی کنند.**

امام می دید که معاویه با اتکاء به اسلام به اریکه حکومت به ناحق تکیه زده و مشغول تخریب اسلام است و بدعت گذار افکار و اعمال غلط است بسیار رنج می برد و بارها زبان به اعتراض می گشود و او را به باد انتقاد می گرفت و مردم را از حقیقت آگاه می ساخت و کسانی که به دستور معاویه به تبعید و یا به شهادت رسیده بود، افشا مینمود.

دوران امامت ۱۰ سال به اجبار حکومت معاویه را تحمل کرد. معاویه، بر خلاف صلح نامه، یزید پسر فاسد و نالایقش که خلق و خوی مسیحی از مادر و معلم خود به ارث برده را به ولایتعهدی و پس از هلاکت معاویه در رجب سال شصت، یزید حکومت را غصب و تلاش برای بیعت گرفتن از مخالفین پرداخت و به ولید والی مدینه نوشت تا از حسین علیه السلام بیعت بگیرد و اگر بیعت نکردند گردنش را بزند. امام فرمودند : یزید در خفا بیعت گرفته و بایستی در مسجد و مقابل مردم باشد.

یزید مردی فاسق و شرابخوار و قاتل نفوس به طور علنی است و شخصی چون من با چون او بیعت نخواهم کرد و اگر امثال یزید خلیفه مسلمین شود باید فاتحه اسلام را

خواند باید جامعه مسلمانان بفهمد یزید (باقیمانده بسترهای گناه آلود خاندان امیه) جانشین رسول خدا نیست، و اساساً اسلام از بنی امیه و بنی امیه از اسلام جداست. امام آیه تطهیر را یادآور شد (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) خداوند اراده فرموده که هرگونه رجس و پلیدی را از شما **اهل بیت** برطرف کند و شما را پاک و مطهر گرداند.

مقامات امام حسین علیه السلام

۱. **فرزند رسول الله (صلی الله علیه و آله) بودن:** (منابع تفسیری از مفسران شیعی و سنی)
۲. **ذوی القربی: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى** (جز مودت و دوستی در خویشان).
۳. **اولوا الامر: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** مقام اولوالامراست.
۴. **عصمت و طهارت: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.**
۵. **اهل بهشت:** سوره هل آتی بهشتی بودن و مقامات اخروی آن حضرت سخن رفته.
۶. **اهل ذکر و علم: فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ** مقام معنوی ایشان اهل ذکر.
۷. **صادق: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ** عنوان مصادیق است شهید صدیق
۸. **وارث انبیاء:** مقام امامت و ولایتی است که باطن همه رسالت ها و نبوت هاست.
۹. **شهید:** پس از واقعه عاشوراء، مقام سید الشهداء از حمزه به حضرت رسید
۱۰. **حدیقه ملائکه و فرشتگان:** گردآمدن فرشتگان در پیرامون قبر ایشان
۱۱. **حجت الله:** خداوند آن حضرت را حجت خویش در آسمان و زمین قرار داده.
۱۲. **امین الله:** امانت بزرگ الهی از مسئولیت خلافت و رسالت الهی را برعهده گرفته
۱۳. **مظلوم:** کسی است که علیه ظلم قیام کرده و در برابر آن ایستاده و منظلم نبوده.

۱۴. قَتِيلُ الْعَبْرَاتِ : کشته اشک ها. شهیدی است که هم یادش گریه آور است و هم اشک ریختن در سوگ او ثواب دارد و موجب احیای عاشورا است. خود فرمود: **أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا اسْتَعْبَرَ** من کشته اشکم، هیچ مؤمنی مرا یاد نمی کند مگر آنکه اشک در چشمانش می آید.

و **أَسِيرَ الْكُزْبَاتِ** اسیر رنج و بلا. رنج برای اصلاح امت. در زیارت اربعین میخوانیم **الْسَّلَامُ عَلَى أَسِيرِ الْكُزْبَاتِ وَ قَتِيلِ الْعَبْرَاتِ ...**

۱۵. خَلِيفَةُ اللَّهِ: نه تنها خلیفه الرسول بودند، بلکه خلیفه الله در آسمان و زمین بودند

۱۶- امام: از آزمون های سخت الهی گذشته، در مقام عصمت و طهارتی قرار گرفتند

۱۷- رضی مرضی: مقام **فَنَايَ فِي اللَّهِ** و **بَقَايَ بِاللَّهِ** بوده است که خشم و رضایت ایشان همان رضایت و خشم الهی است.

قیام مقدس و پرشکوه امام حسین (علیه السلام) ریشه در انحراف های بنیادی و اساسی در جامعه اسلامی داشت. این انحراف ها زائیده انحراف حکومت اسلامی از مسیر اصلی خود از کودتای سقیفه به بعد بود. که پس از شهادت علی (علیه السلام) کلا به دست سلسله سفیانی و حزب ضد اسلامی اموی افتاد. به گواهی اسناد، سران این حزب هیچ اعتقادی به اسلام و اصول آن نداشتند (ابن ابی الحدید شرح نهج البلاغه ج ۸)

و ظهور اسلام و به قدرت رسیدن پیامبر (صلی الله علیه و آله) را، جلوه ای از پیروزی تیره بنی هاشم بر تیره بنی امیه، در جریان کشمکش قبیلگی در درون طایفه بزرگ قریش می دانستند (ابن ابی الحدید ج ۹)

و با یک حرکت خزنده، به تدریج در پوشش اسلام به مناصب کلیدی دست یافتند. و سرانجام از سال چهارم هجری، حکومت اسلامی و سرنوشت و مقدرات امت اسلامی به دست این حزب افتاد و پس از بیست سال حکومت معاویه، و به دنبال مرگ وی، پسرش یزید به قدرت رسید که اوج انحراف بنیادی، و جلوه ای آشکار از ظهور

(جاهلیت نو) در پوشش ظاهری اسلام بود.

امام حسین (علیه السلام) نمی توانست در برابر چنین فاجعه ای سکوت کند و احساس وظیفه می کرد که در برابر این وضع، اعتراض و مخالفت کند.

از نظر امام، پیشوا و رهبر مسلمانان شرائط و ویژگی هایی دارد که امویان فاقد آنها بودند و اساس انحراف ها و گمراهیها این بود که عناصر فاسد و غیر لایق، تکیه بر مسند خلافت اسلامی و جایگاه والای پیامبر زده بودند و حاکمیت و زمامداری آنها، آثار و نتایج بسیار تلخ و ویرانگری به دنبال آورده بود و برای اسلام آبرویی باقی نمی گذاشت که فرد نالایقی مثل یزید بر خلافت مسلمین حکمرانی کند..

امام حسین (علیه السلام)؛ حقیقتی از جنس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله درباره امام حسین (علیه السلام) می فرماید: **حسین منی و انا من حسین، احب الله من احب حسینا، حسین سبط من الاسباط** حسین از من است و من هم از حسینم، هر که حسین را دوست بدارد خداوند دوست او باد، حسین فرزندانده ای است از فرزند زادگان انبیاء.

امیرمومنان علیه السلام را نفس و جان پیامبر صلی الله علیه و آله می شمارد؛ ولی پیامبر صلی الله علیه و آله در این حدیث معتبر، امام حسین علیه السلام را عین ذات خود معرفی می کند در روایات دیگر، نیز پیامبر صلی الله علیه و آله در حق امام حسن علیه السلام یا دختر گرامی اش فاطمه زهرا (سلام الله) تعابیری چون جگر گوشه و **بِضْعُهُ مِنِّي** دارد.

هریک از آنان به عنوان نفس پیامبر صلی الله علیه و آله هستند و این سطح از نسبت براساس آیات و روایات، ثابت است.



بخش ۲ : خواندن خطبه در سرزمین منا و یادآوری سخنان پیامبر

امام حسین علیه السلام همواره به دنبال فرصتی بود تا بر ضد حکومت ظالمانه و غاصبانه بنی امیه قیام کرده و بساط ظلم و ظالم را برچیند فرصتی که در زمان امام حسن علیه السلام و حتی سالها پس از شهادت آن حضرت به شکل جدی رخ نداد و مقدمات قیام فراهم نبود؛ ولی هر چه که زمان به پایان عمر معاویه نزدیک می شد با تلاشهای نامحسوسی که امام حسن و امام حسین علیهما السلام انجام داده بودند شرایط اجتماعی برای یک قیام علنی آماده تر می شد.

از این رو امام حسین علیه السلام رفته رفته، جنگ تبلیغاتی با معاویه را تشدید کرد تا آن که یک سال قبل از مرگ معاویه، در منی و در جمع دویست نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و بیش از پانصد تن دیگر از نخبگان جهان اسلام در خطبه ای به تفصیل، حقوق اهل بیت علیهم السلام را یادآور شد و آنان را به احیای آن و مبارزه با ظلم فرا خواند. امام علیه السلام با چنین کارهایی، برای قیام بر ضد حکومت بنی امیه پس از مرگ معاویه، زمینه سازی می کرد و منتظر فرصت مناسب بود.

مشروح خطبه امام در سرزمین منی با بزرگان (سرزنش های کوبنده)

امام حسین علیه السلام به سخن ایستاد و پس از حمد و ثنای خداوند، فرمود: اَمَّا بَعْدُ، این طاغوت با ما و پیروانمان آن کرده که دیده اید و می دانید و پیش روی شماست. پرسشی از شما دارم. اگر راست گفتم؛ تصدیق کنید و اگر دروغ گفتم؛ تکذیب کنید. [اگر تصدیق کردید] به حق خدا بر شما و حق پیامبر خدا و حق نزدیکی ام به پیامبرتان؛ از این جا که رفتید هر آن کس از افراد قبیله تان را که به او اعتماد داشتید؛ فرا خوانید و همه آن را برای آنها نیز نقل کنید؛ چرا که من بیم دارم که این موضوع (امامت)، از یاد برود و حق مغلوب شود و از بین برود؛ فَادْعُوهُمْ إِلَىٰ مَا تَعْلَمُونَ مِن حَقِّنَا؛ فَإِنِّي أَتَخَوَّفُ أَنْ يَدْرُسَ هَذَا الْأَمْرُ وَيَذْهَبَ الْحَقُّ وَيُغْلَبَ و خداوند، تمام کننده نور خویش است؛ اگرچه کافران خوششان نیاید وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (صف ۸) آنگاه

حضرت شروع به یادآوری حقایق کردند که یکایک آنها سندی بر حقانیت امامت و ولایت اهل بیت **علیهم السلام** است و جمع هفتصد نفری حاضر به تک تک آنها شهادت داده و سخنان امام **علیه السلام** را تصدیق کردند.

سیدالشهداء **علیه السلام** : این تکلیف شرعی شما بود و کوتاهی کردید و من برای همین حقوق و حدود ضایع شده، قیام می کنم شماها در جامعه احترام دارید و این احترام شما هم ناشی از عملکرد خودتان نیست؛ بلکه به خاطر پیامبر **صلی الله علیه و آله** و به احترام دین و انتساب شما به دین و به خداست. **یوثرکم من لا فضل لکم علیه و لا یدلکم عنده** کسانی که هیچ خدمتی به ایشان نکرده اید و هیچ فضیلتی هم برایشان ندارید، باز شما را بر خود مقدم می دانند و می گویند: شما جلوتر بفرمایید.

تضییع حق محرومین سپس فرمود: **اما حق الضعفا فضیعتم و اما حکم بزعمکم فطلبتم** حق ضعیف را ضایع کردید و پیش چشم شما، مستضعفین و فقرا و محرومین پامال شدند و شما برآشفته نشدید. هر جا سخن از منافع خودتان است، محکم می ایستید و هر جا سخن از حقوق محرومین و ضعیفان، کوتاه می آید.

می فرمایند **قسمه الفیء و الغنائم** که همان توزیع عادلانه ثروت های عمومی و بیت المال و نیز گرفتن مال از اغنیا و ثروتمندان و هزینه کردن آن به نفع فقرا و محرومین و کاهش فاصله های طبقاتی است. امام حسین **علیه السلام** به اصحاب پیامبر **صلی الله علیه و آله** فرمود: **فلا مالا بذلتموه** نه مالی در راه دین، بذل کردید و نه در راه خدا و انقلاب و جهاد و عدالت، انفاق کردید **ولا نفسا خاطرتم للذی خلقها ولا عشیره عادیتموها فی ذات الله**؛ نه حتی جانتان را یک بار هم در راه خالق این جان، به خطر انداختید؛ یک سیلی برای دین نخوردید و نه به خاطر خدا با قوم و خویش هایتان که فاسد بودند، در افتادید. **انتم تتمنون علی الله جننه و مجاوره رسوله** در حالیکه من منتظر انتقام الهی برای شما هستم حال که نه شما خود، اهل اقدام هستید و نه وقتی ما اقدام می کنیم، حاضرید از ما طرفداری و حتی یک دفاع خشک و خالی کنید، چگونه امید بهشت دارید؟!

فراموشی میثاق رسول الله فرمود: شما، مردان الهی و مجاهد را اکرام نمی کنید. شما که به نام خدا و به خاطر خدا در میان مردم محترمید و مردم به احترام پیامبر **صلی الله علیه و آله** به شما احترام می گذارند، چرا در راه پیامبر **صلی الله علیه و آله** فداکاری نمی کنید؟ **قد ترون عهود الله منقوضه فلا تفزعون** می بینید که پیمان های الهی همه نقض شده و زیرپا انداخته شده و فریاد نمی زنید **اما انتم لبعض ذمم ابائکم تفزعون** اما همین که به یکی از پیمان های پدران خودتان ذره ای جسارت می شود، فریاد می زنید. میثاق رسول الله **صلی الله علیه و آله** در این جامعه، تحقیر شده و کورها، لال ها، زمین گیرها، بیچاره ها و محرومین در شهرها رها شده اند و کسی به فکر محرومین و بیچاره ها نیست. کسی به اینان رحم نمی کند. امام بلافاصله بعد از این که از تحقیر شدن میثاق رسول الله **صلی الله علیه و آله** سخن می گویند، بحث محرومین را پیش می کشند که چگونه در شهرها رها شده اند

این مفاد اصلی پیمان رسول الله صلی الله علیه و آله است انزوای علمای دین

فرمود: **لا فی منزلتکم تعملون ولا من عمل فیها تعتبون** نه در آن منزلت الهی که دارید، به تکلیف خود عمل کنید، یعنی نه خودتان اهل عمل اید و نه از کسی که عمل می کند و اهل عمل است، حمایت می کنید.

این همه احترام و حرمت را برای چه می خواهید؟ برای چه وقت می خواهید؟! کجا می خواهید خرجش کنید؟ **بالادهان و المصانعه عند الظلمه تعملون**، روغن مالی، شما همه چیز را ماست مالی می کنید. مصانعه همان سازشکاری است.

می فرماید که شما با ستمگران سازش کردید برای آن که خودتان امنیت داشته باشید. به خاطر امنیت خود، همه ارزش ها را فدا کردید. جانتان و منافعتان، از دین خدا نزد شما عزیزتر است.

اینها همه محرّمات الهی بود که می بایست ترک می شد و شما می بایست نهی می کردید و نکردید. شما از بقیه مردم وضعتان در آخرت، بدتر است.

مصیبت شما بیشتر است؛ زیرا مجرای حکومت باید در دست علمای الهی باشد مجاری

الامور و الاحکام بایده العلماء بالله یعنی مجرای حکومت و مدیریت و رهبری جامعه

باید به دست علمای الهی باشد که امین برحلال و حرام خداوند هستند،

اما این مقام را از شما گرفتند و امروز حکومت در اختیار علمای الهی نیست (همین

عبارت سیدالشهداء **(علیه السلام)** یکی از اسناد ولایت فقیه است که امام **(رض)** به آن استناد

کرده اند) **انتم المسلوبون تلک المنزله** می دانید چرا از شما گرفتند و موفق شدند

حکومت را منحرف کنند و شما علمای صالح را از قدرت بیرون کنند؟!!

زیرا شما زیر پرچم حق، متحد نشدید، پراکنده و متفرق شدید و در سنت الهی اختلاف

کردید با این که همه چیز روشن بود. **ما سلبتم ذلک الا بتفرقکم عن الحق بعد البینه**

الواضحه. لو صبرتم علی الاذی و تحملتم فی ذات الله ...

اگر حاضر بودید که زیر بار شکنجه و توهین و اذیت مقاومت کنید و در راه خدا رنج

ببرید، حکومت در دست شما می بود، اما شما حاضر نیستید رنج ببرید **ولکنکم مکنتم**

شما در برابر بی عدالتی و ستمگران، تمکین و امور الهی و حکومت را به اینان تسلیم

کردید،

حال آن که آنان به شبهات، عمل می کنند و طبق شهوات خود حکومت می کنند و

دین را از حکومت تفکیک کرده اند.

چه چیزی اینان را بر جامعه اسلامی مسلط کرده است؟! سلطهم علی ذلک فرارکم من

الموت شما از مرگ می ترسید، از شهادت می گریزید و همین فرار شما از کشته شدن

باعث شد که آنها بر جامعه مسلط بشوند. شما به زندگی دنیایی چسبیده اید حال آن

که این زندگی از شما جدا می شود؛ ولی شما نمی خواهید از آن جدا شوید؛

اما بدانید که هرکس در راه خدا کشته نشود، عاقبت می میرد. آیا گمان می کنید که

اگر شهید نشوید، تا ابد می مانید؟ اگر شهید نشوید، مدتی بعد باید با ذلت بمیرید.

شما دست از دنیا بر نمی دارید؛ اما دنیا دست از شما برخواهد داشت. پس تا دیر نشده، شما علمای الهی، جانتان را در خطر بیندازید، از حیثیت تان در راه دین و ارزش ها مایه بگذارید و فداکاری کنید.

مذمت بزرگان اسلام سیدالشهدا رو به بزرگان اسلام می گویند: **اسلمتم الضعفاء فی ایدیهم؛** شما این ضعفا، مستضعفین، فقرا و محرومین را دست بسته و کت بسته تحویل دستگاه ظلم داده اید و تسلیم اینان گرده اید.

فمن بین مستعبد مقهور؛ گروه هایی از مردم، برده اینان شده اند و مثل برده های مقهور و شکست خورده، در زیر دست و پای آنان له می شوند

و بین مستضعف علی معیشته مغلوب؛ عده ای هم مستضعف و فقیر و بیچاره اند و نان شبشان را هم نمی توانند تهیه کنند. **یتقلبون فی الملک بآرائهم؛** آنها هم هرگونه می خواهند، حکومت میکنند و این محرومین بیچاره در این جامعه، بی پناهند.

فی کل بلد منهم علی منبره خطیب یصقع؛ در هر شهری عده ای را گماشته اند که افکار عمومی را بسازند و به مردم دروغ بگویند.

فایدیهم فیها مبسوطه والناس لهم خول؛ دستشان کاملا باز است و مردم هم زیر دست و پای این ها دست بسته افتاده اند و نمی توانند از خود دفاع کنند **لایدفعون یدلامس** مردم نمی توانند دستی را که به سمتشان می آید تا به آن ها زور بگوید، عقب بزنند و قدرت دفاع از خود ندارند شما همه این صحنه ها را می نگرید و بر نمی آشوبید که چرا فقرا و محرومین در شهرها بی پناه و گرسنه افتاده اند؟

امویان خائن، حکومت می کنند، عده ای باج بگیر ستمگر حکم می رانند جبار عنید علی الضعفه شدید اینان عده ای آدم های ستمگر و معاندند صاحبان قدرتی هستند که علیه ضعفا و محرومین بسیار خشن عمل می کنند و به روش غیراسلامی حکومت می

کنند و متأسفانه بی چون و چرا هم اطاعت می شوند؛ در حالی که نه خدا را می شناسند و نه آخرت را قبول دارند:

مطاع لایعرف المبدی و المعید فیها عجباً تعجب می کنم از شما که این زمین زیر پای ظالمان، صاف و پهن و رام است و حتی یک پستی و بلندی پیش پایشان نمی بینند که لاقلاً یک بار زمین بخورند و جامعه اسلامی، بی دفاع زیر گام آنان افتاده است **و عامل علی المؤمنین بهم غیررحیم** و کارگزاران حکومت هم بویی از عاطفه و مهربانی و انسانیت نبرده اند و شما باز هم ساکتید.

در پایان: خدایا، تو می دانی که این قیام ما، له له زدن برای سلطنت، تنافس در قدرت و گدایی دنیا و شهرت نیست؛ بلکه تنها برای سر پا کردن نشانه های دین تو قیام کرده و من می خواهم این تابلوها را که راه دین را نشان می دهد بر پا کنم.

خدایا، من برای سر پا کردن نشانه های دین تو و اصلاح علی در سرزمین تو قیام کرده ام .

معارفی که در خطبه ی امام مطرح شد عبارت بودند از:

۱. **اخوت و برادری رسول خدا با علی (علیه السلام)** که در جریان مراسم برادری که حضرت پیامبر اکرم بین مهاجرین و انصار برگزار کردند علی **علیه السلام** را برادر خود در دنیا و آخرت قرار داد

۲. **سَدُّ الابواب** رسول خدا **صلی الله علیه و آله** به دستور خدای متعال، فرمان داد تا درب تمام خانه هایی که به مسجد النبی باز می شود ببندند مگر درب خانه علی **علیه السلام**

۳. **منع دیگران** از اینکه حتی روزنه ای به مسجد باز کنند

۴. **نصب علی صلی الله علیه و آله به ولایت امری** در روز غدیر خم که این از مهمترین اسناد امامت و ولایت این خاندان است که باید بر آن تاکید شود.

آیا میدانید که پیامبر در روز غدیر خُم، او را منصوب کرد و ولایت را برای او تثبیت کرد و فرمود: حاضران به غایبان برسانند؟ که جمعیت پاسخ دادند: به خدا، آری

۵. در جریان غزوه تبوک رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: تو نسبت به من، چون هارون نسبت به موسای و تو پس از من، ولی هر مؤمنی؛ **أَنْتَ مِثِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِثَّنِي** موسی، و أنت ولی کل مؤمن بعدی

۶. جریان مباحله **تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا ... وَ نِسَاءَنَا ... وَ أَنْفُسَنَا ...** یهودیان گفتند: چهره هایی را می بینیم که اگر خدا بخواهد کوهی را از جایش برکند، بخاطر آنها برمی کند، **۷. فتح قلعه خیبر** سخن رسول خدا درباره او که فرمود: آن را به کسی می دهم که خدا و پیامبرش او را دوست می دارند و او نیز خدا و پیامبرش را دوست دارد؛ کسی که یورش برنده بی فرار است و خداوند به دست او، قلعه خیبر را فتح می کند؛ **لَأَدْفَعُهُ إِلَى رَجُلٍ يُحِبُّهُ اللَّهُ ...**

۸. در مورد فرستاده سوره برائت فرمود: از سوی من، جز خودم و یا مردی از من، ابلاغ نمی کند؛ **لَا يُبَلِّغُنِي إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِثِّي**

۹. رسول خدا صلی الله علیه و آله مرتب علوم و معارف خود را به او می آموخت

۱۰. به علی علیه السلام فرمود: ای علی! تو از منی و من از تو آم، و تو پس از من، ولی هر مرد

و زن مؤمنی **يَا عَلِيُّ ! أَنْتَ مِثِّي وَ أَنَا مِنْكَ ، وَأَنْتَ وَ لِي كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ بَعْدِي**

۱۱. با این جمله زَوْجَتِكَ خَيْرَ أَهْلِ بَيْتِي، ...؛ به فاطمه سلام الله فرمود شوهر تو، بهترین

کسان من، پیش ترینشان در اسلام آوردن، بزرگ ترینشان در بردباری و دانشمندترین آنان است، و علی علیه السلام را بر جعفر و حمزه علیهما السلام برتری داد.

۱۲. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من ، سرور فرزندان آدم هستم و برادرم علی، سرور

عرب و فاطمه، بانوی زنان بهشت و دو پسر حسن و حسین، سرور جوانان بهشتند أَنَا

سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ، وَأَخِي عَلِيُّ سَيِّدُ الْعَرَبِ، وَ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ ابْنَائِ الْحَسَنِ

وَ الْحُسَيْنِ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ

۱۳. رسول خدا علیه السلام در آخرین سخنرانی **إِنِّي تَزَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي** حدیث ثقلین را یادآوری نمودند.

۱۴. رسول خدا به مولا علی تنها راه رهایی از هلاکت و رسیدن به سعادت؛ تمسک به اهل بیت علیهم السلام و دریافت معارف قرآن از مجرای این ذوات مقدس است که امام حسین برای نجات جامعه انحراف زده بر آن تاکید داشت.

هشدارهای امام حسین در جواب یزیدیان

۱- در نخستین روزهایی که امام حسین علیه السلام در مدینه، برای بیعت با یزید، در فشار بود، در پاسخ ولید که پیشنهاد بیعت با یزید را مطرح کرد، فرمود: اینک که مسلمانان به فرمانروایی مانند یزید گرفتار شده اند، باید فاتحه اسلام را خواند.

۲- امام ضمن پاسخ نامه های کوفیان، نوشت: ... امام و پیشوای مسلمانان کسی است که به کتاب خدا عمل و راه قسط و عدل را در پیش گیرد مطیع فرمان خدا باشد.

۳- امام حسین علیه السلام هنگام عزیمت به سوی عراق در منزلی بنام بیضه خطاب به حُرّ خطبه ای ایراد کرد و طی آن انگیزه قیام خود را چنین شرح داد: مردم! پیامبر خدا **صلی الله علیه و آله** فرمود: هر مسلمانی با حکومت ستمگری مواجه گردد که حرام خدا را حلال شمرده و پیمان الهی را در هم می شکند.

با سنت و قانون پیامبر از در مخالفت درآمده در میان بندگان خدا راه گناه و معصیت و تجاوزگری و دشمنی در پیش می گیرد، ولی او در مقابل چنین حکومتی، با عمل و یا با گفتار اظهار مخالفت نکند، بر خداست که آن فرد (ساکت) را به کیفر همان ستمگر (آتش جهنم) محکوم سازد

مردم! آگاه باشید اینان (بنی امیه) اطاعت خدا را ترک و پیروی از شیطان را بر خود فرض نموده اند، فساد را ترویج و حدود الهی را تعطیل نموده اند. حاکمیت بنی امیه که امام در این سخنان به گوشه هایی از آثار سوء آن اشاره نموده، در شوون مختلف جامعه اسلامی اثر گذاشته و فساد و آلودگی و گمراهی را گسترده و عمومی ساخته بود.

امام حسین علیه السلام در زمان امامت برادرش تابع محض امام خویش بود با توجه به شرایطی که معاویه ایجاد کرده بود و به سبب حضور عناصر سست ایمان در جبهه حق، فقدان شناخت حق و باطل و وجود فضای فتنه آلودی که قاسطین، مارقین و ناکثین پدید آورده بودند. همچنین فقدان عزم جدی برای مقاومت در برابر باطل و احقاق حق.

امام حسن علیه السلام صلح را در سال ۴۱ هجری با شرایطی امضا می‌کند. بندهای قطعنامه به گونه‌ای تنظیم شده بود که کمترین ضرر و آسیبی متوجه شیعیان نگردد و نیز جلو استمرار این حرکت شوم توسط معاویه، پس از خود گرفته شده است زیرا او اجازه نداشت برای پس از خودش جانشینی تعیین کند و بطور خلاصه، در حد ضرورت به معاویه امتیاز داده شده بود پس از انعقاد صلحنامه، معاویه به محلی رفت که پیش از آن، لشکرگاه امام حسن مجتبی علیه السلام بود

معاویه روز جمعه، پس از اقامه نماز جمعه خطبه ای خواند و در آخر خطبه چنین گفت: من با شما جنگ نکردم برای آنکه نماز به پادارید یا روزه بگیرید یا زکات بدهید؛ بلکه به خاطر این جنگ کردم که بر شما حکومت کنم و خدا هم مرا به مقصودم رساند، اگرچه شما مایل نبودید و تمام شروطی که با حسن بن علی بسته ام، زیر پای من است و به هیچ کدام از آنها عمل نخواهم کرد!

در این سخنان، معاویه تصریح می‌کند که به سنت رسول خدا و احکام الهی عمل نخواهد کرد و هیچ ضمانتی برای شیعیان و یاران علی علیه السلام و اهل بیتش وجود ندارد، حتی مردم نیز هیچ اعتراضی نکردند که او با صراحت تمام، مواد قطعنامه را زیر پا گذاشته است. آنان خود را مسلمان و پیرو قرآن می‌دانستند؛ ولی در برابر لغو نخستین بند قرارداد (که مهمترین بندها بود)، هیچ اعتراضی نکردند و معاویه هم،

چون این روحیه و ضعف ایمان مردم را می‌دانست و بخوبی آگاه بود که آنان فقط حرف دین را می‌زنند لذا جرأت کرده بود که این سخنان را بر زبان جاری کند؛ در غیر این صورت، نه تنها چنین نمی‌گفت، بلکه موفق به غصب حکومت نیز نمی‌شد. این گزارش و گزارش‌های دیگر تاریخی به خوبی نشان می‌دهد که شرایط برای امام حسین علیه السلام در زمان معاویه و پس از شهادت امام حسن علیه السلام توسط یکی از فرزندان خوارج یعنی جعدہ دختر اشعث بن قیس هیچ تغییری نکرده بود. امام حسن مجتبی علیه السلام ۲۸ صفر سال پنجاه هجری قمری با زهر به شهادت می‌رسد.

از آن زمان امام حسین علیه السلام به مدت ده سال یعنی تا سال ۶۰ هجری صبر می‌کند و با آنکه معاویه مفاد صلح نامه را اجرا نکرده و حتی امام حسن علیه السلام را به شهادت رسانیده بود، با این همه علیه خلافت معاویه اقدامی نکرد. البته آن حضرت علیه السلام در مواردی به مقابله با برخی از توطئه‌های معاویه از جمله ناسزاگویی به اهل بیت علیهم السلام و مقابله با ایجاد فضا سازی مسموم وی پرداخت یک سال پیش از به هلاک رسیدن معاویه، امام حسین علیه السلام که مشاهده کردند کار به آنجا رسیده است که مردم به وسیله دشمنی با اهل بیت، قصد تقرب به سوی خدا را می‌کنند! برای آنکه مردم را مجددا آگاه کنند و کلمه حق را احیا نمایند، دست به اقدام زدند. آن حضرت، زمانی که برای اعمال حج به مکه مشرف شده بودند،

در سرزمین منی، مردم، صحابه، تابعین، بنی هاشم و انصار مدینه، همچنین افراد معروف به صلاح و نیکوکاری را دعوت کردند و برای آنان خطبه خواندند. در آن خطبه، فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام را یکی یکی ذکر کردند و آیاتی از قرآن را که در شأن آن حضرت نازل شده بود، برشمردند. و به سرزنش می‌پردازند که بیان شد.

بیعت خواهی معاویه برای یزید و واکنش امام حسین علیه السلام معاویه پیش از مرگ خود
در سال ۵۶ هجری به حج می‌رود تا برای فرزندش یزید از مردم به عنوان ولیعهد و

خلیفه مسلمانان پس از خود بیعت بگیرد از مهم‌ترین کسانی که در برابر بیعت خواهی معاویه برای یزید ایستادند، کسانی چون امام حسین علیه السلام، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر بودند، از این رو معاویه به یزید سفارش می‌کند در برابر این سه تن واکنش تندی نشان ندهد. معاویه می‌گوید: عبدالله بن عمر، با تو همراه می‌شود و فقط رهایش نکن. عبدالله بن زبیر را هر جا یافتی تکه تکه کن، حکایت او با تو مثل شیر و گله و مثال رویارویی او با تو مثل گرگ و سگ است.

امام حسین علیه السلام را همان طور که می‌شناسی او از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بهره برده و به ناچار با اهل عراق همراه می‌شود و به سوی آنان از مدینه خارج می‌شود. این خلافت امری از امور الهی است و خدا خواسته که من خلیفه شوم و خدا خواسته که یزید خلیفه شود! (کتاب تاریخ دمشق از اهل سنت ج ۹ ص ۸۵)

وقتی عایشه به ولایتعهدی یزید اعتراض کرد معاویه در جواب گفت این کار قضای الهی است، خدا این‌گونه خواسته است! و این تفکرات بود که روز عاشورا تیر را در کمان می‌گذارند و به سوی فرزند رسول خدا رها می‌کنند و می‌گویند

خدایا تو شاهد باش برای اطاعت امام زمان یزید، پسر پیامبر را می‌کشم این شستشوی مغزی است. وقتی به عبدالله بن عمر می‌گویند که یزید با حسین چنین رفتاری دارد، می‌گوید من با کار دنیایی کاری ندارم، عبادت خود را می‌کنم! این بی‌تفاوت بودن به حق است، بدعت است، ایجاد فساد است و امام وقتی وارد کربلا شدند در رابطه با چنین مردمی فرمودند: **النَّاسُ عَبِيدُ الدُّنْيَا** مردم بنده دنیا هستند.

امام حسین علیه السلام با معاویه مخالفت نمی‌کند؛ زیرا معاویه مکاری است که امت را فریفته و با عنوان خال المومنین و دای امت به اعتبار همسری خواهرش ام حبیبه با پیامبر (صلی الله علیه و آله) خود را در ردیف ام المومنین‌ها و امهات امت قرار داده و از قداست این عنوان و همانند آن چون کاتب الوحی سود می‌برد.

از سوی دیگر، شیعیان نیز اهل همت و عزم نیستند و سستی و ضعف اراده در آنان نمودار است و گرفتار سستی اراده در مقام عمل هستند، هر چند که دل‌هایشان با اهل بیت (علیه السلام) است ولی هرگز شمشیرهای آنان تا آخر برای ایشان نبوده و در بسیاری موارد حتی علیه ایشان بوده است. از این رو همان راهی را در پیش می‌گیرد که امام حسن علیه السلام در پیش گرفته است با آن که معاویه از همان آغاز امضای صلح مخالف مفاد آن عمل کرده است.

امام حسین علیه السلام علیه سلطه یزیدی و بیعت خواهی معاویه برای او می‌ایستد و همین مسئله بود که معاویه را مجبور می‌کند تا سفارش کند یزید متعرض امام نشود. معاویه در ماه رجب سال شصتم هجری با بیماری سختی در سنین ۷۸ سالگی به درک واصل شد. (تاریخ دمشق، ج ۲۲، الفتوح، ج ۴، ص ۲۵۱؛ طبری، ج ۷)

امام حسین علیه السلام در دوره شش ماهه حکومت یزید، با توجه به دگرگونی شرایط، قیام خود را شکل می‌دهد و تاریخ جهان و بشریت را تغییر داده و جبهه حق و باطل را به طوری از هم جدا می‌سازد که کمتر می‌توان سخن از فقدان قدرت تشخیص و بصیرت کرد. چرا که با این کارش نشان داد که چگونه می‌توان حیات و مماتی را داشت که مبتنی بر حق محوری و سبک زندگی اسوه‌های الهی باشد امام حسین علیه السلام در برابر شرایط موجود باید تعاملی را در پیش می‌گرفت که تاریخ را دگرگون سازد و حق را جاودانه و باطل را رسوا کند

امام حسین علیه السلام و راه های پیش رو امام در برابر شرایط پیش آمده، چند گزینه در پیش داشت که باید یکی را برمی‌گزید:

۱. سکوت: همان گونه که معاویه به یزید پیشنهاد می‌کند دست از امام حسین علیه السلام بردارد تا در تقابل هم قرار نگیرند، آیا امام نیز می‌توانست همین روش را انتخاب کند؟ با نگاهی به شرایط موجود آن زمان نمی‌توان پذیرفت که امام حسین علیه السلام خلافت یزیدی را با سکوت برگزار کند. شرایط امام حسین علیه السلام با شرایطی که امیرمومنان

علی **علیه السلام** در دوره‌های عمر و عثمان با آن مواجه بود بسیار متفاوت است. امام حسین **علیه السلام** خود را در دوره ده ساله معاویه یعنی از سال ۵۰ هجری پس از شهادت امام حسن **علیه السلام** به سکوت وادار کرده بود و همان مسیری را ادامه داد که امام حسن **علیه السلام** ادامه داد. زیرا معاویه با تسلط فکری و فرهنگی و ایجاد خفقان و رعب و وحشت، هر حرکتی را به سرعت سرکوب می‌کرد و با ترور و قتل‌های پنهانی با بهره‌گیری از زهر اجازه نمی‌داد تا سر و صدایی ایجاد شود. معاویه همچنین خود را مسلمان و مومن موجه به مردم شناسانده بود و از او به خال المومنین یاد می‌شد.

با مکر و فریب و منافقانه تظاهر به اسلام می‌کرد. اما یزید این گونه نبود؛ چرا که این یهودی زاده متظاهر به فسق و فجور بود و بویی از مسلمانی و اسلام نبرده بود دیگر آنکه شرایط در هنگام جا به جایی قدرت این امکان را می‌داد تا حرکت انقلابی صورت گیرد و فرصتی برای تنفس و ارایه گفتمان دیگر بود. از این رو پیش گرفتن سیاست سکوت در این دوره نمی‌توانست ادامه یابد از سویی دیگر، در این دوره به سبب شخصیت نامتعادل یزید، مردم نیز دست از سکوت برداشته و خواهان تغییر حکومت و حاکمیت بودند و نامه‌های بسیاری از مناطق مختلف از جمله کوفه و شخصیت‌های مهم برای قیام علیه خلافت یزیدی می‌آمد.

و حتی افرادی چون **عبدالله بن زبیر** داعی خلافت داشتند و فضای سیاسی و اجتماعی برای قیام آماده بود در این شرایط نمی‌شد همان سیاست پیشین سکوت را در پیش گرفت سیاست سکوتی که **عبدالله بن عمر** در پیش گرفت موجب شد تا در نهایت به بدترین شکل بیعت کند و در دوره حجاج بن یوسف ثقفی نیز مجبور می‌شود تا خوار و ذلیل به جای دست با پای حجاج بیعت کند و سپس در مراسم حج به دستور او کشته شود (ابن اثیر اسدالغابه ج ۳ ص ۲۴۰)

۲. بیعت: احتمال دیگر آنکه با توجه به فشاری که یزید وارد می‌کرد و خشونت‌های که در پیش گرفته بود، می‌بایست آن حضرت **علیه السلام** با او بیعت کند. یزید نامه‌ای به حاکم

ولید بن عتبه حاکم مدینه نوشت و به او دستور داد که از حسین بن علی، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر برای یزید بیعت خلیفه مسلمین را بگیرد و اگر حاضر به بیعت نشدند آنها را بکشد.

حاکم مدینه در اجرای فرمان سستی کرد و یزید عمرو پسر عاص را به جایش گماشت. یزید همگان را مجبور می کرد تا یکی از دو چیز را برگزیند: مرگ یا ذلت بیعت. امام علیه السلام نمی توانست به دلایلی چون فسق و فجور آشکار یزید با او بیعت کند؛ چرا که یزید چنانکه امام حسین علیه السلام در سخنان و نامه هایش آورده است شخصی بی لیاقت و فاسد بود و امام ترس از نابودی اسلام داشت. فساد دستگاه حکومتی از سوی و وظیفه بلند کردن نام خدا و یاری دین او از سوی دیگر و همچنین درخواست های قیام از طرف مردم عراق و لزوم پاسداری حریم ها و حرمت های الهی و دلیل عقلی بر لزوم قیام و واجب بودن آن علیه ستمگران و زنده کردن سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و معارف حق و نابودی بدعت و اصلاح امت و اجرای فریضه امر به معروف و نهی از منکر اجازه نمی داد که ایشان دست یزید را به عنوان خلیفه بفشارد. فساد یزیدی آنچنان آشکار بود که ولید به مروان گفت: حاضر نیست تا برای دنیای یزید، آخرت خویش را از دست بدهد و دست به خون امام بیالاید.

۳. صلح: شرایط به گونه ای نبود که ایشان بتواند همانند امام حسن علیه السلام صلح نامه تنظیم کند؛ چرا که ایشان همانند امام حسن علیه السلام در قدرت ظاهری در مقامی نبود که نوعی همترازی با یزید داشته باشد. امام حسن علیه السلام خلیفه مسلمین بود و در برابر یک مدعی برای خلافت به عنوان معاویه قرار داشت امام حسن علیه السلام هر چند که در مقام ضعف از نظر نظامی بود ولی از نظر مشروعیت دینی و سیاسی در جایگاه برتر قرار داشت. همین موجب شده بود که بتواند مفاد صلح نامه را بگونه ای در آورد که در ظاهر منافع امت تامین می شد. اما امام حسین علیه السلام در شرایطی همتراز با زمان صلح امام حسن علیه السلام قرار نداشت. پس یا می بایست بیعت ذلیلانه با کسی

داشته باشد که نماد کفر و شرک و فسق و فجور بود یا با شهادت خود مردمان را بیدار و خلیفه و خلافت را رسوا سازد. بیعت و صلح امام حسین علیه السلام در این زمان به معنای حاکمیت و حکومت مطلق کفر جاهلی بود که در قالب دیگری با پوستین وارونه اسلام در شکل خلافت اسلامی بازگشته و ریشه حق و عدالت و اسلام را می زد و صلح و بیعت امام موید این حرکت و حاکمیت گفتمان کفر و شرک جاهلی در دوره اسلامی بود.

۴. فرار و پناهندگی: امام حسین علیه السلام از بیعت یزید سر باز زد و قصد داشت از مدینه خارج شود، برادرش **محمد بن حنفیه** به خدمت ایشان رسید و عرض کرد: به نظر من تا می توانی از شهرها و حوزه تسلط یزید دوری کن. قاصدهایی به اطراف گسیلدار و مردم را به بیعت خود بخوان اگر با تو بیعت کردند، حکومتی چون حکومت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تاسیس کن. ولی اگر به گرد دیگری جمع شدند، سکوت اختیار کن و در خانه بنشین من می ترسم وارد یکی از شهرها شوی یا به گروهی بپیوندی و بین مردم اختلاف افتد و تو در این میان کشته شوی. امام فرمود: به نظر تو کجا روم. گفت: به مکه برو اگر آنجا را محل مطمئنی یافتی همانجا بمان وگرنه به طرف یمن برو که مردم یمن یاران جدت، پدرت و برادرت بودند، یمن مردمی رئوف و رقیق القلب و شهرهایی وسیع و گسترده دارد.

اگر در آنجا هم ایمن نبودی به کوهها و بیابانها برو تا ببینیم کار این قوم به کجا می رسد، خدا بین ما و این قوم قضاوت کند همین پیشنهاد را نیز عبدالله بن عباس می کند (طبری، ج ۵، ص ۳۸۴ و ۴۰۱؛ تاریخ کامل، ج ۴، ص ۳۷)

امام این پیشنهادها را نمی پذیرد؛ چرا که دلایل بسیاری داشت که این حرکت هیچ سودمند نخواهد بود؛ زیرا هدف آن حضرت علیه السلام تنها گریز از بیعت نبود، بلکه مقاومت و مقابله با خلافت شخص فاسد و فاجری چون یزید است. از این رو می فرماید: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بَلَيْتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ**

آنگاه که افرادی چون یزید (شرابخوار و قمارباز و بی ایمان و ناپاک که حتی ظاهر اسلام را هم مراعات نمی کند) بر مسند حکومت اسلامی بنشینند، باید فاتحه اسلام را خواند (مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۱۸۴ و نیز لهوف ص ۲۰)

۵. ایجاد حکومت مبتنی بر امامت: یکی از پیشنهاد‌های که به آن حضرت **علیه السلام** داده شده نه تنها رد بیعت یزید بلکه قیام برای حکومت است. یکی از فعالیت‌های پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایجاد حکومت و سپس گفتمان حکومت ولایی است که براساس آیاتی از جمله ۵۹ نساء، و آیات ۳ و ۶۷ مائده می‌بایست در شکل امامت ادامه یابد اما در سقیفه یک گفتمان منافقانه شکل گرفت و به عنوان خلافت جایگزین حکومت ولایی و الهی شد. امیرمومنان علی و امام حسن و امام حسین **علیهم السلام** در طول شصت سال کوشیدند تا این گفتمان را زنده نگه دارند و در نهایت در میان گروهی از شیعیان این گفتمان جا افتاد و چنانکه از **نامه‌های اهل کوفه** به دست می‌آید، این گفتمان خودنمایی کرد و کوفیان به جای خلافت سخن از امامت و پیشوایی دین و دنیای امام حسین به میان آورده و خواهان حکومتی همانند حکومت پیامبر می‌شوند که انسانی الهی مرجع دین و دنیای مردم باشد.

اهل کوفه می‌نویسند: بر ما امامی نیست، روی به ما آور شاید خدای ما را بر حق جمع کند. امام حسین نیز همین مضمون در دعوت ایشان را در کربلا به یاد آنان می‌آورد و بعد از رسیدن به کربلا و مواجهه با سپاه حر بن یزید ریاحی و جلوگیری حرّ و سپاهیان‌ش از حرکت امام به سمت کوفه، رو به آنان کرد و فرمود: ... **ایها الناس!** من به سوی شما نیامدم، که نامه‌ها و فرستادگان شما به نزد من آمدند، و گفتند نزد ما بیا که امام نداریم شاید خداوند به وسیله تو ما را هدایت کند. پس اگر بر این عهد باقی هستید به من اطمینان بدهید تا به سوی شهر شما بیایم و اگر از آمدن من پشیمان شده‌اید و میل ندارید، به جایی که بودم برمی‌گردم .

آنان در حقیقت با این عبارت «امامی نداریم» می‌کوشند تا نگاه و گفتمان شیعی را

برجسته سازند و امام حسین **علیه السلام** را برای امامت دعوت می کنند تا در برابر خلافت و گفتمان سقیفه که اکنون به خلافت فاسقانه و فجورآمیز یزیدی ختم شده بایستد. البته آن حضرت **علیه السلام** می دانست که کوفیان هنوز به آن پختگی نرسیده اند و عزم ندارند و بر خلاف باورهای خود عمل می کنند و فاقد ایمان راسخ و استقامت هستند؛ اما دعوت آنها را به عنوان حجت تلقی می کند و به سویشان حرکت می کند.

۶. مقاومت منفی و ترور: از دیگر پیشنهادهایی که شد ماندن در مکه و مقاومت منفی در برابر یزید بود چرا که مکه محل امن الهی است و امام می توانست در آنجا در امنیت باشد بی آنکه بیعت کند. اما امام **علیه السلام** چنانکه بعدها اثبات شد می دانست که ماندن در مکه با مرگ و ترور مساوی خواهد بود بی آنکه مقاومت منفی و حرکت انقلابی ایشان تاثیری داشته باشد

آن حضرت **علیه السلام** به خوبی می دانست که شخص بدکاری چون یزید پایبند هیچ آئینی نیست و کسی که آشکارا فسق و فجور می ورزد و شراب می خورد و زنجاری و سگ بازی و میمون بازی می کند و دست به خون مخالفان می آلود، به هیچ وجه او را ازاد نمی گذارد و خون او را در **حرم امن الهی** هم می ریزد. از این رو ماندن خود را در مکه برابر با ترور و مخدوش کردن مکان پاک و مقدس آن می داند.

یزید بعدها نشان داد که برای خانه خدا و مکه و مدینه هیچ احترامی قایل نیست و خانه خدا را به منجیق بست و آسیب جدی به آن وارد ساخت و در مدینه مردم بی گناه را بکشت. امام حسین **علیه السلام** ماه های شعبان، رمضان، شوال و ذی القعدة را در مکه ماند و هشتم ذی الحجه به سمت کوفه روان شد. عبدالله ابن زبیر او را مشایعت کرد و گفت: یا ابا عبدالله، حج فرا رسیده و تو آن را رها می کنی و سوی عراق می روی؟ امام حسین **علیه السلام** فرمود: آری پسر زبیر، اگر در کنار فرات به خاک سپرده شوم، دوست تر دارم که پیرامون کعبه.

۷. شهادت فعالانه: امام حسین **علیه السلام** از سوی یزید میان دو چیز ذلت بیعت با

خلافت فاسقانه یزیدی و مرگ و شهادت مخیر شده بود ایشان از همان آغاز مخالفت خود را با خلافت یزیدی آشکار می‌کند و با سرپیچی از بیعت و مخالفت با حاکمان یزیدی در مدینه قیام خود را آغاز می‌کند. شرایط مدینه اجازه نمی‌دهد تا اهداف خود را پیش برد. ناچار برای بهره‌گیری از شرایط امن مکه و نیز تبلیغ دیدگاه‌ها در موسم عمره و حج به مکه می‌رود. ماه رجب که معاویه به درک واصل شده بود، از ماه‌های حرام است که مقدمات عمره حج در آن شروع می‌شود و مستحب است که در این ماه عمره گذار شود و مردم ماه‌هایی را در مکه به عبادت پردازند تا برای حج اکبر آماده شوند. از این رو بسیاری از بزرگان به مکه رفته‌اند.

امام حسین علیه السلام این فرصت را غنیمت می‌شمارد و به مکه می‌رود البته در همان هنگام خروج از مکه، خروج خود را علیه نظام یزیدی به صراحت اعلام می‌کند و حرکت به سمت مکه را نه تنها خروج از شهری به شهری دیگر بلکه خروج علیه نظام خلافت یزیدی بیان کرده و در وصیت خویش می‌نویسد: **وَ اِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَ لَا بَطْرًا وَ لَا مُفْسِدًا وَ لَا ظَالِمًا وَ اِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْاِصْلَاحِ فِي اُمَّةٍ جَدِّي اُرِيْدُ اَنْ اَمْرًا بِالْمَعْرُوفِ وَ اَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ...** **برای تحقق این هدف امام می‌بایست به کربلا می‌رفت** تا به دور از هیاهو و غوغای شهرها قیام کند و با خون خویش رسواگر خیانت کوفیان و ظلم یزیدیان و بطلان حکومت و خلافت آنان شود. حرکت ایشان با خانواده و اسارت و گرداندن آنان علیه السلام در شهرها موجبات بیداری شد تا اصلاحات در امت بعدها با سرنگونی یزید و یزیدیان رقم بخورد و اهداف آن حضرت علیه السلام با خون ایشان تحقق یابد و فرصت‌هایی بی‌نظیر برای امت در مقابله با دولت‌های غاصب، ظالم و فاسق فراهم آید و امت در حیات و ممات خویش سبک زندگی و مرگ را از امام حسین علیه السلام بیاموزد. البته راه‌های دیگر نیز متصور بوده تا نشان دهد آنچه در کربلا اتفاق افتاده است تنها راه واقعی پیش رو بوده که ایشان انتخاب کرده و به درستی از عهده آن بر آمده و توانسته است اسلام را زنده و امت را بیدار و حرکت جهانی عدالت محور مهدوی را تضمین کند.

امام حسین علیه السلام و یاران همراه او، در اوصاف گوناگونی ممتاز بودند، لکن یکی از عالی‌ترین ویژگی‌هایی که در آنان وجود داشت، ذلت‌ناپذیری آنان بود. مدرسه حسینی، مدرسه تربیت انسان بر مبنای سربلندی و بزرگواری و عزت و کرامت است

انسانی که واجد کرامت و عزت باشد، هرگز خود را خوار نمی‌سازد و حسین علیه السلام جلوه بارز این گونه زیستن و بر این مبنا تربیت کردن است

آن حضرت با نهضت خویش به همه انسانها آموخته است که زندگی جز بر اساس کرامت و عزت، زندگی نیست و مرگ حقیقی در این است که کرامت انسانی و عزت ایمانی زیر پا گذاشته شود

ابن ابی الحدید معتزلی در کتاب شرح خطبه ۵۱ نهج‌البلاغه، بحثی را با عنوان **اباه الضمیم و اخبارهم** (سرگذشت ستم‌ناپذیران) مطرح می‌کند و جمعی از ستم‌ناپذیران را در تاریخ اسلام نام می‌برد و در ابتدای این بحث می‌نویسد:

سرور کسانی که زیر بار خواری نرفته‌اند، کسی که به مردم مردانگی و غیرت و مرگ زیر سایه‌های شمشیر را آموخته و چنین مرگی را بر خواری و زیونی ترجیح داده، حسین است که به او و یارانش امان داده شد. اما از آنجا که نمی‌خواست تن به زیونی دهد و نیز بیم آن داشت که ابن‌زیاد اگر هم او را نکشد، به نوعی خوار و ذلیلش سازد، مرگ را بر چنین زندگی‌ای ترجیح داد (شرح نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۲۴۹)

در منطق حسینی زیستن با اهل طاغوت و زندگی در زیر سلطه اهل ستم، با زیونی و خواری قرین است و سازش با طاغوت، ننگی است که با ایمان و کرامت انسانی سازگاری ندارد. هنگامی که ابن‌زیاد از امام در خصوص درخواست بیعت یزید جویا شد، حضرت فرمودند: از بیعت با یزید امتناع خواهم ورزید

وزیر باربردگی و ذلت نخواهم رفت. هنگامی که در حضور حاکم مدینه با تهدید مروان مبنی بر بیعت با یزید مواجه شد، عکس‌العمل تندی نشان داده، فرمود: **مثلی لا**

يُبايع مثله؛ شخصیتی چون من با شخصی چون یزید هرگز بیعت نمی‌کند. به برادرش محمد بن حنفیه نیز فرمود: به خدا سوگند، اگر در هیچ نقطه‌ای از دنیا، هیچ پناهگاه و جای امنی نداشته باشم، هرگز با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد

شعار **هِيَهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ** و همچنین کلام ماندگار **وَ اللَّهُ لَا أُعْطِيكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ وَ لَا أَفِرُّ فِرَارَ الْعَبِيدِ**؛ به خدا سوگند نه به شما دست ذلت می‌دهم و نه همچون بردگان فرار خواهم کرد برای همیشه، بر تارک تاریخ می‌درخشد

در روز عاشورا در سخت‌ترین شرایط در حالی که سپاه یزید، ایشان و یارانش را محاصره کرده بود، در برابر صفوف دشمن، خطبه‌ای حماسی ایراد فرمود و پرچم حمیت، عزت‌طلبی و سازش‌ناپذیری را در بلندترین قله انسانیت به اهتزاز درآورد:

آگاه باشید که این فرومایه (ابن‌زیاد) مرا میان دو راهی شمشیر و خواری قرار داده و هیهات که ما تن به خواری دهیم زیرا خداوند و پیامبرش و مؤمنان از اینکه ما تن به خواری دهیم ابا دارند و دامنه‌های پاک مادران و انسانهای پاک دامن و جانهای باغیرت و نفوس با شرافت روا نمی‌دارند که ما فرمانبرداری از فرومایگان را بر قتلگاه رادمردان مقدم بداریم (تحف‌العقول، ص ۱۷۱)

نه تنها امام حسین (علیه السلام) بلکه تمام یارانی که با او در عاشورای ۶۱ هجری کشته شدند، در اوجی از عزت نفس و نستوهی شربت شهادت را نوشیدند. ردّ امان نامه شمر توسط حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام نمونه‌ای از این حقیقت است. چه نیکو پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرموده: حسین بن علی چراغ هدایت، کشتی نجات، پیشوای سعادت و خجستگی و امام عزت و افتخار است (عیون اخبارالرضا، ج ۱)،

امام حسین علیه السلام و ذلت‌گریزی حسین علیه السلام بارها در کلمات و سخنان خویش از هرگونه ذلت، خود را مبرا و پاک میدانند. چرا که انسان کامل و معصوم هرگز به هیچ ذلتی تن نمیدهد، بویژه ذلتی که آثار آن در آخرت باقی خواهد بود و انسانیت انسان و آزادی و بندگی خداوندی را از او سلب میکند. امام حسین علیه السلام آزاد مردی بود که

در آزادی ضرب المثل است پس نمیتوانست به ذلت بیعت با مستکبر و ظالمی چون یزیدبن معاویه تن دهد او بارها بر این شعار به اشکال گوناگون تاکید میکند **هَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ** محال است تن به ذلت دهیم؛ ذلت از ما دور است. آن حضرت **عليه السلام** درباره رفتار ستمگرانه یزید میفرماید **أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ الْبَاطِلَ لَا يُتْنَاهِي عَنْهُ، لِيَزْعَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا** مردم! نمی بینید که به حق عمل نمیشود و کسی از باطل رویگردان نیست؟ در چنین شرایطی مومن باید لقاء پروردگارش را بر چنین زندگی ای ترجیح بدهد **لا اری الموت الاسعاده و الحيوه مع الظالمين الا برما من مرگ** را جز خوشبختی و زندگی با ستمکاران را جز ملالت و خستگی نمی بینم (بحارالانوار)

آن حضرت **عليه السلام** در روز عاشورا فرمودند **أَلَمْ تَوْتِ أَوَّلِي مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ وَالْعَارُ أَوَّلِي مِنَ دُخُولِ النَّارِ**؛ مرگ، بهتر از ننگ و ننگ بهتر از آتش دوزخ است (بحارالانوار ج ۷۸)

در حقیقت ذلتی که از حاکمیت و سلطه یزیدی با دل در گرو محبوب حقیقی نهاده بودند، در یاری امام زمان خویش بر یکدیگر سبقت گرفته، عاشقانه از حریم ولایت و حرمت فرزند رسول خدا دفاع و حمایت کردند. اما گروهی که فریفته مال و مقام دنیوی شده بودند در جبهه مقابل حق، ایستادند و سرنوشتی ذلت بار را برای خود در دنیا و آخرت رقم زدند. انسان اگر بمیرد بهتر است که در حاکمیت ستمگران و ظالمانی فاسق و مستکبرانی ضعیف کش باشد که عدالت را تباہ میکنند و فلسفه وجودی انسان و اسلام را نادیده میگیرند و ظلم را بر جامعه چیره میگردانند از اینرو امام حسین **عليه السلام** در جای دیگر فرمودند: **مَوْتُ فِي عِرِّ خَيْرٌ مِنْ حَيَاةٍ فِي ذُلٍّ** مردن با عزت از زندگی با ذلت بهتر است. (همان ج ۴۴ ص ۱۹۲) به هرحال، شعار اسلام همان عزتمداری و فرار از هرگونه مصادیق ذلت و خواری به ویژه ذلتی است که تبعات و آثار اخروی آن باقی و برقرار خواهد بود و آدمی و جامع عناصر محوری شعار شیعیان در عزاداری سیدالشهداء **عليه السلام** **أَعْظَمَ اللَّهُ أَجُورَنَا وَ أَجُورَكُمْ بِمِصَابِنَا بِالْحُسَيْنِ** **عليه السلام** وَ جَعَلْنَا وَ إِيَّاكُمْ مِنَ الظَّالِمِينَ لِثَارِهِ

علت عزیز بودن امام حسین علیه السلام عزّت در لغت به معنای عظمت و بزرگواری و ارجمندی و سرافرازی آمده است. این منظور، این واژه ها را به معنای قدرت و رفعت باز دارنده از شکست خوردن در برابر ظالمان و ستمگران و ضد ذلت و خواری می داند. عزت یکی از صفات خدای متعال است و تمام عزت از آن اوست و هر کس عزتی کسب میکند، از برکت دریای بی انتهای اوست

عزّت در پرتو آیات و روایات خداوند متعال در قرآن کریم در آیات متعددی، عزّت را تماماً از آن خویش می داند و در آیات دیگر آن را بعد از خود، متعلق به رسول خدا و مومنین می داند **وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ** [منافقون ۸] و نیز می فرماید هر که را خداوند اراده نماید، عزیز و هر که را بخواهد، ذلیل می گرداند **وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ** [آل عمران ۲۶]

در دعای عرفه به نقل از سالار شهیدان می خوانیم که تمام عزّت و بلند مرتبگی ویژه خداوند است و هر که خدا را دوست بدارد عزیز و الا ذلیل خواهد بود [میزان الحکمه ج ۸] حضرت علی علیه السلام در حدیثی ضمن رد هر گونه اعمال سلطه ای می فرمایند: هر عزیزی که تحت قدرت و سلطه ای قرار بگیرد ذلیل خواهد بود.

همچنین ایشان در جاهای دیگر هر عزّت غیر خدائی را ذلّت تلقی نموده و معتقدند طلب عزّت فقط از خدا شایسته است و هر کس عزّت را به غیر از او طلب کند هلاک خواهد گشت،

اولین برخورد امام حسین علیه السلام با مقدمه سپاه ابن زیاد یعنی لشکر هزار نفری حرّ بن یزید نیز نمونه کاملی از برخورد یک انسان بزرگ و عزیز با دشمن خود است. لشکر حرّ که در یک ظهر سوزان، عرق ریزان به مقابل امام حسین علیه السلام می رسند، اولین سخنی که از امام حسین علیه السلام می شنوند، دستور امام حسین علیه السلام به یاران خود است که می فرماید: این گروه را همراه با اسبانشان از آب سیراب کنید

تبلور عزّت در سیره امام حسین علیه السلام مرام و سیره امام حسین علیه السلام چنان با عزت عجین شده است که تفکیک آن دو از همدیگر امری محال می‌نماید. هنگامی که امام علیه السلام در مجلس خصوصی ولید از بیعت با یزید سر باز زده مروان بن حکم او را تهدید به قتل کرد، امام علیه السلام بر آشفت و از موضعی عزیزانه خطاب به مروان چنین گفت: به خدا سوگند اگر کسی بخواهد گردن مرا بزند، قبل از آنکه موفق به این کار شود، زمین را از خونش سیراب خواهم کرد، (ای مروان) اگر خواستی صدق سخن مرا دریایی، قصد کشتن من را کن تا به تو نشان دهم.

هنگامی که امام علیه السلام چاره را در ترک مدینه و رفتن به سوی مکه می‌بیند، حاضر نیست همانند ابن زبیر ذلیلانه و با حالت ترس و لرز از جاده غیر اصلی به مسیر ادامه دهد بلکه همراه با خاندان خود قدم در جاده اصلی مدینه به مکه می‌گذارد

و هنگامی که پسر عمویش مسلم بن عقیل از او می‌خواهد تا مانند ابن زبیر و به جهت ترس از دستگیر شدن جاده فرعی را در پیش گیرند، می‌فرماید: ای پسر عمویم، به خداوند سوگند که تا نگاهم به خانه‌های مکه نیفتد این جاده را ترک نخواهم کرد. هنگامی که در منزلگاه زیاله خبر شهادت مسلم، هانی و عبدالله بن یقطر را می‌شنود و اوضاع را در ظاهر بر خلاف مراد خود می‌بیند، به این نکته متوجه می‌شود که عده‌ای از همراهان او با امید دسترسی آن حضرت به حکومت کوفه و رسیدن به مال و منال با او همراه شده‌اند.

و حال که این امید به یأس تبدیل شده است، قصد جدا شدن دارند. اما خجالت مانع از آن است که آن را صریحاً ابراز کنند، از این رو حضرت علیه السلام از موضعی عزیزانه پس از دادن این خبر خطاب به آنها می‌فرماید **فمن أحبّ منكم الانصراف فلینصرف** **لیس علینا منه ذمام** ما برگردن هیچکس عهدی نداریم، هر کس می‌خواهد، از ما جدا

شود

بخش ۵ : سخنان امام به هنگام قیام

من از روی خود خواهی و خوشگذرانی و یا برای فساد و ستمگری قیام نکردم، من فقط برای اصلاح در امتّ جدّم از وطن خارج شدم. می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به سیره و روش جدّم و پدرم علی بن ابی طالب عمل کنم. بار خدایا ! تو می دانی که آنچه از ما اظهار شده برای رقابت در قدرت و دستیابی به کالای دنیا نبوده، بلکه هدف ما این است که نشانه های دینت را به جای خود برگردانیم و بلاد را اصلاح نماییم، تا ستمدیدگان از بندگانت امنیّت یابند و به واجبات و سنّت ها و دستورهای دینت عمل شود

ای مردم اگر شما از خدا بترسید و حقّ را برای اهلش بشناسید، این کار، موجب خشنودی خداوند خواهد بود. و ما اهل بیت پیامبر، به ولایت و رهبری، از این مدّعیانِ نالایق و عاملان جور و تجاوز، شایسته تریم. براستی که مردم بنده دنیا هستند و دین بر سر زبان آنهاست و من مرگ را جز سعادت و زندگی با ظالمان را جز هلاکت نمی بینم **لاری الموت الاسعاده و الحياه مع الظالمین الابرما** . بنابراین، هدف امام حسین **علیه السلام** در این قیام، تحققِ کاملِ حقّ بوده است.

پیام قیام با شکوه سیدالشهداء **علیه السلام** منحصر به آن زمان نیست، بلکه این پیام پیامی جاوید و ابدی است و فراتر از محدوده زمان و مکان است، هر جا و در هر جامعه ای که به حق عمل نشود، و از باطل خودداری نشود، بدعتها زنده، و سنتها نابود شود، هر جا که احکام خدا تغییر و تحریف یابد و حاکمان و زمامداران با زور و ستمگری با مردم رفتار کنند، در هر جامعه ای که ویژگی های جاهلیت را داشته باشد آن جامعه، جامعه ای یزیدی بوده و مبارزه و مخالفت با مفسد و آلودگی ها و آمران و عاملان آنها، کاری حسینی خواهد بود.

دل های کوفیان با امام حسین علیه السلام ولی شمشیرشان با یزید بود، فرزدق می گوید: من همراه مادرم در سال شصتم به سفر حج عازم بودم امام حسین **علیه السلام** را دیدم که

شتابان از حرم خارج می‌شد و ما وارد می‌شدیم عرض کردم ای فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پدر و مادرم فدای تو باد چه چیزی سبب شده که از حج و خروج از مکه عجله و شتاب می‌فرمائید.. امام از من پرسید، تو کیستی؟ جواب دادم مردی از عرب هستم. سپس فرمود: **اخبِرنی عن الناس خلفک؟** مرا خبر ده از وضع مردم کوفه که آنها را پشت سر گذاشتی.

به امام عرض کردم: **قلوب الناس معک و اسیافهم علیک** یعنی دل‌های کوفیان با توست و شمشیرهایشان علیه تو و به سود دشمنانت. امام فرمود: راست گفتی. آنها بنده شکم و به امر شکم با دل خودشان می‌جنگند

چنانکه انسان اظهار دوستی خدا کند ولی در عمل او را معصیت نماید. کوفه سالیان دراز مقر حکومتی علی علیه السلام بود و کوفیان کاملاً با اهل بیت و فضائل ایشان آشنا بودند، آنها به خوبی امام حسین علیه السلام را می‌شناختند و سالها در رکاب پدرش و همراه امام حسین علیه السلام با دشمنان اسلام و خاندان پیامبر جنگیده بودند.

عده زیادی از آنها از معاویه کینه به دل داشتند و بارها امام حسن و امام حسین را به جنگ با او فرا می‌خواندند ولی آن دو بزرگوار به استناد عهدنامه از این کار امتناع می‌کردند. با مرگ معاویه آنها با شور و شوق بیشتری از امام دعوت به عمل می‌آوردند با این وجود دلبستگی به دنیا موقعیتی در زندگی انسان پیش می‌آورد که انسان از آنچه که از درون دل دوستش می‌دارد بگذرد.

کوفیان نیز با توجه به اینکه علاقه باطنی وافر به امام حسین علیه السلام و خاندان پیامبر داشتند آن حضرت را دعوت کردند ولی از طرفی محیط اجتماعی آنها و گرایش به ثروت و جاه و مقام دنیا در آنها، آنها را وادار کرد که به خاطر رسیدن به این آرزوها و جوایزی که بنی امیه وعده می‌دادند سپاه عظیمی را علیه امام تشکیل دهند و پس از دعوت و علی رغم میل باطنی آن حضرت را با شمشیرهای خود به شهادت برسانند،

بنابراین علاقه باطنی آنها در نوشتن نامه ظاهر شد و بودن شمشیرشان با یزید نیز در کربلا ظاهر شد و دو عمل متضاد از آنها صادر شد. البته شرایط کوفه آن روز و همچنین ترفندهای ابن زیاد در ایجاد فضای رعب و وحشت و سرکوبی و دستگیری افراد متنفذ و در کل غافلگیری مردم در تحلیل‌های امروزی کمتر مورد توجه قرار می‌گیرند.

عده‌ای از اهل کوفه پس از شهادت امام پشیمان شدند و توبه کردند و برای جبران آن خسارت عظیم، علیه حکومت بنی امیه قیام کردند که به قیام **توابعین** در تاریخ مشهور است، جز تعداد اندکی همه توبه کنندگان پس از قیام در جنگ عین الوردة کشته شدند کوفیان فریفته قدرت ظاهری بنی امیه شدند زیرا بنی امیه با داشتن قدرت و حکومت ظاهری بر تمام ثروت‌های جهان اسلام مسلط بودند و به هر کس که با آنها هم فکر بود از این اموال می‌بخشیدند و سکه‌های طلای سرخ را برای او می‌فرستادند و آنها را با دادن پول و وعده مقام و فرمانداری فریب می‌دادند.

چنانکه معاویه بسیاری از یاران امام علی **علیه السلام** و امام حسن **علیه السلام** را با همین پولها فریفت و از سپاه علی و فرزندش حسن به سوی خود کشید یزید و بنی امیه نیز با فرستادن عبیدالله بن زیاد به سوی کوفه مردم کوفه را تهدید نمود و فریفت و با تهدید و تطمیع، علیه امام حسین **علیه السلام** مجهز نمود و علی رغم میل باطنی و علاقه‌ای که به امام داشتند در مقابل امام صف کشیدند و راه را بر امام بستند و او و یارانش را به شهادت رسانده و اهل بیتش را به اسارت بردند.

سخنان امام و معرفی خود قبل از واقعه کربلا از حضرت امام سجاد **علیه السلام** روایت شده که در روز عاشورا پس از حرکت سپاه دشمن به سوی خیمه‌ها، امام حسین **علیه السلام** شتر خود را خواست و بر آن سوار شد و فریاد زد: ای مردم! سخنان مرا بشنوید

و در جنگ شتاب نکنید تا شما را به آنچه حق شما بر من است موعظه کنم و عذر خود را برای شما آشکار سازم پس اگر انصراف دهید سعادت‌مند خواهید شد

و اگر انصراف ندهید، خوب بنگرید تا کار شما باعث اندوه شما نگردد. سپس حمد و ثنای پروردگار را بجا آورد و به آنچه شایسته بود از او یاد کرد و بر پیامبر خدا **علیه السلام** و فرشتگانش و پیامبران درود فرستاد و از هیچ سخنوری پیش از آن و پس از آن، سخنی بلیغ تر و رساتر از سخنان امام **علیه السلام** شنیده نشد.

اما بعد، پس نسب و نژاد مرا بسنجید و ببینید من کیستم آن گاه به خود آید، خویش را سرزنش کنید و بنگرید آیا کشتن من و دریدن پرده حرمتم برای شما سزاوار است؟

آیا من پسر دختر پیامبر شما و فرزند جانشین او و پسر عمویش و اولین مؤمنی که پیامبر را تصدیق کرد نیستم؟ آیا حمزه سید الشهداء عموی من نیست؟

آیا نشنیده اید که رسول خدا درباره من و برادرم فرمود: این دو سرور جوانان اهل بهشت هستند؟ به یقین در میان شما کسانی هستند که اگر از آنان پرسید شما را به آنچه من گفتم آگاهی دهند.

از جابر بن عبدالله انصاری پرسید. از ابا سعید خدری و سهل بن سعد ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک پرسید تا به شما بگویند که این سخن را از پیامبر درباره من و برادرم شنیده اند آیا این گفتار رسول خدا **علیه السلام** از ریختن خون من و اهل بیتم جلوگیری نمی کند؟

در این هنگام بود که همه آنان خاموش شدند و سخنی نگفتند. آن گاه شتر خویش را خواباند و به عقبه بن سمعان دستور داد آن را دور کند پس از آن سپاه دشمن به سوی آن امام حمله بردند .

منبع: ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۰۰ - ۱۰۲

بخش ۶ : **علل قیام، وارونه شدن حقایق طی ۵۰ سال**

آن روز که خاتم الانبیاء دست جانشین خود را در **غدیر** بالا برد تا همگان بدانند تنها اوست که می‌تواند نهال نوپای اسلام را به درختی تناور تبدیل سازد و سکانداری کشتی هدایت مردم به ساحل فقط از حیدر کرار ساخته است. دین به دنیا فروشان از همان روز توطئه فتنه را در ذهن خود طراحی کردند اما ۷۰ روز طول کشید تا آن را پیاده سازند؛ ۷۰ روزی که باید صبر می‌کردند تا پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) از این دنیا رخت بر بندد و به دیدار معبودش بشتابد

سقیفه را به عنوان مرکز این فتنه انتخاب کردند و در حالی که جسد رسول روی زمین بود، دموکراسی دروغین آنان در مقابل نص پیامبر (صلی الله علیه و آله) به میدان آمد و علمدار حق را خانه نشین کرد چرا که تا او بود امکان انحراف وجود نداشت

ابتدا از منع نقل حدیث نبوی طی بخشنامه ای آغاز کردند و بعد انحرافات یک به یک آغاز شد هر چند به خاطر نزدیکی با عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) امکان انحرافات جدی وجود نداشت اما گذر تاریخ این امکان را برایشان ایجاد کرد. خلافت به سلطنت تبدیل شد و زهد خلیفه مسلمین به شکم‌بارگی و هوی‌پرستی دربار اموی فقط ۵۰ سال طول کشید تا این انحرافات عمیق حاصل شود.

هوی‌پرستی دربار امویان کم‌کم به درون اجتماع نیز سرایت کرد هر که در دنیا پرستی و تملق به آنان شبیه‌تر بود مقرب‌تر و جایگاه حکومتی‌اش بالاتر، تا آنکه شرابخواری چون یزید بر تخت تکیه زد. تفاوت یزید با پدرش در آن بود که کمتر ظواهر را رعایت می‌کرد و فسقش در میان عامه مردم بیشتر شهره بود اینجا بود که زمان قیام ثار الله فرا رسید تا دین در حال زوال جدش را احیا کند اما این احیا چندان ارزان به دست نیامد؛ احیای دین با خون پاک سرور جوانان اهل بهشت و یاران صدیقش میسر شد شاید اگر هزاران انسان بصیر و عالم در آن عصر بودند نمی‌توانستند بصیرتی که خون حسین (علیه السلام) به امت اسلامی هدیه کرد را فراهم کنند

این خون پاک دیواری بلند میان حق و باطل در آن عصر و همه دوران‌ها کشید تا حق‌جویان راه را گم نکنند و در هر رخدادی پای علم حق تجمع کنند؛ فتنه‌ای که غبارش جلوی چشم خیلی‌ها را گرفت. انگار تقدیر بر این بود که بار دیگر تاریخ تکرار شود. دنیاپرستان فتنه‌ای را خلق کردند که چشم بسیاری از بزرگان را از دیدن حقیقت محروم کرد برخی مانده بودند که حق کجاست و حقیقت نزد کیست؟

آیا ممکن است کسانی که یک عمر در کنار بنیانگذار این انقلاب بوده و نفس کشیده بودند حال بر چهره انقلابش چنگ بکشند. هر چند روزها که سپری می‌شد غوغای فتنه در حال فروکش کردن بود اما هنوز این غبار مانع از شفافیت فضا بود تا اینکه نوبت به روز عاشورا رسید روزی که قرن‌هاست در این سرزمین مردم با فریاد لبیک یا حسین ندای ظلم ستیزی او را سر می‌دهند و آرزو می‌کنند که ای کاش در کربلا بودند تا امامشان تنها نمی‌ماند. اما خبر نداشتند که سپاه عمر سعد در حال بستن زین و یراق است که ظهر عاشورا باز به میدان بیاید با همان هلله و سوت و کف و تنها تفاوتش این بود که دیگر حسینی نبود که ذبح شود فدائیان حسین با نوحه و عزا به مولایشان لبیک می‌گفتند و وارثان سپاه عمر سعد هلله می‌کردند.

امام حسین علیه السلام و فتنه بزرگ اموی

نهضت امام حسین علیه السلام ابعاد و جنبه‌های گوناگونی دارد. یکی مبارزه با فتنه بزرگی بود که علی علیه السلام پیش از آن خبر داده بود این فتنه که از آن به فتنه اموی و فتنه قاسطین یاد می‌شود، فتنه‌ای بود که رسالت پیامبران و هدف اصلی آنان را هدف قرار داده بود و مهندسی فرهنگی اموی بر پایه نابودی عدالت سامان یافته بود زیرا فلسفه‌ای در پس زمینه آن طراحی شده بود که بر پایه جبر الهی، همه آن‌ها مشروعیت و مقبولیت شرعی می‌یافت.

امیرمومنان در طول مدت کوتاه چهار و نیم ساله حکومت خویش دو فتنه را از میان برداشت ولی عدم همکاری امت و مخالفت ایشان اجازه نداد تا ریشه **شجره ملعونه**

را برکند. فتنه ای که موجب شد تا بوزینگان اموی بر شجره طیبه بتازند و منبر حکم رانی پیامبر را ابزار قدرت خویش خود قرار دهند

در بیست ساله حکومت شرایط به گونه ای تغییر کرد که روشنفکری باقی نماند و اهل بصیرت همگی یکایک کشته و از دور خارج شدند بدین ترتیب مردم به تفکر جبری، هر ظلمی را به سادگی می پذیرفتند و آن را به عنوان قسمت و تقدیر خویش قبول کردند. امام حسین علیه السلام برای رهایی امت و اصلاح امت جد خویش که با اسلام واژگونه به بردگی و بندگی کشیده شده بودند، قیام می کند و در نهایت می کوشد تا با جانفشانی و شهادت خویش راه بازگشت را بر مردم بگشاید.

انحراف دولت اسلامی مبنای قیام امام حسین علیه السلام یکی از دفاع هایی که در اسلام در مقابل تجاوز علیه دین وجود دارد، قیام سیدالشهدا (علیه السلام) است. امام حسین علیه السلام در طول بیست سال نتوانست مردم شهر خود را که پای منبر پیغمبر صلی الله علیه و آله بزرگ شده بودند درست قانع کند که باید در مقابل این دولت غیراسلامی که به نام اسلام حکومت می کند ایستاد (ده سال در زمان حیات امام حسن علیه السلام و ده سال بعد هم در زمان خود) آرام آرام چند نفری را در گوشه و کنار آماده کرد و به این ها فهماند که ما نباید در مقابل این قدرت شیطانی که در شام بوجود آمده آرام بنشینیم. بعد از مرگ معاویه، زمانی که یزید، همان شخصیت رسوایی که مردم او را می شناختند، سرکار آمد، زمینه ای فراهم شد که امام حسین علیه السلام حرفش را صاف و پوست کنده به مردم بزند که این، خلیفه پیغمبر نیست و نمی توان با او بیعت کرد.

تا آن زمان هنوز تربیت شدگان خود پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) باور نمی کردند که این دستگاه، دستگاه ضداسلامی است! خیال می کردند روزی خلفای حکومت کردند و روزی هم معاویه باید جای آنها بنشیند و همان رفتار آنها را ادامه دهد. نمی دانستند که در پس پرده چه چیزهایی است.

راه بنی امیه برای حکومت بر مردم کسانی روی انگیزه های دنیاپرستی، شهوترانی توسعه طلبی، کشورگشایی و قدرت طلبی خواستند از مفاهیم اسلامی سوءاستفاده کنند و به نام خلافت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بر مردم حکومت کنند و هیچ دغدغه ای نسبت به اجرای احکام اسلامی نداشتند، بلکه اگر دغدغه ای داشتند در این بود که چرا احکام اسلام اجرا می شود و به خاطر همان تیزهوشی هایی که داشتند بلد بودند که چه جور با مردم سخن بگویند که آن ها را فریب بدهند و سال ها به نام خلافت اسلامی بر مردم حکومت کردند. این ها برای دنیاپرستی و از روی حسد نسبت به پیامبر خاندان پیغمبر می خواستند همه ارزش ها را نابود کنند **أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ** نساء ۵۴ صدای اذان بلند شد. وقتی نام پیغمبر در اذان برده شد معاویه گفت: ببینید محمد اسم خودش را در کنار اسم خدا گذاشته، از حالت خشم، رگ های گردنش پر شد و غضب در او ظاهر شد و اظهار کرد که من باید این را از بین ببرم! کسی که به نام خلیفه رسول الله (صلی الله علیه و آله) حکومت می کرد، از این که نام رسول الله در اذان برده می شود ناراحت می شد و همچنین کلامی که یزید ملعون در مجلس در حال مستی گفت:

لِعَبْتِ هَاشِمٍ بِالْمُلْكِ فَلَا / خَيْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ با سلطنت بازی کردند وگرنه نه نبوتی در کار بود و نه وحیی. تا معاویه زنده بود، سیدالشهداء (علیه السلام) خون دل خورد و تنها به ملاقات های بسیار محرمانه و خصوصی و یک نوع کادرسازی اکتفا می کرد. و الا برای عموم مردم همین دست پرورده های پیغمبر (صلی الله علیه و آله) که بسیاری از آن در جنگ ها و جهادها شرکت کرده بودند نمی توانست اثبات کند که معاویه صلاحیت جانشینی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را ندارد. خیلی از مردم بخصوص جوانان اسلام اموی و معاویه ای را تجربه کرده بودند و در نماز جماعت امام علی لعن می شد و اگر ترک می شد بایستی قضا می کردند. تبلیغات بر علیه خاندان پیامبر بسیار بد بود و بد شنیده بودند. بعضی هم می گفتند چه فرقی می کند چهار روز هم دست این ها باشد، دنیا

که ارزشی ندارد. چرا سیدالشهداء (علیه السلام) در آن تاریخ قیام را شروع کرد؟ برای این که جلوتر کسی حرفش را نمی شنید.

قیام و نهضت حسینی؛ چگونه، از کی و از کجا؟ در شرایط موجود پس از انعقاد قرارداد صلح و آغاز خلافت اموی به صورت رسمی احتمال تغییر و احتمال اثربخشی و پیروزی بر جریان حاکم و براندازی طاغوت چه میزان امیدبخش است؟ آیا به صرف این احتمالات ضعیف می توان علم مبارزه را برافراشت؟ روی چه میزان از مردم ایالات و ولایات می توان حساب کرد؟ باید شرایط جدیدی را انتظار داشت. با مرگ معاویه و روی کار آمدن یزید که طبل بی کفایتی و بی لیاقتی و فسق و فجورش نواخته شده و طشت بی لیاقتی اش از بام افتاده بود و عدم مقبولیت او نزد مردم، این همان شرایط جدید بود.

امام در پاسخ نامه معاویه نوشت: تو در نامه خود آورده ای «این امت را به آشوب و فتنه بر مگردان» من برای این امت، فتنه ای بزرگتر از فرمانروایی تو بر آنان، سراغ ندارم. و آورده ای که: در کار و اندیشه خود و دین خود و امت محمد (صلی الله علیه و آله) باش.

به خدا سوگند! من هیچ کاری را برتر از پیکار با تو، نمی شناسم؛ اگر آن را انجام دهم، برای تقرب به خداست و اگر انجام نداده ام، برای دینم از خدا آمرزش می طلبم. امام به هر دو عامل تغییر پیش گفته توجه داشته و هم حاکم را مذمت کرده و مقصدش را فاش می کرد و هم مردم را ارج نهاده و به دعوتشان توجه می شود.

حرکتی که از مدینه پیش و پس از مرگ معاویه شروع می شود و از حجاز تا عراق گسترده می شود و امام در راه عراق است که باز مردمی که در بیعت امام بودند جا زدند به گفته فرزندق آنانی که دلهایشان با امام بود شمشیر بر امام کشیدند و این تغییر سیاسی، اجتماعی را جوری دیگر رقم زدند و حادثه عاشورا بوجود آمد.

امام حاکم و حکومت اموی را تخطئه فرمودند و عدم شایستگی بر تصدی امور مسلمانان را آشکارا فریاد زدند و مردمی را که با مرگ معاویه فرصت را مناسب برای بیعت با امام می دیدند اجابت فرمودند اما دست خیانت و بیعت شکنی و عافیت طلبی ناهلان و قهر و غلبه امویان ورق را برگرداند و شد آنچه نباید می شد

امام فرموده بود من برای امر به معروف و نهی از منکر و احیاء و اجرای سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و شیوه امیرالمؤمنین علی علیه السلام قیام کردم و سپس فرمودند: هر که جان بر کف و سرباز است با من همراه شود و هر که ندارد هوای ما ره گیرد برون رود از کربلای ما دیدیم که یارانش چه پاسخ دادند و امثال نافع بن هلال گفت: **والله ما کرهنا لقاء ربنا و انا علی نیاتنا و بصائرنا نوالی من والاک و نعادی من عاداک** (لهوف ۲۱۱) به خدا سوگند؛ ما از مرگ ناخرسند نیستیم و همانا بر نیت هایمان و بصیرت و آگاهی هایمان هر که را که دوست شما باشد دوست داریم و هر که را دشمن شما باشد دشمن می داریم پایه و مایه نهضت عاشورا بر بصیرت اهالی ایمان و بی بصیرتی سست عنصران است. امام هدف را معلوم و نشانه گذاری کرده بود و فرموده بود در چنین شرایطی **لیرغب المؤمن فی لقاء الله محققاً، فإنی لا أری الموت إلا السعادة و الحیاة مع الظالمین إلا برماً؛** (لهوف ۲۱۱) واجب است که مؤمن (در چنین شرایطی) با جان و دل مشتاق دیدار پروردگارش باشد، همانا که من مرگ را سعادت و زندگی با ظالمان را جز خواری و ذلت نمی دانم. آثار و پیامدهای این نهضت از همان ظهر عاشورا نمایان شد و امام حسین علیه السلام با کشته شدن، احیاء بلکه جاودانه شد و تداعی این شعر؛

آینه گر بشکند صدها چو خود آینه است / خرد گشتن را نباشد هیچ ملال بر آینه.
سنگ را سازش چرا؟! چون عاقبت آینه است.

مشروعیت و مقبولیت سلطنت امویان دو استراتژی مهم و اساسی خلافت اموی عبارت بود از جعل مشروعیت و تحمیل مقبولیت؛ به این معنی که معاویه که خود و

امویان را تنها خویشان و اقربای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) معرفی کرده بود، سابقه صحابی بودنش گرچه اندک بود و نیز مردم را به دلیل قرابت قریبه به پیامبر و با استناد به حق خلافت برای قریش، متقاعد و رقبای غیرقریشی را حذف کرد. و با ترویج اعتقاد به جبر، خلافت را عطیه الهی پنداشته و هواداران اموی و شاعران مدیحه سرای آنان با تبلیغات گسترده برای حاکم، جایگاه خلیفه الهی ترسیم کرده و برای حاکم هاله ای از جلالت و قداست ساخته و اعتراض و مخالفت با آن را حرام و مستوجب عقاب دانسته، مردم را به سکوت و تسلیم مجبور می کردند.

جبریگری در خلافت یعنی خدایی بودن حکومت امویان و خویشتن را اوصیای خداوند بر بندگان و اولیای او در زمین پنداشتند. آنان به اراده خداوند حکم می رانند و به خواست و مشیت او در امور دخل و تصرف می کردند. این بن مایه اندیشه سیاسی در مشروعیت بخشی به خلافتی بود که بر تزویر استوار گشته بود.

معاویه خلافت را سهم الارث خویش از ماترک عثمان دانسته، می گفت عثمان با رأی شورا به خلافت رسید و همان خلافت به من منتقل شد. او اعتراف کرد که به خدا سوگند من خلافت را با میل و رضایت شما به دست نیاوردم، بلکه در راه به دست آوردنش با شمشیرم با شما جنگیدم. او مردم را با تهدید، تطمیع، تحقیر، تحمیر، و با استبداد و استثمار و با ضرب زر و زور و حربه کارساز تزویر و فریب و تبلیغات گسترده و عوام فریبی به سکوت و تسلیم مجبور کرده و مخالفان را از سر راه برمی داشت. طوری که مردم اطاعت از خلیفه را بر خود لازم و مخالفت با او را حرام و حتی خاطی را مهدورالدم می دانستند. این همان تحمیل مقبولیت خلافت بر مردم است.

قیام برای اصلاح امت اسلام وصیت نامه امام مظلوم حسین بن علی (علیه السلام) به برادرشان محمد بن حنفیه: ... **وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِي، أَرِيدُ أَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ** و گواهی می دهم که از مدینه به قصد فساد و تکبر و داعیه سلطنت بیرون نیامدم بلکه برای اصلاح در میان امت جدم آهنگ خروج کردم که امر

به معروف و نهی از منکر نمایم و به سیرت پسندیده جد خود احمد مختار و پدر گرامیم حیدر کرار رفتار نمایم.

آیا قبل از امام حسین (علیه السلام) این خرابی‌ها نبوده، در دوران امامت ایشان در ده سال اول این خرابی‌ها نبوده؟ چرا سال آخر که با یزید مواجه شد این اصلاح لازم شد؟ در عرض پنجاه سال پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن قدر فساد ایجاد شد که امام لازم بداند این همه مصیبت و شهادت خود و یاران و اسارت خاندان را.

لَقَدْ عَظَمَتِ الرَّزِيهَ وَ جَلَّتْ وَ عَظَمَتِ الْمَصِيبَةُ بِكَ عَلَيْنَا وَ عَلَى جَمِيعِ اَهْلِ الْاِسْلَامِ هر آینه بزرگ است سوگ تو و سخت و عظیم است مصیبت تو بر ما شیعیان و بر تمام اهل اسلام و بزرگ و ناگوار است مصیبت تو در آسمان‌ها بر تمام اهل آسمان..

قرآن چون کتاب هدایت است، فشرده و کوتاه می‌گوید، و به پیامبر می‌گوید: وقایع را به مردم بگو باشد که تفکر کنند (بقره ۴۲) **وَ لَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ اَنْتُمْ تَعْلَمُونَ** و حق را به باطل نیامیزید و حقیقت را پنهان نکنید درحالی که می‌دانید. اگر کسی نداند و حق را بپوشاند وقتی متوجه شود، پشیمان می‌شود و عذرخواهی می‌کند (توبه) ولی کسی که می‌داند دارد شیطنت می‌کند فرق می‌کند

و آیه می‌فرماید (در حالی که می‌دانید) پس کسانی در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستند که می‌دانند و کتمان می‌کنند و لذا از زمان خود پیامبر فساد شروع شد البته به صورت منافقانه **وَ مِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْاَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَ مِنْ اَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ اِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ** و بعضی از اعراب بادیه‌نشین اطراف شما (اطراف مدینه) منافقند و بعضی اهل شهر مدینه هم منافق و بر نفاق ماهر و ثابتند که تو از آنها آگاه نیستی، ما از آنها آگاهیم، آنان را دو بار عذاب خواهیم کرد (در دنیا قبل از مرگ و در برزخ بعد از مرگ) و عاقبت هم به عذاب سخت ابدی دوزخ بازگردانیده می‌شوند. (۱۰۱ توبه).

آیه ۷۰ و ۷۱ آل عمران : **يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَسْهَدُونَ** ای اهل کتاب! چرا حق را به باطل می‌آمیزید و حقیقت را با آنکه می‌دانید پنهان می‌کنید؟ و در آیات (بقره ۴۹) همین مطالب به قوم بنی‌اسرائیل گفته می‌شود و نشان از نجات بنی‌اسرائیل از دست فرعونیان دارد و غرق شدن فرعونیان. **وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ** و (به یاد آرید) هنگامی که شما را از ستم فرعونیان نجات دادیم که از آنها سخت در شکنجه بودید، (به حدی که) پسران شما را کشته و زنانتان را زنده نگاه می‌داشتند، و آن بلا و امتحانی بزرگ بود که خدا شما را بدان می‌آزمود.

در آیه ۵۱ بقره می‌فرماید: **وَإِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ** و آن‌گاه که با موسی چهل شب وعده گذاشتیم، آن‌گاه در غیاب وی گوساله را به پرستش گرفتید و شما ستمکارید.

با اینکه دیدند چطور از دریا نجات پیدا کردند ولی گوساله پرست شدند. اگر تا قبل از آن فرعون را خدا می‌دانستند از این مرحله به بعد گوساله را خدا می‌دانند. و این **گوساله سامری** در هر زمانی هست؛ گاهی به شکل پول، مقام، زن، فرزند، منیت، تکبر و ... پس جای تردید نیست که امت پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم می‌تواند دچار انحراف شود با اینکه به چشم دیدند و با گوش شنیدند پیامبر فرمودند: یا علی، تو مانند هارونی برای من ولی بعد از من پیامبری نیست.

و این را سعد وقاص که از صحابه پیامبر بود در جواب معاویه می‌گوید که پرسید چرا **تو علی را سب نمی‌کنی؟** سعد در جواب گفت من سه مطلب از پیامبر نسبت به علی می‌دانم و خود حضور داشتم لذا نمی‌توانم او را سب کنم. فرمودند یا علی نسبت تو به من مانند هارون است به موسی که در ماجرای (جنگ تبوک) بود و توطئه منافقین در مدینه پیامبر اکرم فرمود وضعیت مدینه چیز دیگری است و تو باید جای من بنشینی همان‌طور که موسی به هارون گفت **أخلفني** ولی تو بعد از من نبی نمی‌توانی

باشی ولی وصی می‌توانی باشی. (هیچ یک از امتیازاتی را که پیامبر به علی (علیه السلام) دادند به هیچ احدی ندادند) سعد وقاص دو مورد تاریخی دیگر یکی در جنگ خیبر و یکی در روز مباحله را مطرح کرد و لذا در واقعه جنگ پیامبر (صلی الله علیه و آله) مجروح و بیمار است، حضرت زهرا سلام الله بالای بستر پیامبر اشعاری را که حضرت ابوطالب سروده بود می‌خواند. این آیه نازل می‌شود. پیامبر به دخترش فرمود آن را بخواند (۱۴۴ آل عمران) **وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ** و محمد (صلی الله علیه و آله) نیست جز فرستاده‌ای که پیش از او هم پیامبران آمدند. آیا اگر بمیرد یا کشته شود عقبگرد می‌کنید؟ و هر که عقبگرد کند هرگز به خدا زیانی نمی‌رساند، و خدا سپاسگزاران را پاداش خواهد داد. و پیامبر می‌خواهد بفرماید که بعد از من هم چنین می‌شود. و امام حسین (علیه السلام) می‌فرماید که در امت جد من فساد ایجاد شده و این فساد از زمان حیات جدش شروع شده و در این زمان به حدی رسیده که باید اصلاح شود. سیوطی: بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌خواستند آیات قرآن را به دلخواه خود تغییر دهند.

امام حسین (علیه السلام): اگر دین جدم جز با کشته شدن من پابرجا نمی‌شود پس شمشیرها مرا در بر گیرید. بحث حفظ دین است. همه امامان بعد از پیامبر می‌خواهند چنین کنند ولی شرایط زمان فرق می‌کند. امام علی (علیه السلام) با ۲۵ سال سکوت و ۵ سال حکومتش، امام حسن (علیه السلام) با صلحش که معاویه در انتظار تخلف امام از عهد نامه صلح بود. و امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) با توجه به جو حاکم بر جامعه (درگیری بنی‌امیه و بنی‌عباس) ایجاد کلاس درسی کردند و شاگردان بسیاری تربیت نمودند و همین‌طور سایر ائمه (علیه السلام) با تدبیر در شرایط زمان خود و هرکدام جای دیگری بود فرق نمی‌کرد. حالا امام حسین (علیه السلام) در مقابل پلیدی چون یزید قرار گرفته و باید قیام کند و کرد. بررسی و تحقیق در این رابطه نشان می‌دهد علاوه بر کتب شیعه در کتب معتبر اهل سنت هم همین است مثل

۱- صحیح بخاری ج ۸ و ج ۹ حدیث شماره ۱ ۲- صحیح بخاری ج ۵ باب غزوه حدیبیه ۳- تاریخ طبری ج سوم ص ۲۴۱ ۴- تاریخ ابن اسیر ج ۳ و ج ۶ ص ۳۲۱ و همین‌ها باعث فساد در دین و سبب حرکت و قیام امام شد

در واقع کاربه‌جایی رسید که **شخص فاسدی چون یزید بگوید من خلیفه مسلمین هستم** و امام می‌فرماید اگر اسلام دست امیری چون یزید باشد وای به حال اسلام. بعد از پیامبر **صلی الله علیه و آله** چه وقایعی رخ داد تا منجر به فساد در دین و حرکت امام شد که کسی چون **علی علیه السلام** قرآن را تفسیر نکند ولی کعب الاحبار یهودی و ابوهریره هرچه می‌خواهند بگویند! پول از خلیفه بگیرند و حدیث جعل کنند و از خود بسازند و به خورد مردم عادی بدهند و یا آیاتی که در شان اهل بیت و بخصوص امام علی **علیهم السلام** نازل شده در شان افراد فاسد بیان کنند.

در زمان معاویه قحطی شد (یک مقدار گرانی و گاهی قحطی) و عده‌ای معترض شدند. معاویه در مسجد گفت: شما این آیه را قبول دارید (۲۱-حجر) **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ** (هیچ چیزی نیست مگر خزائن آن نزد ما باشد و ما معلوم نکردیم مگر به قدر معلوم) پس اگر ما کمبود داریم بخاطر این است که خداوند نازل نکرده. احنف بن قیس جوابی داد به این شرح: این مطلب که از قرآن گفتم سه قسم است؛ دو مطلب را درست گفتم ولی یک مطلب را نگفتم که خداوند به اندازه لازم نازل کرده، تو ضبط کرده‌ای و به مردم نمی‌دهی. پس می‌خواهند مردم فکر نکنند و معاویه بشود مفسر قرآن و آنچه بخواهد بگوید (ابن ابی الحدید معتزلی در ج ۴ ص ۷۳ نهج البلاغه)

معاویه چهار هزار درهم به سمره بن جندب داد که آیه ۲۰۷ بقره را که می‌فرماید از مردم کسی است که در طلب رضای خدا از سر جان می‌گذرد (چون علی در بستر پیامبر) و خداوند به بندگان مهربان است. بگوید در شان ابن ملجم نازل شده! اینها نمونه است از هزاران نیرنگ معاویه. در نهج البلاغه می‌فرماید: در جایی که دهان عالم

را ببندند و به او بی‌احترامی کنند و جاهل را اکرام کنند نتیجه چه می‌شود. و یک مستشرق غیر مسلمان می‌گوید موقعی که امام علی علیه السلام می‌فرمود: بپرسید از من آنچه را نمی‌دانید افسوس که به‌جای قلم به دست او بیل دادند و خوراک سالم را از مردم گرفتند و خوراک باطل دادند. و لذا حاصل مشرکی و منافقی چون ابوسفیان و هند جگر خوار می‌شود معاویه و حاصل معاویه با این افکار و رفتار پلیدش می‌شود یزید فاسدی که ریشه اسلام را می‌خواهد بزند و امام در مقابل او می‌ایستد. و حاصل توطئه منافقین (توبه ۱۰۱) آن می‌شود که پسر پیامبر را می‌کشند و سرها بر فراز نیزه و زن و فرزندان را اسیر و وارد شام می‌کنند در حالی که شهر را آذین بسته‌اند و جشن و پایکوبی می‌کنند و می‌گویند اینها خارجی هستند!

اینها حاصل تبلیغات ضد اسلام حقیقی معاویه است برای فریب مردم و به نام اسلام، نه اسلام محمدی بلکه اسلام اموی و آنچه که معاویه به مردم تحمیل کرده است. از راه‌های مختلف استفاده کرد، گوسفند به نام هدیه بین بچه‌ها تقسیم می‌شد و بعد از پروار شدن، یارانش به اسم یاران علی علیه السلام شبیخون زده و می‌دزدیدند. (بدنام کردن مولا). و یا آنقدر در مورد مولا تبلیغات کرده بودند که زمانی امام در محراب به شهادت رسید، عده‌ای می‌گفتند مگر علی نماز هم می‌خواند.

هدف اصلی قیام امام حسین علیه السلام

۱- **بیعت خواهی یزید و امتناع حضرت از بیعت** یزید به والی خود در مدینه نوشت: حسین علیه السلام و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر را احضار نموده و از آنها بیعت بگیر و اگر بیعت نکردند آنها را گردن بزن و سرشان را برای من به شام بفرست. امام در جواب این هتاک شجاعانه فرمود: هنگامی که امت اسلامی به پیشوائی مثل یزید گرفتار گردد باید فاتحه اسلام را خواند و بدین جهت از بیعت با یزید امتناع ورزید.

۲ - **امر به معروف و نهی از منکر** امام حسین (علیه السلام) در بیان هدف قیام شان می‌فرماید: منظورم (از این قیام) امر به معروف و نهی از منکر است.

۳- اصلاح امت و مبارزه با فساد چنان که خود حضرت فرمود: انگیزه ام از قیام، اصلاح امت جدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است به عبارت دیگر؛ یکی از علل قیام امام حسین علیه السلام **زنده کردن ارزشهای اسلامی** بوده است

ارزش هایی همچون وحدت امت اسلامی، حریت (آزادی و آزادی)، اخلاق اسلامی و انسانی، زنده کردن معارف حق و از بین بردن بدعت ها و... این هدف آن چنان عالی است که امام می فرماید: مگر نمی بینید که بحق عمل نمی شود و... (اگر برای تغییر این وضعیت) مومن مشتاق دیدار پروردگارش باشد (و جان خود را فدا کند) شایسته است

۴- دعوت کوفیان و تشکیل حکومت وظیفه امام این است که در صورت آماده بودن زمینه، در جامعه اسلامی حکومت حقه اسلامی را تشکیل دهد و بحسب ظاهر چنین زمینه ای آماده بود، چون مردم کوفه با ارسال حدود ۱۲ هزار نامه برای امام (علیه السلام) آمادگی خود را برای کمک به امام با لشکر صد هزار نفری اعلان نمودند معلوم است که اگر امام اجابت نمی فرمود، چه بسا در برابر خدا و امت اسلامی و تاریخ مسئول بوده و مواخذه می گردید.

در اینکه فلسفه واقعی قیام امام حسین (علیه السلام) چه بوده است نظریات مختلفی ارائه شده از جمله این نظرات می توان به تشکیل حکومت اسلامی - امر به معروف و نهی از منکر - شهادت و... اشاره کرد همه این نظریات در اینکه هدف اصلی امام حسین علیه السلام اصلاح جامعه بوده مشترک هستند.

مرحوم علامه عسکری: قیام امام در حقیقت بر ضد انحراف از سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بوده (المعالم المدرستین ج ۳، ص ۷) در اواخر دوره معاویه از اسلام جز اسم و از قرآن جز رسمش باقی نمانده بود. وقتی معاویه از دنیا رفت و پسرش یزید در سال ۶۰ به حکومت رسید، نیز همین اوضاع وجود داشت.

در این زمان فقط **سه راه برای امام باقی مانده بود: بیعت جنگ سکوت**

بیعت با یزید به معنای این بود که اقوال و روش یزید را قبول دارد اما، از بیعت خودداری کرد و در این راه به شهادت رسید.

سکوت با این شرایط هم جایز نبود فنای اسلام به دست یزید تقریباً همه اتفاق نظر دارند که هدف امام حسین (علیه السلام) اصلاح جامعه بود. برخی قائلند امام می خواست حکومت تشکیل دهد.

جنگ پر واضح است که حکومت مردی شیرین... مانند یزید برای اسلام بزرگ ترین خطر و ضربه بود و اگر بدون عکس العمل جلو می رفت، و از طرف کسی انکار نمی شد مفسد آن جبران ناپذیر و سبب محو آثار اسلام می گشت .

«جهل زدایی» و قیام امام حسین علیه السلام است ریشه تمام مفسد بشر در جهل، نهفته است از این رو جهل زدایی نه تنها هدف قیام امام بلکه هدف بعثت خاتم الانبیا (صلی الله علیه و آله) و نزول قرآن است **كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ** کتابی است که آن را به سوی تو فرو فرستاده‌ایم تا مردم را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون آوری

اصلی‌ترین علت قیام و شهادت امام حسین علیه السلام مبارزه با نادانی است در این باره از امام صادق علیه السلام گزارش کرده‌اند ایشان در دعایش به درگاه خدا می‌گوید: **و بذل مهجته فیک لیستنفذ عبادک من الجهاله و خیره الضلالة** و خونسش را به خاطر تو بذل کرد تا بندگان را از نادانی و سرگردانی و گمراهی بیرون آورد. همه آنچه که در تبیین هدف قیام و حکمت شهادت امام حسین علیه السلام بیان می‌شود در تعبیر جهل زدایی خلاصه شده است.

هدف از بعثت پیامبران پیشین نیز جهل زدایی بوده **و لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجَ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ** ما موسی را به آیات خود فرو فرستادیم و به او دستور دادیم که قومت را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون بیاورد. در حقیقت، جهل ریشه همه

مصائب و مفسد جامعه بشر است بر این اساس اصلی‌ترین کار انبیاء و اولیای الهی ریشه کردن بیماری جهل در جامعه است زیرا تا این بیماری علاج نشود نمی‌توان انتظار داشت که ارزش‌های دینی بر جامعه حاکم شود.

امام حسین (علیه السلام) نیز برای تحقق این آرمان بلند خون پاک خود را در راه خدا اهدا کرد و بدین سان اصلی‌ترین دلیل پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) برای زنده نگه داشتن مکتب شهادت به وسیله عزاداری برای امام حسین نیز جهل زدایی از جامعه اسلامی است و تا درمان کامل این بیماری خطرناک اجتماعی و استقرار حاکمیت مطلق ارزش‌های اسلامی در جهان تداوم این مکتب ضرورت دارد.

نا امنی یکی از عوامل حرکت امام حسین (علیه السلام) یکی از عوامل فقدان امنیت به عنوان اصلی‌ترین و اساسی‌ترین نیاز بشری است؛ چنان که از اهداف قیام وی نیز ایجاد بستری برای سعادت و تکامل جامعه اسلامی و بازگرداندن دولت به مسیر اصلی وظیفه و کارکرد آن بود. امام حسین (علیه السلام) هم به عنوان حق شهروندی و هم به عنوان وظیفه ای دینی برای بازگرداندن دولت به راه درست دست به شمشیر برد. **فقدان امنیت** آن حضرت در گفت و گوی خود با عبدالله بن عباس می‌فرماید درباره کسانی که دختر زاده پیامبر را از خانه و کاشانه و شهر و دیار خود اخراج کرده و او را از مجاورت قبر و مسجد پیامبر محروم کرده‌اند و چنان او را ترسانده‌اند که هیچ قرارگاهی ندارد و می‌خواهند او را بکشند. درحالی که نه شرک ورزیده و نه سنت رسول خدا را تغییر داده، چه می‌گویی گفت: من آنها را از دین به دور می‌دانم.

در همین باره به **عبدالله بن عمر** نیز می‌فرماید: اینها اگر به من دست بیابند رها می‌کنند و اگر دست نیابند به دنبال من آیند و تا بیعت کنم اگر بیعت نکنم مرا نکشند و دست بردار نیستند. ای ابا عبدالرحمن! آیا نمی‌دانی که یکی از نشانه‌های پستی این دنیا نزد خدا این است که سر یحیی پیامبر را برای یکی از روسپیان بنی اسرائیل هدیه بردند. آیا نمی‌دانی که بنی اسرائیل از طلوع فجر تا طلوع خورشید هفتاد پیامبر

می کشتند و آنگاه در بازارها می نشستند و خرید و فروش می کردند، چنانکه گویی هیچ نکرده اند، با این حال خدا در عذاب ایشان شتاب نکرد، ولی در نهایت آنها را گرفتار عذاب و انتقام نمود. در همه این گفت و گوها آن چه به خوبی خود را نشان می دهد فقدان امنیت است.

فقدان مشروعیت حکومت نگرش امام **علیه السلام** به مسئله فقدان مشروعیت حکومت به جهت زیرپا گذاشتن ارزش هایی که مشروعیت حکومت و دولت را موجب می شد را می توان در سخنانی که میان آن حضرت و **مروان** رد و بدل شد یافت

حضرت پیش از این در خانه ولید در آن بیعت نهانی که می خواست از وی گرفته شود اصل مشروعیت حکومت را زیر سؤال می برد و می فرماید: ای امیر! ما خاندان نبوت و معدن رسالت و محل رفت و آمد فرشتگانیم، رحمت خدا بر خانه های ما نازل می شود، خدا آفرینش را با ما آغاز کرد و با ما پایان می دهد و یزید مردی شرابخوار و آدمکش است که آشکارا مرتکب فسق می شود و کسی مثل من با کسی چون او بیعت نمی کند، با این حال تا صبح صبر می کنیم تا ببینیم کدام یک به خلافت سزاوارتریم.

حفظ حرمت حرم خدا

آن حضرت روز هشتم ذی حجه عمره مفرده خود را تمام می کند و از مکه بیرون می رود حضرت به دو دلیل این روز خاص را برای حرکت انتخاب کرد:

اول این که اگر حضرت پس از پایان مراسم حج، مکه را ترک می کرد، حرکت آن حضرت هیچ موج و بازتابی نداشت، چراکه ترک مکه پس از مراسم حج یک حرکت معمولی است. ولی در روزی که مراسم حج شروع می شود و در شرایط عادی خروج از حرم و ترک مراسم حج، حرام است، خروج ایشان چنان غیرعادی و **سؤال برانگیز** است که همه مسلمانان را به اندیشه وامی دارد.

دوم این که یزید تعدادی از مزدوران بنی امیه را به مکه فرستاده بود تا به عنوان حاجی در مراسم شرکت کرده و مترصد باشند که در یکی از مواضع ازدحام جمعیت مثل

طواف و رمی جمرات حضرت را **ترور** کنند و اگر چنین اتفاقی می افتاد **اولاً** حرمت حرم شکسته می شد، **ثانیاً** شهادت حضرت هیچ تأثیری در تغییر وضع جامعه نداشت

در نگرش امام حسین **علیه السلام** حکومت یزید به علل و عوامل چندی از مشروعیت سیاسی و دینی ساقط است؛ آن حضرت فقدان مشروعیت دولت و حکومت را چنین تشریح می کند: ای مردم! رسول خدا فرمود: هرکس سلطان ظالمی را ببیند که حرام خدا را حلال می شمرد، عهد خدا را می شکند و مخالف سنت رسول خدا **(صلی الله علیه و آله)** رفتار می کند و با بندگان خدا ظالمانه برخورد می کند، ولی با زبان یا عمل بر او نشورد. خداوند او را با آن ظالم محشور خواهد کرد بدانید که طایفه یزیدیان اطاعت خدا را رها کرده و به اطاعت شیطان گردن نهاده اند فساد را آشکار، حدود را تعطیل و اموال عمومی را به نفع خود تصاحب کرده اند، حرام خدا را حلال و حلال او را حرام کرده اند و من برای قیام بر آنها سزاوارترینم. و در سخنرانی روشنگرانه خود به یاران و همراهان خود می فرماید: خود می بینید چه مصیبتی بر ما نازل شده است.

دنیا دگرگون و ناخوشایند شده، نیکی ها و فضیلت ها روی گردان شده و چون شتری سبکبار از میان ما رخت بر بسته است. از زندگی دنیا جز اندکی همانند ته مانده ظرف آب باقی نمانده است زندگی سخت ننگین و چون چراگاهی سنگلاخی و بی ارزش شده است آیا نمی بینید کسی به حق عمل نمی کند و از باطل روی گردان نیست در چنین شرایطی مؤمن باید از این زندگی دل بکند و مشتاق زیارت پروردگارش باشد. من در این محیط ننگین، مرگ را جز سعادت و خوشبختی و زندگی با ستمکاران را جز رنج و دل آزرده نمی بینم.

حضرت حسین بن علی **علیه السلام** از خرد سالی تربیتش بر این بود که با صراحت لهجه از حق و حقیقت دفاع فرماید و هر گاه لغزش دید با شجاعت شهادت خود کتباً و شفاهاً تذکر دهد و نگذارد دین مبین اسلام که برای ابقای آن خون هایی ریخته شده باشد قربانی هوسرانی بنی امیه گردد. و لذا تا آنجا که مقتضیات اجازه می داد دادخواهی خود

را به صورت نامه ها و قاصدها به طرف عثمان و معاویه می فرستاد و با یک بیان سحر آمیز آنها را از راه نصیحت و اندرز از تخطی و تجاوز و تعدی باز می داشت و همواره خط مشی جدش و پدرش را گوشزد می فرمود.

قیام و نهضت حضرت امام حسین علیه السلام ابعاد مختلفی داشت:

۱- قیام او جنبه **تقوایی** داشت یعنی نهضت او ماهیت عکس العملی آن هم عکس العمل منفی داشت، یعنی در مقابل تقاضای نامشروع یزید و دار و دسته اش که از حضرت خواستند بیعت کند، او جواب نه داد و زیر بار نرفت و اگر می رفت نه تنها با یزید بیعت کرده بود بلکه تمام کارهای معاویه و یزید را مهر تایید می زد.

۲- قیام او جنبه **تعاونی** داشت ماهیت عکس العمل مثبت، یعنی با دعوت مردم کوفه، بایستی دعوت را بپذیرد و به آنها جواب مثبت بدهد.

۳- عامل سوم عامل **امر به معروف و نهی از منکر** بود و اگر از او بیعت هم نمی خواستند و مردم کوفه هم از او دعوت نمی کردند، به حکم وظیفه شرعی و الهی می بایست قیام کند.

حرکت امام در مقابل یزید برای ابقای هویت و ماهیت مسلمین بود حضرت برای مصلحت جامعه قیام کرد و او همیشه نفع عمومی را بر منافع شخصی ترجیح می داد.

ویژگی اصلاحات حسینی امام حسین علیه السلام چنانکه خود به صراحت بیان می کند، یک انقلابی اصلاح گر است. از این رو از ایشان به عنوان **ثار الله** و مصلح از سوی شیعیان و خارجی از سوی دشمنان یاد می شود.

ثار الله همان انقلابی است که قیام و انقلاب او در مسیر الله و اهداف الهی است و بیانگر این معناست که ایشان قیام خود را در چارچوب اهداف و فلسفه الهی تعریف کرده و از همین رو ایشان را **وارث انبیاء** و پیامبران صلی الله علیه و آله می دانند؛ چرا که همان اهداف پیامبران به ویژه عدالت خواهی آنان را پیگیر بوده (حدید ۲۵)

با بررسی اتهاماتی که دشمنان به ایشان می‌زنند، معلوم است که آن حضرت به عنوان یک انقلابی وارد **صحنه سیاسی** شده است؛

چرا که عنوان خارجی و خوارج در فرهنگ سیاسی و اجتماعی آن زمان به کسانی گفته می‌شد که علیه نظام سیاسی و خلافت وقت قیام کرده و نه تنها از بیعت سرباز زده بلکه به دلیل عدم پذیرش مشروعیت الهی و قانونی، دست به سلاح برده و خواهان تغییر نظام سیاسی و جابه جایی قدرت از طریق اعمال خشونت و جنگ می‌شود. هنگامی که اسیران واقعه عاشورا را در شهرها می‌گرداندند، آنان را به عنوان گروهی خارجی معرفی می‌کردند که علیه نظام سیاسی و خلافت مشروع وقت قیام کرده و دست به سلاح برده و جنگی را علیه دولت و خلافت اسلامی راه انداخته اند.

از همین رو مردم بطور طبیعی همراه دولتمردان شده و به تعرض و تعریض اسراء مشغول می‌شوند؛

چراکه خروج علیه نظام سیاسی، مشروعیت نداشته و هر کسی اقدام به این کار می‌کرد به عنوان اهل بغی شناخته می‌شد و مجازات آن مرگ و اسارت و مانند آن بوده است.

امام حسین (علیه السلام) خود را خروج کننده معرفی می‌کند؛ چرا که آن حضرت در وقت خروج از مدینه در وصیتی که به برادرش محمد حنفیه کرده، در بیان علل خروج خود علیه نظام سیاسی وقت، به هدف **اصلاح گری** اشاره فرموده و خروج خویش را با انگیزه **طلب اصلاح در امت پیامبر**، ذکر میکند (بحارالانوار ج ۴۴ ص ۳۲۹ باب ۳۷ روایت ۲)

پس آن حضرت یک خارجی علیه نظام سیاسی است، اما امری، ایشان را از **اهل بغی** جدا می‌کند و خروج ایشان را از دایره فساد بیرون می‌سازد.

به این معنا که هر خروجی علیه نظام سیاسی را نمی‌توان خروج به معنای بغی یعنی فساد و زخم و ورم در جان جامعه و امت دانست.

مهم ترین ویژگی اصلاحات حسینی

- ۱. اصلاحات حسینی،** یک اصلاحات انقلابی است. به این معنا که ساخت شکنانه است و می خواهد تغییرات بنیادین در جامعه و نظام سیاسی و اجتماعی پدید آورد. از این رو ایشان از اصلاحات در امت پیامبر (صلی الله علیه و آله) سخن به میان می آورد.
- ۲. خروج علیه نظام سیاسی:** ایشان به صراحت از خروج سخن به میان می آورد؛ چرا که اصولاً حاضر به بیعت با خلیفه نیست و او را برای این پست و منصب شایسته نمی داند. هر چند مدتی به سکوت می نشیند تا جامعه با درک و شناخت از خلیفه یزید، علیه او قیام کند و او را همانند عثمان کنار زند، ولی چنین اتفاقی نمی افتد و به دلایل متعدد از جمله وظیفه شرعی امر به معروف و نهی از منکر و فشارهای سخت گیرانه حکومت غاصب یزیدی، ناچار به خروج علیه نظام سیاسی می شود.
- ۳. خروج به دور از بغی:** این خروج امام حسین علیه السلام به دور از هرگونه بغی و فساد است لذا حضرت از مدینه خارج می شود تا قیام او به مردم مدینه که همراه وی نیست آسیبی و فساد نرساند. همچنین حج خویش را ناتمام می گذارد؛ چرا که می بیند دولت فساد، نه تنها پایبند هیچ معروفی نیست بلکه به هنجارشکنی دست می زند و منکری چون قتل بی گناه در حرم مقدس مکه را مرتکب می شود؛ از این رو از مکه خارج می شود تا حریم حرمت مکه و قداست آن شکسته نشود و خونی در ماه حرام و در حریم قدس الهی در مکه و کعبه ریخته نشود.
- ۴. خروج به دور از هرگونه مقاصد شخصی و دنیوی:** خروج امام حسین علیه السلام و قیام ایشان علیه نظام سیاسی، به قصد خوشگذرانی و تفریح نیست؛ یعنی ایشان در انگیزه های قیام علیه نظام سیاسی و خروج علیه آن، هیچ نیت و مقصد دنیوی در دل ندارد و نمی خواهد با این کار خود تفریحی کرده باشد و مردم را به جنگی سرگرم کند یا آشفتگی در جامعه ایجاد کند و یا بخواهد خودنمایی کند و خودش را مطرح سازد و شهرت و قدرتی را به دست آورد.

۵. خروج به دور از فساد و ظلم: آن حضرت **علیه السلام** به گونه ای عمل می کند که هیچ فساد و تباهی به زمین و زمان و مردم و جامعه نرسد، انقلاب اصلاحگرانه او به دور از این امور مردم را به آگاهی و روشنگری برساند و موجبات قیام توده های مردم علیه نظام بیداد و ستمگر شود، چنان که رویه و هدف پیامبران است. (حدید ۲۵)

۶. اصلاحات در جامعه: ایشان بر این باورند که مشکل جامعه آن روز، مشکل فساد و تباهی است که در خود جامعه ریشه دوانده است و بدون اصلاحات نمی توان اهداف پیامبران و مقاصد رسول الله **(صلی الله علیه و آله)** را تامین و تضمین کرد. حضرت می بیند که نشانه های دین از جامعه برداشته شده و معیارهای اسلامی در جامعه جریان ندارد، بلکه معیارهای جاهلی است که حاکمیت یافته است و ارزش ها ضدارزش و ضدارزش ها ارزش تلقی می شود.

معروف جای منکر نشسته و منکر به عنوان معروف عمل و تشویق می شود. آن حضرت با تعبیری چون **لطلب الاصلاح** نکته ای را یادآور می شود: امام **علیه السلام** فرمود: **انما خرجت للاصلاح** بلکه فرمود: **انما خرجت لطلب الاصلاح** یعنی من در جست و جو و در پی اصلاح هستم.

۷- تاکید بر وابستگی عاطفی با پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ادامه قیام: امام حسین **علیه السلام** با تاکید بر **فی امه جدی** براین است که رابطه عاطفی و احساسی میان قیام خود و قیام پیامبر **(صلی الله علیه و آله)** ایجاد کند و مسئولیت اخلاقی خود را نسبت به اصلاحات و انقلاب پیامبر **(صلی الله علیه و آله)** علیه نظام فکری و عملی جامعه جاهلی و دستاوردهای آن تشریح کند و افزون بر مقام امامتی که او وارث آن است، به عنوان فرزند رهبر این انقلاب اسلامی، به دفاع از دستاوردهای پیامبر **(صلی الله علیه و آله)** و حفاظت و صیانت آن پردازد. ایشان با تاکید بر حرکت براساس سنت و سیره پیامبر **(صلی الله علیه و آله)** برآن است تا بیان دارد که خروج ایشان همانند خروج پیامبر **(صلی الله علیه و آله)** علیه نظام جاهلی است و تلاش ایشان نیز همانند تلاش ها و مجاهدت های پیامبر **(صلی الله علیه و آله)** است و می

خواهد تا آب رفته دوباره به جو بازگردد و در مسیر درستی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) تعیین کرده ادامه یابد.

۸- خروج علیه انحرافات پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام): امام با انکار سنت و سیره خلفای چون ابوبکر و عمر و عثمان و نیز معاویه غاصب، بر آن است تا سنتی را احیا کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امیرمومنان (علیه السلام) آن را ایجاد و ثبت کرده اند. از نظر ایشان اصلاحات انقلابی او نمی تواند جز با انکار دیگران و اثبات سیره عملی محمدی (صلی الله علیه و آله) و علوی علیه السلام صورت گیرد. سیره همان نظام رفتار و عملی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرمومنان علی علیه السلام در پیش گرفتند و در عمل به قرآن و آموزه های اسلامی در جامعه نهادینه کردند. پس هرگونه اصلاحاتی می بایست تنها در این چارچوب و براساس معیارهای مشخص باشد.

۹- اصلاحات در چارچوب معیارهای مشخص شده: از سخنان امام حسین علیه السلام چنین برداشت می شود که اصلاحات نمی تواند بدون برنامه و معیارهای از پیش تعیین شده باشد. به این معنا که ایشان از همان آغاز، هم هدف را مشخص کرده و هم راه و روش دست یابی به هدف را بیان می کند تا هرگونه توهم توطئه و یا ایجاد کژی در نهضت، غیر ممکن شود. ایشان با تاکید بر سیره عملی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی علیه السلام بر آن است تا معیارهای مشخص حرکت اصلاحی و انقلابی خود را بیان کند و اجازه ندهد که در میانه نهضت یا پس از آن کسانی سوار بر موج آن شده و جریان انحرافی را در نهضت رقم زنند.

۱۰- اصلاحات فراگیر و جامع در امت: اصلاحات ایشان اصلاحات فراگیر است که همه ابعاد جامعه و ملت و دولت را در برمی گیرد. تلاش ایشان شامل اصلاح در نظام سیاسی امت نیز خواهد بود؛ چنانکه امام حسین علیه السلام در بخشی از دعای عرفه می گوید: خدایا! تو را شکر می کنم که مرا در دولت زمامداران کفر به دنیا نیاوردی؛ چون اگر قبل از اسلام به دنیا می آمدم از نعمت اسلام و معارف عمیق آن محروم می شدم،

اما تو بر من منت نهادی و پس از سپری شدن دولت کفر و استقرار دولت اسلام مرا به دنیا آوردی. بنابراین، ایشان اصل نظام سیاسی که پیامبر صلی الله علیه و آله ساخته را درست می داند و خواهان اصلاحاتی است تا این نظام سیاسی در دست حاکم عادل باشد که بر معیارهای اسلامی تربیت شده و عمل می کند.

۱۱. احیای سنت و مبارزه با بدعت: از دیگر ویژگی های اصلاحات حسینی احیای سنت های نیک اسلامی است که پیامبر صلی الله علیه و آله به آن فرمان داده و در جامعه و امت اسلام پدید آورده بود؛ اما به سبب عملکرد برخی از بدعت گذاران، آن سنت ها مرده و به جای آن بدعت هایی به نام اسلام در جامعه رواج و گسترش یافته بود.

امام حسین علیه السلام در نامه ای که خطاب به مردم بصره می نویسد: **وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ....** ؛ من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر فرا می خوانم. سنت، مرده و بدعت زنده شده. اگر سخنم را بشنوید و فرمانم را پیروی کنید، شما را به راه رشد هدایت میکنم (تاریخ طبری، ج ۴) ایشان همچنین در مسیر راه، وقتی به فرزدق برمی خورد، اوضاع را چنین ترسیم می کند: ای فرزدق این جماعت، اطاعت خدا راه گذاشته اند، پیرو شیطان شده اند، در زمین به فساد می پردازند، حدود الهی را تعطیل کرده، به میگساری پرداخته و اموال فقیران و تهیدستان را از آن خویش ساخته اند. من سزاوارترم که برای یاری دین خدا برخیزم، برای عزت بخشیدن به دین او و جهاد در راه او، تا آنکه «کلمه الله» برتر باشد

حرکت حسینی و حرکت محمدی اما با همه اینها در عالم ماده و دنیا، تقسیم کاری شده و هریک از امامان مسئولیتی را به عهده گرفته اند و اختصاصاتی براساس این مسئولیت ها نیز دارند. بر پایه این مساله، امام حسین علیه السلام نیز مسئولیتی خاص به عهده گرفته است براساس این مسئولیت پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت خویش را با او چنین بیان می کند: **حسین منی و انا من حسین**؛ حسین از من و من از حسین هستم. این تعبیر فراتر از تعبیر نفس است به این معنا که نوعی یکتایی حتی در عالم ماده میان

امام حسین علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله وجود دارد؛ زیرا مسئولیتی که امام حسین علیه السلام پس از پیامبر به عهده می گیرد، از سنخ مسئولیت پیامبر است

نقش احیاءگری و اصلاح گری امام حسین علیه السلام

اگر پیامبر صلی الله علیه و آله همه اسلام است و حقیقت دین به ایشان، تمام و کمال یافته و احیا و اصلاح شده است، نقش احیاءگری و اصلاح گری پس از فترتی به عهده امام حسین علیه السلام نهاده می شود و حرکت حسینی همان حرکت محمدی است

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله یکتایی وجودی را در عالم مادی برای خود و امام حسین علیه السلام اثبات میکند؛ بدان معنا خواهد بود که امام حسین علیه السلام همان حقیقت وجودی پیامبر صلی الله علیه و آله است و هرگونه تشکیک و تردیدی در سنت و سیره امام حسین (علیه السلام) به معنای تردید و تشکیک در حقانیت پیامبر خواهد بود.

مسئولیت اصلاح و احیاءگری براین اساس حقیقت وجودی امام حسین (علیه السلام) همان حقیقت وجودی پیامبر صلی الله علیه و آله است و امام حسین علیه السلام همان نقش را در هستی ایفا می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله ایفا می کند و تنها تفاوت در دوره زمانی است به این معنا که پیامبر صلی الله علیه و آله در زمانی به این شکل تجلی یافته و در زمانی دیگر به شکل امام حسین علیه السلام خودنمایی و مظهریت یافته است. براین اساس، حرکت اصلاحی امام حسین علیه السلام همان حرکت اصلاحی پیامبر صلی الله علیه و آله است. اگر پیامبر صلی الله علیه و آله احیاءگر دین اسلام به عنوان یک حقیقت مستمر از زمان هبوط آدم علیه السلام به زمین تا قیامت است، امام حسین علیه السلام جلوه و مظهر دیگر از همان حقیقت احیاءگری پیامبر صلی الله علیه و آله است

امام حسین توانست همانند پیامبر، اسلام را احیا و اصلاح و اکمال و اتمام بخشد

اگر پیامبر صلی الله علیه و آله حقیقت دین را احیا و اصلاح و اتمام و اکمال کرده، امام حسین علیه السلام در برهه ای دیگر از زمان همان کار را انجام داده است. پیامبر مسئولیت می یابد تا حقیقت دین را زنده کند ولی امام حسین حقیقت اسلام را .

پیامبر **صلی الله علیه و آله** با عصر جاهلی مواجه بود که از دین و کتاب و هدایت چیزی باقی نمانده بود و پوستین وارونه دین. در این زمان، پیامبر **صلی الله علیه و آله** مسئولیت می یابد تا حقیقت دین را به تمام و کمال به جهانیان بشناساند و علیه دینها و شرایع دروغین و تحریف شده قیام کند و ریشه آنان را بسوزاند.

امام حسین **علیه السلام** نیز در زمانی قیام می کند که دین جاهلی به نام دین اسلام حاکمیت را در اختیار گرفته و گفتمان جوامع بشری شده است.

اگر پیامبر **صلی الله علیه و آله** قیام نمی کرد و آن همه اذیت و آزارها را تحمل نمی کرد **(ما اوذی نبی کما اوذیت)** هرگز اسلام نمی توانست در صحنه هستی پاگیرد و حقیقت دین برای توده ها آشکار شود؛ همین شرایط نیز برای امام حسین **علیه السلام** پیش می آید و ایشان ناچار می شود تا با خون خود خط هدایت را نشان دهد و از خطوط دروغین جدا سازد

دفاع از ارزش های اسلامی؛ هدف قیام سیدالشهداء علیه السلام قیام سیدالشهداء دفاع از ارزش های اسلامی بود نه از جان یا سرزمین و آب و خاک مسلمان ها.

حضرت خود اموال زیادی را در مدینه و اطراف مدینه داشت و دلش برای آنها نمی سوخت و آنها را رها کرد وقتی با عمرسعد صحبت می کرد گفت این مقابله تو با من باعث شقاوت تو می شود و عذاب ابدی را برای خودت می خری عمرسعد گفت: ابن زیاد خانه ام را خراب می کند و اموال را از بین می برد. حضرت فرمودند من بهتر از این خانه و اموال خود در مدینه به تو می دهم زیرا سیدالشهداء **علیه السلام** از مکتبی برخوردار بود که می توانست عمرسعد و ده ها مثل او را تامین کند؛ ولی همه را رها کرد.

ما معتقدیم و می دانیم و شواهد قطعی وجود دارد که سیدالشهداء **علیه السلام** می دانست کشته می شود، پس برای دفاع از جانش نیامده بود و به جنگ کفار و مشرکین هم نرفت؛ به جنگ کسی رفت که خودش را خلیفه پیامبر **(صلی الله علیه و آله)** وانمود می کرد و مردم را فریب می داد .

دستگاه بنی امیه وسایل تبلیغی در اختیار داشت و چقدر شعرای مسلمان و غیرمسلمان را استخدام کرده بود که علیه خاندان پیغمبر شعر بسرایند و آنها را هجو کنند کاری کرد که سالیان دراز در نماز جمعه لعن بر امیرالمؤمنین جزو واجبات بود خیال می کنید اینها یک دفعه پیدا می شود؟ رسانه های گروهی و پول ها در اختیار او بود و دیگران را متهم می کرد به اینکه اموال مردم را بیجا می خورند اما اموال دزدی از بیت المال و مردم را حق خودش وانمود می کرد. خطیبی فراموش کرد در نماز علی را لعن کند، بعد از نماز در راه به منطقه ای رسید و یادش آمد که امروز لعن علی را نکرده، همانجا بنا به لعن کردن و مسجدی بنا کرد به افتخار این که آنجا یادش آمده است!

امام حسین علیه السلام در مقابل این تبلیغات چه کند؟ دیده بود که یاران پدرش با پدرش چه کردند، دیده بود که با برادرش چه رفتاری کردند و چه طور پول های معاویه آن ها را آبستن کرد و از دور امام حسن علیه السلام پراکنده و به صفوف معاویه ملحق کرد؛ پسر عموهای خودش از بنی هاشم با پول معاویه خریده شده و به حوزه معاویه ملحق شدند، در مقابل اینها چه می توانست کند؟ چگونه عقاید اسلامی و ارزش های اسلامی را در چنین جامعه ای زنده کرد؟ خوب اندیشید و خدا برای او تدبیر کرد که جز با شهادت مظلومانه اش این کار عملی نمی شود وگرنه امام حسین علیه السلام اینقدر از سیاست دور نبود که لااقل بعد از اینکه مسلم در کوفه به شهادت رسید اقلا در روشش تجدید نظر کند، خبر شهادت مسلم قبل از رسیدن به کربلا به سیدالشهداء علیه السلام رسید ولی او راهش را ادامه داد.

ما باید بفهمیم که دفاع فقط این نیست که ما بخواهیم دشمن را مغلوب کنیم، گاهی در صحنه ای که در ظاهر انسان مغلوب می شود دفاع انجام می گیرد. نزدیک به ۱۴۰۰ سال میلیون ها انسان به برکت نام سیدالشهداء علیه السلام مسلمان شدند و از معارف اهل بیت علیهم السلام استفاده کردند؛ این پیروزی نیست؟ و الله اگر شهادت سیدالشهداء علیه السلام نبود، من و شما امروز از اسلام خبری نداشتیم و برای اهل تسنن

نیز همان قدر از اسلام که امروز دارند هم باقی نمانده بود. برای این که منطق «لعبت هاشم بالملک» شیعه و سنی نمی شناسد.

محو سنتها و رواج بدعتها دیگر به حق عمل نمی شود. پیشامدها همین است که می بینید، اوضاع زمان دگرگون شده زشتیها آشکار و نیکیها و فضیلتها از محیط ما رخت بر بسته است و از فضیلتها جز اندکی مانند قطرات ته مانده ظرف آب باقی نمانده است. مردم در زندگی پست و ذلتباری به سر می برند و صحنه زندگی، همچون چراگاهی سنگلاخ، و کم علف، به جایگاه سخت و دشواری تبدیل شده است. آیا نمی بینید که دیگر به حق عمل نمی شود، و از باطل خودداری نمی شود؟! در چنین وضعی جا دارد که شخص با ایمان (از جان خود گذشته) مشتاق دیدار پروردگار باشد. در چنین محیط ذلتبار و آلوده ای، مرگ را جز سعادت؛ و زندگی با ستمگران را جز رنج و آزردهی و ملال نمی دانم...

چرایی قیام، فساد بنی امیه، علت قیام عاشورا

اگر امام در مقابل چنین حکومتی، با عمل و یا با گفتار اظهار مخالفت نکند، برخداوند است که آن فرد ساکت را به کیفر همان ستمگر (آتش جهنم) محکوم سازد.

مسخ هویت دینی مردم: حاکمیت زمامداران اموی و اجرای سیاست های ضد اسلامی توسط آنان، هویت دینی مردم را مسخ کرده ارزشهای معنوی را در جامعه از بین رفته. امام در دنباله سخنان خود فرمود: مردم بندگان دنیايند، دین به صورت ظاهری و در حد حرف و سخن در زبانشان مطرح می شود، تا زمانی که معاش و زندگی مادیشان رونق دارد، در اطراف دین گرد می آیند، اما زمانی که با بلا و گرفتاری آزمایش شوند، دینداران در اقلیت هستند.

فتنه اموی، جنگ با اصول اسلام: بی گمان یکی از مهم ترین فتنه های عصر نخست اسلامی پس از سقیفه، سلطنت اموی بود. این فتنه در تاریخ اسلام چنان نقش مهم و اساسی ایفا کرد که شکاف نخست در سقیفه را به عنوان یک شکافی در پیکره اسلام

تثبیت کرد. بطوری که هنوز هم آثار این فتنه ها در جامعه کنونی باقی و برقرار است و پیکره اسلام از این زخم هنوز التیام نیافته است. فتنه اموی، فتنه ای است که با جنگ تنزیلی با پیامبر **صلی الله علیه و آله** آغاز و با جنگ تاویلی با تفکر نظام ولایی علیه امامان **علیه السلام** ادامه یافت.

فتنه اموی به سبب ویژگی ها و صفات شیطانی آن، همواره حق را به نام حق سرکوب کرد و اجازه نداد تاحق چنانکه شایسته و بایسته است نمود پیدا کند اگر مقابله های علی **علیه السلام** و پس از آن امام حسن مجتبی **علیه السلام** و در نهایت حرکت انقلابی امام حسین **(علیه السلام)** نبود، بی گمان فتنه اموی به هدف خود یعنی نابودی تنزیل همانند تاویل می رسید و دیگر نامی از اسلام و قرآن باقی نمی ماند.

اما رشادت های امامان **علیه السلام** و جانفشانی اهل بیت عصمت و طهارت موجب شد تا تنزیل، همچنان در عرصه توده ها باقی بماند و تاویل در میان خواص ریشه دواند. بی گمان درک لحظه های تاریخی و تاریخ ساز، تنها از اهل بصیرت برمی آید.

مبارزه برای محو بی عدالتی حرکت امام حسین **علیه السلام** اصلاح بی عدالتی و ظلم و فساد بود که در امت اسلام و جامعه اسلامی به نام اسلام و خلیفه اسلام روا می شد. هرکسی در برابر این ظلم و فساد می ایستاد به عنوان خروج از دین شناسایی و معرفی شده و به شدت سرکوب می شد.

بسیاری از اصحاب امیرمومنان علی **علیه السلام** و امام حسن **علیه السلام** به همین عنوان معرفی و به شهادت رسیده بودند که از آن جمله می توان به حجر بن عدی بن حاتم طائی و همراهانش اشاره کرد

بنابراین، در حالی که جان در طبق اخلاص نهاده بود برای اصلاح امت جدش **(صلی الله علیه و آله)** قیام می کند تا این پوستین وارونه برکند و به درستی بر تن امت کند هرچند که امت از این جراحی سخت و عمیق بر خود بپیچد و جان جراح را نیز بگیرد.

پس آن حضرت **صلی الله علیه و آله** خود را قربانی امت کرد تا امت از فساد و ظلم بیدار شده و علیه آن برخیزد و اصل نخست بعثت پیامبران یعنی قیام به عدالت را تجربه کند. (حدید ۲۵) این وصیت من به توست ای برادر! و توفیق از طرف خداست.

بر او توکل می کنم و برگشتم به سوی اوست (مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۸۸۱)

بنابراین، آن حضرت **صلی الله علیه و آله** خود را همانند پیامبران مأمور می داند که در برابر بی عدالتی و ظلم قیام کند و مردم را به قیام دعوت نماید و آنان را راهنمایی و مدیریت کند.

آن حضرت **علیه السلام** می خواهد تا با حرکت براساس سیره پیامبر **صلی الله علیه و آله** و **علی (علیه السلام)** مردم را به اسلام حقیقی رهنمون کند و نشان دهد که اسلام بی عدالتی و ظالمانه، هیچ عنصری از اسلام در خود ندارد و بوی از اسلام و اسلامیت از آن به مشام انسان نمی رسد.

آنچه از اسلام به عنوان راه سعادت و صراط مستقیم سعادت دنیوی و اخروی معرفی شده است، غیر از آن چیزی است که در اسلام خلافتی و اموی به مردم ارایه می شود. این اسلام تنها شباهتی که با اسلام حقیقی و واقعی دارد در اسلام و ظواهر آن است وگرنه از حقیقت اسلام چیزی در آن نیست.

این خلافت و اسلام را می توان رد کرد و با آن مبارزه کرد.

خروج بر چنین آیین اسلام و مبارزه با آن عین دفاع از اسلام و مسلمانان است.

بر انسان ننگ است که چنین اسلام دروغین و پوستین وارونه ای از اسلام را به عنوان اسلام بپذیرد و در چارچوب آن خدمت یا زندگی کند.

امام حسین علیه السلام و مشروعیت زدایی از نظام سیاسی جور امامان معصوم **علیه السلام** هر یک ماموریتی خاص داشته اند.

قیام امام حسین علیه السلام را از چند نظر می‌توان مهمترین عمل تلقی کرد

یکی به این دلیل که اساساً شهادت مهمترین عمل است و عالی‌ترین نوع، شهادت اباعبدالله علیه السلام است که به اذن خدا صورت گرفت.

تمام اسلام وابسته به شهادت امام حسین علیه السلام بوده و با این شهادت اسلام بیمه شد پس از شهادت امام حسین علیه السلام، تا ظهور و پس از آن نیاز به بیمه ساختن اسلام نبوده است و هر اقدامی که پس از آن شده تنها در راستای تقویت و تکامل بوده است.

اباعبدالله علیه السلام حقیقت محبت اهل بیت علیهم السلام عصمت و طهارت را به معرض نمایش گذاشت همین امروز قیام امام حسین علیه السلام می‌تواند برای جامعه ما درس آموز باشد،

در همین مقاطع گذشته انقلاب هر روز، یک گونه از حماسه حسینی درس گرفتیم و از پیام‌های آن حضرت استفاده کردیم و گره‌های مان را گشودیم و به این کمال کنونی رسیدیم. زمانی که بعضی‌ها می‌خواستند عاشورا را در حد یک رابطه عاطفی با اباعبدالله تنزل دهند و آن را غیر انقلابی کنند،

حقیقت قیام اباعبدالله علیه السلام، همانا امر به معروف و نهی از منکر است اباعبدالله علیه السلام شب عاشورا سخنان تاریخی عجیبی بیان کردند و خطاب به یاران شان فرمودند که من بیعت را از شما برداشتم و از شما راضی هستم کار شما اینجا به پایان رسیده، من را می‌کشند و شما بروید.

شعار اصلی عاشورا **هیئات منا الذله** است و مرحله دوم قیام، درگیری برای سرنگونی یزید و نجات امت اسلام نیست، بلکه این مرحله دفاع جانانه، عزتمندانه، سلحشورانه و پرحماسه برای حفظ عزت است.

حفظ عزت توسط امام حسین به قیمت شهادت خود و فرزندان و یارانش و اسیرشدن اهل بیتش انجامید، حفظ عزت یک امام در موقعیت خطیر مساوی با حفظ اصل اسلام است.

بخش ۷ : امام حسین علیه السلام در راه و مسیر کربلا

اجازه خواستن فرشتگان و اجنه برای همراهی امام حسین در کربلا «شیخ مفید محمدبن محمد نعمان» در کتاب «مولد النبی و مولد الاوصیاء» با اسناد خویش از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمودند: هنگامی که امام حسین علیه السلام قصد خروج از مکه را کرد، دسته‌های بسیاری از ملائکه در حالی که در صفوف آراسته و همگی مسلح و سوار بر اسبان بهشتی بودند،

خدمت امام حسین علیه السلام رسیدند، پس از عرض سلام، گفتند: ای کسی که پس از جد و پدرت، حجت خدا بر خلقی! همانا که خدا جد بزرگوارت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در بسیاری از جنگ‌هایش به وسیله ما کمک و یاری داد و حال نیز ما را به کمک و یاری تو فرستاده.

امام حسین علیه السلام فرمودند: می‌عادگاه من با شما در گودالی است که سرانجام در آن به شهادت خواهم رسید و آن، همان سرزمین کربلا است، هنگامی که به آن سرزمین رسیدم، شما نزد من بیایید. آنها گفتند: خداوند به ما امر فرموده که فرمانبر تو باشیم پس اگر از دشمنانت می‌ترسی تو را همراهی می‌کنیم. امام علیه السلام فرمودند: تا هنگامیکه من به آن سرزمین نرسیده‌ام، کسی نمی‌تواند آسیبی به من بزند.

کربلا مأمن شیعیان من است! سپس گروه‌ها و دسته‌هایی از اجنه مؤمن خدمت امام حسین علیه السلام آمده و گفتند: ای سید و مولای ما! ما از شیعیان و یاران تو هستیم، هر فرمانی که می‌خواهی صادر کن. اگر اکنون فرمان دهی که تمامی دشمنانت را از بین ببریم، بدون آن که حرکتی نمایی، این کار را انجام خواهیم داد

حضرت در حق ایشان دعا کرده و فرمودند: خداوند به شما جزای خیر دهد! آیا نخوانده‌اید در قرآنی که بر جدم رسول خدا نازل شد، خداوند می‌فرماید: **قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ؛** ای پیامبر! به آنان بگو که

اگر در خانه‌های خود نیز بمانید، کسانی که مرگ آنها مقدر شده است (با پای خود) به سوی قتلگاه‌های خویش می‌روند.

پس اگر من نیز در شهر و وطن خود بمانم، پس این مردم شقی و بدبخت با چه چیز امتحان شوند؟ و چه کسی در قبر من جای گیرد؟ خداوند آن روز که بساط زمین را می‌گستراند، کربلا را برای من انتخاب کرد و آن جا را مأمن و پناهگاه شیعیان و محبان من قرار داد.

اعمال و نمازشان در آن جا مقبول و دعایشان قرین استجابت قرار می‌گیرد و کربلا مسکن شیعیان من است تا در دنیا و آخرت ایمن باشند. اما شما روز شنبه که مصادف روز عاشورا است در آن جا حاضر شوید.

در روایتی: در روز جمعه نزد من بیایید که آن روز، روز عاشورا است و روزی است که من در عصر آن روز کشته می‌شوم و پس از کشته شدنم، دیگر دشمنانم به دنبال قتل کسی از خانواده و برادران و خاندان من نخواهند بود و سر بریده مرا نزد یزید بن معاویه می‌فرستند.

چنین گفتند: «ای دوست خدا! و ای پسر دوست خدا! اطاعت تو لازم است و ما نمی‌توانیم مخالفت اوامر تو را انجام دهیم، در این مورد مخالفت نموده و تمامی دشمنانت را قبل از آن که به تو دسترسی پیدا کنند از میان می‌بریم.

امام علیه السلام فرمودند: به خدا سوگند، من خودم بر انجام این کار از شما توانا ترم؛ اما این آزمایشی است تا حجت تمام شود، تا آنانی که هلاک می‌شوند با دلیلی روشن هلاک شوند و آنهایی که زنده می‌مانند نیز با بی‌نه و دلیل واضح و روشن زنده بمانند.

ملاقات با «بشر بن غالب» امام حسین علیه السلام همچنان به راه خویش ادامه می‌داد تا آن که به منزلگاه «ذات العرق» رسید، در این منزلگاه امام علیه السلام با «بشر بن غالب» که از سمت عراق می‌آمد مواجه شد، از او درباره اوضاع عراق سؤال فرموده و پرسیدند:

وضعیت عراقیان چگونه است؟ بشر گفت: (یا حسین!) من آنها را در حالی ترک کردم که دل‌هایشان با تو بود و شمشیرهایشان علیه تو! امام علیه السلام فرمودند: ای برادر بنی اسد! راست گفتم. خداوند هرچه را که بخواهد انجام می‌دهد و به آنچه اراده کند فرمان می‌دهد.

خبر غیبی حسین علیه السلام از آینده کوفیان آن شب را امام علیه السلام در منزلگاه «ثعلبیه» سپری کرد، صبحگاه مردی که با کنیه او «ابا هره ازدی» بود از سمت کوفه آمده، و خدمت امام علیه السلام رسید، سلام کرده و سپس گفت: ای پسر پیامبر! چرا از حرم خدا و از حرم جدّ رسول خدا بیرون آمدی؟

امام حسین علیه السلام فرمودند: ای ابا هره! بنی امیه اموالم را گرفتند، صبر کردم، مرا دشنام داده و آبرویم را ریختند، باز هم صبر نمودم و تحمل کردم، تا این که خواستند خونم را بریزند، من فرار کردم.

به خدا سوگند که این مردم مرا خواهند کشت؛ اما خداوند نیز (در عوض) لباس ذلتی را بر تن آنها می‌کند و شمشیر برانی را بر آنها مسلط می‌کند و خداوند اختیار حکومت ایشان را به کسی خواهد داد که آنان را از قوم سباء که زنی برایشان حکومت می‌کرد، پست‌تر و ذلیل‌تر کند.

شهادت در راه خدا؛ آرزوی اولیا با آنکه حضرت بیعت خویش را از یاران برداشته بود، لکن آنها عشق خود را به کشته شدن در راه خدا و حمایت از فرزند پیامبر و مبارزه با ظالمان، ابراز کرده **الحمد لله الذی اکرنا بنصرک و شرفنا بالقتل معک**؛ سپاس خدایی را که با یاری کردن تو ما را گرامیداشت و با کشته شدن همراه تو، ما را شرافت بخشید.

بخش ۸ : حادثه کربلا روز شمار محرم

امام حسین علیه السلام در روز پنجشنبه **دوم محرم** الحرام سال ۶۱ هجری به کربلا وارد شد. عالم بزرگوار «سید بن طاووس» نقل کرده است که: امام علیه السلام چون به کربلا رسید، پرسید: نام این سرزمین چیست؟ همینکه نام کربلا را شنید فرمود: این مکان جای فرود آمدن ما و محل ریختن خون ما و جایگاه قبور ماست

این خبر را جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من داده است در این روز «حر بن یزید ریاحی» ضمن نامه‌ای «عبیدالله بن زیاد» را از ورود امام علیه السلام به کربلا آگاه نمود. به اهل کوفه نامه‌ای نوشت و گروهی از بزرگان کوفه که مورد اعتماد حضرت بودند را از حضور خود در کربلا آگاه کرد. حضرت نامه را به «قیس بن مسهر» دادند تا عازم کوفه شود. اما ستمگران پلید این سفیر جوانمرد امام را دستگیر کرده و به شهادت رساندند. زمانی که خبر شهادت قیس به امام علیه السلام رسید

حضرت گریست و اشک بر گونه مبارکش جاری شد و فرمود: **اللهم اجعل لنا ولشيعتنا عندك منزلا كريما ...** خداوندا! برای ما و شیعیان ما در نزد خود قرارگاه والایی قرار ده و ما را با آنان در جایگاهی از رحمت خود جمع کن،

روز سوم عمر بن سعد با چهار هزار سپاه از اهل کوفه وارد کربلا شد. امام قسمتی از زمین کربلا که قبر مطهرش در آن واقع می‌شد را از اهالی نینوا به شصت هزار درهم خریداری کرد و با آنها شرط کرد که مردم را برای زیارت راهنمایی نموده و زوار او را تا سه روز میهمان کنند.

در این روز «عمر بن سعد» مردی بنام «کثیر بن عبدالله» که مرد گستاخی بود را نزد امام فرستاد تا پیغام او را به حضرت برساند. کثیر به عمر گفت: اگر بخواهید در همین ملاقات حسین را به قتل برسانم؛ ولی عمر نپذیرفت و گفت: فعلا چنین قصدی نداریم. هنگامی که وی نزدیک خیام رسید، (ابو ثمامه صیداوی) «همان مردی که ظهر عاشورا نماز را به یاد آورد» نزد امام بود

عرض کرد: این شخص که می آید، بدترین مردم روی زمین است. به او گفت: شمشیرت را بگذار و نزد امام برو. گفت: هرگز چنین نمی کنم: پیغامت را به من بسیار تا برای امام ببرم، تو مرد زشت کاری هستی. قبول نکرد، برگشت و ماجرا را برای ابن سعد بازگو کرد. سرانجام عمر بن سعد با فرستادن پیکی دیگر از امام پرسید: برای چه به اینجا آمده ای؟ فرمود: مردم کوفه مرا دعوت کرده اند و پیمان بسته اند، بسوی کوفه می روم و اگر خوش ندارید بازمی گردم.

روز چهارم: عبیدالله بن زیاد مردم کوفه را در مسجد جمع و سخنرانی نمود و مردم را برای شرکت در جنگ با امام حسین علیه السلام تشویق و ترغیب نمود به دنبال آن ۱۳ هزار نفر در قالب ۴ گروه که عبارت بودند از:

۱- شمر بن ذی الجوشن با چهار هزار نفر

۲- یزید بن رکاب کلبی با دو هزار نفر

۳- حصین بن نمیر با چهار هزار نفر

۴- مضایر بن رهینه مازنی با سه هزار نفر، به سپاه عمر بن سعد پیوستند. بهم پیوستن نیروهای فوق از این روز تا روز عاشورا بود.

روز پنجم: عبیدالله بن زیاد، شخصی بنام «شبت بن ربعیرا» به همراه یک هزار نفر به طرف کربلا گسیل داد و دستور داد تا شخصی بنام «زجر بن قیس» بر سر راه کربلا بایستد و هر کسی را که قصد ملحق به امام حسین دارد به قتل برساند. همراهان این مرد ۵۰۰ نفر بودند ولی عامر بن سلامه خود را به امام ع رساند و به شهادت رسید.

روز ششم: عبیدالله نامه ای برای عمر بن سعد فرستاد که: من از نظر نیروی نظامی اعم از سواره و پیاده تو را تجهیز کرده ام. توجه داشته باش که هر روز و هر شب گزارش کار تو را برای من می فرستند «حبیب بن مظاهر اسدی» به امام حسین علیه السلام عرض کرد: یابن رسول الله! در این نزدیکی طائفه ای از بنی اسد سکونت دارند که اگر

اجازه دهی من به نزد آنها بروم و آنها را به سوی شما دعوت نمایم

امام اجازه دادند و حبیب بن مظاهر شبانگاه بیرون آمد و نزد آنها رفت و به آنان گفت: سپس مردان قبیله که تعدادشان به ۹۰ نفر می‌رسید برخاستند در این میان مردی مخفیانه عمر بن سعد را آگاه کرد و او مردی بنام «ازرق» را با ۴۰۰ سوار به سویشان فرستاد. آنان در میان راه با یکدیگر درگیر شدند، در حالی که فاصله چندانی با امام حسین علیه السلام نداشتند

هنگامی که یاران بنی‌اسد دانستند تاب مقاومت ندارند، در تاریکی شب پراکنده شدند و به قبیله خود بازگشتند و شبانه از محل خود کوچ کردند که مبادا عمر بن سعد بر آنان بتازد. حبیب بن مظاهر به خدمت امام علیه السلام آمد و جریان را بازگو کرد. امام ع فرمودند: «لا حول ولا قوة الا بالله»

روز هفتم: عبید الله ضمن نامه‌ای به عمر بن سعد از وی خواست تا با سپاهیان خود بین امام حسین و یاران، و آب فرات فاصله ایجاد کرده و اجازه نوشیدن آب به آنها ندهد. عمر نیز بدون فاصله «عمرو بن حجاج» را با ۵۰۰ سوار در کنار شریعه فرات مستقر کرد و مانع دسترسی امام حسین علیه السلام و یارانش به آب شدند مردی به نام «عبدالله بن حصین، فریاد برآورد: ای حسین! این آب را دیگر بسان رنگ آسمانی نخواهی دید! به خدا سوگند که قطره‌ای از آن را نخواهی آشامید، تا از عطش جان دهی! امام علیه السلام فرمودند: خدایا! او را از تشنگی بکش و هرگز او را مشمول رحمت خود قرار نده. بعد از مدتی در حالی که بیمار بود، آنقدر آب می‌آشامید تا شکمش بالا می‌آمد و آن را بالا می‌آورد و باز فریاد می‌زد: العطش! آب می‌خورد، ولی سیراب نمی‌شد تا به هلاکت رسید.

روز هشتم: امام حسین علیه السلام و اصحابش از تشنگی سخت آزرده خاطر شده بودند بنابراین امام علیه السلام کلنگی برداشت و در پشت خیمه‌ها به فاصله نوزده گام به طرف قبله، زمین را کند، آبی گوارا بیرون آمد و همه نوشیدند و مشکها را پر کردند، سپس آن

آب ناپدید شد و دیگر نشانی از آن دیده نشد. هنگامی که خبر این ماجرا به عبیدالله بن زیاد رسید پیکی نزد عمر بن سعد فرستاد که: به من خبر رسیده است که حسین چاه می‌کند و آب بدست می‌آورد

به محض اینکه این نامه به تو رسید، بیش از پیش مراقبت کن که دست آنها به آب نرسد و کار را بر حسین علیه السلام و یارانش سخت‌بگیر. عمر بن سعد دستور وی را عمل نمود یزید بن حصین همدانی از امام علیه السلام اجازه گرفت تا با عمر بن سعد گفتگو کند حضرت اجازه داد و او بدون آنکه سلام کند بر عمر بن سعد وارد شد؛ عمر بن سعد گفت: ای مرد همدانی! چه چیز تو را از سلام کردن به من بازداشته است؟ مگر من مسلمان نیستم؟ گفت: اگر تو خود را مسلمان می‌پنداری پس چرا بر عترت پیامبر شوریده و تصمیم به کشتن آنها گرفته‌ای و آب فرات را که حتی حیوانات این وادی از آن می‌نوشند از آنان مضایقه می‌کنی؟

عمر بن سعد سر به زیر انداخت و گفت: ای همدانی! من می‌دانم که آزار دادن به این خاندان حرام است، من در لحظات حساسی قرار گرفته‌ام و نمی‌دانم باید چه کنم؛ آیا حکومت ری را رها کنم، حکومتی که در اشتیاقش می‌سوزم؟ و یا دستانم به خون حسین آلوده گردد، در حالی که می‌دانم کیفر این کار، آتش است؟ ای مرد همدانی! حکومت ری به منزله نور چشمان من است و من در خود نمی‌بینم که بتوانم از آن گذشت کنم. یزید بن حصین ماجرا را به عرض امام رساند و گفت: عمر بن سعد حاضر شده است شما را در برابر حکومت ری به قتل برساند امام مردی از یاران خود بنام «عمر بن قرظة» را نزد ابن سعد فرستاد و از او خواست تا شب هنگام در فاصله دو سپاه با هم ملاقاتی داشته باشند. شب هنگام امام حسین علیه السلام با ۲۰ نفر و عمر بن سعد با ۲۰ نفر در محل موعود حاضر شدند

امام حسین علیه السلام به همراهان خود دستور داد تا برگردند و فقط برادر خود عباس و فرزندش علی اکبر را نزد خود نگاه داشت. عمر بن سعد نیز فرزندش حفص و غلامش

را نگه داشت و بقیه را مرخص کرد. در این ملاقات عمر بن سعد هر بار در برابر سؤال امام علیه السلام که فرمود: آیا می‌خواهی با من مقاتله کنی؟ عذری آورد. یک بار گفت: می‌ترسم خانه‌ام را خراب کنند امام فرمود: من خانه‌ات را می‌سازم. ابن سعد گفت: می‌ترسم اموال و املاکم را بگیرند! فرمود: من بهتر از آن را به تو خواهم داد، از اموالی که در حجاز دارم

عمر بن سعد گفت: من در کوفه بر جان افراد خانواده‌ام از خشم ابن زیاد بیمناکم و می‌ترسم آنها را از دم شمشیر بگذرانند. حضرت هنگامی که مشاهده کرد عمر بن سعد از تصمیم خود باز نمی‌گردد، از جای برخاست در حالی که می‌فرمود: تو را چه می‌شود؟ خداوند جانت را در بسترت بگیرد و تو را در قیامت نیامرزد

به خدا سوگند! من می‌دانم که از گندم عراق نخواهی خورد ابن سعد با تمسخر گفت: جو ما را بس است پس از این ماجرا، عمر بن سعد نامه‌ای به عبیدالله نوشت و ضمن آن پیشنهاد کرد که حسین علیه السلام را رها کنند؛ چرا که خودش گفته است که یا به حجاز برمی‌گردم یا به مملکت دیگری می‌روم. عبیدالله در حضور یاران خود نامه ابن سعد را خواند، «شمر بن ذی الجوشن» سخت برآشفست و نگذاشت عبیدالله با پیشنهاد عمر موافقت کند

روز نهم: (تاسوعای حسینی) شمر با نامه‌ای که از عبیدالله داشت از «نخیله» که لشکرگاه و پادگان کوفه بود با شتاب بیرون آمد و پیش از ظهر روز پنجشنبه نهم محرم وارد کربلا شد و نامه عبیدالله را برای عمر بن سعد قرائت کرد

ابن سعد به شمر گفت: وای بر تو! خدا خانه‌ات را خراب کند، چه پیام زشت و ننگینی برای من آورده‌ای. به خدا قسم! تو عبیدالله را از قبول آنچه من برای او نوشته بودم بازداشتی و کار را خراب کردی شمر که با قصد جنگ وارد کربلا شده بود، از عبیدالله بن زیاد امان نامه‌ای برای خواهرزادگان خود و از جمله حضرت عباس علیه السلام گرفته بود که در این روز امان نامه را بر آن حضرت عرضه کرد و ایشان نپذیرفت

شمر نزدیک خیام امام آمد و عباس علیه السلام، عبدالله، جعفر و عثمان فرزندان امام علی علیه السلام که مادرشان ام البنین بود را طلبید. آنها بیرون آمدند، شمر گفت: از عبیدالله برایتان امان گرفته ام. آنها همگی گفتند: خدا تو را و امان تو را لعنت کند، ما امان داشته باشیم و پسر دختر پیامبر امان نداشته باشد؟ اعلان جنگ شد.

امام حسین علیه السلام فرمود: ای عباس! جانم فدای تو باد، بر اسب خود سوار شو و از آنان بپرس که چه قصدی دارند؟ حضرت عباس خبر آورد که اینان می گویند: یا حکم امیر را بپذیرید یا آماده جنگ شوید. امام به عباس فرمودند: اگر می توانی آنها را متقاعد کن که جنگ را تا فردا به تاخیر بیندازند و امشب را مهلت دهند تا ما با خدای خود راز و نیاز کنیم و به درگاهش نماز بگذاریم.

خدای متعال می داند که من بخاطر او نماز و تلاوت قرآن را دوست دارم. به شما تا فردا مهلت می دهیم، اگر تسلیم شدید شما را به عبیدالله می سپاریم وگرنه دست از شما برنخواهیم داشت.

یاران شب عاشورا تمنا کردند پای رکاب اباعبدالله علیه السلام به شهادت برسند

فقط برای اینکه شهادت امام حسین علیه السلام را چند لحظه به تعویق بیندازند، زیرا نمی توانستند تحمل کنند که آنها بمانند و ولی خدا به شهادت برسد.

شهدای کربلا به اذن ولی خدا و برای دفاع از ولایت به شهادت رسیدند، حقیقت حماسه عاشورا برای یاران اباعبدالله الحسین علیه السلام دفاع از ولایت بود و شهدای کربلا شهدای راه ولی الله اعظم بودند

شهدای کربلا دیگر شهدای راه ظلم ستیزی نبودند زیرا مبارزه با ظلم یزید به پایان رسیده است؛ بلکه شهدای راه عزت بودند، نه شهدای راه عزت خودشان، زیرا آنها برای حفظ عزت ولی خدا جنگیدند. بی تردید شهدای کربلا مستقیم فدای ولی الله شدند، بی شک حماسه عاشورا بدون یاران اباعبدالله الحسین (علیه السلام) شکل کامل خودش را پیدا نمی کرد.

سخنان سید الشهداء علیه السلام در شب عاشورا

حسین بن علی علیه السلام نزدیک غروب تاسوعا پس از آنکه از طرف دشمن مهلت داده شد (یا پس از نماز مغرب)، در میان افراد بنی هاشم و یاران خویش قرار گرفت و این خطابه را ایراد فرمود: خدا را به بهترین وجه ستایش کرده و در شداید و آسایش و رنج و رفاه در مقابل نعمتهایش سپاسگزارم. خدایا! تو را می ستایم که بر ما خاندان، با نبوت، کرامت بخشیدی و قرآن را به ما آموختی و با دین و آیین آشنایمان ساختی و به ما گوش (حق شنو) و چشم (حق بین) و قلب (روشن) عطا فرمودی و از گروه مشرک و خدانشناس نگرداندی.

اما بعد، من اصحاب و یارانی بهتر از یاران خود ندیدم و اهل بیت و خاندانی باوفاتر و صدیقتر از اهل بیت خود سراغ ندارم. خداوند به همه شما جزای خیر دهد. آنگاه فرمود: جدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خبر داده بود که من به عراق فراخوانده می شوم و در محلی به نام عمورا و کربلا فرود آمده و در همانجا به شهادت می رسم و اکنون وقت این شهادت رسیده است **قد قرب الموعد**

به اعتقاد من همین فردا، دشمن جنگ خود را با ما آغاز خواهد نمود و حالا شما آزاد هستید و من بیعت خود را از شما برداشتم و به همه شما اجازه می دهم که از این سیاهی شب استفاده کرده و هر یک از شما دست یکی از افراد خانواده مرا بگیرد و به سوی آبادی و شهر خویش حرکت کند و جان خود را از مرگ نجات بخشد؛

زیرا این مردم فقط در تعقیب من هستند و اگر بر من دست یابند با دیگران کاری نخواهند داشت. خدا به همه شما جزای خیر و پاداش نیک عنایت کند.

آخرین آزمایش: نتیجه این آزمایش، عکس العمل یاران آن بزرگوار بود که هر یک با بیان خاص، وفاداری خود را به آن حضرت و استقامت و پایداری خویش را تا آخرین قطره خون اعلام داشتند و بدین گونه از این آزمایش، روسفید و سرفراز بیرون آمدند.

۱- اولین کس برادرش عباس بن علی علیه السلام بود. او چنین گفت: **لا أرنا الله ذلک أبدا؛**

خدا چنین روزی را نیاورد که ما تو را بگذاریم و به سوی شهر خود برگردیم

۲- آنگاه سایر افراد بنی هاشم در تعقیب گفتار حضرت ابوالفضل علیه السلام و در همین

زمینه سخنانی گفتند که امام نگاهی به فرزندان عقیل کرد و چنین گفت: **حسبکم من**

القتل بمسلم اذهبوا قد أذنت لکم؛ کشته شدن مسلم برای شما بس است، من به

شما اجازه دادم بروید.

در پاسخ امام گفتند: در این صورت اگر از ما سؤال شود که چرا دست از مولا و

پیشوای خود برداشتید چه بگوییم؟ نه، به خدا سوگند! هیچ گاه چنین کاری را انجام

نخواهیم داد.

۳- مسلم بن عوسجه گفت: ما چگونه دست از یاری تو برداریم؟ در این صورت در

پیشگاه خدا چه عذری خواهیم داشت؟ به خدا سوگند! من از تو جدا نمی شوم تا با

نیزه خود سینه دشمنان تو را بشکافم و تا شمشیر در اختیار من است با آنان بجنگم.

۴- سعد بن عبدالله چنین گفت: به خدا سوگند! ما دست از یاری تو بر نمی داریم تا

در پیشگاه خدا ثابت کنیم که حق پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در باره تو مراعات نمودیم.

به خدا سوگند! اگر بدانم که هفتاد مرتبه کشته می شوم و بدنم را آتش زده و خاکسترم

را زنده می کنند، باز هم هرگز دست از یاری تو بر نمی دارم و پس از هر بار زنده شدن

به یاری ات می شتابم؛ در صورتیکه می دانم این مرگ یک بار بیش نیست و پس از آن

نعمت بی پایان خدا.

۵- زهیر بن قین گفت: به خدا سوگند! دوست داشتم که در راه حمایت تو هزار بار

کشته، باز زنده و دوباره کشته شوم و باز آرزو داشتم که با کشته شدن من، تو یا یکی

از این جوانان بنی هاشم از مرگ نجات یابید.

۶- در همین ساعتها بود که خبر اسارت فرزند محمد بن بشیر حضرمی (یکی از یاران)

به وی رسید. امام به او فرمود: تو آزادی، برو و برای آزادی فرزندت تلاش کن.

۷. محمد بن بشیر گفت: به خدا سوگند! من هرگز دست از تو بر نمی دارم. و این جمله را نیز اضافه نمود: درندگان بیابانها مرا قطعه قطعه کنند و طعمه خویش قرار دهند اگر دست از تو بر دارم.

آنگاه که حسین بن علی علیه السلام این عکس العمل را از افراد **بنی هاشم** و صحابه و یارانش دید و آن کلمات و جملاتی که دلیل بر آگاهی و احساس مسئولیت و وفاداری آنان به مقام امامت بود، شنید، در ضمن دعا برای آنان، قاطعانه و صریح فرمود: **إِنِّي غَدًا أَقْتَلُ وَ كَلِّمُ تَقْتُلُونَ...!** من فردا کشته خواهم شد و همه شما و حتی قاسم و عبدالله شیرخوار، نیز با من کشته خواهند شد.

همه یاران آن حضرت با شنیدن این بیان، یکصدا چنین گفتند: ما نیز از خدای بزرگ سپاسگزاریم که با یاری تو به ما کرامت و با کشته شدن در رکاب تو به ما عزت و شرافت بخشید. ای فرزند پیامبر! آیا ما نباید خشنود باشیم از اینکه در بهشت با تو هستیم؟ طبق نقل خرائج راوندی، امام پرده را از جلوی چشم آنان کنار زد و یکایک آنان محل خود و نعمتهایی را که در بهشت برایشان مهیا شده است، مشاهده نمودند. **نزدیک عاشورا** امام دستور کندن خندق و آوردن هیزم جهت محافظت از خیمه ها را میدهد و شب عاشورا با یاران صحبت میکنند که آخر پیکار و جهاد، شهادت و کشته شدن است.

امام روز عاشورا به صحبت پرداخته و خود را کامل معرفی مینمایند و علت حرکت و هدف از بیعت نکردن با یزید را کاملا تشریح مینمایند و جابر انصاری و دیگران را شاهد میگیرد

امام، برای آخرین بار اتمام حجت میکند، نیرنگ بازان و تربیت شدگان معاویه برای اینکه سخنان امام به لشگریان نرسد و سست نشوند شروع به هیاهو و هو میکنند کف میزنند و امام شروع به خواندن قرآن میکند و سر و صدا و کف زدن شدت می یابد تا از فریبی که به مردم داده اند سخنان حق نرسد.

امام در اولین برخورد با سپاه حر خطبه‌ای می‌خواند و علت قیام را بیان می‌کند

حضرت **علیه السلام** در روز عاشورا در اشعاری چنین خود و هدف قیامش را تبیین می‌کند:

الموت اولی من رکوب العار/ والعار اولی من دخول النار/

انا الحسین بن علی / احمی عیالات ابی /

آلیت ان لا اثنی / امضی علی دین النبی مردن از آلودگی به عار و ننگ بهتر است، و عار و ننگ از ورود به آتش بهتر. من حسین فرزند علی هستم، از خاندان پدرم حمایت می‌کنم، سوگند خورده‌ام که به دشمن پشت نکنم؛ و پیرو دین نبی اکرم **صلی الله علیه و آله** باشم. براساس آموزه‌های اسلامی، سکوت در برابر ظلم و ظالمان، گناهی بزرگ است. هر انسانی واجب است به حکم امر به معروف و نهی از منکر به نفع عدالت سخن بگوید و عمل کند.

امام حسین **علیه السلام** حتی اگر برای اصلاح امت جدش قیام نمی‌کرد، خود را موظف می‌دانست تا برای دفاع از مظلوم قیام کند حتی اگر بداند در این راه کشته می‌شود؛ زیرا حکم خدا و سیره پیامبر و امیرمؤمنان **علیهم السلام** دفاع از مظلوم در برابر ظالم بوده است **كُونُوا لِلظَّالِمِ خَصْمًا وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا** دشمن ظالم و یاور مظلوم باشید (نهج البلاغه) آن حضرت **علیه السلام** همانند جد و پدرش که برای عدالت شهید شدند، شهید شد تا نشان دهد که اسلام جز تحقق عدالت و قسط چیزی نیست و اسلام بی عدالت، پوستین وارونه و دروغین است.

حر بن ریاحی به عمر سعد می‌گوید سخنان امام شما را قانع نمی‌کند، عمر سعد در جواب می‌گوید چرا اگر دست خودم می‌بود نمی‌آمدم، حر با تعدادی به سپاه اسلام می‌پیوندند. عمر سعد با انداختن تیر آغازگر جنگ است و برای رسیدن به جایزه اش تعدادی را شاهد می‌گیرد. حر با حمله خود تعدادی را به هلاکت رسانده و خود شهید میشود. یاران امام تا خود زنده اند اجازه میدان به بنی هاشم نمی‌دهند وقتی دشمن

می بیند تعداد کشته هایش بیشتر از یاران امام است، اقدام به تیر اندازی میکنند و از خاندان پیامبر ۱۷ تن به شهادت میرسند.

موعظه امام به لشکر عمر سعد امام حسین ع به دشمنان نزدیک شد و خطاب به آنان فرمود: «یا وِیْلَکُمْ اَتَقْتُلُوْنِیْ عَلٰی سُنَّةِ بَدَلْتُمْهَا؟ اَمْ عَلٰی شَرِیْعَةٍ غَیْرَتُمْهَا، اَمْ عَلٰی جُرْمٍ فَعَلْتُمْهُ، اَمْ عَلٰی حَقٍّ تَرَکْتُمْهُ؟» وای بر شما! چرا با من می جنگید؟ آیا سنتی را تغییر داده ام؟ یا شریعتی را دگرگون ساخته ام؟ یا جرمی مرتکب شده ام؟ و یا حقی را ترک کرده ام؟. گفتند: «اِنَّا نَقْتُلُکَ بُغْضًا لِاَبِیْکَ» به خاطر کینه ای که از پدرت به دل داریم، با تو می جنگیم و تو را می کشیم. (ینابیع الموده، ج ۳ ص ۷۹)

مرگ بهتر از زندگی ننگین است! امام ع به میدان آمد و مبارز طلبید، هر کس از پهلوانان سپاه دشمن پیش آمد او را به خاک افکند، تا آنجا که بسیاری از آنان را به هلاکت رساند آنگاه به میمنه (به جانب راست سپاه) حمله کرد و فرمود: «الْمَوْتُ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ» مرگ بهتر از زندگی ننگین است

سپس به میسره (جانب چپ سپاه) یورش برد و فرمود: اَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ / اَلَيْتُ اَنْ لَا اَنْتَنِيْ اَحْمٰی عِيَالَاتِ اَبِيْ / اَمْضٰی عَلٰی دِیْنِ النَّبِیِّ منم حسین بن علی ، سوگند یاد کردم که (در برابر دشمن) سر فرود نیاورم، از خاندان پدرم حمایت می کنم و بر دین پیامبر رهسپارم. (بحارالانوار، ج ۴۵ ص ۴۹) و در روایت دیگر آمده است، امام فرمود: مَوْتُ فِي عِرِّ خَيْرٌ مِنْ حَيَاةٍ فِي ذُلٍّ مرگ با عزت بهتر از زندگی با ذلت است (بحارالانوار ج ۴۵ ص ۱۹۲)

اگر دین ندارید آزاد مرد باشید!

امام ع به هر سو یورش برد و گروه عظیمی را به خاک افکند. عمر سعد فریاد برآورد: آیا می دانید با چه کس می جنگید؟ او فرزند همان دلاور میدان ها و قهرمانان عرب است، از هر سو به وی هجوم آورید. بعد از این فرمان چهار هزار تیرانداز از هر سو امام را هدف قرار دادند و از سوی دیگر به جانب خیمه ها حمله ور شدند و میان آن حضرت و خیامش فاصله انداختند

امام فریاد برآورد: «وَيَحْكُمُ يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ!.....إِنْ كُنْتُمْ عَرَبًا كَمَا تَزْعُمُونَ» وای بر شما! ای پیروان آل ابی سفیان! اگر دین ندارید و از حسابرسی روز قیامت نمی ترسید لاقلاً در دنیای خود آزاده باشید، و اگر خود را عرب می دانید به خلق و خوی عربی خویش پایبند باشید. شمر صدا زد: ای پسر فاطمه! چه می گویی؟ امام فرمود: «أَنَا الَّذِي أَقَاتِلُكُمْ، وَ تُقَاتِلُونِي، وَ النَّسَاءُ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحُ، فَأَمْنَعُوا عُنَاتِكُمْ وَ طُغَاتِكُمْ وَ جُهَالِكُمْ عَنِ التَّعَرُّضِ لِحَرَمِي مَا دُمْتُ حَيًّا»

من با شما جنگ دارم و شما با من، ولی زنان که گناهی ندارند، پس تا زمانی که زنده هستم، سپاهیان طغیانگر و نادان خود را از تعرض به حرم من باز دارید. شمر گفت: راست می گوید. آنگاه به لشکریان خویش رو کرد و گفت: «از حرم او دست بردارید و به خودش حمله کنید که به جانم سوگند هموردی است بزرگوار! سپاه دشمن از هر طرف به سوی امام ع حمله ور شدند و امام در جستجوی آب به سوی فرات رفت ولی سپاهیان همگی هجوم آوردند و مانع شدند.

مناجات با خدا و نفرین به دشمن در روز عاشورا امام حسین ع به سوی فرات روانه شد که شمر گفت: به خدا سوگند! به آن نخواهی رسید تا در آتش درآبی! شخص دیگری گفت: یا حسین! آیا آب فرات را نمی بینی که مثل شکم ماهی می درخشد؟! به خدا سوگند! از آن نخواهی چشید تا آن که با لب تشنه از جهان چشم بپوشی!

امام گفت: «اللَّهُمَّ أَمِئْتُهُ عَطَشًا» خدایا! او را تشنه بمیران. راوی می گوید: به خدا سوگند پس از نفرین امام آن شخص به مرض عطش گرفتار شد، به گونه ای که پیوسته می گفت: به من آب دهید! آبش می دادند تا آنجا که آب از دهانش می ریخت همچنان می گفت: آبم دهید که تشنگی مرا کشت! پیوسته این چنین بود تا آن که به هلاکت رسید!

عاشورا: اینک ۷۲ یار و هزاران دشمن کینه توزی که رحم و مروت را از ازل نیاموخته اند اینک عاشورا که هر چه از آن بگوییم کم گفته ایم، از برخوردهای جلادانه سپاه

عمر بن سعد، یا عنایات و الطاف سیدالشهداء. سردارانی، سپاه عظیمی را به سوی جهنم رهبری می‌کردند و امام معصومی لشکر کم تعداد خود را به بهشت بشارت می‌داد و سرانجام شهادت، خون، نیزه، عطش و اطفال، تازیانه و سرهای بریده، آه از اسارت و شام، آه از خرابه و

به محمد بن بشیر خبر دادند که فرزندت در سرحد ری اسیر شده است. گفت: ثواب این مصیبت او و خود را از خدای متعال آرزو می‌کنم و دوست ندارم فرزندم اسیر باشد و من زنده بمانم

امام چون سخن او را شنید فرمود: خدا تو را بیامرزد، من بیعت خود را از تو برداشتم، برو و در آزاد کردن فرزندت بکوش. امام حسین علیه السلام در سخنرانی شب عاشورا خبر از شهادت یاران خود داد و آنان را به پاداش الهی بشارت داد. در این مجلس «قاسم بن الحسن» به امام عرض کرد: آیا من نیز به شهادت خواهم رسید؟ امام با عطف و مهر بانی فرمود: فرزندم! مرگ در نزد تو چگونه است؟ عرض کرد: ای عمو! مرگ در کام من از عسل شیرین‌تر است

فرمودند: آری تو نیز به شهادت خواهی رسید بعد از آنکه به رنج‌سختی مبتلا شوی، و همچنین پسر عبدالله (کودک شیرخوار) به شهادت خواهد رسید. قاسم گفت: مگر لشکر دشمن به خیمه‌ها هم حمله می‌کنند؟ امام علیه السلام به ماجرای شهادت عبدالله اشاره نمودند که قاسم بن الحسن تاب نیاورد و زارزار گریست و همه بانگ شیون و زاری سر دادند امام علیه السلام در شب عاشورا دستور دادند برای حفظ حرم و خیام، خندق را پشت خیمه‌ها حفر کنند. حضرت دستور داد به محض حمله دشمن چوبها و خار و خاشاکی که در خندق بود را آتش بزنند تا ارتباط دشمن از پشت سر قطع شود و این تدبیر امام علیه السلام بسیار سودمند بود

شهدای بنی هاشم

(فرزندان آل محمد) علی اکبر علیه السلام: فرزند بزرگ سید الشهداء. مادر علی اکبر، لیلا دختر ابی مره بود. در کربلا حدود ۲۲ سال داشت.. او اولین شهید عاشورا از بنی هاشم بود. علی اکبر شباهت بسیاری به پیامبر داشت، هم در خلقت، هم در اخلاق و هم در گفتار. به همین جهت روز عاشورا وقتی اذن میدان طلبید، امام حسین علیه السلام چهره به آسمان و گفت: **اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه الناس برسولک محمد خلقا و خلقا و منطقا**... شجاعت و دلاوری علی اکبر و رزم آوری و بصیرت دینی و سیاسی او، در سفر کربلا بویژه در روز عاشورا تجلی کرد

سخنان، فداکاریها و رجزهایش دلیل آن است. وقتی امام حسین از منزلگاه «قصر بنی مقاتل» گذشت، روی اسب چشمان او را خوابی ربود و پس از بیداری **انا لله و انا الیه راجعون** گفت و سه بار این جمله و حمد الهی را تکرار کرد. علی اکبر وقتی سبب این حمد و استرجاع را پرسید، حضرت فرمود: در خواب دیدم سواری می گوید این کاروان به سوی مرگ می رود. پرسید: مگر ما بر حق نیستیم؟ فرمود: چرا. روز عاشورا نیز پس از شهادت یاران امام اولین کسی که اجازه میدان طلبید تا جان را فدای دین کند او بود.

گرچه به میدان رفتن او بر اهل بیت و بر امام بسیار سخت بو، ولی از ایثار و روحیه جانبازی او جز این انتظار نبود. وقتی به میدان می رفت امام حسین علیه السلام در سخنانی سوزناک به آستان الهی، آن قوم ناجوانمرد را که دعوت کردند ولی تیغ به رویشان کشیدند، نفرین کرد. علی اکبر چندین بار به میدان رفت و رزمهای شجاعانه ای با انبوه سپاه دشمن نمود. هنگام جنگ، این رجز را می خواند که نشان دهنده روح بلند و درک عمیق اوست: **انا علی بن الحسین.... پیکار سخت، او را تشنه تر ساخت**

به خیمه آمد. بی آنکه آبی بتواند بنوشد، با همان تشنگی و جراحت دوباره به میدان رفت آنقدر کشت (۱۲۰) که خسته و کلافه شده بود که ای خدا کی به شهادت میرسم؟ کی با پیامبر ملاقات میکنم؟ و جنگید تا به شهادت رسید. پیکر علی اکبر با شمشیرهای دشمن قطعه قطعه شد. وقتی امام بر بالین او رسید که جان باخته بود. صورت بر

چهره خونین علی اکبر نهاد و دشمن را باز هم نفرین کرد: **قتل الله قوما قتلوك** ... و تکرار می کرد که: **علی الدنيا بعدک العفا**. و جوانان هاشمی را طلبید تا پیکر او را به خیمه گاه حمل کنند. نزدیکترین شهیدی که با حسین علیه السلام دفن شده. مدفن او پایین پای ابا عبد الله الحسین قرار دارد و به این خاطر ضریح امام، شش گوشه دارد

مقتل و روضه حضرت علی اصغر علیه السلام:

حضرت علی اصغر یکی از فرزندان امام حسین علیه السلام که شیر خوار بود و از تشنگی، روز عاشورا بی تاب شده بود. امام، خطاب به دشمن فرمود: از یاران و فرزندانم، کسی جز این کودک نمانده است. نمی ببینید که چگونه از تشنگی بی تاب است؟ در زیارت ناحیه مقدسه، درباره این کودک شهید، آمده است: **"السلام علی عبد الله بن الحسین، الطفل الرضيع، المرمی الصریع، المشحط دما، المصعد دمه فی السماء، المذبوح بالسهم فی حجر ابیه، لعن الله رامیه حرمله بن کاهل الاسدی"**

در یکی از زیارتنامه های عاشورا آمده است: **و علی ولدک علی الاصغر الذی فجعت به** ز این کودک، با عنوانهای شیرخواره، شش ماهه، باب الحواجج، طفل رضیع و... یاد می شود و قنداقه و گهواره از مفاهیمی است که در ارتباط با او آورده می شود. طفل شش ماهه تبسم نکند پس چه کند آنکه بر مرگ زند خنده، علی اصغر توست علی اصغر، یعنی درخشانترین چهره کربلا، بزرگترین سند مظلومیت و معتبرترین زاویه شهادت است. چشم تاریخ، هیچ وزنه ای را در تاریخ شهادت، به چنین سنگینی ندیده است. علی اصغر را باب الحوائج می دانند، گرچه طفل رضیع و کودک کوچک است، اما مقامش نزد خدا والاست.

سریاز شش ماهه هنگامی که همه یاران و اصحاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند، ندای غریبانه امام بلند شد: **هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله ... هل من مغیث یرجوا الله باغثتنا**. آیا حمایت کننده ای هست تا از حرم رسول خدا و سلم حمایت کند؟ آیا فریادرسی است که برای امید ثواب، ما را یاری کند؟

وقتی که این ندا به گوش بانوان حرم رسید، صدای گریه و شیون آنها بلند شد، امام کنار خیمه آمد و به زینب س فرمود: فرزند کوچکم را به من بده تا با او وداع کنم، کودک را گرفت، همین که خواست ببوسد حرمله تیری به سوی گوی نازک او رها کرد، آن تیر به گوی او اصابت نمود، و سرش را ذبح کرد

امام حسین علیه السلام برای بوسیدن کودک شیرخوار خود خم شد، اما تیر قبل از امام بر گلوگاه او بوسه زد. امام آن کودک را به زینب سلام الله داد فرمود: او را نگهدار، و دستش را زیر گوی کودک گرفت، پر از خون شد، آن خون را به طرف آسمان پاشید و گفت: چون خداوند این منظره را می بیند، آنچه از این مصیبت بر من وارد شد برایم آسان است. ام کلثوم عرض کرد: برادرم، این کودک سه روز است که آب نیاشامیده از قوم برای او شربت آبی بگیر.

امام حسین علیه السلام علی اصغرش را در آغوش گرفت و به سوی قوم رفت، خطاب به قوم فرمود، شما برادر و فرزندان و یارانم را کشتید، و از آنها جز این کودک باقی نمانده که از شدت تشنگی مثل مرغ، دهان باز می کند و می بندد این کودک که گناه ندارد، نزد شما آورده ام تا به او آب بدهید. ای قوم اگر به من رحم نمی کنید به این کودک رحم کنید، آیا او را نمی بینید که چگونه از شدت و حرارت تشنگی، دهان را باز و بسته می کند؟. هنوز سخن امام تمام نشده بود، به اشاره عمر سعد، حرمله بن کاهل اسدی گوی نازک او را هدف تیر سه شعبه اش قرار داد که تیر به گلو اصابت کرد **فذبح الطفل من الوريد، او من الاذن الی الاذن.** از شریان چپ تا شریان راست علی اصغر بریده شد، و یا از گوش تا گوش او ذبح گردید

مصیبت جگر سوز علی اصغر به قدری بر امام حسین علیه السلام سخت بود که آن حضرت در حالی که گریه می کرد، به خدا متوجه شد و عرض کرد: خدایا خودت بین ما و این قوم، داوری کن، آنها ما را دعوت کردند تا ما را یاری کنند، ولی به کشتن ما اقدام می کنند. از جانب آسمان ندائی شنید: **یا حسین دعه فان له مرضعا فی الجنة.** ای

حسین در فکر اصغر نباش، هم اکنون دایه ای در بهشت برای شیر دادن به او آماده است. این ندا، ندای دلداری به حسین علیه السلام بود، تا بتواند فاجعه غمبار مصیبت اصغر را تحمل کند.

و دلیل دیگر بر شدت سختی این مصیبت اینک: امام حسین علیه السلام هنگامی که به شهادت رسید: در روز یازدهم محرم، سکینه کنار پیکرهای شهدا آمد و گریه کرد تا بیهوش شد، امام حسین علیه السلام در عالم بی هوشی به سکینه اشعاری آموخت برای شیعیان بخواند، دو شعر از آن اشعار این است: ای کاش در روز عاشورا همه شما بودید و می دیدید که چگونه برای کودکم طلب آب کردم، قوم به من رحم نکرد، و بجای آب گوارا، کودکم را با تیر (خون) ظلم سیراب کردند، این حادثه آنچنان جانسوز و سخت و طاقت فرسا است که پایه های کوههای مکه را خراب کرد.

با طنین افکن شدن ندای استغاثه امام علیه السلام، صدای گریه و ناله از بانوان حرم برخاست. امام علیه السلام به خیمه ها نزدیک شد و فرمود: **ناوَلُونِي عَلِيًّا ابْنِي الطِّفْلِ حَتَّى أَوْدَعَهُ** فرزند خردسالم «علی» را به من بدهید تا با او وداع کنم. فرزندش را نزد امام آوردند. امام علیه السلام در حالی که طفلش را می بوسید، خطاب به او فرمود: **وَيْلٌ لِهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ إِذَا كَانَ خَصْمُهُمْ جَدَّكَ** وای به حال این گروه ستمگر آنگاه که جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنان به مخاصمه برخیزد. هنوز طفل در آغوش امام آرام نگرفته بود که حرملة بن کاهل اسدی، او را هدف قرار داد و تیری به سوی وی پرتاب کرد و گلوی او را درید، خون سرازیر شد.

امام علیه السلام دستها را زیر گلوی آن طفل گرفت تا از خون پر شد؛ آنگاه خونها را به سوی آسمان پاشید و به خدا عرض کرد: **اللَّهُمَّ إِنْ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ فَاجْعَلْ ذَلِكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَنَا** بار الها! اگر در این دنیا ما (در ظاهر) بر این قوم پیروز نشدیم، بهتر از آن را روزی ما فرما

بعد از شهادت آن طفل، امام علیه السلام از اسب پیاده شد و با غلاف شمشیر، قبر کوچکی کند و کودکش را به خونش آغشته ساخت و بر وی نماز گذارد (و دفن نمود). (مقتل خوارزمی، ج ۲ ص ۳۲؛ بحارالانوار علامه مجلسی، ج ۴۵ ص ۴۶؛ عاشورا ریشه‌ها، انگیزه‌ها، رویدادها، پیامدها، ص ۴۹۷)

علامه مجلسی می‌افزاید: امام فرمود: **هَوْنٌ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بَعَيْنِ اللَّهِ** این مصیبت بر من آسان است، چرا که در محضر خداست. امام باقر علیه السلام فرمود: **فَلَمْ يَسْقُطْ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ قَطْرَةٌ إِلَى الْأَرْضِ** از خون گلوی علی اصغر که امام آنها را به آسمان پاشید، قطره‌ای به زمین برنگشت.

در روایت دیگری آمده است که امام حسین علیه السلام فرمود: **لَا يَكُونُ أَهْوَنَ عَلَيْكَ مِنْ فَصِيلٍ، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ، فَاجْعَلْ ذَلِكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَنَا** خدایا! فرزندم نزد تو کمتر از بچه ناقه صالح پیامبر نیست. خدایا! اگر پیروزی (ظاهری) را از ما دریغ داشته‌ای بهتر از آن را روزی ما فرما. (بحارالانوار علامه مجلسی، ج ۴۵ ص ۴۶)

محمد بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب در حمله‌ای که عون برادر محمد و فرزند حضرت زینب سلام الله علیها به شهادت رسید، محمد فرزند دیگر عبدالله بن جعفر وارد میدان شد. شعار حماسی محمد در این نبرد نابرابر، رجزهای محمد اینگونه است: از این دشمنان به خداوند شکوه می‌برم؛ این قوم و مردمی که در گمراهی و کوردلی به سر می‌برند. اینها که روشنگری‌های قرآن را تغییر دادند، و به ترک محکمت قرآن و بیاناتش پرداخته‌اند

نحوه شهادت محمد: محمد بن عبدالله، در روز عاشورا ده نفر از دشمن را از پای در آورد. او که همراه دیگر برادران خود به میدان آمده بود، دیری نگذشت که در آن حمله گروهی به دست «عامر بن نهشل تمیمی» به فوز شهادت نائل آمد. امام زمان عج در زیارت ناحیه مقدسه به ایشان سلام می‌دهد: **السَّلَامُ عَلَيَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ**. محمد به جای پدرش عبدالله بن جعفر طیار که همسر حضرت زینب علیها السلام

بود، در کربلا حضور یافت. او برادرش عون را هنگام جهاد همراهی کرد، تا او را با بدن مقدس خود حراست کند

قاتل او «عامر بن نهشل تمیمی» مورد لعنت امام قرار گرفته است. عبدالله بن جعفر، از علاقمندان به اهل بیت علیهم السلام بود که توفیق حضور در کربلا را نیافت؛ ولی تلاش‌هایی برای اصلاح امور و ابراز از خیرخواهی در حادثه کربلا به انجام رساند. او بعد از جریان کربلا در مدینه النبی برای شهدای کربلا به ویژه امام حسین علیه السلام برنامه عزاداری راه انداخت

در آن جلسه غلام او «ابو السّلاس» گفت: این آن چیزی است که از حسین علیه السلام بر ما وارد شده است. عبدالله از این نکته برآشفته و بر او کفش پرتاب کرد و پس از توهینی به او، گفت: «**أَلْحُسَيْنِ تَقُولُ هَذَا؟ وَاللَّهِ لَوْ شَهِدْتَهُ لَأَحْبَبْتُ...!**»

آیا به حسین اینگونه می‌گویی؟! به خدا قسم، اگر با او می‌بودم، هرگز از او جدا نمی‌شدم تا این که کشته شوم؛ سوگند به خدا، آن دو نفر (عون و محمد) از کسانی بودند که در جان خود، سخاوت کردند و بر من مصیبت آن دو سهل و آسان است؛ چون آنها با از خودگذشتگی و شکیبایی با برادرم و پسرعمویم رفتار کردند

سپس به کسانی که در جلسه حضور داشتند رو کرده و گفت: خدا را سپاس که شهادت حسین را نزد من عزیز داشت؛ به این که اگر من خودم او را یاری نرسانیده‌ام، به واسطه دو فرزندم او را یاری کرده‌ام. درسی که می‌توان گرفت: بی‌شک شهادت عون و محمد افتخاری برای عبدالله بن جعفر و مادر دلاورشان خواهد بود و همگان به این افتخار غبطه خواهند خورد. مناقب آل ابی طالب، ج ۴

عون بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب : «عون» پسر «عبدالله جعفر بن طیار» و مادرش زینب کبری علیها السلام، دختر امیرمؤمنان علیه السلام است. سیره‌نویسان نوشته‌اند: وقتی امام حسین علیه السلام از مکه خارج شد، عبدالله بن جعفر نامه‌ای را برای امام ارسال داشت که در آن از امام درخواست کرده بود که از عزم خود باز گردد. عبدالله

بن جعفر نامه خود را توسط فرزندش عون و محمد به سوی امام فرستاد، بعد از آن، عبدالله به سوی «عمرو بن سعید بن عاص» والی مدینه رفت و از او برای امام حسین علیه السلام امان درخواست کرد

او هم به امام نامه‌ای نوشت و آن را توسط برادرش یحیی به سوی امام فرستاد. عبدالله هم او را همراهی کرد تا این که در "ذات عرق" آنها امام حسین علیه السلام را ملاقات کردند. حضرت نامه را مطالعه فرمود و از درخواست آنها سر باز زد و فرمود: **اِنِّي رَايْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ فِيْ مَنَامِيْ، فَاْمُرْنِيْ بِمَا اَنَا مَاضٍ لِّهٖ**؛ من در خواب رسول خدا را دیده‌ام، پس ایشان مرا به ادامه راه امر کرده‌اند. بنابراین من به همان چیزی که مرا امر فرموده است، عمل می‌کنم. پس از آن، امام پاسخ نامه را به عمرو بن سعید نوشتند و از آن دو نفر جدا شدند. آنها نیز بازگشتند. آخر الامر، عبدالله بن جعفر به دو فرزندش عبدالله و محمد سفارش کرد که همراه امام حسین ع باشند.

شعار حماسی عون عبدالله بن جعفر برای مبارزه با آن قوم به میدان آمد، در حالی که می‌گفت: **ان تنكروني فانا ابن جعفر شهيد صدق في الجنان ازهر يطير فيها بجناح اخصر كفي بهذا شرفاً في المحشر** اگر مرا نمی‌شناسید، پس من پسر جعفر، شهیدی راستین در بهشت تابان هستم؛ او در آنجا با بالی سبزفام پرواز می‌کند، در محشر همین شرافت او را بس است. او با شمشیر به جنگ دشمن می‌رفت تا این که سی نفر سوار و هجده نفر پیاده را به قتل رسانید.

شهادت عون پس از آن رشادت‌های چشمگیر عبدالله، شخصی به نام «عبدالله قُطْبَةُ الطَّائِي» با شمشیر به او حمله کرد. با ضربه او، عبدالله به شهادت رسید. در زیارت ناحیه مقدسه آمده: **السَّلَامُ عَلٰى عَوْنِ بِنِ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ جَعْفَرِ الطَّيَّارِ**. در زیارت ناحیه، از او با عناوین هم پیمان ایمان، نصیحت کننده به سوی پروردگار و همتای مثالی و قرآن یاد شده و قاتل او مورد لعن خداوند قرار گرفته است.

بدن مطهر او با دیگر شهدا، در پایین پای امام حسین علیه السلام دفن شده است.

عون بن عبدالله جعفر که گنبد و بارگاهی در چند فرسخی کربلا دارد غیر اوست. او از نوادگان حسن مثنی بوده است. درسی که می‌توان گرفت: او هم‌پیمان ایمان و همتای قرآن دانسته شده است. این ادعای بزرگی است. اگر سند زیارت ناحیه از قوت برخوردار باشد و گفتار امام معصوم باشد، بی تردید عون بن عبدالله، در مقامی نزدیک به عصمت است.

شهیدی که مرگ را شیرین تر از عسل می‌دانست

مقتل و روضه حضرت قاسم بن الحسن علیه السلام ابومخنف به سندش از حمید بن مسلم (که خبرنگار لشکر عمر بن سعد است) روایت کرده که گفت: از میان همراهان حسین علیه السلام پسری که گویا پاره ما بود به سوی ما بیرون آمد، و شمشیری در دست و پیراهن و جامه ای بر تن داشت و نعلینی بر پا کرده بود؟ بند یک از آن دو بریده شده بود، و فراموش نمی‌کنم که آن نعل چپش بود.

قاسم بن الحسین علیه السلام به عزم جهاد قدم به سوی معرکه نهاد، چون حضرت سیدالشهداء علیه السلام نظرش بر فرزند برادر افتاد که جان گرامی بر کف دست نهاده آهنگ میدان کرده، بی‌توانی پیش شد و دست به گردن قاسم درآورد و او را در بر کشید و هر دو تن چندان بگریستند که در روایت وارد شده **حَتَّى غَشِيَ عَلَيْهِمَا**، پس قاسم گریست و دست و پای عم خود را چندان بوسید تا اذن حاصل نمود، پس جناب قاسم ع به میدان آمد در حالی که اشکش به صورت جاری بود و می‌فرمود: **سَبَطَ النَّبِيُّ الْمُصْطَفَى الْمُؤْتَمِنَ بَيْنَ أَنْاسٍ لَأَسْقُوا صَوْبَ الْمَزْنِ** **إِنْ تَنَكَّرُونِي فَأَنَا أَبُو الْحَسَنِ هَذَا حُسَيْنٌ كَأَلْسِيرِ الْمُزْتَهَنِ** پس کارزار سختی نمود و به آن صغر سن و خردسالی سی و پنج تن را به درک فرستاد.

حمید بن مسلم گفته که من در میان لشکر عمر سعد بودم پسری دیدم که به میدان آمده گویا صورتش پاره ماه است و پیراهن و ازاری در برداشت و نعلینی در پا داشت که بند یکی از آنها گیسخته شده بود و من فراموش نمی‌کنم که بند نعلین چپش بود،

عمرو بن سعد ازدی گفت: به خدا سوگند که من بر این پسر حمله می‌کنم و او را به قتل می‌رسانم، گفتم سبحان الله این چه اراده است که نموده‌ای؟ این جماعت که دور او را احاطه کرده‌اند از برای کفایت امر او بس است دیگر ترا چه لازم است که خود را در خون او شریک کنی؟

گفت به خدا قسم که از این اندیشه برنگردم، پس اسب برانگیخت و رو برنگردانید تا آنگاه که شمشیری بر فرق آن مظلوم زد و سر او شکافت پس قاسم به صورت بر روی زمین افتاد و فریاد برداشت که یا عماه چون صدای قاسم به گوش حضرت امام حسین رسید تعجیل کرد مانند عقابی که از بلندی به زیر آمد صفها را شکافت و مانند شیر غضبناک حمله بر لشکر کرد تا به عمرو (لعین) قاتل جناب قاسم رسید، پس تیغی حواله آن ملعون نمود، عمرو دست خود را پیش داد حضرت دست او را از مرفق جدا کرد پس آن ملعون صیحه عظیمی زد.

لشکر کوفه جنبش کردند و حمله آوردند تا مگر عمرو را از چنگ امام علیه السلام بربایند همینکه هجوم آوردند بدن او پامال سم ستوران گشت و کشته شد. پس چون گرد و غبار معرکه فرو نشست دیدند امام ع بالای سر قاسم است و آن جوان در حال جان کندنست و پای به زمین می‌ساید و عزم پرواز به اعلیٰ علیین دارد و حضرت می‌فرماید سوگند با خدای که دشوار است بر عم تو که او را بخوانی و اجابت نتواند و اگر اجابت کند اعانت نتواند و اگر اعانت کند ترا سودی نبخشد، دور باشند از رحمت خدا جماعتی که ترا کشتند. **هَذَا يَوْمٌ وَاللَّهِ كَثُرُوا تِرَهُ وَقَلَّ نَاصِرُهُ.**

آنگاه قاسم را از خاک برداشت و در بر کشید و سینه او را به سینه خود چسبانید و به سوی سراپرده روان گشت در حالی که پاهای قاسم در زمین کشیده می‌شد. پس او را برد در نزد پسرش علی بن الحسین علیه السلام در میان کشتگان اهل بیت خود جای داد، آنگاه گفت بارالها تو آگاهی که این جماعت ما را دعوت کردند که یاری ما کنند اکنون دست از نصرت ما برداشته و با دشمن ما یار شدند، ای داور دادخواه این جماعت را

نابود ساز و ایشان را هلاک کن و پراکنده گردان و یکتن از ایشان را باقی مگذار، و مغفرت و آمرزش خود را هرگز شامل حال ایشان مگردان. آنگاه فرمود ای عموزادگان من صبر نمائید ای اهل بیت من شکیبائی کنید و بدانید بعد از این روزخواری و خذلان هرگز نخواهید دید.

گفتگوی امام با زنان و بانوان حرم امام حسین علیه السلام به سوی خیمه رفت و ندا داد: **یا سَکِينَةُ! یا فَاطِمَةُ! یا زَيْنَبُ! یا اُمّ کَلثُوم! عَلَيَنَّ مِنِّي السَّلَامُ** ای سکینه! ای فاطمه! ای زینب! ای امّ کلثوم! خداحافظ من هم رفتم. سکینه فریاد برآورد: پدرجان! آیا تسلیم مرگ شده‌ای؟! امام پاسخ داد: **كَيْفَ لَا يَسْتَسْلِمُ مَنْ لَا نَاصِرَ لَهُ وَ لَا مُعِينٍ؟** چگونه تسلیم نشود کسی که یار و یآوری برای او نمانده است؟

سکینه گفت: پدر جان! (حال که چنین است) ما را به حرم جدّمان برگردان! **هَيْهَاتَ، لَوْ تُرِكَ الْقَطَا لَنَامَ هَيْهَاتَ!** اگر مرغ قطا را رها می‌کردند در آشیانه‌اش آرام می‌گرفت. (اشاره به این که ما را رها نخواهند کرد). صدای گریه بانوان برخاست، امام آنان را آرام کرد و به سوی دشمن حمله‌ور شد. (بحارالانوار ج ۴۵ ص ۴۷)

امام حسین علیه السلام فرمود: سلامم را به شیعیانم برسان

هنگامی که امام حسین علیه السلام تنها شد به خیمه‌های برادرانش سر کشید، آنجا را خالی دید. آنگاه به خیمه‌های فرزندان عقیل نگاهی انداخت، کسی را در آنجا نیز ندید؛ سپس به خیمه‌های یارانش نگریست کسی را ندید، امام در آن حال ذکر **لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ** را فراوان بر زبان جاری می‌ساخت. آنگاه به خیمه‌های زنان روانه شد و به خیمه فرزندش امام زین العابدین علیه السلام رفت. او را دید که بر روی پوست خشنی خوابیده و عمّه‌اش زینب علیها السلام از او پرستاری می‌کند.

چون حضرت علی بن الحسین نگاهش به پدر افتاد خواست از جا برخیزد، ولی از شدت بیماری نتوانست، پس به عمّه‌اش زینب گفت: کمکم کن تا بنشینم چرا که پسر پیامبر آمده است زینب علیها السلام وی را به سینه‌اش تکیه داد و امام حسین علیه السلام از

حال فرزندش پرسید: او حمد الهی را بجا آورد و گفت: **يا أَبَتَاهُ مَا صَنَعْتَ الْيَوْمَ مَعَ هَؤُلَاءِ الْمُنَافِقِينَ؟**؛ پدر جان! امروز با این گروه منافق چه کرده‌ای؟.

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: **يا وَلَدِي قَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ، وَ قَدْ شُبَّ الْقِتَالُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ، لَعَنَهُمُ اللَّهُ حَتَّى فَاضَتْ الْأَرْضُ بِالدَّمِ مِنَّا وَ مِنْهُمْ؛** فرزندم شیطان بر آنان چیره شده و خدا را از یادشان برده است و جنگ بین ما و آنان چنان شعله‌ور شد که زمین از خون ما و آنان رنگین شده است!

حضرت سجاد علیه السلام عرض کرد: **يا أَبَتَاهُ أَيْنَ عَمِّي الْعَبَّاسُ؟** پدر جان! عمویم عباس کجاست؟ در این هنگام اشک بر چشمان زینب حلقه زد و به برادرش نگریست که چگونه پاسخ می‌دهد- چرا که امام علیه السلام خبر شهادت عباس را به وی نداده بود. امام علیه السلام پاسخ داد: **يا بُنَيَّ إِنَّ عَمَّكَ قَدْ قُتِلَ، وَ قَطَعُوا يَدَيْهِ عَلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ** پسر جان! عمویت کشته شد و دستانش کنار فرات از پیکر جدا شد! علی بن الحسین علیه السلام آن چنان گریست که بی‌حال شد. چون به حال آمد از دیگر عموهایش پرسید و امام پاسخ می‌داد: همه شهید شدند. آنگاه پرسید: **وَ أَيْنَ أَخِي عَلِيٌّ، وَ حَبِيبُ بَنِ مَظَاهِرَ، وَ مُسْلِمُ بَنِ عَوْسَجَةَ، وَ زُهَيْرُ بَنِ الْقَيْنِ؟**

امام علیه السلام پاسخ داد: **يا بُنَيَّ إِعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ فِي الْخِيَامِ رَجُلٌ إِلَّا أَنَا وَ أَنْتَ، وَ أَمَّا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ تَسْأَلُ عَنْهُمْ فَكُلُّهُمْ صَرَعَى عَلَى وَجْهِ الثَّرَى** فرزندم! همین قدر بدان که در این خیمه‌ها مردی جز من و تو نمانده است، همه آنان به خاک افتاده و شهید شده‌اند. پس علی بن الحسین ع سخت گریست. آنگاه به عمه‌اش زینب علیها السلام گفت: **يا عَمَّتَاهُ عَلِيٌّ بِالسَّيْفِ وَ الْعَصَا** عمه جان! شمشیر و عصایم را حاضر کن. پدرش فرمود: **وَ مَا تَصْنَعُ بِهِمَا** می‌خواهی چه کنی؟ عرض کرد: **أَمَّا الْعَصَا فَاتَّوَكَّأَ عَلَيْهَا، وَ أَمَّا السَّيْفُ فَأَذُبُ بِهِ بَيْنَ يَدَيِ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَإِنَّهُ لَأَخَيْرُ فِي الْحَيَاةِ بَعْدَهُ** بر عصا تکیه کنم و با شمشیرم از فرزند رسول خدا ص دفاع نمایم، چرا که زندگانی پس از او ارزش ندارد.

امام حسین علیه السلام او را باز داشت و به سینه چسباند و فرمود: **يا وَلَدِي أَنْتَ أَطِيبُ**

ذُرِّيَّتِي،.... وَ يَبْكُوا عَلَيْكَ وَ تَبْكِي عَلَيْهِمْ فرزندم! تو پاک‌ترین ذریّه و برترین عترت منی و تو جانشین من بر این بانوان و کودکانی. آنان غریب و بی‌کس‌اند که تنهایی و یتیمی و سرزنش دشمنان و سختی‌های دوران آنان را فرا گرفته است

هر گاه که ناله سر دادند آنان را آرام کن، و چون هراسان شدند مونسشان باش و با سخنان نرم و نیکو، خاطرشان را تسلی بخش. چرا که کسی از مردانشان جز تو نمانده است تا مونسشان باشد و غم‌هایشان را به وی باز گویند. بگذار آنان تو را ببینند و تو آنان را ببوی و آنان بر تو گریه کنند و تو بر آنان.

آنگاه امام علیه السلام دست فرزندش را گرفت و با صدای رسا فرمود: **يَا زَيْنَبُ وَيَا امَّ كَلْثُومٍ وَ يَا سَكِينَةَ وَ يَا رُقِيَّةَ وَ يَا فاطِمَةَ، اسْمَعْنَ كَلَامِي وَ اعْلَمْنَ أَنَّ ابْنِي هَذَا خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ، وَ هُوَ اِمَامٌ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ** ای زینب! ای امّ کلثوم! ای سکینه! ای رقیّه! و ای فاطمه! سختم را بشنوید و بدانید که این فرزندم جانشین من بر شماست و او امامی است که پیروی از او واجب است. سپس به فرزندش فرمود: **يَا وَلَدِي بَلِّغْ شِيعَتِي عَنِّي السَّلَامَ فَقُلْ لَهُمْ: اِنَّ اَبِي مَاتَ غَرِيْبًا فَاَنْدُبُوهُ وَ مَضَى شَهِيدًا فَاَبْكُوهُ؛** فرزندم! سلامم را به شیعیانم برسان و به آنان بگو: پدرم غریبانه به شهادت رسید پس بر او اشک بریزید.

امام علیه السلام لباس کهنه به تن کرد هنگامی که امام حسین علیه السلام عزم میدان کرد، فرمود: **اِنَّتُونِي بِثَوْبٍ لَا يُرْغَبُ فِيهِ، اَلْبِسُهُ غَيْرَ ثِيَابِي، لَا اَجْرَدُ، فَاِنِّي مَقْتُولٌ مَسْلُوبٌ** برایم جامه کهنه‌ای بیاورید که کسی به آن رغبت نکند تا آن را زیر لباسهایم بپوشم و بعد از شهادتم مرا برهنه نکنند، زیرا می‌دانم پس از شهادت لباسهایم ربوده خواهد شد. لباس تنگ و کوتاهی آوردند ولی امام علیه السلام آن را نپوشید و فرمود: **هَذَا لِبَاسِ اَهْلِ الدِّمَّةِ** این لباس اهل ذمه (کفار اهل کتاب) است. لباس بلندتری آوردند

امام علیه السلام آن را پوشید سپس با بانوان حرم خدا حافظی کرد. در روایت دیگری آمده است هنگامی که لباس کهنه آوردند، چند جایش را پاره کرد (تا ارزشی برای بیرون آوردن نداشته باشد) و آن را زیر لباس‌هایش پوشید؛ ولی پس از شهادت امام (دشمن

ناجوانمرد پست) آن را نیز از بدنش بیرون آوردند. (تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴ ص ۲۲۱)

گریه سکینه برای امام علیه السلام در آن هنگام حضرت سکینه گریه سر داد. امام وی را به سینه چسبانید و فرمود: **سَيَطُولُ بَعْدِي يَا سَكِينَةُ فَأَعْلَمِي مِنْكِ الْبُكَاءُ إِذَا الْحَمَامُ دَهَانِي لَا تُحْرِقِي قَلْبِي بِدَمْعِكَ حَسْرَةً مَادَامَ مَيِّ الرُّوحُ فِي جُثْمَانِي وَإِذَا قُتِلْتُ فَأَنْتِ أُولَى بِالذِّبَى تَأْتِينَهُ يَا خَيْرَةَ النَّسْوَانِ سَكِينَةُ!** بدان پس از شهادتم گریه‌های طولانی خواهی داشت. تا جان در بدن دارم با اشک حسرتت دلم را آتش مزن. ای بهترین زنان! هنگامی که شهید شدم پس تو از هر کس به سوگواری سزاوارتری (مناقب ابن شهر آشوب ج ۴)

نحوه شهادت امام حسین علیه السلام . آخرین لحظات امام چگونه گذشت؟ امام

اصحاب وفادار خود را صدا می‌زند

بعد از شهادت یاران باوفا، امام حسین علیه السلام پیوسته به راست و چپ می‌نگریست و هیچ یک از اصحاب و یاران خود را ندید جز آنان که پیشانی به خاک ساییده و صدایی از آنها به گوش نمی‌رسید، پس ندا داد: **«يَا مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ، وَيَا هَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ، وَلَا عَنْ نُصْرَتِي تَحْتَجِبُونَ، فَهَا نَحْنُ عَلَيْكُمْ مُفْتَجِعُونَ، وَ بِكُمْ لَاحِقُونَ، فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»** ای مسلم بن عقیل! ای هانی بن عروه! ای حبیب بن مظاهر! ای زهیر بن قین! ای یزید بن مظاهر! ای یحیی بن کثیر! ای هلال بن نافع! ای ابراهیم بن حُصَین! ای عمیر بن مطاع! ای اسد کلبی! ای عبدالله بن عقیل! ای مسلم بن عوسجه!

ای داود بن طرمّاح! ای حرّ ریاحی! ای علی بن الحسین! ای دلاورمردان خالص! و ای سواران میدان نبرد! چه شده است شما را صدا می‌زنم ولی پاسخ نمی‌دهید؟ و شما را می‌خوانم ولی دیگر سخنم را نمی‌شنوید؟ آیا به خواب رفته‌اید که به بیداری‌تان امیدوار باشم؟ یا از محبت امامتان دست کشیده‌اید که او را یاری نمی‌کنید؟

تیری به پیشانی امام اصابت کرد

آنگاه مردی از سپاه دشمن به نام «ابوالحتوف جعفی» تیری به سوی امام رها کرد. تیر به پیشانی امام اصابت کرد. آن را بیرون کشید، خون بر چهره و محاسن امام جاری

شد، عرض کرد: **اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَرَى مَا أَنَا فِيهِ مِنْ عِبَادِكَ... وَ لَا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَدًا** خدایا! تو شاهدی که از این مردم سرکش به من چه می‌رسد. خدایا! جمعیت آنان را اندک کن و آنان را با بیچارگی و بدبختی بمیران، و از آنان کسی را بر روی زمین مگذار و هرگز آنان را نیامرزد. سپس به آنان حمله کرد، و به هر کس که می‌رسید او را با شمشیرش بر خاک می‌افکند، این در حالی بود که تیرها از هر سو می‌بارید و بر بدن امام علیه‌السلام می‌نشست و می‌فرمود: **يَا أُمَّةَ السُّوءِ! بِئْسَمَا خَلَقْتُمْ مُحَمَّدًا فِي عِثْرَتِهِ،... ثُمَّ يَنْتَقِمُ لِي مِنْكُمْ مِنْ حَيْثُ لَا تَشْعُرُونَ**

ای بدسیرتان! شما در مورد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بد عمل کردید. آری! شما پس از کشتن من از کشتن هیچ بنده‌ای از بندگان خدا هراسی ندارید، چرا که با کشتن من قتل هر کس برایتان آسان خواهد بود. به خدا سوگند! من امیدوارم که پروردگارم شما را خوار و مرا به شهادت (در راهش) گرامی بدارد. آنگاه از جایی که گمان نمی‌برید انتقام مرا از شما بگیرد.

حصین بن مالک سکونی فریاد برآورد و گفت: «ای پسر فاطمه! چگونه خداوند انتقام تو را از ما بگیرد؟ امام فرمود: **يُلْقِي بِأَسْكُمْ بَيْنَكُمْ وَ يَسْفِكُ دِمَاءَكُمْ، ثُمَّ يَصُبُّ عَلَيْكُمْ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ** نزع و اختلاف در میانتان می‌افکند و خونتان را می‌ریزد آنگاه شما را به عذاب دردناک گرفتار می‌سازد. امام همچنان می‌جنگید تا آن که زخم‌های بسیاری بر بدن مبارکش وارد شد. (مقتل الحسین خوارزمی، ج ۴ ص ۳۴؛ بحارالانوار ج ۴۵ ص ۵۱)

تیری به گوی امام اصابت کرد و فرمود: **بِسْمِ اللَّهِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، وَ هَذَا قَتِيلٌ فِي رِضَى اللَّهِ** به نام خداوند و هیچ حرکت و نیروی جز از جانب خدا نیست و این شهیدی است در راه رضای خدا! (مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴ ص ۱۲۰)

اصابت سنگ به پیشانی امام و زدن تیر سه شعبه بر سینه ایشان

امام علیه‌السلام خسته شد، خواست اندکی بیاساید که ناگاه سنگی آمد و به پیشانی امام رسید، خون جاری شد. امام دامن پیراهنش را بالا زد تا خون از چهره‌اش پاک کند که

تیر سه شعبه مسمومی آمد و به سینه امام فرو نشست. امام (دعای قربانی خواند و) فرمود: **بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ** به نام خدا و به یاری خدا و بر آیین رسول خدا. آنگاه سرش را به آسمان بلند کرد و عرض کرد: **إِلَهِي إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلًا لَيْسَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ ابْنُ نَبِيِّ غَيْرِهِ** خدای من! تو آگاهی که اینان کسی را می کشند که در روی زمین پسر پیامبری جز وی نیست. سپس تیر را بیرون کشید. خون همچون ناودان جاری شد. دستش را بر محلّ زخم گذاشت، چون از خون پر شد آن را به آسمان پاشید و قطره‌ای از آن به زمین بازنگشت!

بار دیگر دست را از خون پر کرد و آن را به سر و صورت کشید و فرمود: **هَكَذَا وَ اللَّهُ أَكُونُ حَتَّى أَلْقَى جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ وَ أَنَا مَخْضُوبٌ بِدَمِي، وَ أَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ قَتَلَنِي فُلَانٌ وَ فُلَانٌ** آری، به خدا سوگند! می خواهم با همین چهره خونین به دیدار جدم رسول خدا ص بروم و بگویم: ای رسول خدا فلان و فلان مرا شهید کردند. (مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲ ص ۳۴؛ بحارالانوار ج ۴۵ ص ۵۳)

عرش خدا از اسب به زمین افتاد

امام علیه السلام بر اثر زخم‌های فراوان از اسب به زمین افتاد، ولی برخاست. خواهرش زینب علیها السلام از خیمه‌ها بیرون آمد و با ناله‌ای جانسوز می گفت: **لَيْتَ السَّمَاءُ أَنْطَبَقَتْ عَلَى الْأَرْضِ** کاش آسمان بر زمین فرو می افتاد. عمر بن سعد را دید که نزدیک امام علیه السلام ایستاده است. فریاد زد: **وَيْلَكُمْ، أَمَا فِيكُمْ مُسْلِمٌ** وای بر شما! آیا در میان شما مسلمان نیست؟ سکوت مرگباری همه را فرا گرفته بود و کسی پاسخی نداد. (اعیان الشیعه، ج ۱ ص ۶۰۹)

امام علیه السلام ردایی به تن کرده و عمامه به سر داشت. و با آن که پیاده و زخمی بود چون سواران دلاور می جنگید، نگاهی به تیراندازان و نگاهی به حرم خود داشت و می گفت: **أَعْلَى قَتْلِي تَجْتَمِعُونَ، أَمَا وَاللَّهِ لَا تَقْتُلُونَ بَعْدِي عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ... ثُمَّ لَا يَرْضَى حَتَّى يُضَاعَفَ لَكُمْ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ** آیا بر کشتن من با هم متحد شده‌اید؟ هان! به خدا

سوگند! پس از من بنده‌ای از بندگان خدا را نمی‌کشید که خداوند را بیش از کشتن من به خشم آورد. به خدا سوگند! من امیدوارم خداوند مرا با خواری شما گرامی بدارد و انتقام مرا از آنجا که گمان نمی‌برید از شما بگیرد. هان! به خدا سوگند! اگر مرا به قتل برسانید، خداوند شما را گرفتار نزاعی در میان خودتان می‌سازد و خونتان را می‌ریزد و (هرگز) از شما راضی نگردد تا عذاب سنگین و دردناکی به شما بچشانند. (اعیان الشیعه، ج ۱ ص ۶۰۹)

شهادت امام حسین علیه‌السلام در کربلا هنگام مصیبت عظمی فرا رسیده بود. حالت ضعف بر امام ع مستولی شده بود، هر کس با هر وسیله‌ای که در اختیار داشت به آن حضرت ضربه می‌زد، ولی هر کس به قصد کشتن نزدیک آن بزرگوار می‌شد، لرزه بر اندامش می‌افتاد و به عقب بر می‌گشت

مالک بن نمیر نزدیک رفت و شمشیری بر فرق مبارکش زد که خون از سر آن حضرت جاری شد. امام علیه‌السلام فرمود: هرگز با آن دست، غذا و آب نخوری و خدا تو را با ظالمان محشور گرداند. در تواریخ آمده است که او پس از آن چون بیچارگان در نهایت فقر و تنگدستی به سر می‌برد و دستانش از کار افتاد. (انساب الاشراف ج ۳ ص ۴۰۷)

«زُرعة بن شریک» ضربه‌ای بر دست چپ آن حضرت وارد ساخت. «سنان بن انس» با دو سلاح نیزه و شمشیر ضرباتی بر حضرت وارد ساخت، و به آن افتخار می‌کرد! زمان به کندی می‌گذشت و جهان در انتظار حادثه‌ای عظیم بود. عمر سعد می‌خواست که کار سریعتر تمام شود و انتظار به پایان رسد.

به خولی بن یزید که در کنارش بود دستور داد که کار حسین علیه‌السلام را تمام کند. وی پیش رفت تا سر از بدن آن حضرت جدا سازد ولی لرزه بر اندامش افتاد و به عقب برگشت. شمر بن ذی الجوشن در خشم شد و روی سینه مبارک امام علیه‌السلام نشست و محاسن آن حضرت را به دست گرفت و چون خواست امام را به قتل برساند، آن حضرت لبخندی زد و فرمود: آیا مرا می‌کشی در حالی که می‌دانی من کیستم؟

شمر گفت: آری، تو را خوب می‌شناسم، مادرت فاطمه زهرا و پدرت علی مرتضی و جدت محمد مصطفی است، تو را می‌کشم و باکی ندارم! پس با دوازده ضربه سر مبارک امام ع را از بدن جدا ساخت. (بحارالانوار ج ۴۵، ص ۵۶)

آخرین مناجات‌های امام علیه‌السلام

اللَّهُمَّ! مُتَعَالَى الْمَكَانِ، عَظِيمَ الْجَبْرُوتِ، شَدِيدَ الْحَالِ، غَنِيٌّ عَنِ الْخَلَائِقِ، عَرِيضُ الْكِبْرِيَاءِ، فَاجْعَلْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا فَرْجًا وَ مَخْرَجًا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ خدایا! ای بلند جایگاه! بزرگ جبروت! سخت توانمند (در کیفر و انتقام)! بی نیاز از مخلوقات! صاحب کبریایی گسترده! بر هر چه خواهی قادری! رحمت نزدیک! پیمان‌ت درست! دارای نعمت سرشار! بلایت نیکو! هر گاه تو را بخوانند نزدیکی! بر آفریده‌ها احاطه داری! توبه‌پذیر توبه‌کنندگانی! بر هر چه اراده کنی توانایی! و به هر چه بخوانی می‌رسی! چون سپاست گویند سپاسگزاری! و چون یادت کنند یادشان می‌کنی!

حاجتمندانه تو را می‌خوانم و نیازمندان به تو مشتاقم و هراسانه به تو پناه می‌برم و با حال حزن به درگاه تو می‌گریم و ناتوانمندان از تو یاری می‌طلبم تنها بر تو توکل می‌کنم، میان ما و این قوم حکم فرما! اینان به ما نیرنگ زدند، ما را تنها گذارده، بی وفایی کردند و به کشتن ما برخاستند. ما خاندان پیامبر و فرزندان حبیب تو محمد بن عبدالله هستیم، همو که او را به پیامبری برگزیدی و بر وحی‌ات امین ساختی.

پس در کار ما گشایش و برون رفتی قرار ده، به مهربانیت ای مهربانترین مهربانان.

آنگاه افزود: **صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ يَا رَبِّ لَا إِلَهَ سِوَاكَ، احْكُم بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ** پروردگارا! بر قضا و قدرت شکیبایی می‌ورزم، معبودی جز تو نیست، ای فریادرس دادخواهان! پروردگاری جز تو و معبودی غیر از تو برای من نیست. بر حکم تو صبر می‌کنم ای فریادرس کسی که فریاد رسی ندارد! ای همیشه‌ای که پایان‌ناپذیر است! ای زنده‌کننده مردگان! ای برپا دارنده هر کس با آنچه که به دست آورده! میان ما و اینان داوری کن که تو بهترین داورانی. (مقتل الحسین مقرر، ص ۲۸۲)

راوی می گوید: کنار قتلگاه ایستاده بودم و جان دادن امام علیه السلام را نظاره می کردم. بخدا سوگند! هرگز به خون آغشته‌ای را ندیده بودم که خون بدنش رفته باشد ولی این چنین زیبا و درخشنده باشد. آنچنان نور چهره‌اش خیره کننده بود که اندیشه شهادت او از یادم رفت.

اگر حسین علیه السلام دانسته شهید نمی شد محاسن به خون خضاب... سلام! صورت خاک آلود... سلام! پیکر برهنه و بی پیراهن... سلام! دندان خیزران خورده... سلام!... سرافراز نیزه... سلام! **السلام علی الشیب الخضیب. السلام علی الخدّ التّریب** اگر کشتند چرا آبش ندادند؟ جرمش چه بود مگر؟ گناه این جان گرامی که بر دوش پیامبر (صلی الله علیه و آله) جای داشت چه بود؟ این سینه که پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) بارها بوییده و بوسیده بود، کدام گوهر را در خویش نهفته داشت که باید لگدکوب می شد؟ تن تشنه و سیصد جراحت؟!

حسین بن علی علیه السلام یک روح بزرگ و یک روح مقدس است. اساساً روح که بزرگ شد، تن به زحمت می افتد. روح وقتی که بزرگ شد، خواه ناخواه باید در روز عاشورا ۳۰۰ زخم به بدنش وارد شود. آن تنی که زیر سم اسب‌ها لگدمال می شود، جریمه یک روحیه بزرگ را می دهد، جریمه یک حماسه را می دهد، جریمه حق پرستی را می دهد، جریمه روح شهید را می دهد.

از شعارهای روز عاشورای حسین علیه السلام یکی این است: **الموت اولی من رکوب العار و العار اولی من دخول النار...** مرگ در نزد من سزاوارتر و شایسته تر است از اینکه زیر بار ذلت تسلیم شدن.

شب تاسوعا که برای آخرین بار به او عرضه می دارند یا کشته شدن یا تسلیم، اظهار می دارد **والله لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل و لا افرّ فرار العبید.** به خدا قسم که من هرگز نه دست ذلت به شما می دهم و نه مثل بردگان فرار می کنم (حماسه حسینی ج ۱). حسین آمد تا میزان و موازنه و شاخصی باشد در سنجش نسبت انسان با **جبر و**

اختیار، آزادی و مسئولیت و حق و تکلیف... حسین آمد تا در هم تنیدگی جبر و اختیار، آزادی و مسئولیت، و حق و تکلیف را با فدیة جان خویش نشان دهد

و فدیناه بذبح عظیم حسین این بار به فرمان خداوند، خود باید فدا می شد. **رضا بقضائک، تسلیم لامرک، لامعبود سواک یا غیاث المستغیثین**

این آخرین شعار حضرت سیدالشهدا بود. اما نه از سر بی ارادگی. روح بزرگ او، این راه پرهزینه را از سر کرامت برگزیده بود که استدلال کرد.

کربلا نه سقیفه بود و نه شورای شش نفره و نه صفین. ماجرای کربلا، زمینه ها و سینه ها را زیر و رو کرد تا در پهنه اختیار، اسرار پنهان فاش گردد. **وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَنْقَالَهَا** شد و **حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ**. دیگر نماز با علی و نهار با معاویه (بی طرفی و میانه روی!) و حکمیت امکان نداشت. بیندیش عمر سعد! شبی به تو مهلت داده ابن زیاد. راه مُلک ری از کربلا می گذرد، از خون حسین! انتخاب کن! انسان چه قدر مجنون باشد که بشنود این سخن را «تو از گندم ری جز اندکی نمی خوری» و باز ریختن خون حسین را برگزیند! سعد ابی وقاص و ابن زیاد بن ابیه چه کردید با «عمر»؟!

دگرگونی عالم طبیعت پس از شهادت امام علیه السلام

طبق نقل تواریخ بعد از شهادت آن حضرت، دگرگونی‌هایی در عالم تکوین رخ داد که خبر از وقوع حادثه عظیمی می داد.

روایات مربوط به دگرگونی‌های عالم را، شیعه و اهل سنت متفقاً نقل کرده‌اند از جمله: بنا به نقل سید بن طاووس در لهوف:

در آن وقت غبار شدید توأم با تاریکی و طوفان سرخ فام آسمان کربلا و اطراف را فرا گرفت، سپاه ابن سعد وحشت کردند و گمان نمودند بر آنها عذاب نازل شده است **و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ** آنها که ستم کردند به زودی می دانند که

بازگشتشان به کجاست! (سوره شعرا ۲۲۷)

بعد از شهادت امام حسین علیه السلام در کربلا چه گذشت؟

بعد از شهادت امام حسین علیه السلام و یاران باوفای ایشان در عصر عاشورا، مشکلات و مصیبت‌های خاندان امام، صد چندان شد. ماجراهایی اتفاق افتاد که قلم از نوشتن آن و زبان از گفتنش شرم دارد. چنان سوزناک است که اشک هر انسان آزاده‌ای را سرازیر و هر جوانمردی را بی‌تاب می‌کند.

آمدن ذوالجناح به خیام: پس از شهادت امام، اسب آن حضرت شیهه‌زنان و ناله‌کنان در حالی که پیشانی خود را به خون امام علیه السلام آغشته کرده بود، به جانب خیمه‌ها شتافت. از امام باقر علیه السلام نقل شده که اسب آن حضرت در شیهه‌اش می‌گفت: امان از ظلم و ستم امتی که فرزند دختر پیامبرشان را کشتند. زنان و خواهران و دختران امام علیه السلام با دیدن مرکب بی‌سوار ناله‌ها سر دادند و زار زار گریستند. ام کلثوم، دستها را روی سر نهاد و فریاد زد: **وامحمداه! واجداه، وانبیا، و ابالقاسماه، واعلیاه، واجعفراه، واحمزاه، واحسنه**، این حسین است که در خاک کربلا روی زمین افتاده، سرش را از پشت سر جدا کردند، عبا و عمامه‌اش را به غارت بردند، و بیهوش بر زمین افتاد.

غارت سلاح و لباس‌های امام علیه السلام: سپاه غارتگر ابن سعد، پس از شهادت امام علیه السلام برای غارت لباس‌ها و سلاح امام هجوم آوردند. حتی برخی آنقدر رذالت و پستی به خرج دادند که پیش از شهادت امام به این کار اقدام نمودند

«مالک بن بشیر کندی» کلاه آن حضرت را که با ارزش بود به یغما برد و چون آن را به خانه‌اش برد، همسرش به وی گفت: اموال پسر پیغمبر را غارت می‌کنی و آن را به خانه می‌آوری؟! از نزد من خارج شو که خدا قبرت را از آتش پر کند. این مرد تا زنده بود با فقر و تنگدستی دست و پنجه نرم کرد و دستهایش خشک شد و در زمستان

خون و چرک از آن جاری بود. «اسود بن خالد» کفش‌های حضرت را برداشت. «بجدل بن سلیم کلبی» انگشتر امام علیه السلام را با قطع انگشت آن حضرت به چنگ

آورد. بنا به نقل سید بن طاووس این انگشتر غیر از آن انگشتری است که از ذخائر نبوت است و امام آن را به فرزندش علی بن الحسین علیه السلام داده است. شمشیر حضرت را «جُمیع بن خلق» یا «اسود بن حنظله» گرفت و این شمشیر غیر از ذوالفقار است که از ذخائر امامت شمرده می‌شود در واقع هر کدام به غارت چیزی از مختصات حضرت افتخار می‌کردند ولی افتخاری که سرانجام سبب شرمندگی همه آنها شد. غارت لباس‌ها و سلاح‌ها نسبت به سایر شهدا نیز اتفاق افتاد. به گونه‌ای که سپاه کوفه بدن‌های آن عزیزان خدا را برهنه و عریان روی خاکها رها کردند.

غارت خیمه‌ها: سپاه روسیاه کوفه به فرماندهی «شمر» خیمه‌گاه را محاصره کرد. شمر دستور داد وارد خیمه‌ها شوند، و هر چه به دستشان می‌رسد غارت کنند. اراذل و اوباش کوفه با شنیدن این فرمان بر یکدیگر سبقت گرفتند.

دختران رسول خدا و یادگاران حضرت زهرا ی اطهر علیها السلام از سراپرده بیرون آمدند و همگی می‌گریستند. دشمن هر چه را می‌یافت، می‌گرفت،

حتی گوشواره حضرت ام کلثوم دختر امیرالمؤمنین علیه السلام را از گوشش کشیدند و گوش‌های او را پاره کردند. مردی پست از سپاه ابن سعد چشمش به خلخال پای فاطمه بنت الحسین علیه السلام افتاد، و در حالی که می‌گریست خلخال را از پایش کشید. دختر امام حسین علیه السلام با تعجب پرسید: چرا گریه می‌کنی؟! گفت: چرا گریه نکنم در حالی که اموال دختر رسول خدا را غارت می‌کنم. فاطمه بنت الحسین علیه السلام گفت: خوب، اگر کار بدی است چرا چنین می‌کنی؟! گفت: می‌ترسم اگر من نکنم دیگری آن را انجام دهد!

در روایتی می‌خوانیم: هنگامی که سپاه ابن سعد به خیمه‌ها یورش بردند، زینب علیها السلام فریاد زد: عمر سعد! اگر مقصودتان اسباب و زیورآلات است، خودمان می‌دهیم، به سپاهت بگوشتاب نکنند. مگذار دست نامحرمان به سوی خانواده پیامبر ص دراز شود. زینب خود لباس مندرس پوشیده بود به زنان فرمان داد هر چه وسایل و

زیورآلات داشتند در گوشه‌ای جمع کنند، گوشواره‌ها را از گوشه‌ایشان درآورند، حتی فاطمه دختر امام حسین علیه السلام که نوعروس بود عمه‌اش زینب از ترس آنکه مبادا دست نامحرمی به سویش دراز شود، اجازه نداد. زنان و کودکان در گوشه‌ای جمع شدند، آنگاه زینب فریاد زد: هر کس می‌خواهد اسباب و وسایل دختران علی و فاطمه علیهما السلام را به یغما ببرد بیاید

عده‌ای از سپاه آمدند و هر چه بود را به غارت بردند. در این میان، تنها یک زن از قبیله بکر بن وائل که با شوهرش در سپاه ابن سعد بود این جسارت و بی‌حرمتی را تحمل نکرد و فریاد حمایت از دختران و زنان رسول خدا را سر داد، شمشیر گرفت و قبیله‌اش را مخاطب ساخت و گفت: ای قبیله بکر، دختران رسول خدا غارت می‌شوند و شما نظاره می‌کنید؟! هیچ فرمانی جز فرمان خدا نیست (کنایه از اینکه دیگر نباید از آل امیه اطاعت کرد) به خونخواهی رسول خدا بپاخیزید.

شوهرش آمد و او را به جایگاهش برگرداند. این اولین فریاد خونخواهی از خون‌های به ناحق ریخته مظلومان کربلا بود که از حلقوم زنی خارج می‌شد. از فاطمه بنت الحسین علیه السلام روایت شده است که گفت: در جلو خیمه ایستاده بودم و به کشته‌ها نظاره می‌کردم و در این اندیشه بودم که حال بر سر ما چه خواهد آمد؟ ناگاه متوجه شدم که مردی سوار بر اسب، زنان را با نیزه‌اش تعقیب می‌کند و زنان در حالی که لباس‌ها و زینت‌هایشان به غارت رفته به یکدیگر پناه می‌برند و فریاد بر می‌آورند: **وَاجِدَاهُ وَابْتَاهُ، وَاعْلِيَّاهُ، وَ...** تا آنکه آن مرد متوجه من شد و با نیزه به سویم حمله کرد، من به صورت بر زمین افتادم، گوشه‌هایم را درید و گوشواره از گوشم خارج کرد و مقنعه از سرم ریود. خون از گوشها بر گونه‌هایم جاری بود. با سر برهنه بیهوش بر زمین افتادم، چون به هوش آمدم دیدم عمه‌ام در کنارم نشسته گریه می‌کند. گفتم: عمه جانم! آیا پارچه‌ای هست که سرم را با آن بپوشانم؟! عمه‌ام فرمود: دخترم! عمه‌ات نیز مانند تو است. نگاه کردم دیدم عمه‌ام نیز سر برهنه است و تمام بدنش

بر اثر ضربات دشمن سیاه شده است.

یورش به خیمه امام سجاد علیه السلام: شمر با گروهی از پیاده نظام به خیمه امام علی بن الحسین آمد، امام از شدت بیماری در بستری آرمیده بود، همراهان شمر گفتند: آیا این بیمار را نمی‌کشی؟ بنا به نقلی دیگر، زینب چون از قصد شمر و یارانش مطلع شد فرمود: او هرگز کشته نمی‌شود مگر آنکه من کشته شوم آنان به ناچار دست از او کشیدند. در این هنگام عمر سعد نیز آمد. زنان حرم با گریه و خشم بر او اعتراض کردند و از رفتار بی‌شرمانه سپاهش شکایت نمودند. عمر سعد گفت: کسی حق ندارد وارد خیمه‌های زنان شود و متعرض این جوان بیمار شود. زنان از عمر سعد خواستند تا لباس‌های آنان را برگردانند تا خود را بپوشانند. ابن سعد خطاب به سربازانش گفت: هرکس چیزی از این خیمه‌ها گرفته است آنها را برگرداند. حمید بن مسلم می‌گوید: ولی به خدا سوگند، حتی یک نفر هم چیزی را برنگرداند.

آتش زدن خیمه‌ها: از حوادث بسیار تکان دهنده در غروب عاشورا، سوزاندن خیمه‌های آل رسول الله بود. این صحنه جانسوز در شرایطی اتفاق می‌افتاد که بدنهای پاره پاره امام مظلومان و یاران ایثارگر و شهیدش در بیابان رها شده و قبل از آن خیمه‌ها غارت شده بود و جامه‌ها و زیورها از زنان پاک دامن هاشمی ربوده شده بود و آفتاب آن روز که شاهد شگفت‌آورترین حادثه تاریخ بود به سرعت رو به غروب می‌شتافت و شب سیاه از راه می‌رسید

در چنین وضعیت اسفباری که غم و اندوه از هر طرف بر ذریه رسول خدا احاطه کرده بود، دشمن به قصد آتش زدن آشیانه‌های آن زنان مصیبت دیده، با شعله‌هایی از آتش به خیمه‌ها یورش بردند. در این حال یکی از سپاه ابن سعد فریاد می‌زد: خیمه‌های ستمگران را آتش بزنید! خیمه‌ها به سرعت می‌سوخت و خاکستر می‌شد، دختران رسول خدا سراسیمه از خیمه‌ها بیرون دویدند و برخی از کودکان یتیم به دامن عمه‌شان پناه بردند. بعضی راه بیابان در پیش گرفتند و در آن متواری شدند.

تعدادی نیز به دشمن سنگدل استغاثه می‌کردند و تقاضای رحم و مروت داشتند. یادآوری این خاطره تلخ همواره اشک‌ها را از دیدگان امام سجاد علیه‌السلام جاری می‌ساخت. او می‌فرمود: بخدا سوگند، من هیچگاه به عمّه‌ها و خواهرانم نظر نمی‌کنم جز اینکه گریه‌گلویم را می‌فشارد و یاد می‌کنم آن لحظات را که آنها از خیمه‌ای به خیمه دیگر می‌دویدند و منادی سپاه دشمن فریاد می‌زد که: خیمه‌های ستمگران را آتش بزنید».

حتی امامان معصوم علیه‌السلام دیگر نیز با یادآوری آتش گرفتن خیام امام حسین علیه‌السلام به سختی متأثر می‌شدند. در روایتی می‌خوانیم هنگامی که منصور دوانیقی در خانه امام صادق علیه‌السلام را آتش زد، تعدادی از شیعیان خدمت آن حضرت شرفیاب شدند، امام را گریان و اندوهگین دیدند، از دلیل آن پرسیدند، فرمود: گریه من برای آن است که وقتی آتش در دهلیزخانه زبانه کشید، زنان و دخترانم را دیدم که از این اطاق به آن اطاق و از این جا به آن جا پناه می‌برند با آنکه (تنها نبودند و) من نزدشان حضور داشتم، با دیدن این صحنه به یاد بانوان جدّم حسین ع در روز عاشورا افتادم که از خیمه‌ای به خیمه دیگر و از پناهگاهی به پناهگاه دیگر فرار می‌کردند. آتش زدن خیمه‌هایی که زنان و کودکان خردسال در آن بودند، نشان می‌دهد که هدف نهایی دشمن این بود که حتی نسل و ذریه پاک رسول خدا ص را ریشه‌کن کنند، این صحنه‌ها نشان از بی‌رحمی و سنگ‌دلی دشمنان و اوج مظلومیت خاندان اهل‌بیت علیهم‌السلام دارد. و خدا را شکر که این اعمال وحشیانه و ددمنشانه پرده از روی نیات شوم آنها برداشت و رسوای خاص و عام شدند.

تاختن اسب‌ها بر پیکر امام علیه‌السلام: برابر فرمانی که ابن زیاد صادر کرده بود، «ابن سعد» مأمور بود پس از شهادت امام بدن مبارکش را زیر سمّ اسبان قرار دهد؛ وی که به خاطر تقرّب به ابن زیاد و در خیال خامش برای رسیدن به حکومت ری از هیچ جنایتی خودداری نمی‌کرد، در میان اصحابش فریاد زد: کیست که داوطلبانه بر پیکر

حسین اسب بتازد تا سینه و پشت وی را زیر سم اسبان پایمال کند؟! شمر که قساوت فوق‌العاده‌ای داشت با شنیدن این فرمان، پیشقدم شد و بر بدن پاک زاده زهرا علیها السلام اسب تاخت. ده نفر دیگر نیز از وی تعبیت کردند که عبارت بودند از:

۱- اسحاق بن حویّۃ. ۲. هانی بن ثُبیت حضرمی. ۳. واحظ بن ناعم. ۴. اسید بن مالک. ۵. حکیم بن طفیل طائی. ۶. اخنس بن مَرثَد. ۷. عمرو بن صُبیح. ۸. رجاء بن مُنقذ عبدی. ۹. صالح بن وهب. ۱۰. سالم بن خثیمه. اینان آن قدر با اسبان خویش بر پیکر مقدس فرزند پیامبر ص تاختند که استخوان‌ها را درهم شکستند. آنان نه تنها از این عمل ننگین خویش پروایی نداشتند که به آن افتخار هم کرده تقاضای جایزه نمودند، چنانکه اسید بن مالک- یکی از این افراد- در برابر ابن زیاد چنین گفت: ما سینه حسین را بعد از پشت وی با اسبان قوی هیکل و نیرومند درهم کوبیدیم! ولی برخلاف انتظارشان ابن زیاد دستور داد به آنان جایزه ناچیزی دادند. بعدها مختار چون این عده را دستگیر کرد، دست و پای آنان را بر زمین میخ‌کوب کرد و اسب بر بدنشان تاخت تا به هلاکت رسیدند.

فرستاده شدن سر امام علیه السلام به سوی کوفه: «ابن سعد» برای اینکه خبر پیروزی ظاهری خویش را هر چه زودتر به عبیدالله بن زیاد برساند در عصر همان روز عاشورا سر امام را توسط «خولی بن یزید» و «حمید بن مسلم» به کوفه فرستاد. خولی که حامل خبری عظیم بود خود را با شتاب به کوفه رساند و جلو دارالاماره آمد و چون در قصر را بسته یافت به ناچار به سوی خانه خود رفت و سر امام را زیر طشتی قرار داد و به نزد همسرش نوار دختر مالک بن عقرب حضرمی رفت. نوار از وی سؤال کرد: چه خبر؟ گفت: ثروت دنیا را برایت آورده‌ام! اینک سر حسین در خانه توست! گفت: شگفتا! مردم زر و سیم به خانه می‌آورند، تو سر پسر دختر پیامبر خدا را. نه به خدا سوگند، هرگز سر من و تو در زیر یک سقف جمع نخواهد شد. این گفت و از اتاق بیرون آمد، مشاهده کرد نوری از آسمان تا زیر آن طشت کشیده شده است و مرغان

سفیدی اطراف طشت و در مسیر نور در پروازند. چون صبح شد خولی با عجله و شتاب سر امام علیه السلام را نزد عبیدالله برد.

تقسیم سرهای شهدا: «ابن سعد» تا حدود ظهر روز یازدهم به دفن اجساد پلید کوفیان مشغول بود. پس از اتمام کار در حالی که پیکر پاک فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و یاران پاکبازش در زیر آفتاب رها شده بود، دستور داد سرهای دیگر شهدای کربلا را از بدنها جدا کنند و به قصد تقرّب به ابن زیاد و گرفتن جایزه با خود به کوفه ببرند. این سرهای پاک که مجموع آنها با سر امام علیه السلام به ۷۲ سر نورانی می‌رسید اینگونه بین قبائل تقسیم شد:

۱- قبيله كنده به سرکردگی قیس بن اشعث، سیزده سر!

۲. قبيله هوازن به فرماندهی شمر بن ذی الجوشن، دوازده سر!

۳- قبيله تمیم، هفده سر!

۴. قبيله بنی اسد، نه سر!

۵- قبيله مذحج، هفت سر!

۶. سایر قبایل، سیزده سر!

اسارت اهل بیت علیهم السلام: عمر سعد پس از دفن اجساد پلید سپاهیان نزدیکی ظهر روز یازدهم دستور حرکت به سوی کوفه را صادر کرد. با این دستور زنان و دختران و کودکان حرم حسینی را بر شتران بدون جهاز سوار کردند و همانند اسیران بلاد کفر به سوی کوفه حرکت دادند. در میان اسراء دوازده پسر بچه و نوجوان از جمله آنها محمد بن الحسین و علی بن الحسین علیه السلام بودند. از جمله زنان بزرگواری که در کربلا به اسارت درآمدند عبارتند از: زینب کبری ام کلثوم، فاطمه دختر امیرالمؤمنین، فاطمه دختر امام حسین، سکینه دختر امام حسین، و دختر چهارساله امام حسین (رقیه)، و رباب دختر امرء القیس همسر با وفای امام حسین، رمله، مادر حضرت قاسم و همسر امام حسن مجتبی علیه السلام. اینان بازماندگان از عترت رسول الله بودند که ابن سعد و سپاهش حرمت پیامبر را در حق آنها رعایت نکردند و با جسارت

تمام آنان را چون اسیران جنگی به بند کشیدند و با خیل نامحرمان که قاتلان ذراری پیامبر ص و یارانش بودند، به سوی کوفه روانه ساختند.

عبور قافله اسیران از قتلگاه : از دشوارترین لحظات تاریخ کربلا، که در عظمت و سنگینی با همه آسمانها و زمین برابری می‌کند، لحظه وداع جانسوز قافله اسیران با بدن‌های پاره پاره شهیدان است. دشمنان، اسیران دل‌سوخته را از کنار آن پیکرهای پاک شهیدان عبور دادند، همان پیکرهای غرقه به خونی که یکجا همه عزت و مظلومیت را در خود جمع و خلاصه کرده بودند. برابر بعضی از نقل‌ها، اسیران خود چنین درخواستی داشتند تا برای وداع با آن عزیزان شهیدشان از کنار قتلگاه شان عبور کنند. ناگفته پیداست که ترک سرزمین کربلا در آن وضعیت غمبار و وحشتناک برای آن دل‌سوختگان بسیار دشوار و سخت بوده است. به ویژه آنکه دشمن اجساد پلید سربازانش را دفن کرده بود ولی پیکرهای ذراری پیامبر ص به خصوص پیکر پاک سرور جوانان بهشت بی‌غسل و کفن در بیابان رها شده بود. دشمن بدکینه نه خود به دفن آنها اقدام نمود و نه اجازه تدفین آنها را به کسی داد. مشاهده آن صحنه‌های دلخراش با آن بدن‌های پاره پاره و پایمال سمّ اسبان که عمدتاً قابل شناسایی نبودند، می‌توانست هر بیننده‌ای را از پای درآورد ولی طمأنینه و آرامشی که در زینب کبری یادگار صبر و شکوه علی علیه السلام ظهور کرد و صلابت و استحکامی که در کلمات دلنشین او موج می‌زد، تا حدود زیادی آن فضای سنگین را شکست و آن را برای آل رسول قابل تحمل کرد.

دفن اجساد پاک: بنا به نقل مشهور اجساد مطهر شهدا سه روز زیر آفتاب بر روی زمین مانده بودند و باد صحرا بر آن بدنهای پاک می‌وزید تا آنکه طائفه بنی‌اسد که در غاضریه محله‌ای نزدیک کربلا منزل داشتند، پس از تخلیه کربلا از سپاه ابن سعد به کربلا آمدند و آن بدنهای پاک را در خاک و خون مشاهده کردند. آنان از زن و مرد فریادشان به ناله و شیون بلند شد. وقتی که مصمم شدند آن بدنهای پاک را دفن

کنند، چون نه سر در بدن داشتند و نه لباسی بر تن، هیچ یک را نمی‌شناختند لذا متحیر و سرگردان بودند که چه کنند، ناگاه امام سجاد علیه السلام از سمت صحرا به سوی آنان آمد و شهدا را به آنها معرفی کرد و قبل از همه به دفن پیکر پاک امام حسین علیه السلام اقدام فرمود. او در گوشه‌ای از کربلا کمی خاک را کنار زد، قبری ساخته و پرداخته آشکار شد، دستها را زیر بدن قرار داد و به تنهایی به داخل قبر برد و فرمود: با من کسانی هستند که مرا یاری کنند. چون بدن را در قبر نهاد صورت مبارکش را بر گوی بریده پدرش گذاشت و در حالی که باران اشک چون ابر بهاری بر گونه‌هایش جاری بود، فرمود: خوشا به آن زمینی که پیکر پاک تو را در برگرفته، دنیا پس از تو تاریک شد و آخرت به نور جمال تو روشن گشت.

شبها دیگر خواب به سراغم نمی‌آید و اندوهم پایانی نخواهد داشت تا آن زمان که خداوند اهل بیت تو را به تو ملحق کند و در کنار تو جای دهد درود و سلامم بر تو باد ای فرزند رسول خدا و رحمت و برکات خدا بر تو باد. آنگاه از قبر خارج شد و آن را از خاک پوشاند و با انگشت روی قبر نوشت:

این قبر حسین بن علی علیه السلام است که او را با لب تشنه و غریب گشتند سپس بدن پاک علی اکبر علیه السلام پایین پای حضرت به خاک سپرده شد و بقیه شهدا از بنی‌هاشم و اصحاب نیز در یک قبر دسته‌جمعی پایین پای امام علیه السلام دفن شدند. آنگاه امام سجاد علیه السلام قوم بنی‌اسد را به طرف نهر علقمه محل شهادت حضرت عباس قمر بنی‌هاشم راهنمایی کرد و پیکر پاک آن حضرت را در همانجا دفن نمودند.

امام زین العابدین علیه السلام در حال دفن عمویش گریه سوزناکی کرد و فرمود: ای قمر بنی‌هاشم! بعد از تو خاک بر سر دنیا، بر تو درود می‌فرستم و رحمت و برکات خداوند را برای تو طلب می‌کنم.

سپس بنی‌اسد «حبیب بن مظاهر» را که بزرگ قبیله آنان بود، جداگانه- همانجایی که اکنون هست- دفن نمودند.

بخش ۹ : واقعه کربلا و مصادیق بصیرت عمل بهنگام، تنهایی امام

تجلی شعور و بصیرت حبیب و سلیمان خزائی امام حسین علیه السلام شب یکشنبه، ۲۸ رجب المرجب سال ۶۰ هجری از مدینه رهسپار مکه می شوند. و قیام پرشور خود را آغاز می کنند. خبر خروج امام به شیعیان کوفه که سالها در زیر ستم آل امیه و حکومت زیاد بن ابیه و مغیره بن شعبه زجر کشیده اند می رسد و کوفیان در تدارک دعوت از ایشان برمی آیند

بزرگان شیعه در خانه سلیمان صرد خزاعی جمع می شوند و دعوتنامه ای به امضای سلیمان، مسیب بن نجبه، رفاعه بن شداد و حبیب ابن مظاهر بدین مضمون برای حسین ابن علی علیه السلام می نگارند که: ... **أَنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ فَأَقْبَلُ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْحَقِّ وَالْهُدَى...** ما رهبری نداریم. پس به سوی ما بیا، امید است که خدا به واسطه تو ما را در محور حق جمع کند. نامه توسط عبدالله بن سبع همدانی و عبدالله وال تمیمی به مکه فرستاده می شود و در دهم ماه رمضان به دست امام می رسد. در ذیل این نامه امضای دو نفر دیده می شود که سرنوشت بسیار متفاوتی دارند. سلیمان بن صرد خزاعی و حبیب بن مظاهر اسدی.

هر دو از یاران و شیعیان امام علی علیه السلام هستند و هر دو از بزرگان شیعیان کوفه محسوب می شوند. هر دو در رکاب علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام شمشیر زده اند؛ هر دو به امام حسین علیه السلام نامه می نویسند و از ایشان دعوت می کنند؛ هر دو در راه امام به شهادت می رسند اما حبیب در رکاب امام و سلیمان به خونخواهی از امام؛ حبیب فرمانده جناح چپ سپاه امام می شود و سلیمان فرمانده سپاه توابین حبیب در میان ۷۲ نفر به شهادت می رسد و سلیمان در میان ۲۰۰۰ نفر تواب؛ حبیب معروف و مشهور نزد هر شیعه ای است و سلیمان جز نزد اهل علم و تاریخ شناخته شده نیست. حبیب در کنار امامش آرمیده است و کسی از محل دفن سلیمان خبر چندانی ندارد؛

راز تفاوت اینجاست که حبیب به موقع تصمیم گرفت و نامش در میان شهدای کربلا ثبت گردید اما سلیمان به یاری امامش نشتافت و در رکاب او به شهادت نرسید. پس از دستگیری هانی و دستور مسلم به محاصره دارالحکومه، سلیمان خود را کنار کشید و گفت به انتظار امام می نشیند تا ببیند خود امام چه دستور می دهند و در کوفه ماند تا حسین به شهادت رسید. اما حبیب به یاری نایب امام شتافت و در محاصره دارالحکومه همراه او شد و بعد از شهادت مسلم نیز از کوفه بیرون زد و خود را به قافله امام رساند. حبیب از نایب الامام اطاعت کرد و توفیق شهادت در رکاب امام نصیبش شد اما سلیمان نایب الامام را تنها گذاشت و توفیق همراهی امام را نیز از کف داد.

عمل به موقع و در زمان مناسب

شاید مهمتر از خود عمل، هنگامه عمل باشد. وقت شناسی و خالی نکردن صحنه، از عواملی است که به حوادث رنگ و بوی دیگری می دهد. عمل بهنگام تأثیری دارد که عمل نابهنگام حتی اگر چندین برابر هم باشد، هرگز آن تأثیر را ندارد. قیام و شهادت ۷۲ نفر که در موقع مناسب انجام گرفته است، تأثیری چنان شگرف در تاریخ می گذارد که پایه های تمام حکومتهای جور را در سراسر تاریخ می لرزاند و مکتبی می شود که غیرمسلمین نیز از چشمه فیاض آن سیراب می گردند. اما شهادت ۲۰۰۰ نفر به فرماندهی سلیمان صرد چون در غیرموقع خود انجام شده، اثر چندانی ندارد و خون هیچ مجاهدی را در رگ هایش به جوش نمی آورد. حسین حماسه آفرید و جاودانه تاریخ گردید اما سلیمان صرد در میان صفحات تاریخ ناپدید شد. سلیمان نه تنها در حادثه عاشورا دیر عمل می کند بلکه در جنگ جمل نیز به یاری امیرالمؤمنین نمی شتابد و مورد عتاب امام قرار می گیرد.

بعد از جنگ جمل و آمدن امام به کوفه، امام سلیمان را به خاطر کوتاهی و یاری نکردن او در جنگ جمل مورد عتاب قرار می دهند و می فرمایند: **وَ قَدْ كُنْتَ مِنْ أَوْثَقِ**

النَّاسِ فِي نَفْسِي وَ أَسْرَعِهِمْ فِيمَا أُظُنُّ إِلَى نُصْرَتِي تو نزد من از موثق ترین افراد بودی و گمان می کردم به سرعت به یاری من بشتابی.

سلیمان به امام می گوید: به گذشته اخذ نکن که در آینده حوادثی روی خواهد داد که دوست را از دشمن خواهی شناخت. اگر این نقل صحیح باشد، دیر عمل کردن در رفتار سلیمان صرد خزاعی مسبوق به سابقه می باشد و منحصر به واقعه عاشورا نیست. نوشداروی سلیمان بعد از مرگ سهراب می رسد و این عمل او گرچه بی فایده نبوده، اما در مقایسه با قیام حسین ابن علی علیه السلام، تأثیر بسیار ناچیزی از خود بر جای می گذارد. یکی از مصادیق بصیرت، عمل به موقع و در زمان مناسب است. یعنی عملی که اولاً صحیح انجام گیرد و ثانیاً در زمان مناسب خود. اما اگر نابهنگام انجام گیرد، گاهی هیچ اثری نخواهد داشت.

یاری حسین علیه السلام در طول تاریخ امام حسین علیه السلام در روز عاشورا از همگان خواسته تا در مسیری که او در پیش گرفته به یاری و نصرت او بروند زیرا کاری که او با قیام عاشورایی خویش آغاز کرده اصلاح امت بود که نیازمند تداوم و استمرار از سوی امت مؤمن و شیعه وفادار است. هنگامی که آن حضرت علیه السلام پس از شهادت همه یاران خویش فریاد می زند و می فرماید: **هل من ناصر ينصرني**؛ آیا یآوری هست که مرا یاری رساند؟! خطاب به تاریخ است؛ زیرا کسانی که در مقابل ایشان صف بسته بودند، شقاوت را به اوج خود رسانیده بودند و خطاب به ایشان که اشقی الاشقیاء در امت اسلام بودند، بی معنا بود او با خطاب خویش **أَمَا مِنْ مُغِيثٍ يُغِيثُنَا لَوَجْهِ اللَّهِ؟** **أَمَا مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟** آیا کسی نیست که به خاطر خدا ما را یاری بدهد؟! آیا کسی نیست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟! می کوشد تا حقیقت بزرگی را آشکار کند که امروز قیام پایان نمی یابد، زیرا حرم و حریم رسول الله (صلی الله علیه و آله) قرآن و عترت است که در میان مردمان گذاشته شده و می بایست تا قیامت از سوی امت حفظ و عمل شود. از این رو در تبیین استمرار و تداوم عاشورا گفته شده که **كُلُّ**

يَوْمِ عَاشُورَاءٍ وَكُلِّ أَرْضٍ كَرْبَلَاءٍ هر چند که **لَا يَوْمَ كَيْوَمَكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ**؛ روزی چون روز تو نیست. هر زمینی که در آن معروفی چون عدالت ترک و منکری چون ظلم وجود دارد، لازم است که مردم در آنجا عاشورایی و کربلایی و حسینی شوند. و در هر روزی که ظلم و ستمی در آن روا می شود مردم می بایست آن روز را چون عاشوراییان قیام کنند و سکوت نکنند. زیرا بازتاب سکوت ایشان به معنای پذیرش ظلم و خودگناهی بزرگ است؛ انسان اگر مظلوم شود و حق او ضایع و تباه شود، صاحب عذر است ولی اگر منظم (پذیرنده ظلم) شود، هیچ عذر و توجیهی ندارد.

در آموزه های قرآنی آمده که انسان می بایست در برابر ظلم به خود، بایستد و قیام به عدالت کند و حتی اگر کسانی از مردم ناتوان و مستضعف مورد ظلم قرار گرفتند برای نجات آنان سلاح بگیرد و به جنگ برخیزد **وَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ** و کسانی که چون ستم بر ایشان رسد یاری می جویند [و به انتقام بر می خیزند] (شوری ۳۹) یا (نساء ۵۷) از این رو یاری مظلوم بر هر دین و مذهب و آیینی باشد فرض و واجب است.

امیر مؤمنان علی **علیه السلام** می فرماید: **كُونُوا لِلظَّالِمِ خَصِمًا وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا**؛ دشمن ظالم و یاور مظلوم باشید (نهج البلاغه، نامه ۷۴) امام حسین **علیه السلام** در منازلی که به سوی کربلا می رفت همواره از مبارزه علیه ظالم و ستمگر سخن به میان می آورد و زندگی در حکومت ظالمان را ننگ و عار می شمرد از جمله می فرماید: **مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحَرَامِ اللَّهِ نَاكثًا عَهْدَهُ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ...** یا می فرماید: **فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا السَّعَادَةَ وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمَاءً**؛ (بحار الانوار ج ۴۴ ص ۱۸۳) بنابراین، اگر بخواهیم حسینی شویم می بایست او را به عنوان وارث همه آموزه های پیامبران بشناسیم و سبک زندگی او را کامل ترین سبک زندگی الهی بدانیم و هدفش را بزرگ ترین هدف بشماریم.

عوامل تنهایی ولی خدا در زیارت عاشورا به امام حسین علیه السلام این گونه خطاب می کنیم **و الوتر الموتور**. وتر، به معنای «تنها و یگانه» و موتور، یعنی «تنها شده»، یک احتمال درباره این معنا، یگانگی، منحصر به فرد بودن و بی بدیل بودن است احتمال دیگر این است که آن حضرت تنهاست و در این تنهایی «موتور» است یعنی حضرت با نقشه و طرح و برنامه، تنها شده است. به خصوص اگر به این نکته عنایت شود که مبارزات امام حسین علیه السلام مخفیانه و غیرعلنی نبود که بگوییم مردم و مسلمانان از آن مطلع نبودند. زمانی که آن حضرت از مکه خارج شد با صراحت اعلام کرد: کسی که حاضر است خون خودش را در راه ما بدهد و خودش را مهیای لقای خدا کرده، همراه ما کوچ کرده، همسفر ما شود (لهوف ص ۸۸).

۱- شبهه ها و فتنه ها در محیط سیاسی اجتماعی امام حسین علیه السلام شبهه ها و فتنه ها دست به دست هم داده و با ترکیب یکدیگر ولی خدا را مورد هدف قرار دادند شبهات فضا را تاریک کرده و فتنه ها تأثیرگذار می شوند، زیرا در فضای شفاف و روشن، فتنه ها کارساز نیستند. اعلان بی نیازی نسبت به ولی خدا و طرح **حسبنا کتاب الله** اولین و اساسی ترین شبهه ای است که از زمان حیات خود پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) آغاز شد جریان از اینجا شروع شد که اسلام نیازی به «ولی» ندارد، کتاب خدا برای ما کافی است. درحالی که شیعه و سنی به طور متواتر نقل کرده که حضرت به روشنی فرمود: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ ، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي**

۲- جعل شخصیت در مقابل اهل بیت علیه السلام بعد از این که جلوی نشر فضایل اهل بیت علیهم السلام را گرفتند، کم کم شروع به جعل شخصیت و شخصیت سازی کردند، کاری که در دنیای سیاست رایج است از این رو در مقابل علی علیه السلام که صاحب فضایل و کرامات است، برای دیگران فضیلت جعل کردند. معاویه گفت: احدی حق ندارد در فضایل علی و اهل بیت علیهم السلام حدیث نقل کند.

مرحوم طباطبایی (ره) می فرمود: همه کتاب و سایل الشیعه را مطالعه کردم تا ببینم

چند روایت فقهی از سید الشهداء علیه السلام نقل شده، سه روایت بیشتر پیدا نکردم معنای این حرف این است که مردم امام حسین علیه السلام را در حد یک مسأله گو هم قبول نداشتند در حالیکه ابوهریره ها به اسم صحابی، مراجع فتوا شده بودند همه اینها نشان میدهد که ولی خدا با برنامه ریزی و سازماندهی قبلی تنها شده است.

۳- تعالی اهداف در دستگاه اولیای الهی یکی دیگر از عوامل تنهایی ولی خدا، این است که در کار اولیای خدا، هدف، خیلی بالاتر از آن است که اهل دنیا تعقیب میکنند. هدفی را که سیدالشهداء علیه السلام تعقیب میکرد، این نبود که انسانها را به رفاه و عیش دنیا یا حتی به آن چیزی که توسعه مادی و تکامل مادی نامیده میشود، برساند. نمونه اش جامعه جاهلی قبل از نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) است که از نظر امنیت و رفاه خیلی عقب افتاده بود ولی حضرت در آغاز بعثت فرمود که ای مردم! وضعتان بد است، دور هم جمع شوید تا اوضاع اقتصادی و سیاسی شما را سامان دهم. بلکه با اولویت بحث فرهنگی و اعتقادی و دعوت به مبدأ و معاد شروع و فرمود: **قولوا لا اله الا الله تفلحوا** دعوتی که برای انبیا و اولیای خدا بسیار پرهزینه و سنگین بود.

۴- فقدان خدعه، حيله و تزوير در منطق اولیای خدا عامل تنهایی اولیای خدا این بود که نمی خواستند با هر قیمتی شده، اگرچه با حيله و خدعه و تزوير مردم را به طرف خود و اهداف مورد نظر جلب نمایند بلکه می خواستند اگر مردم جذب راه و اهداف آنان میشوند از روی بصیرت، آگاهی و فهم باشد، زیرا فقط این نوع آمدن به سوی خدای متعال اصیل و پایدار است **قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ** ای پیامبر بگو! این راه من است که با بصیرت و آگاهی شما را به آن دعوت میکنم در حکومت دینی هدف این نیست که به هر قیمت و با هر روشی که شده مردم را در صحنه نگه داریم بلکه هدف، روشن شدن حق و باطل و پایداری بر ملاک های حق و دوری از ظلم و باطل است.

۵- رنگین تر بودن سفره جبهه باطل معمولاً در مقابل اولیای خدا و جبهه مخالفین آن بزرگواران، پول، قدرت و مظاهر دنیوی و شهوانی قرار دارد.

سفره معاویه رنگین تر بود، و آنان به هر قیمتی که بود، می خواستند مردم را جمع کنند و در این رابطه سران اقوام و قبایل را با پول و ثروت و قدرت، براساس انگیزه های مادی جمع میکردند و توده های مردم را در مقابل اولیای خدا قرار میدادند. در حالی که امام علی و امام حسین **علیهما السلام** و اولیای خدا نمی خواستند طرفدارانشان با انگیزه های مادی در رکاب آن بزرگواران بجنگند. و طبیعی است که این راه ثقیل و سنگین است و به تعبیر مولا علی علیه السلام **ان امرنا صعب مستصعب** همانا راه ما مشکل و مشکل پذیر است که هر کسی توان تحمل آن را ندارد.

خیانت خواص به امام حسین علیه السلام در واقعه کربلا ؟ حُبُّ الدنیا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ

حب دنیا، عدم شناخت و معرفت کامل از ولایت و ولی امر و نیز گرفتار شدن در دایره حرکت های هیجانی فاقد عقل و تأسی به شور بدون شعور، اصلی ترین دلایل خیانت و عدم همکاری مردم آن روز کوفه در جریان عاشورا است. فلذا آسیب شناسی اجتماعی مردم کوفه و تعمیم آن با شرایط روز می تواند راهگشای خیلی از مسائل امروز ما باشد. جامعه ای که گرفتار گناه و رفاه طلبی و عدم شناخت حقیقت شده باشد به طوری که اصلی ترین شریان های اقتصادی آن با ربا، حرام، گناه و بازگشت به دوران جاهلیت آمیخته شده است، نمی تواند در چنین فضای آلوده و مسمومی، حسین **علیه السلام** را یاری کند شرایط حاکم بر کوفه آن دوران چنین بود. در واقع این همان چیزی است که امام حسین **علیه السلام** روز عاشورا به حبیب بن مظاهر فرمودند: **ای حبیب!** این جماعت، شکم هایشان از حرام پر شده و حرف مرا نمی شنوند. پر واضح است وجود چنین فضای آکنده از گناه، ربا و ریا، یاوری برای کمک به لشکر امام حسین **علیه السلام** در کربلا به وجود نخواهد آورد

واقعه عاشورا در تاریخ با خیانت کوفیان درهم آمیخته و ننگ ابدی را برای مردم این دیار رقم زده است. وضعیت کوفه آن دوران، درست مساوی با وضعیت دوران خلافت علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود که آن حضرت در وصف این مردمان خیانت پیشه فرمودند: **یا اشباح الرجال ولا رجال** این روایت در واقع تبیین کننده وضعیت کوفه و کوفیان در زمان امام حسین علیه السلام نیز بوده است.

عدم دنیا طلبی از خصوصیات یاران و انصار امام است عمرسعد، مسلمان بود و اتفاقاً به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امام حسین علیه السلام علاقه داشت و به خوبی می دانست که جنگ با امام حسین علیه السلام عاقبتی شوم دارد و مورد خشم پروردگار است؛ اما این حب دنیا و کسب جاه و مقام بود که او را به این درجه از پستی تنزل داد.

هنگامی که در واقعه عاشورا دقت می کنیم، در می یابیم که افراد مقابل امام که دست به جنایاتی آنچنانی زدند جزو شقی ترین انسان ها بودند، گرچه به ظاهر همگی مسلمان بودند و خودشان دعوت نامه برای حضرت فرستاده بودند، پس چرا به این درجه از شقاوت رسیدند؟

فرزدق شاعر معروف چنین ترسیم کرده **یا فَرَزْدَقُ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ ... اینان اطاعت شیطان** را سخت متعهدند و اطاعت رحمان را کنار گذاشته، در زمین **تباهی** پدید آورده، **حدود الهی** را معطل گذاشته اند، **میگساری** می کنند و **اموال فقیران** و محرومان را به خود اختصاص می دهند. و من از هر کس دیگر به یاری دین و عزت بخشیدن به شریعت او و جهاد در راه او شایسته ترم، باشد که سخن خدا برترین باشد.

هر قیام و انقلابی بسته به علل و عواملی است. یکی از مهم ترین عوامل، وجود حاکمان و سیاست و عملکرد آنان است. **من رای سلطانا ...** هر که حاکم ستمگری را دید که حرام های الهی را حلال کرد و عهد و پیمان با خدا را شکست و مخالفت سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) عمل کرد بر مردم ظلم کرد و با قول و فعل در صدد تغییر برنیاید، سزاوار است خداوند او را با آن ستمگر در یک عذاب داخل کند. از آنجایی که وظیفه حاکم

و خلیفه صیانت از دین و احیای سنت و ضمانت اجرای دستورات خداوند است، پس اگر کوتاهی و تعدی از حاکمان صورت پذیرد، این رویه از رأس هرم به سمت قاعده تنزل کرده و به مردم تسری می کند و فساد و تباهی همه جا را فرا می گیرد. عامل دیگر مردم اند. و نیز در جایی دیگر فرمودند: **النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لَعْقُ عَلِيٍّ أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ....** مردم بردگان دنیایند و دین لقلقه زبانیشان است بر مدار معاش می چرخند و هنگامی که به بلا و گرفتاری آزموده می شوند دینداران اندکند. امیرالمؤمنین و امام مجتبی نیز از نامردمان گله ها داشتند و خود کشته جهل و حماقت مردم شدند. روزگاری امیرالمؤمنین **علیه و آله** مردم سست عنصر کاهل و وظیفه شناس را چنین خطاب فرمود: **یا اشباح الرجال و لالرجال** (خلاصه اش یعنی ای نامردان). حضرت سیدالشهداء فرمود: ای پیروان آل ابی سفیان اگر دین ندارید و از آخرت نمی هراسید، آزاد مرد باشید. از موضع گیری برخی از یاران رسول خدا در زمان پیامبر و پس از او، این انحراف و کجی معلوم و شکاف عمیق میان ارزش های دینی و مردم با احیای رسوبات جاهلی در میان جامعه قابل پیش بینی بود چنانکه این تغییر و تحولات فکری، سیاسی- اجتماعی از سوی رسول خدا پیش گویی شده و فرموده بودند: بعد از ۶۰ سال کسانی باشند که نماز را ضایع و شهوات را پیروی کنند و بزودی کجی و انحراف رخ خواهد داد.

پیام و حرکت امام حسین علیه السلام جهانی است

مردان الهی همانند رسول گرامی **(صلی الله علیه و آله)** رحمه للعالمین اند. چون رحمه للعالمین اند، باید منطقه را کاملاً روشن کنند؛ هم منطقه داخله مسلمانها، هم منطقه داخله موحدان، اعم از مسلمان و مسیحی و یهودی و مانند آن، و هم منطقه انسانیت؛ خواه کسی موحد باشد یا ملحد.

وجود مبارک حسین بن علی **علیه السلام** وضع خاورمیانه را کاملاً بررسی کرد؛ هیچ چاره ای ندید، مگر اینکه سفری آغاز بکند از مدینه به مکه، تا مردم را هم در بین راه روشن کند، هم در مکه با سخنرانی آگاه کند، و نائی بفرستد برای کوفه که مردم را هدایت

کند. وجود مبارک مسلم بن عقیل وارد سرزمین کوفه شد، و آن پیام را رساند، و سخنان معصوم را به مردم منتقل کرد، و آن شهادت غمبار را هم تحمّل کرد، و امانت الهی را هم حفظ کرد.

پیام جهانی امام حسین (علیه السلام) به (مؤمنان)، (موحدان) و (ملحدان) پیامبر یک رهنمودهای خاصی برای حوزه اسلامی دارد برای آنها که مسلمان اصطلاحی اند. یک رهنمودهای توحیدی دارد برای آنهایی که مسلمان اصطلاحی نیستند، بلکه یهودی ها و مسیحی ها و مانند آن را هم در بر می گیرد. یک پیام انسانی دارد برای آنها که هیچ دینی را قبول ندارند، **نه موحدند، نه یهودی اند، نه مسیحی اند و مانند آن** همانطوری که وجود گرامی رسول اکرم رحمه للعالمین است، برای این ۳ گروه، پیام های خاص دارد؛ وجود مبارک ابی عبدالله در نهضت کربلا هم همین کار را کرد. هم برای مؤمنین، هم برای موحدان، هم برای ملحدان عالم. آنچه را که ما در جریان قتلگاه حسین بن علی (علیه السلام) به یاد داریم، از همین قبیل است.

سالار شهیدان (علیه السلام) و دعوت دشمنان به آزاد مردی حضرت بعد از آن سخنرانی ها و آن نامه ها و آن اتمام حجّت ها و اینکه قرآن بر بالای سر گذاشت، فرمود: یا قوم! **بینی و بینکم هذا القرآن**، همه این مراحل را پشت سر گذاشت؛ وقتی در قتلگاه، یعنی آن غدیر خونین افتاد، به پیروان اموی خطاب کرد، فرمود: یا شیعه آل ابی سفیان! **یا مَعْشَرَ آلِ ابی سَفِیَانِ اِنْ لَمْ یَكُنْ لَکُمْ دِیْنٌ وَ کُنْتُمْ لَا تَخَافُوْنَ الْمَعَادَ فَکُونُوا اَحْرَاراً فِی دُنْیَاکُمْ** (بحار الأنوار ج ۴۵) اگر شما مسلمان نیستید، و خدا و قیامت برای شما مطرح نیست، دین ندارید؛ لا اقل آزاده باشید! ما درس آزادگی هم آوردیم.

(حرّیت) از فضائل مشترک بین المللی اسلام است

انسان چه مسلمان باشد، چه موحد دیگر به نام یهودی یا مسیحی باشد، یا هیچ ملت و نحلتی را نپذیرد، ملحد باشد؛ باید آزاد باشد. این آزادی یک وصف مشترک است. صدق یک کمال مشترک است، وفای به عهد کمال مشترک است، ادای امانت کمال

مشترک است؛ اینها اختصاصی به حوزه اسلامی ندارد. نظیر نماز و روزه نیست که مخصوص یک گروه خاص باشد. انسان چه مسلمان باشد، چه مسلمان نباشد؛ باید این حرّیت را و این عزّت را و این وفای به عهد را، و این ادای امانت را رعایت کند فرمود: اگر دین ندارید، در دنیا آزاد مرد باشید. همین بیان نورانی را وجود مبارک زینب کبری (سلام الله) در مجلس شام فرمود: **أَمِنَ الْعَدْلُ يَابْنَ الطَّلَقَاءِ** آیا این عدالت است، ای پسر آزادشدگان (بحار الأنوار ج ۴۵ ص ۱۳۴) اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم پیام اسلامی آورد، هم پیام توحیدی، و هم پیام جهانی؛ در نهضت کربلا، یعنی غدیر خونین کربلا هم این ۳ پیام کاملاً مشهود است.

پیمان شکنی سران کفر، علّت مبارزه اسلام با آنان

خدای سبحان در قرآن کریم راجع به مشرکان فرمود: اینها درست است که مسلمان نیستند، یهودی و مسیحی نیستند؛ اما باید ایمان، یعنی یمین، سوگند، تعهد، تفاهم، کنوانسیون و امضائی که طرفین برای تفاهم کرده اند؛ را محترم بشمارند فرمود: این مشرکان نه تنها به اصول الهی آشنا نیستند و عمل نمی کنند، بلکه برای اصول انسانی هم ارزش قائل نیستند! **فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ** (توبه ۱۲) برهانی که قرآن کریم برای جواز مبارزه با این ملحدان اقامه می کند، این است که اینها اهل ایمان نیستند، نه اهل (ایمان)! نفرمود: رهبران کفر را بکشید، چون مؤمن نیستند! بسیاری افرادند که مؤمن نیستند، موحد نیستند، بلکه کافرند؛

ولایت، حقیقت و باطن اسلام

آن حضرت **علیه السلام** با قیام خویش نشان داد که اسلام تنها ظواهر آن نیست، بلکه حقیقت اسلام همان ولایت است که در همه ابعاد از جمله عمل اجتماعی و سیاسی به شکل حکومت امام (علیه السلام) و اولوالامر تجلی و ظهور می یابد. اگر اهل اسلام همه احکام را به جا آورند ولی به اصل آن یعنی ولایت و امامت بی توجه باشند، هیچ از

اسلام را انجام نداده اند؛ چرا که فاصله میان اسلام و ایمان همانند فاصله میان ظاهر و باطن است

حقیقت اسلام و باطن و ملکوت آن، همان ولایت و امامت است. لذا امامان معصوم **علیه السلام** بارها بر محوریت ولایت توجه داده اند و ایمان را به امامت معنا می کنند. در تفسیر امام حسین **علیه السلام** انسان یا در حزب الله است یا در حزب شیطان و طاغوت قرار میگیرد. این بدان معناست که هر جا حق یافت شد باطل نیست و هر جا باطل باشد، حق، آنجا نیست. براین اساس انسان یا تحت ولایت حق است یا تحت ولایت باطل قرار می گیرد و حد میانه و وسطی نیست. پس کسی نمی تواند بگوید که من اهل اسلام و ایمان هستم ولی ولایت را نمی پذیرم. از اینرو خداوند حکم میکند که اطاعت اولوالامر همان اطاعت خدا و رسول است. این بدان معناست که اولوالامر دارای عصمت در فکر و قول و عمل است و در هیچ مرتبه ای گرفتار باطل و اشتباه و خطا و مانند آن نمی باشد.

براساس آموزه های قرآنی در هر مرتبه ای عصمت موجب ولایت است. از اینرو مومنان که از مرتبه ای از عصمت برخوردار می باشند نسبت به یکدیگر ولایت دارند. ولایت امامان معصوم **علیهم السلام** و عصمت ایشان کامل است. زیرا عصمت آنان، عصمت ذاتی شهودی عنایتی است و در مومنان، عصمت برهانی اکتسابی با عنایتی از نوع دیگر است؛ چرا که تزکیه تنها از سوی خداوند انجام میگیرد. (نور ۱۲) ولایت فقیه که استمرار و مظهري از ولایت امامان **علیهم السلام** می باشد از نوع اخیر ولی با مرتبه ای قوی تر است.

از این رو گفته شده که انسان یا ولایت فقیه عادل جامع الشرايط و منصوب عام از سوی امام زمان **(عجل الله تعالی فرجه)** را می پذیرد یا ولایت طاغوت را؛ چرا که کسی که از حق ولایت حق رو برگرداند به طور طبیعی به باطل گرائیده است. گرایش به باطل و ولایت آن و پشت کردن به حق و ولایت آن انگیزه قیام امام حسین **علیه السلام** بشمار میرود

براین اساس او ماموریت الهی خویش را بسترسازی برای ولایت حق و تزلزل افکندن در ولایت باطل و طاغوت اعلام می کند. وظیفه ای که بر ماست که این چنین باشیم. حرکت حسینی برای حفظ اسلام ناب و اصلاح امت و رفتارهای آن و بازگشت به معروف و پسندیده هائی چون ولایت اهل حق و ابطال ولایت طاغوت بود.

کربلا، نگاه تراژیک یا حماسی؟

حسین **علیه السلام** یک شخصیت حماسی است اما نه آن طور که رستم افسانه ای یک شخصیت حماسی است. حسین **علیه السلام** یک شخصیت حماسی است، اما حماسه انسانیت، حماسه بشریت، نه حماسه قومیت. سخن حسین **علیه السلام**، عمل، حادثه، روح و همه چیز حسین **علیه السلام** هیجان است، تحریک است، درس است، القای نیروست.

در روایتی آمده است که امام **علیه السلام** به زهیر بن قین و سعید بن عبدالله فرمودند: جلو بایستید تا نماز ظهر را ادا کنم. آنان پیش ایستادند و امام **علیه السلام** در جماعت حدود نیمی از اصحاب خویش، نماز را نماز خوف گزاردند.

آری امام حسین **علیه السلام** برای احیای دین رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) قیام کرده بودند و نماز ستون دین اسلام بود ایشان از هر فرصتی برای یادآوری اسلام و احکام آن استفاده می کردند ولی چه سود که قلب دشمنان امام **علیه السلام** آنچنان زنگار گرفته بود که هیچ سخن حقی را نمی شنید و هیچ عمل درستی را نمی دید.

امام حسین **علیه السلام** اسوه شجاع دلان و الگوی عبادت پیشگان هستند. دعاهای ایشان بهترین راه برای شناخت حق و درسی است برای اینکه خدا را چگونه باید صدا کرد ادب دعا در بند ادعیه ایشان موج می زند.

دعای عرفه، عشرات و دعاهای حضرت در هنگام درگیری با دشمنان اسلام بهترین یادگارهایی است که اکنون در دست هستند تا بتوان از طریق آنان راه صحیح بندگی کردن را آموخت و به سوی حق گام برداشت.

۱. آزادی و آزادی و آزادی دو خصلت بارز امام حسین علیه السلام است. ایشان در برابر انواع روشهای استعماری (خواهش، تطمیع، تهدید و...) با عزمی راسخ و با تشخیص شرایط سیاسی اجتماعی عصر خود، به مبارزه با یزید می پردازد کافی بود تا یک تصمیم از ده ها تصمیم حضرت علیه السلام در این حادثه بی بدیل، نادرست از آب درآید، آن وقت کل این حادثه بزرگ تحریف می شد و اثر خود را از دست می داد.

۲. علم بی شک امام حسین علیه السلام دقیق ترین و عالمانه ترین روش را اتخاذ کرد و همواره تا لحظه های شهادت از مسیر علم، درایت و تدبیر خارج نشد. خروج او از مدینه، انتخاب مسیر، توقف در منزلگاه های مختلف، انتخاب سرزمین نینوا، سخنرانی ها و همه و همه از روی حکمت و درایت بود.

۳. صبر صبر در شرایطی برای انسان حاصل می شود که او چاره ای بر تحمل کردن ندارد. اما نوع برخورد با صبر مهم است. گاهی آدم ها از شرایط به وجود آمده گلایه و شکایت می کنند اما اولیاء الهی آن را با روئی گشاده می پذیرند. اما حلم بر عکس آن است. یعنی می تواند اقدام کند، ولی به دلائلی و یا به خاطر مصلحت اقوایی آن شرایط سخت را تحمل می کند و راضی و خشنود از مواجهه با سختی ها می باشد. حسین علیه السلام با حلم، صبر و استقامت بی نظیر خود و یاران، توانست پایه های کجی که به نام دین در جامعه رواج پیدا کرده بود را دوباره به مسیر اصلی برگردانده و همان سبب فروپاشی نظام نالایق بنی امیه شد.

۴. معنویت: حضرت در اوج جنگ و مبارزه از توجه به معنویت، اخلاق، انسانیت، تلاوت قرآن و نماز باز نمی ایستد اساسا جنگ حسین علیه السلام با یزید بر سر همین اخلاق و معنویت و پرده برداری از چهره تزویر و ریای بنی امیه است که غاصبانه به نام دین و حکومت دینی، ریاست میکنند و کسی جز حسین علیه السلام نمیتواند این

رسوایی را عیان کند، همان گونه کسی جز علی علیه السلام نتوانست چهره خوارج، آن جاهلان متنسک مقدس مآب را برملا کند

۵. تصمیم قاطع : تصمیم قاطع برای انسان های بزرگ خیلی حائز اهمیت است زیرا با کوچک ترین حرکت نابجا، برای همیشه بازنده می شوند اما اگر قبل از تصمیم قاطع عناصری چون معنویت و تقوی، علم، درایت، تدبیر، شناخت دقیق شرایط جامعه وجود داشته باشد، جایی برای نگرانی وجود نخواهد داشت و حسین علیه السلام کسی است که همه آن شرایط را چون آئینه می دید و برایش از روز روشن تر بود او با تصمیماتی که می گیرد افراد کوتاه بین زمان خود را متحیر و آیندگان تیزهوش را از دوراندیشی خود به ستایش وامی دارد

۶. دلسوزی یکی از صفات بارز امام حسین علیه السلام دلسوزی است. نه فقط برای دوستان، بلکه برای دشمنان هم، دل می سوزاند او همچون جدش (ص) **رحمه للعالمین** است. آب را بر دشمن نمی بندد اگر چه بین آنان، زن و کودک نبود! و به قاتل خود لبخند می زند و او را موعظه و نصیحت می کند

۷. ایثار : مقام ایثار، مقام فنا شدن برای معبود است. ایثارگر، بیش از جان، چیز دیگری ندارد و آن را در طبق اخلاق گذاشته و گوید: **جان** چه باشد که فدای قدم دوست کنم / این متاعی است که هر بی سروپایی دارد. در ایثار جای استدلال و دلیل نیست، جای عشق و عرض ارادت است

۸. حرکت از مجرای طبیعی : امام حسین علیه السلام به دلائلی **ان الله شاء ان یراک قتیلا و** برای جاودانه شدن حماسه اش، می بایست از راه اسباب و مسببات طبیعی این نهضت را به آخر برساند که اهم این حکمتها بدین قرار است :

الف حرکت از راه های طبیعی و بدون استفاده از راه های میان بر و غیر متعارف

ب عدم پذیرش کمک از امدادهای غیبی و پیشنهاد پیشوای اهل «جن» دال بر نابود

کردن لشکر یزید به کمک همه جن های متدین .

ج عدم خروج از شیوه جوانمردی

۹. فرصت به دشمن درخواست امام حسین **علیه السلام** برای به تاخیر افتادن جنگ، سه علت عمده داشت **یک:** خالص کردن یاران خود و برداشتن بیعت از آنان تا هر کس ذره ای غش و ناخالص در او هست جدا شود

دوم: رفتار عبادی و معنوی امام حسین **علیه السلام** و یاران در شب عاشورا بیانگر تدین واقعی آنان به دین اسلام می باشد و شاید اثر مقطعی خود را بر دشمن بگذارد که این چنین شد اگرچه اثر دراز مدت آن تحقق پیدا کرد

سوم: شاید فرصتی باشد برای کسانی که در خواب هستند که در نتیجه آن افراد بسیاری شبانه از سپاه یزید به جمع یاران حسین آمدند که به دلیل شهرت **حُرّ** ، بسیاری از آنان از دید مورخان حادثه، مغفول مانده اند. اما در بعضی از کتب که آمار شهدای کربلا را تا ۱۴۰ نفر ذکر کرده اند، بعید نیست که افراد اضافه شده همان پناهندگان به لشکر حسین **علیه السلام** باشند.

۱۰. دوری از ذلت شعار جاودانه حسین **علیه السلام** **هیئات منا الذله**، پرچی شد برای همه آزادی خواهان که تا امروز این شعار؛ خون تازه به کالبد مجاهدان در راه خدا می دهد **مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا** (فاطر ۱۰)، عزت فقط نزد خداست. حسین **علیه السلام** با خدا معامله کرد و ما ثمره اش را بعد از ۱۴ قرن هنوز می بینیم و ادامه خواهد داشت

۱۱. نوع نگاه به مرگ بررسی شعارهایی که حضرت اباعبدالله **علیه السلام** ایراد می فرمود نیازمند واکاوی شرائط آن زمان است. یکی از آن شعارها، شعار **لا اری الموت الاسعاده و الحیاه مع الظالمین الابرمه** است که می فهماند جامعه آن روز بی تفاوت و بی انگیزه شده بود. هرکس به فکر زندگی شخصی خود بود. حاضر به مبارزه و ایثار نبود.

ارکان بنی امیه با ظلم و شکنجه های فراوان و به شهادت رساندن یاران علی علیه السلام هرگونه نشاط عمومی را از مردم سلب کرده بودند و آنها در برابر همه چیز، دیگر بی انگیزه شده بودند. برایشان فرق نمی کرد که یزید حاکم آنها باشد یا کس دیگر

امام حسین (علیه السلام) این سیاهی و ظلمت را می درد و در برابر حکومت ظالم و فساد یزید می خروشد و کاخ بی بنیان و پوشالی او را رسوا می کند و نوع نگاه به مرگ را از حالت ننگ، به سعادت و خوشبختی تغییر می دهد. و ده ها موضوع دیگر که هر کدام خود کتابی است برای هدایت و الگوپذیری از حادثه کربلا.

إِنْ كَانَ دِينَ مُحَمَّدٍ لَمْ يَسْتَقِم، إِلَّا بِقَتْلِ فَيَا سَيُوفُ حُذِينِي امام به خوبی آگاه است و میداند یزید ادامه حیات را در مکه به او نخواهد داد امام نمی خواست به هیچ وجه موافقتی با یزید و حاکمیت او داشته باشد حتی اگر این مخالفت به شهادت او منجر شود آنها اسلام را ابزار و ملعبه بازی گریهای خود کرده بودند

عظمت قیام امام حسین علیه السلام

نهضت امام حسین نهضتی مقدس، متعالی و روحانی بود. پاکی، خلوص، بی اعتنایی به دنیا، بری بودن از اغراض شخصی و آز و جاه طلبی و خودخواهی از ویژگیهای این قیام است انقلاب آن حضرت درس قسط، عدالت، توحید، شرافت، ایثار و فداکاری به مردم داد. فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله با خون خویش درخت اسلام را که رو به خشکیدگی گذاشته بود، آبیاری کرد و در تاریکی ظلم و فساد بنی امیه درخششی بوجود آورد که آن محیط ظلمانی را نور و روشنائی بخشید و بزرگراه سعادت را نمایان کرد و ابرهای تیره و تاری از آسمان بر جوامع اسلامی بلکه جوامع انسانی پراکنده شد و چهره اسلام را چنان که هست بر جهانیان آشکار ساخت.

به همین جهت از امام صادق علیه السلام نقل شده که سوره فجر درباره حسین علیه السلام نازل شده و سوره حسین است. و چون آن جناب با اخلاص کامل در راه خدا خاندان

و اموالش را فدا نمود، با اطمینان و اشتیاق فراوان به دیدار معبود خود شتافت و مصداق واقعی **نفس مطمئنه** واقع شد، و در نزد پروردگار در جوار رحمتش قرار گرفت. لذا امام صادق **علیه السلام** فرمود: مقصود از **نفس مطمئنه** حسین و یاران اوست که صاحب نفس مطمئنه اند که در روز قیامت رضوان خدا برای ایشان است و خداوند از ایشان راضی است. او کسی است که با نیل به درجه رفیع شهادت جاودانگی یافت، به میزانی که در راه موضوعی فدا و فانی می شود ارزش آن را به خود می گیرد و کسب می نماید. حسین بن علی **علیه السلام** کسی است که تمام هستی و متعلقات خویش را با اخلاص در راه خدا که اصل و منشا تمام کمالات و تقدسهاست، فدا و فانی نموده است پس جای شگفتی نیست که بگوییم تمام تقدسها و کمالات و جاودانگی به وجود فدا شده اش انتقال یافته است

و نیز بی جهت نیست که محبت و عشق به آن حضرت در دلهای مؤمنان جایگزین شده به همان گونه که محبت و علاقه به خداوند در آن دلها جای دارد. لذا از رسول اکرم **صلی الله علیه و آله** نقل شده: همانا برای شهادت حسین **علیه السلام** حرارتی وجود دارد که هیچ گاه سرد نمیشود و برای حسین **علیه السلام** در دلهای مؤمنان محبتی است

آری! حضرت سیدالشهدا **علیه السلام** که از روی خلوص به پیشگاه معبود خویش سر عبودیت فرود آورده و بر آن مداومت ورزیده، به اوج کمال و قرب رب ذی الجلال رسیده و آنقدر شرافت و قداست پیدا کرده که صحیح است او را به خدا نسبت دهند مثلاً بگویند: دست او، دست خدا، خون او خون خدا و گوش و زبان و چشم او، گوش و زبان و چشم خداست، و این بدان جهت است که توجه به خدا، فدا شدن در راه او، و استمرار بر طاعتش، چنان انقلابی در وی به وجود آورد که عظمت خداوندی به او نسبت داده می شود زیرا از معنویت ارتباط با خداوند متأثر گشته است

در این باره حدیثی از امام باقر **علیه السلام** نقل شده می فهماند که آدمی با رشته ارتباط و بندگی خالصانه خدا به مقامی می رسد که در فکر ننگجد و شرافت و قداست و ابدیت

ذات اقدس ربوبی او را متاثر میسازد و آن خصوصیات به او انتقال می یابد: **ان الله قال: ما تقرب الی عبد من عبادی بشئ ء احب الی مما افترضت علیه و انه یتقرب الی بالنافله حتی احبه فاذا احبته كنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یرى به و لسانه الذی ینطق به و یده الی یتبش بها. ان دعانی اجبتة و ان سألنی اعطیتة. حسین علیه السلام** که در راه خدا و در راه افکار عالیه اش شهید شد وجود مادی خود را نفی کرد اما به صورت منبع فضیلت و مرکز شرافت و عظمت وجود جاودانه خود را اثبات نمود عقل و دین حکم می کند که بزرگان و افراد برگزیده را در حال حیات و ممات ارج نهیم و آنان را دوست بداریم و از یاد نبریم و در سالروز وفات و شهادتشان مجالس یادبود برپا کنیم. به ویژه که آن شخص تمام هستی خودش را در طبق اخلاص نهاده و از هیچ فداکاری در راه خدا دریغ نورزیده باشد.

دعاهای تأثیرگذار امام حسین علیه السلام در کربلا

امام حسین علیه السلام نه تنها سرور شهیدان، بلکه اسوه عرفان و تجلی والای انسان کامل هستند. دعاهای ایشان پیش از وقوع حادثه دهشتناک کربلا و در زمان حضور در مقابل یزید و یزیدیان به خوبی روح بلند و ملکوتی امام و یارانشان را به تصویر می کشد. خوف و خشیت از حضرت حق در کلمات امام حسین علیه السلام به خوبی دیده می شود.

سید بن طاوس عباراتی بسیار عارفانه را از سرور و سالار شهیدان گزارش کرده است که گواهی بر صدق این دعوی می باشد: بارالها! از تو توفیق هدایت یافتگان، اعمال تقوای پیشگان، خلوص توبه کنندگان، آهنگ جدی صابران، پرهیز ترسایان، جویندگی دانشوران، زینت پارسایان و بیم ناله کنندگان را می طلبم

تا ای خدا! از تو بیم برم، بیمی که مرا از نافرمانی های تو بازدارد و تا از تو فرمان برم، آن چنانکه شایسته کرامتت گردم و تا از بیم تو، پاک و صمیمی، به تو برگردم (و توبه کنم) و تا از محبتت، در خلوص توبه، برای تو زلال شوم و تا از حسن ظنی که به تو

دارم، در همه کارهایم بر تو توکل نمایم؛ چه پاکی و منزهی ای آفریدگار نور!
(آری) پاک و منزه است خدای بزرگوار و او را می‌ستایم. این کلمات از لسان فردی
بیرون آمده است که سید جوانان اهل بهشت می‌باشد.

فردی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از دیدنشان شاد می‌گشتند و بی‌تاب دیدارشان بودند
امام حسین علیه السلام حضور حق را در لحظه لحظه زندگی حس می‌نمودند و از خداوند
یکتا استمرار این حال زیبا را طلب می‌کردند تا به ما بیاموزند بندگی کردن و عبودیت
حقیقتی را.

روز عاشورا، روز آزمون و تحقق دوباره **و قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ
زَهُوقًا** بود. روزی بود که هر انسان پاکدلی با یادآوری اش طریق حق را می‌شناسد هر
انسان خفته‌ای بیش از پیش به خواب غفلت می‌رود امام حسین علیه السلام بی هیچ
واهمه‌ای پای در صحرای کربلا نهادند و بی هیچ هراسی در مقابل دشمن ایستادگی
نمودند

لحظه لحظه این ماجرا درسی است برای تمامی عمر، درسی که ارزش قربانی شدن و
اسارت کشیدن را داشت و روزی را رقم زد که تا ابد خون گریستن برایش کم خواهد
بود. روح امام حسین علیه السلام و یارانشان آنقدر بلند بود که در هنگامه نبرد نیز یاد خدا
را فراموش نکرده و برای اقامه نماز از دشمن امان می‌طلبند

دشمن در ابتدا به ایشان اجازه نمی‌داد تا آنکه ندای اذان امام علیه السلام در آسمان کربلا
طنین‌انداز شد و پس از اذان روی به عمر بن سعد کرده و فریاد زدند: وای بر تو ای
عمر بن سعد! آیا آیین‌های اسلام را از یاد برده‌ای؟! چرا دست از جنگ نمی‌کشی تا
نماز گزاریم و سپس دوباره به جنگ بازگردیم!؟

اوج این رویداد با شکوه در روز عاشورا است. روح عبادت در این روز در میان لشکریان
امام علیه السلام موج می‌زند. هر کس در خیمه خویش روی به سوی خدایش کرده و

استقامت در راه حق و توفیق جهاد در راه خدا و حفظ جان امامش را از خداوند خواستار است زمزمه خدا تمام صحرا را پر کرده بود و هیچ جنبنده‌ای به خود جسارت نمی‌داد این ارواح بی‌تاب برای دیدار حق را از حال خویش خارج سازد

امام حسین علیه السلام در سپیده دم روز دهم محرم با یاران خویش نماز گزاردند و سپس رو به آنان گفتند: خدا به شما [شهید] شدن شما اجازه داد؛ بر شما باد صبر و پایداری. در آن هنگام که سپاه دشمن (برای نبرد) بر حسین علیه السلام روی آورد؛ امام علیه السلام دست نیاز به سوی حق دراز کرده و فرمودند: بارالها! در هر اندوهی تکیه‌گاه منی و در هر سختی، امید من می‌باشی، در هر حادثه ناگواری که بر من می‌آید، پشت و پناه و ذخیره منی؛ واقعه‌ای که حتی شنیدن حقایقش جان بسیاری را ربوده است و امام علیه السلام از حقیقت امر و آنچه در پیش بود خبر داشتند شهادت یاران، بی‌حرمتی به خاندان آل رسول (صلی الله علیه و آله)، تشنگی کودکان و اسارت خانواده بی‌شک قلب امام علیه السلام را به درد می‌آورد

امامی که پرده غیب به رویشان گشوده بود و با اختیار خویش پای در صحرا گذاشته بودند در این میان تنها چیزی که می‌توانست آرامبخش جان باشد یاد خدا و همراهی او در شرایط سخت بود.

امام حسین با این دعا نه تنها به یاران و همراهان خویش بلکه به تمامی جهانیان آموختند که جز خدا به هیچ کس نباید توکل جست و جز راه حق، طریقی را نباید پیموند. روح امام حسین علیه السلام و یارانشان آنقدر بلند بود که در هنگامه نبرد نیز یاد خدا را فراموش نکرده و برای اقامه نماز از دشمن امان می‌طلبند.

فلسفه صوفیانه بر عاشورا

قیام عاشورای حسینی علیه السلام از مهمترین مقولات مورد مناقشه اندیشمندان و اسلام پژوهان بوده است. عارفان و صوفیان، حادثه عاشورا را در چارچوب عرفان نظری و عملی خود تفسیر می‌کنند. در این نوع نگرش، نهضت حسینی زاییده عشق است.

قهرمانان عاشورا عاشقان پاک باخته ای بودند که به پیمان الست وفا کردند و عاشقانه به سوی حق شتافتند و فانی در او شدند و حضرت حق آنان را به مقام فنا و نوشیدن باده وصل رساند و در اعلا علیین جایشان داد.

در این دیدگاه آنچه اصالت دارد، عشق است، پس آنچه از حادثه عاشورا از عشق تهی باشد، تحریف شده باید پنداشت و هر چه با عشق هم خوانی دارد، همان واقعه عاشورا است.

مگر امام حسین (علیه السلام) نمی دانست در کربلا کشته خواهد شد، پس چرا رفت و چرا وقتی خود را در میان لشکر انبوه دشمن تنها یافت، با آنان صلح نکرد؟ مگر در اینجا عقل حکم به سازش نمی داد؟ پاسخ این سئوالها، در یک کلمه یعنی عشق خلاصه می شود و عقل از پاسخگویی عاجز می ماند.

وقتی که عشق آتش به جان عاشق زند، جز معشوق هیچ چیز دیگر در نظرش مجسم نمی شود و با تمام توان و شتاب می خواهد به وصال معشوق برسد. محو و فانی شدن در انوار معشوق برای عاشق وصال است و بس.

در بینش صوفیانه، شهادت امام حسین علیه السلام همانند سر دار رفتن حلاج است. بر اساس این دیدگاه، مردان خدا با کشته شدن به هدف عالی خویش که همان راهیابی به محضر خداست، می رسند پس جای سرور و شادی است نه جای حزن و اندوه!

با چنین دیدگاهی است که مُلای رومی روز عاشورا را روز فرح و شادمانی می داند. چون معتقد است که اباعبدالله علیه السلام و یارانش با شهادت، بند و قفس روحشان را شکسته به عالم ملکوت به پرواز در آوردند.

از این رو او عزاداری و برپایی مجالس سوگواری برای آن حضرت را مورد مذمت و قدح قرار داده و براین باور است که عزاداران به سبب غفلت و بار سنگین گناهان خویش باید بر حال خود گریه و عزاداری کنند نه بر آن بزرگوار!

بخش ۱۱ : آثار و پیامدهای قیام عاشورا

اگر امام حسین (علیه السلام) قیام نمی کرد اگر در برابر دشمن کینه توز خود قد بر نمی افراشت، اگر او در سخت ترین حوادث روزگار استقامت نمی کرد امروز از اسلام نامی نبود و از هویت و امت مسلمین نشانی پدیدار نمی گشت

حسین (علیه السلام) با قیام خونین خود انقلابی بر پا ساخت هنوز خون گلویش خشک نشده بود که علم های انقلاب علیه یزید و بنی امیه بلند شد. هنوز سر او را با اسرای او نزد یزید نرسانیده بودند که پرچم مخالفت و خون بهایی به اهتزاز در آمد و کار به جایی رسید که یزید در خانه خود امان نداشت و هدف تیر ملامت حتی نزدیکان خود و حتی زن و بچه خود واقع شد. حضرت حسین (علیه السلام) زندگانی جاودانی را برای خود و امنیت و سلامت و سعادت را برای مسلمین تضمین فرمود

اگر حسین (علیه السلام) قیام نمی کرد آداب و رسوم از بین رفته بود، اگر حسین (علیه السلام) آن داعی حق و حقیقت آن پیشوای بی نظیر سیاست، آن نابغه عظمت و بزرگواری در مقابل فشار دشمن قدم سست کرده بود امروز یک میلیارد و نیم مردم دنیا با اتفاق کلمه شهادت بر یگانگی خدا و رسالت محمد و عظمت اسلام نمیدادند.

بی جهت نیست که ۱۴ قرن خردمندان، عقلا، سیاستمداران و دانشمندان در این سیاست ملی خضوع و خشوع کرده اند، بی سبب نیست میلیون ها بشر دنیا در طول سال ها احساسات دینی و اجتماعی نشان داده به پاس نهضت یک روز حسین (علیه السلام) هر سال نهضت ملی بر پا می کنند که تو گویی دیروز حسین کشته شده است. این احساسات، این حق شناسی، این قدردانی و سپاسگزاری از پیشوای خود جهت آن است که حسین آن پیشوای دوراندیش اگر قیام نمی کرد این ملت محو و نابود شده بودند.

حضرت حسین (علیه السلام) در سایه تعلیمات آسمانی که جدش تعلیم فرموده بود می

خواند: **وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ** می دانست که در این معامله زیان نخواهد کرد دنیا آن قدر اعتبار ندارد که در راه یک امر معنوی قدم سست کند. او می دانست که نباید از زخم شمشیر و نیزه یا شماتت دشمن مانند بید لرزان شد او مصمم گردید جامعه مظلوم و رنجدیده را از زیر یوغ بیدادگران نجات دهد.

او می دانست فداکاری در راه حق و حقیقت زندگی ابدی است خلافت اندیشه و افکار آیین مرد بزرگ بود که با مشت آهنین بناهای مادیت را در هم شکست و کاخ بیدادگری را واژگون ساخت و ملت اسلام را از زیر فشار دشمن رهایی بخشید. او مرام و هدف خود را روی پرچمی سرخ نوشت و در خیمه سلطنتی جایی که اعداء بتوانند بخوانند نصب کرد و آن این جمله بود **القتل خیر من رکوب العار والعار خیر من دخول النار** کشته شدن با شرافت و عزت بهتر از ننگ و ذلت و بندگی است **لا اری الموت الا سعادة و لا الحیوه مع الظالمین الا برما** مرگ با شرافت جز سعادت نیست زندگی با بیدادگران جز درد و رنج نیست.

برخورد مسیحیان با کاروان داران یزید

شهادت مظلومانه سیدالشهداء (علیه السلام) و یارانش در کربلا، تأثیر بیدارگر و حرکت آفرین داشت و خونی تازه در رگ های جامعه اسلامی و حتی جهانی دواند، جو نامطلوب را شکست و امتداد آن حماسه، در طول تاریخ، جاودانه ماند حتی در همان سفر اسارت اهل بیت علیهم السلام نیز تأثیرات سیاسی این حادثه در اندیشه های مردم آشکار شد.

گروهی از اسرا را که به شام می بردند، چون به **تکریت** عراق رسیدند، مسیحیان آنجا در کلیساها جمع شدند و به نشان اندوه بر کشته شدن حسین (علیه السلام) ، ناقوس نواختند و نگذاشتند آن سربازان وارد آنجا شوند به شهر **ینا** نیز که رسیدند، مردم آنجا همگی گرد آمدند و بر حسین (علیه السلام) و دودمانش سلام و درود فرستادند، امویان را

لعن کردند و سربازان را از آنجا بیرون کردند. چون خبر یافتند که مردم **جهینه** هم جمع شدند تا با سربازان بجنگند وارد آن نشدند. به قلعه **کفر طاب** رفتند، به آنجا نیز راهشان ندادند به **حمص** که وارد شدند، مردم تظاهرات کردند و شعار دادند: **اکفرا بعد ایمان و ضللا بعد هدی** (کفر بعد از ایمان؟ و گمراهی بعد از هدایت؟) یعنی شما با خاندان پیامبری که ادعای ایمان به او را دارید و هدایت تان کرده این اعمال را انجام می دهید؟ و با آنان درگیر شدند و تعدادی را کشتند.

مسلمانان مظلوم جهان نیز برای نجات از جور ستمگران، قیام اباعبدالله «ع» را سرمشق و الگوی خود قرار می دهند. البته حادثه عاشورا، چنان شکوهمند است که حتی بر اندیشه غیرمسلمانان نیز اثر گذاشته و سبب برانگیخته شدن عشق و علاقه و احترام آنان به امام حسین **علیه السلام** شده است. در یک کلمه می توان گفت اگر نهضت بزرگ عاشورا را الگو و اسوه همه حرکت های حق طلبانه و عدالت خواهانه بدانیم سخنی به گزاف نگفته ایم

تأثیرات نهضت عاشورا

۱. قطع نفوذ دینی بنی امیه بر افکار مردم
۲. احساس گناه و شرمساری، به خاطر یاری نکردن حق و کوتاهی در ادای تکلیف
۳. فرو ریختن ترس و رعب ها از اقدام و قیام بر ضد ستم.
۴. رسوایی یزیدیان و حزب حاکم اموی.
۵. بیداری روح مبارزه در مردم
۶. تقویت و رشد انگیزه های مبارزاتی انقلابیون
۷. پدید آمدن مکتب جدید اخلاقی و انسانی (ارزش های نوین عاشورایی و حسینی)
۸. الهام بخشی عاشورا به همه نهضت های رهایی بخش و حرکت های انقلابی
۹. تبدیل شدن کربلا به دانشگاه عشق، ایمان، جهاد و شهادت برای نسل ها
۱۰. به وجود آمدن پایگاهی نیرومند، عمیق و گسترده تبلیغی و سازندگی در طول تاریخ، بر محور شخصیت و شهادت سیدالشهداء **علیه السلام**

۱۱. پدید آمدن انقلاب های متعدد با الهام از حماسه کربلا از نهضت های شیعی پس از عاشورا، می توان انقلاب توابین، انقلاب مدینه، قیام حسین بن علی، شهید فخر انقلاب مطرف بن مغیره انقلاب ابن اشعث قیام مختار، قیام زید و حرکت های دیگر را نام برد. تأثیر حماسه عاشورا را در انقلاب های بزرگی که در طول تاریخ بر ضد ستم انجام گرفته، چه در ایران و چه در کشورهای دیگر.

حادثه کربلا، گشاینده جبهه اعتراض علیه حکومت امویان و سپس عباسیان شد، چه به صورت فردی که روح های بزرگ را به عصیان و افشاگری واداشت و چه به شکل مبارزه های گروهی و قیام های عمومی در شهری خاص یا منطقه ای وسیع، خون او تفسیر این اسرار کرد ملت خوابیده را بیدار کرد.

مسائل فرهنگی عظمت و محتوای عاشورا، انگیزه ها، اهداف و دستاوردهای فرهنگی و غنی آن را همواره در متن زندگی شیعیان و عمق باورها، جریان دار است

پیامدهای حماسه عاشورا

۱. پیروزی مکتب اسلام و حفظ آن از نابودی
۲. هزیمت امویان از عرصه فکری مسلمین
۳. شناخت اهل بیت علیهم السلام به عنوان نمونه های پیشوایی امت
۴. تمرکز شیعه از بُعد اعتقادی بر محور امامت.
۵. وحدت صفوف شیعه در جبهه مبارزه
۶. ایجاد حس اجتماعی در مردم.
۷. شکوفایی موهبت های ادبی و پدید آمدن ادبیات عاشورایی
۸. منابر وعظ و ارشاد، به عنوان وسیله آگاه کردن مردم
۹. تداوم انقلاب به صورت زمینه سازی نهضت های پس از عاشورا

در هر جامعه ای که ویژگی های جاهلیت را داشته باشد آن جامعه، جامعه ای یزیدی بوده و مبارزه و مخالفت با مفساد و آلودگی ها و آمران و عاملان آنها، کاری حسینی

خواهد بود **امام** سال‌ها قبل از قیام عاشورا یکی از مسائلی که سخت بر آن تکیه و پافشاری نمود افشاگری علیه چهره فاسد و نقاب‌دار معاویه و همین طور بیان رسوائی‌ها و مفساد یزید ملعون بود. امام حسن ع هم توطئه‌ای شوم معاویه، باعث شهادتش شد. پیام قیام با شکوه سیدالشهداء **علیه السلام** منحصر به آن زمان نیست، بلکه این پیام پیامی جاوید و ابدی است. هر جا و در هر جامعه‌ای که به حق عمل نشود، و از باطل خودداری نشود، بدعتها زنده، و سنتها نابود شود. هر جا که احکام خدا تغییر و تحریف یابد و حاکمان و زمامداران با زور و ستمگری با مردم رفتار کنند.

قیام امام حسین **علیه السلام** جهان اسلام را چنان تکان داد و تحولی عظیم در مسلمانان بوجود آورد که علاوه بر ابعاد مهم و نتایج مثمرتر باعث بیداری عمومی مسلمانان شد. در واقع امام حسین **علیه السلام** با نهضت جاودان خود به آیندگان این پیام را داد که هیچ‌گاه در برابر ظلم و بی‌عدالتی ساکت ننشینند و اگر شده با فدا کردن همه داشته‌های خود، عدالت و آزادی و حق را پیروز سازند

آموزه‌های جاوید حماسه عاشورا

الف در هم شکستن چارچوب ساختگی دینی که امویان و یاران‌شان تسلط خود را بر آن استوار ساخته بودند و رسوا ساختن روح لا مذهبی جاهلیت که روش حکومت آن زمان بود

ب احساس گناه ناشی از شهادت جانسوز امام و یارانش در کربلا موجی شدید در وجدان هر مسلمانی برانگیخت و همواره بر افروخته بود و در هر فرصتی انگیزه‌ی انتقام از بنی امیه و قیام بر ضد ستمگران بود

ج قیام امام موجب زنده شدن اخلاق بلند نظرانه همچون ایثار و فداکاری در راه دین و اخلاق عالی شد

د روح مبارزه جویی؛ قیام حسین **علیه السلام** پس از دیری خاموشی و تسلیم، از نو موجب

برانگیختن روح مبارزه جویی در انسان‌های مسلمان گردید

امام سجاد و زینب **علیهما السلام** در بیداری مردم نیز نقش بسیار مهمی داشت. این قیام همه‌ی موانع را که مانع قیام و انقلاب می‌شد در هم فرو ریخت به نحوی که بعد از قیام حسین **علیه السلام**، در مکتب، روح انقلاب دمیده شد. در واقع امام حسین **علیه السلام** با نهضت جاودان خود به آیندگان این پیام را داد که هیچ‌گاه در برابر ظلم و بی‌عدالتی ساکت ننشینند و اگر شده با فدا کردن همه داشته‌های خود، عدالت و آزادی و حق را پیروز سازند. این همان رمز جهانگیر شدن قیام عاشورا است که در رگ‌های تاریخ جریان داشته و بخشی جدا ناشدنی از حافظه تاریخی بشریت بوده و همواره و در همه جا، ضامن پیروزی حق بر باطل خواهد بود. قیام امام حسین **علیه السلام** برای برپایی نماز و روزه و زکات و امر به معروف و نهی از منکر بوده است.

برکات اجتماعی نهضت ابا عبدالله الحسین علیه السلام

۱. بقای شریعت اسلام: مقاومت و پایداری سید الشهداء **علیه السلام** بود که شریعت اسلام را بعد از اینکه در اثر طغیان معاویه و جور و بیداد او رو به اضمحلال گذارده بود و تغییر و تبدیلی که او و پسر ناخلفش یزید در این دین بنا گذاشته و اساس دیانت را متزلزل بلکه مشرف به انهدام نموده بودند نجات بخشید. نهضت این بزرگوار و قیام نیرومندان‌اش، بقای دین را باعث گردیده و با خون خود و اصحاب و یارانش، گلستان دین را آبیاری و نهال گلستان شریعت را سرسبز و شاداب نمودند. اگر نهضت مقدس حسین نبود از اسلام به غیر از اسلام اموی و از دین جز دین یزیدی و دین تشریفاتی چیزی باقی نمانده بود.

۲. احیای امر به معروف و نهی از منکر آشکار ساختن اسلام صحیح و احیای امر به معروف و نهی از منکر نتیجه قیام بود تا بطلان اسلام انحرافی اموی که پس از رحلت نبی اکرم (ص) صورت گرفت، روشن شود. در زیارت وارث می‌خوانیم: **أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ**

أَقَمَتِ الصَّلَاةَ، وَآتَيْتِ الزَّكَاةَ، وَآمَرَتْ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَيْتِ عَنِ الْمُنْكَرِ بِنَابِرَيْنِ نَهَضتِ

و شهادت سید الشهدا علیه السلام دو معنی داشت :

الف- نفی آنچه به نام اسلام مطرح بود

ب- اثبات آنچه از اسلام فراموش گشته و انکار شده بود مانند امر به معروف و نهی از منکر و این هر دو با هم یعنی احیای اسلام محمدی.

۳. دمیدن روح استقامت و آزادیخواهی یکی دیگر از آثار و برکات سیاسی اجتماعی سید الشهدا علیه السلام این بود که نه فقط با حرف که در عرصه عمل هم روح استقامت و پایداری و آزادیخواهی و حفظ کرامت و عزت نفس را در کالبد بی روح مسلمین در همه اعصار دمید. امام حسین علیه السلام با استقامت خود در برابر بنای شرک و اساس کفر و الحاد و بذل جان و تمام هستی خود در این راه هم قدس باعث دمیده شدن روح پایداری و آزادی در بین مردم گشت. به طوری که در قیام‌های بعد این امر به خوبی مشهود است

۴. قیام حسینی الگوی قیام‌های مقدس دیگر

اثرات نهضت امام حسین علیه السلام از خود دستگاه اموی و دشمنان حضرت شروع شد. درست مثل آبی که با حرارت رو به جوشیدن می‌رود، پس از به جوش آمدن نخست حبابهایی از ته دیگ بالا آمده و در روی آب می‌ترکد، پس از آن کم کم جوشیدن آغاز می‌گردد.

انقلاب یک جامعه علیه دستگاه ظلم نیز به همین شکل است. اول انتقادات و فریادهای عدالت خواهی و تظلم که به حکم حبابهای ته دیگ هستند از گوشه و کنار کشور برمی‌خیزند و رفته رفته جان گرفته و دیگ جامعه، جوشیدن آغاز می‌کند و دستگاه ستم را آن قدر بالا و پایین می‌برد که به صورت کف بی‌ارزشی بر روی زمین می‌ریزد.

بعد از شهادت امام حسین بلافاصله این فریادها و انتقادهای که مقدمه فروریختن ارکان حکومت منحوس بنی امیه بود بلند شد. ریخته شدن خون پاک حضرت اباعبدالله و اصحاب باوفایش در یکی از بی نظیرترین صحنه های دردناک تاریخ بشریت، چنان جریانی نیرومند در مسیر تحولات تاریخ جهان اسلام پدید آورد که آثار عمیق، گسترده و ماندگار و تحول زای آن از «روز واقعه» تاکنون که بیش از ۱۳ قرن می گذرد.

همچنان پابرجاست و نه تنها گذر زمان بر ابعاد و پیامدهای آن سایه فراموشی نیفکنده، بلکه تأثیر واقعه عاشورا بر حیات بخشی مهم و تعیین کننده از امت اسلام و آزاداندیشان اقصی نقاط جهان دامنه ای بسیار گسترده تر از گذشته نیز یافته است.

نگاهی به قیام ها

به گواهی تاریخ، قیام امام حسین علیه السلام سرمنشا بسیاری از نهضت ها و قیامهای برحق در اسلام بوده است. این قیام باعث تحکیم و بقای اسلام بود. امام حسین علیه السلام با قیام خود در ابتدا حاکم زمان را رسوا ساخت. یزید که قبل از حادثه عاشورا شخصی منفور در بین مردم بود بعد از حادثه عاشورا مردم او را بسیار لعن و نفرین می کردند

از دیگر نتایج قیام عاشورا این بود که بار دیگر مسلمین روحیه سلحشوری را به دست آورند. از جمله قیامهایی که بعد از عاشورا رخ داد و می توان آن را از نتایج قیام عاشورا دانست :

قیام مدینه . واقعه حره سه روز مانده به پایان ذی الحجه سال ۶۳ ق اتفاق افتاد. آگاهی مردم از فساد و فحشای دستگاه حاکمه و نیز اعلام و اعلان بی کفایتی یزید برای منصب خلافت ، مهمترین زمینه های قیام اهل مدینه بر ضد امویان در سال ۶۳ قمری بود. (انقلابی علیه حکومت ستمگر) عبدالله بن حنظله با گروهی به شام رفته تا از نزدیک وضعیت یزید را ببینند، با خوشگذرانی و زندگی حیوانی روبرو میشوند باز

میگردند و به مردم مدینه اطلاع می دهند و حرکت معترضین آغاز میشود. و بلافاصله خبر به یزید رسیده و تصمیم به سرکوب شورشیان میگیرد سپاهی را مامور میسازد عبد الله بن حنظله و عبدالله بن مطیع رهبران مهاجران و انصار، و معقل نیز فرماندهی تیره‌های مختلف مهاجران غیر قرشی را برعهده گرفته. طولی نکشید که سپاه اموی به فرماندهی مسلم بن عقبه، قیام را سرکوب کردند و پس از پیروزی، جان و مال اهل مدینه را برای سه روز بر سریازان شامی مباح گردانیدند. و عده زیادی را در سرزمین **حره** میکشند و باقیمانده ها که به قبر پیامبر پناه برده اند هم رحم نمیکنند و حرم پیامبر را آلوده میسازند.

امام سجاد علیه السلام هر چند با این حرکت موافق نبود برای جلوگیری از قتل عام مردم مداخله و در این جریان جان سالم میبرد و زمانی که با فرمانده سپاه یزید روبرو میشود به واسطه دعای مخصوصی که میخواند ترس بر فرمانده آشکار شده و تقاضای امام را مبنی بر آزاد گذاشتن حدود چهار صد نفر پناهنده را که به او متوسل شده اند میپذیرد. هدف این انقلاب خونخواهی نبود بلکه انقلابی بود علیه حکوت ستمکار بنی امیه.

شرکت کنندگان در این قیام یک هزار تن بودند که به دست سپاهیان شام و با نهایت وحشیگری سرکوب گردید.

انقلاب مطرف بن مغیره: عبدالله بن حنظله در سال ۷۷ هجری علیه حجاج بن یوسف شورید و عبد الملک بن مروان را از خلافت خلع کرد.

انقلاب ابن اشعث وی نیز بر علیه حجاج در سال ۸۱ هجری شورید و مجددا عبد الملک مروان را از خلافت خلع کرد. این شورش تا سال ۸۳ به طول انجامید. در آغاز، پیروزی‌های نظامی به دست آورد اما بعدها شکست خورد.

قیام حسین بن علی، شهید فح فح نام وادی و محلی است در قسمت غربی و یک

فرسخی شهر مکه و آنجایی است که حسین بن علی (صاحب فخ) علیه حکومت عباسی در سال ۱۶۹ هجری قیام کرد و با یاران خویش به شهادت رسید. وی یکی از سادات و علمای اسلام بود که برای عظمت تشیع با خون خویش پس از حدود یک قرن از ماجرای کربلا اثری عمیق در عالم تشیع به جای گذاشت.

انقلاب زید بن علی بن حسین در سال ۱۲۲ هجری، زید بن علی در کوفه به شورش برخاست، اما آن شورش بی درنگ به وسیله سپاهیان شام که در آن هنگام در عراق بودند سرکوب گردید.

ولی زیدیه در طول مبارزه تا ۸۰ سال ادامه دادند و پیروزی هایی را بدست آوردند. و این نکته را باید اضافه کرد انقلابها در سطح جهان در ورای زمانها تا به امروز به ویژه جنبشها و نهضت‌های آزادی بخش اسلامی و شیعی بوده‌اند.

انقلابها و جنبشهایی که همواره در وجود مردم ستم دیده نورانیتهای خاص ایجاد می‌کردند. پیام قیام با شکوه سید الشهداء **علیه السلام** منحصر به آن زمان نیست، بلکه این پیام پیامی جاوید و ابدی است و فراتر از محدوده زمان و مکان است، هر جا و در هر جامعه‌ای که به حق عمل نشود و از باطل خودداری نشود، بدعتها زنده و سنتها نابود شود،

هر جا که احکام خدا تغییر و تحریف یابد و حاکمان و زمامداران با زور و ستمگری با مردم رفتار کنند، در هر جامعه‌ای که ویژگی‌های جاهلیت را داشته باشد آن جامعه، جامعه‌ای یزیدی بوده و مبارزه و مخالفت با مفسد و آلودگی‌ها و آمران و عاملان آنها، کاری حسینی خواهد بود.

عاشورا و انتظار؛ مهدی ارواحنا فدا ادامه حسین **علیه السلام** است و انتظار، ادامه عاشورا و فرهنگ انتظار برآمده از فرهنگ عاشورا و انتظار حسین دیگری را کشیدن این دو پیوندی دیرین و مستحکم با هم دارند. رمز قیام و به پا خاستن شیعه است، عامل

حفظ و استمرار آن عاشورا. انتظار، تجلی آرزوها و آمال کربلا. انتظار، ثمره کربلاست بدون کربلا، انتظار بی معناست. یاران مهدی ارواحنا فداه، همه کربلاپی اند و در فراز و فرود تاریخ، غربال شده و آب دیده اند. مگر می توان بی عاشورا، انتظار داشت؟ انتظار بی عاشورا، انتظار بی پشتوانه است. انتظار و عاشورا، دو بال پرواز شیعه است؛ اگر این دو نبود، چشمه غدیر هم می خشکید. پیوند فرهنگ عاشورا و انتظار، دلایل و شواهد متعددی دارد.

بخش اول - پیوندها: حضرت مهدی ارواحنا فداه فرزند حسین علیه السلام است و خونخواه

امام حسین علیه السلام اولین کلام امام عصر ارواحنا فداه یاد جدشان حسین بن علی علیه السلام است. شعار یاوران قائم آل محمد ارواحنا فداه یا الثارات الحسین است. یاری اباعبدالله علیه السلام یاری حجت بن الحسن العسکری ارواحنا فداه است. آن دو بزرگوار دارای لقب های مشترکی هستند نظیر: ثارالله، غریب و... . زیارت عاشورا از خونخواهی امام حسین علیه السلام در رکاب مهدی خبر می دهد

مطابق روایات، در روز عاشورا و میلاد امام حسین علیه السلام باید به یاد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بود و در روز میلاد امام زمان ارواحنا فداه و شب قدر با زیارت امام حسین علیه السلام به یاد اباعبدالله علیه السلام. روز ظهور قائم آل محمد (صلی الله علیه و آله)، عاشورا است. شهر کوفه، پایگاه مشترک این دو امام معصوم است. امام عصر ارواحنا فداه به قرائت زیارت عاشورا و زنده نگه داشتن یاد عاشورا عنایت دارند. هر دو امام علیه السلام با بیعت نکردن با طاغوت به اصلاح گری می پردازند.

بخش دوم - تحلیل ها: از پیوندها، به تحلیل ها می رسیم. عاشورا، پشتوانه فرهنگی

انتظار است و منتظران مهدی موعود ارواحنا فداه پرورش یافته مکتب عاشورا هستند. نقش زنان در قیام امام حسین علیه السلام و امام مهدی ارواحنا فداه بسیار پر رنگ است. اباعبدالله الحسین علیه السلام و امام زمان ارواحنا فداه در اهداف، یاران و زمانه، اشتراک دارند. توجه به درگیری و نبرد بین حق و باطل، امری است ضروری و سنتی است الهی و

جاری در این مسیر سختی ها و مشکلات فراوانی بوده است؛ حفظ دین دشوار است. سازش ناپذیری این دو امام، تدبیر و مدیریت و تلاش جهت جذب و نیروسازی از تحلیل های دیگری است که از عاشورا و انتظار به دست می آید

عاشورا و انتظار با تکیه بر سنت های الهی، دولت های باطل را به زوال و نابودی می کشانند عده ای پس از طلب یاری امام، از یاری او به خاطر مشکلات و... باز می مانند و با جدا شدن از سپاه حق به عذاب ابدی دچار می شوند و عده ای، پیروز میدان بوده و سعادت مند می گردند و....

بخش سوم - رهیافت ها: همه کسانی که خود را از منتظران واقعی حضرت می دانند، بایستی ضمن تبیین دین، فرهنگ عاشورا و بسیج را تبیین کنند و با الگوسازی؛ اقدام به جذب نیرو و تبلیغ نمایند. باید با توجه به عامل تنش زدایی، جامعه را آماده حرکت به سمت شناخت و معرفت امام کرد

۱- تبیین فرهنگ عاشورا: اگر عاشورا پشتوانه فرهنگی «انتظار» است، پس باید در جهت تبیین حرکت عاشورا و نیز برگزاری هر چه با شکوه تر مراسم عاشورا و معرفی اسوه های جاویدان آن، تلاشی دو چندان کرد. خیلی فرق است بین اینکه به «عاشورا» به عنوان پشتوانه و عقبه فرهنگی و الهام پذیر انتظار نگاه شود؛ یا یک سنت برخاسته از عواطف و احساسات قومی. کربلا، دانشگاه بزرگی است با کلاس ها و درس های بسیار که ابعاد و آموزه های این دانشگاه بزرگ، هنوز هم بر بسیاری پوشیده است. باید در این دریای عمیق، گسترده و پر بار، غواصانی ماهر و زبردست، به صید پردازند تا گوهرها و مرواریدهای گرانبهای آن را به چنگ آورده، در اختیار خواستاران و خریداران قرار دهند. هنوز هم این حرکت عظیم و منشور بی نهایت، زوایای پنهان و ابعاد گسترده ای دارد که تنها بر عاشقان طالب رخ مینماید.

۲- تبیین دین عصر حسین علیه السلام عصر غربت دین بود و عصر انتظار نیز چنین است قیام حسین علیه السلام و فرزندش مهدی ارواحنا فداه برای احیای دین است

منتظر مهدی ارواحنا فداه، باید از دین، ضرورت، قلمرو و زبان آن و... تحلیلی عمیق داشته باشد تا در این عصر، بتواند زمینه ساز حرکت مهدی ارواحنا فداه باشد

۳- الگو سازی: حسین علیه السلام و یارانش الگوی منتظرانند، از این رو باید در مبانی فکری و ویژگی های رفتاری و تربیتی آنان، درنگی شایسته کرد

۴- معرفت امام: کسانی می توانند شعار خود را **یا لثارات الحسین** قرار دهند که به مقام ابوت با امام رسیده باشند تا بتوانند خونخواه او باشند. این ممکن نیست مگر با معرفت به حق امام علیه السلام. شعار یا لثارات الحسین فقط یک شعار برخاسته از عواطف و عصبیت های قومی و نژادی نیست، بلکه برخاسته از معرفت به حق **ولایت امام** است.

این معرفت، شناخت حسب و نسب و فضایل آنان نیست، بلکه عرفان به حق ولایت آنان است. **أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْكُمْ بِأَنْفُسِكُمْ . وَ النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ** آنان، از خودمان به ما آگاه تر و مهربان ترند و از همه هواهای نفسانی آزادند. این شعار، شعار کسانی است که با درک اضطرار به وحی و حجت، از همه تقلیدها، تلقین ها، هوس ها، غریزه ها و... جدا شدند و رسول و امام را به عنوان مربی خود انتخاب کردند که: **أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ** این درک از امام و این آگاهی از حق ولایت ایشان، ما را به مقام ابوت و در نتیجه خونخواهی آنان می رساند؛ آن هم نه پدر جسمانی من که پدر روحانی، مربی، هادی و پیشوای من؛ آن هم پدری که «مصباح»، «سفینه»، «میزان»، «وارث»، «امین» و «اسوه» است و سبب سعادت و رستگاری، امنیت، حفظ، نجات، عزت، قبولی اعمال و... است

قوام تشیع به «عاشورا» است آنچه که از منابع روایی حادثه کربلا به دست می آید حاوی مطالب بسیار است که طرح هر کدام می تواند یک جامعه را از بن بست خارج کند. مثلاً روحیه شجاعت می تواند انسان را از وابستگی و استثمار برهاند و روحیه شهامت انسان را از جهل و شجاعت احمقانه نجات دهد

جایگاه شور و شعور در نهضت عاشورا

اگر چه عاشورای حسین (علیه السلام) از ابعاد گوناگون، به تمامی امت مسلمان و سایر ملل و جوامع، درسهای زیادی از جمله (عاشقانه زیستن) و (ایستادگی در برابر ظلم) و (مقاومت) و (صبر) را تعلیم نموده است. اما چگونگی و کیفیت تبیین این حماسه بی نظیر، و راز شکوفایی و (ماندگار بودن) آن نقش بسیار مهمی را در راستای تعریف واقعی از حماسه حسینی (علیه السلام) و ترکیب عینی و عملی بین شور و شعور برعهده داشته که این خود می تواند در حیطة مربوط به آن، به صورتی انکارناپذیر و غیرقابل تردید، اساسی، جلوه نماید.

بنابراین بررسی و تبیین و تطبیق و تأمل در شیوه ها و روشهایی که اعمال آنها سبب ارتقاء سطح جمع بین شور و شعور و یا بالعکس باعث کاهش این جمع باشد، ضروری و حتمی و به نوعی جدی خواهد بود. شور چه جایگاه و نقشی را در راستای تحقق اهداف عاشورای حسینی (علیه السلام) برعهده دارد؟ حادثه قیام عاشورا نه تنها مظهر حدوث یک فداکاری عظیم و بی مانند بوده بلکه از نقطه نظر توجیه علل روحی قضیه نیز، بسیار جالب و در نوع خود بی نظیر جلوه می نماید

در بدو امر آنچه بسیار بدیع و غریبانه و در عین حال کاملاً ملموس تلقی می گردد حوادثی است که بعد از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به وقوع پیوست. بر ضمیر و ذهن و وجدانهای بیدار مسلمانان همیشه این سؤال مطرح بوده که چگونه می توان تصور نمود فرزندان پیامبر و اهل البیت وی علیهم السلام که ولایت و امامت و جانشین رسول خدا، حق الهی آنان است، با توطئه ها و خدعه ها و نیرنگهای ابوسفیان و معاویه در حاشیه قرار گرفته و سپس به صورتی غیرقابل تصور، به شهادت برسند. این قضایا، در اولین روزهای بعد از شهادت حماسه سازان عاشورا، همچون ابری پر باران و باران زار، آسمان شفاف «دید» و «منطق» و «وجدان» مسلمانان را بخود جلب

نمود. و سپس این تفکر به یک «شعور» و همزمان و موازی با آن، به دنیایی از عاطفه و هیجان و احساس «شور» انقلابی مبدل گشت به طوری که از آن زمان و تا هنگامی که جامعه عدل اسلامی در جهان گسترده نگردیده.

جمع بین (شور) و (شعور)، در چارچوب و ساختار کلیدی حماسه عاشورا، نقشی بارز و اساسی دانسته اند و یکی از مهم ترین این ابزارها، شخصیت شاخص و الهی و بی نظیر و مرتبط با نبوت و امامت محور عاشورا یعنی سیدالشهدا (علیه السلام) می باشد. (شعور) واقعی، همواره در ذات انسانها نهفته شده و با یک منطق قوی که بالطبع در سرشت وجودی تمامی انبیا و اوصیاء و ائمه اطهار و صالحین تعبیه گردیده. این شعور به حد تعالی ارتقاء خواهد یافت و این خود، به تنهایی می تواند سرشت منطقی بودن شناخت علت جمع (شور) و (شعور) و ارتباط آن با قیام عدالت خواهانه و فرهنگی و معرفت گرایانه امام حسین علیه السلام را به خوبی مشخص نماید

اصولاً قیامهای مردان بزرگ و مقدس دارای چنین ویژگی هستند که به این حرکت های عظیم و (آگاهانه) یکنوع ارتقاء سطح کیفی بسیار والایی می دهد از جمله این خصوصیات مقدس می توان به چند مورد عمده اشاره نمود:

الف- تقدس، یعنی پاک بودن از جنبه های سطحی از قبیل حسدها و کینه های شخصی و خودخواهی ها

ب- عمومیت یافتن یا قطعیت داشتن زمینه های انقلاب، بطوری که برای رهبر این انقلاب، حدوث و تحقق انقلاب برای حال و آینده مردم و یا امت حیاتی و تعیین کننده و الزامی جلوه می نماید و لو اینکه هواداران یا (آگاهان) به این انقلاب از نظر کمیت ظاهراً در اقلیت، باشند.

پ- تمامی انقلابهای حقیقی و مردمی و خدایی، یکنوع مرجعیت یا پیشوایان رهبری را در مرکز ثقل تصمیم گیریها دارند که جریان انقلاب را هدایت می کند و چون این

انقلاب و رهبریت آن، منافع آحاد مختلف مردم را در راستای طیف جامعه و حق و حقیقت لحاظ می نماید لذا در هر حال پیروزی واقعی، نصیب این نهضت خواهد شد و لو اینکه ممکن است در نگاه اول، موفقیت نهایی و مشخص و معینی را کسب ننموده باشد

ت- ویژگیهای منحصر به فرد انقلاب به طور کلی جایگاه انقلابهای حقیقی و مذهبی و دینی که خالص ترین نوع انقلاب ها می باشند امام نیز با امعان به وظیفه خطیر و الهی خود که نشأت گرفته از «امر به معروف و نهی از منکر» است حماسه جاودانی آزادی و آزادی را در دوران خفقان حاکمان وقت فریاد کشید. امام، که خود، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را عمیقاً درک کرده و خصوصیات یک انسان کامل خدایی و ربانی را به طور مستقیم و بواسطه رسالت جدش و امامت پدر معصومش در خود احساس نموده بود با عزمی عمیق و حقانیتی پرشکوه، برای اعاده حقوق حقه مردم مظلوم که با نیرنگ ها و دسیسه های بدخواهان و منافقان، از آنان سلب کرده بودند، به پا خاست و با خلق حماسه ای بی مانند تعریف کامل و جامع و قاطعی از (شرافت) انسانی را، برای تمامی جهانیان همه ازمه و اعصار، معنی فرمود

البته کیفیت تبیین حماسه کربلا، به فاکتورها و اهرمها و ادلاً ارزشمندی نیاز داشت که این ویژگی ها نیز در اجتماع و ترکیب و تلفیق دو عامل اصلی (شور) و (شعور) مفهوم عینی به خود گرفته است. چرا که شعور، باعث تجزیه و تحلیل و فراهم سازی بیان حماسه و انقلاب مقدس شده و زمینه ایجاد (شور) را در رهروان و پیروان حقیقی عدالت و جهاد مهیا می سازد.

پیامدهای فرهنگی قیام عاشورا

قیام عاشورا و پیامدهای آن، مؤثرترین و ماندگارترین رخدادی است که منشأ تحولاتی بنیادین در تاریخ اسلام شده است. آثار و نتایج این قیام منحصر به زمان وقوع حادثه

و سالهای نزدیک به آن نیست

قیام عاشورا ، حافظ اسلام راستین حفظ اسلام انقلابی و راستین و حفظ ارزشهای دینی و استمرار نهضت های اصلاح طلبانه در تاریخ اسلام، و همچنین حیات ملت انقلابی شیعه مرهون قیام عاشورا و فرهنگ متعالی این حادثه انسانی است. پس از واقعه عاشورا، خلفا و حکومتهای ستمگر در بلاد اسلامی، هراسان از تاثیر گسترده اهداف و پیامدهای فرهنگی نهضت عاشورا، با بکار گرفتن دین فروشان دنیا طلب به تحریف ابعاد این واقعه تاریخ ساز پرداختند. و از زمانی که استعمار نوین موفق به تجزیه بلاد اسلامی گردید و بر حکومتها و سرنوشت ممالک مسلمین استیلا یافت، دامنه تحریفها و بدعتها و جایگزینی خرافه ها به جای روح ظلم ستیز و قیام خیز واقعه عاشورا نیز وسعت بیشتری یافت. و نتیجه آن شد که روح عاشورا و مکتب و پیام عاشورا در زندگی مسلمانان به کمرنگی گرایید و جای خویش را به حفظ نمادهایی ظاهری و تشریفاتی و بی روح، و سوءاستفاده از این مناسبت حماسی داد.

با دست اندازی دشمنان و تحریفهای دین فروشان راحت طلب، نگاه به عاشورا از یک مکتب ارزشی و معنوی و انقلابی به یک واقعه سوزناک شخصی اتفاق افتاده در قرن اول هجرت، فاقد هر نوع پیام و منطق و دست آوردی تنزل کرد و این حادثه به گونه ای ترسیم شد که تنها باید بر مصائب آن اشک ریخت و در تعزیت آن فقط به نوحه سرایی و سخنرانی های بی اساس و بی بهره از حقیقت پرداخت. آنهم غالباً موهن که نمونه هایی از آن در زمان طاغوت در ایران ترویج می شد و دلسوزان و مصلحانی همچون معلم شهید استاد مطهری به مقابله با این کج روی ها و تحریف ها پرداختند. دوام عزت و استقلال و افتخاراتی که به دست آورده ایم در گرو بازیابی فرهنگ عاشورا و نگرش اصلاحگرانه و آزادمنشانه به حقیقت عاشورا است.

قیامی برای آیندگان قیام عاشورا و حماسه کربلا از آن طیف رویدادهای تاریخی است که محدود به زمان و مکان خاصی نیست و هر جا که ظلم و بی عدالتی و حق ستیزی

باشد، همان جا می تواند صحنه کربلا و ظهر عاشورا نیز باشد. عاشورا نماد و تبلور جاودانه حق طلبی، ظلم ستیزی و آزادیخواهی است.

قیام امام حسین (علیه السلام) و یاران وفادار ایشان صرفاً برای نه گفتن به طاغوت زمان صورت نمی گرفت؛ در واقع قیام عاشورا، طلایه دار یک نهضت جهانی و به الگویی برای همه آدمیان در تمامی دوران تبدیل شده است

در طول تاریخ اسلام پس از حماسه عاشورا، هر گاه مسلمانان با تاسی به آن حماسه همیشگی، در برابر ظلم و بی عدالتی قد علم کرده و پایمردانه ایستاده اند، توانسته اند بزرگترین نیروهای مادی جهان را مقهور خود سازند. از این گونه جنبش های عاشورایی در تاریخ اسلام و بویژه ایران نمونه های بسیاری وجود دارد؛ نهضت های آزادیخواهانه و استقلال طلبانه ایران معاصر بهترین مثال از این گونه جنبش های عاشورایی به شمار می آیند.

انقلاب شکوهمند اسلامی را می توان مظهر و نقطه اوج تعالی نهضت های عاشورایی برشمرد. این قیام مردمی با آموزه های اسلامی و عاشورایی و به رهبری امام بت شکن و امتی حق طلب توانست بزرگ ترین جباران روزگار را از سریر غرور و نخوت طاغوتی به خاک مذلت فرو بنشانند. در واقع مهم ترین عامل پیروزی انقلاب اسلامی را می توان موج زدن روح قیام عاشورا در همه ارکان آن نام برد. البته تاثیر قیام عاشورا در نهضت اسلامی مردم ایران صرفاً منحصر به دوران مبارزه با رژیم پیشین نبوده است

بلکه این فقط آغاز راه بود؛ مطمئناً نهضتی که با پیام عاشورا شروع شده بود، در ادامه راه خود نیاز بیشتری به عاشورایی ماندن پیدا می کند. چرا که تمامی طواغیت زمان و جباران و مستکبران روزگار با همه نیروهای اهریمنی خود در برابر آن می ایستادند و البته این گونه نیز شد. در ادامه مسیر انقلاب، اوج تعالی و جلوه گری روح عاشورایی را در دفاع جانانه رزمندگان اسلام و در کربلاهای ایران شاهد بودیم.

آری **كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَا وَ كُلُّ اَرْضٍ كَرْبَلَا** در این دوران، بارها شاهد خلق حماسه عاشورا

به گونه ای دیگر بودیم. در جنگی نابرابر که در یکسوی آن رزمندگان اسلام به رهبری حسین زمان خمینی کبیر حضور داشتند، در سوی دیگر تمامی قوای کفر و الحاد با همه نیروهای دنیوی خود، به جنگ فرهنگ عاشورا آمدند و با آن همه اسباب دنیوی خود، تنها مقهور یک چیز شدند: روح حماسه جاوید کربلا.

از این روست که کربلا قیامی برای همه دوران و همه تاریخ است. پیام عدالت طلبی، حق گویی و آزادیخواهی کربلا عرصه تاریخ را در نوردیده و هم اینک در جای جای این کره خاکی شاهد برافراشته شدن پرچم عدالت خواهی و ظلم ستیزی هستیم. این نیست مگر جهانگیر شدن پیام حماسه مظلومانه حسین (علیه السلام)

آری حسین (علیه السلام) با قیام خود راهی را پیش روی بشریت نهاد که تا ابد ضامن سریلندی انسان خواهد بود: آزادگی، حق طلبی و عدالتخواهی. نهضت عاشورا پایان کار نبود بلکه در واقع آغاز راهی بود به وسعت تاریخ؛ ابلاغ پیامی بود برای همگان در همه اعصار و دوران و در همه نقاط این کره خاکی.

حضرت قیام کرد تا اسلام ساخته و پرداخته امویان را به مردم معرفی کرده و بدعت های آنان را برای مردم نمایان سازد و مردم با این کشتی نجات بخش، به سوی سنت واقعی و سیره و روش پیامبر (صلی الله علیه و آله) حرکت کنند، نه برای آنکه بدعتی نو دوباره ایجاد شود و شریعت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) منسوخ شده و به بوته فراموشی سپرده شود حضرت قیام کرد تا دین زنده بماند و با عمل به احکام الهی، بساط گناه و منکرات از جامعه برچیده شده و روحیه تقوا و دین محوری در بین امت اسلامی زنده شود. او قیام کرد تا مردم از نافرمانی خدا بیشتر بترسند و از آثار گناه که در دنیا و آخرت دامنگیر گنهکاران می شود، برحذر باشند.

تأثیر پذیری انقلاب از محرم انقلاب اسلامی ایران برآمده از دین است و در بسیاری از مقاطع نیز این محرم و عزاداری برای امام حسین علیه السلام بوده است که به حرکت

مردمی شور دیگری داده است. محرم به مردم می آموخت که حتی با تعداد اندک نیز نباید اجازه داد تا حق و حقیقت پایمال شود و طاغوت حرف خود را بر کرسی بنشانند. محرم به ما فرهنگ شهادت را ودیعه داد و همین شهادت طلبی بود که رژیم پهلوی را سرنگون ساخت. ملت ایران در تمامی تحرکات سیاسی و فرهنگی خود به نحوی تحت تاثیر پیام عاشورا است و این طبیعی‌ترین بستر تحولات انقلابی در ایران اسلامی به شمار می آید. قیام حضرت ماهیتی ضد ظلم و استکبار ستیز داشت و بر همین دلیل، شیعه و شیعیان نیز در گذر زمان همواره در برابر ظالمان قرار داشته و حکومت های جور را بر نتابیده اند. در واقع می توان گفت تحولات، تظاهرات و درگیری های ماه محرم بود که سرنوشت رژیم سلطنتی و انقلاب را مشخص نمود.

نگاهی به درس های مکتب عاشورا رویش معرفت و بصیرت از خاک نینوا

محرم بانگ رسای همه انسان هاست و ذات عاشورا نماز و عدالت است نه فقط عزاداری و مصیبت. و اگر ما واقعه عظیم عاشورا را با همه ابعاد وجودی آن بشناسیم، تنها به چند خط ذکر و مداحی بسنده نمی کنیم بلکه برای اصل عاشورای حسینی به سوگ می نشینیم در این صورت است گوش دلمان باز می شود. بی تردید پشت همه مرثیه ها باید تحولی عظیم نهفته باشد و عاشورا و تاسوعای بدون درس عزت و مردانگی غیرت و آزادگی و بصیرت و ولایتمداری چه سود؟

پیام عاشورا پاسخ نه گفتن به خواسته های قدرت های استکباری است

جمع آوری ثروت و ذخیره کردن آن لذت طلبی و تن پروری عیاشی و شهرت طلبی، جاه طلبی و اشرافی گری را از جمله عواطف حیوانی انسان است. پیامبر عظیم الشان اسلام ۲۳ سال پس از بعثت تا رحلت را با استفاده از وحی و عقل توانست عواطف عالی انسانی را در میان امت اسلامی تقویت کند. به گونه ای که هر جا امت اسلامی پیامبر را نگاه می کردیم عواطف عالی انسانی در میان امت اسلام نمود داد.

پس از رحلت پیامبر امت اسلامی از عواطف عالی انسانی فاصله گرفت و به عواطف حیوانی نزدیک شد که این امر در دوران زعامت حضرت علی علیه السلام سبب بروز سه جنگ داخلی در این دوران شد. بروز سه جنگ داخلی در دوران حکومت حضرت علی را تبلوری از عواطف حیوانی قدرت‌طلبی، جاه‌طلبی و جهل امت اسلامی در آن دوران است.

پس از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و در دوران حکومت حضرت علی علیه السلام جنگ نهروان شکل گرفت که این جنگ مصداق از جهل امت اسلامی در آن دوران بود. همچنین جنگ صفین نشانه‌ای از ظلم و نفاق امت اسلامی و جنگ جمل نیز مصداق اشرافی‌گری‌ها، زراندوزی‌ها و عشق به ثروت بود

قیام امام حسین علیه السلام و روز عاشورا برای امروز دارای پیام مهم و اساسی است.

۱. حس دین و قرآن با فداکاری و گذشتن از همه آنچه که انسان به آن علاقه دارد.
۲. در مقابل فشارها و خواسته‌های ظالمانه استکبار باید مقاومت کرد. دست ذلت و دوستی ندادن به دشمن و نیز ترس از مقابله با دشمن را از دیگر پیام‌های قیام امام حسین علیه السلام است. یکی از پیام‌های روز عاشورا نبرد حق و باطل همه افراد امت اسلامی است. به گونه‌ای که زن و مرد، پیر و جوان، وزیر و امام، همه در یک صف و در مقابل استکبار ایستادند و در این راه هیچ کس استثناء نیست.

پیام قیام با شکوه سیدالشهداء علیه السلام منحصر به آن زمان نیست. بلکه این پیام پیامی جاوید و ابدی است، هر جا و در هر جامعه‌ای که به حق عمل نشود، و از باطل خودداری نشود. بدعتها زنده، و سنتها نابود شود، هر جا که احکام خدا تغییر و تحریف یابد و حاکمان و زمامداران با زور و ستمگری با مردم رفتار کنند در هر جامعه‌ای که ویژگی‌های جاهلیت را داشته باشد آن جامعه، جامعه‌ای یزیدی بوده و مبارزه و مخالفت با مفسد و آلودگی‌ها و آمران و عاملان آنها، کاری حسینی است **امام** سال‌ها قبل از قیام عاشورا یکی از مسائلی که سخت بر آن پافشاری نمود افشاگری علیه چهره

فاسد و نقاب‌دار معاویه و همین‌طور بیان رسوائی‌ها و مفاسد یزید ملعون بود. امام حسن هم توطئه‌ای شوم معاویه، باعث شهادتش شد.

سیاست به سبک عاشورا عاشورا گرچه در ظاهر خود، احساسی‌ترین اتفاق است که دل را درگیر مظلومیت خویش می‌کند و به عزای خویش، شوری در دل برمی‌انگیزد که تا همیشه تاریخ خاموش نمی‌شود. اما واقعیت آن است که در بطن این واقعه و در اوج شور احساسی و عاطفی کربلا، سیاسی‌ترین اتفاق عالم، با همه مختصات یک قیام اسلامی، رقم می‌خورد. اتفاقی که یک سوی آن، پلیدی سیاست، با همه دنیازدگی دیانت یزید، تمام قد ایستاده و خودنمایی می‌کند. و یک سو پاکی سیاست، سیاست انقلابی برخاسته از معصومیت دیانت حسین بن علی **علیه السلام**، به مقابله برخاسته تا در میانه کارزار نبردی خونین، برای همه آنانی که قرار است دل به سیاست اسلامی بسپارند، الی الابد، پندها و پیام‌هایی را مخابره کند. برای اهل سیاست، چه آنان که قرار است در پست و منصبی باشند، چه توده مردم که به هر روی نمی‌توانند جدای از سیاست و حواشی آن باشند، عاشورا خزانه پیام‌هایی است که راه درست بودن را پیش پایشان می‌گذارد

نپذیرفتن ولایت طاغوت برای یک مسلمان حقیقی، ذلتی بالاتر از این نیست که دل به حکومت طاغوت بسپارد و در برابر ظلم حاکم جور، در سستی و رخوت و ذلت، تن به سکوت سپارد. این دل‌ن سپردن به حکومت طاغوت، فراتر از آن است که فقط در قلمرو جغرافیای ذهنی و اعتقادی باشد؛ یعنی صرف قبول نداشتن قلبی، کفایت نمی‌کند،

بلکه لازم است که با آماده شدن حتی اندک تجهیزات و نفرات، قیام عملی علیه حاکم جور صورت پذیرد سرسپردن به حکومت طاغوت، کم‌کم انسان را از راه اسلام دور می‌کند چه آنکه حاکم طاغوت توجهی به اجرای احکام اسلامی در جامعه نداشته و چه بسا به مخالفت با اجرای آن هم برخیزد.

خدا محوری در سایه امر به معروف پیامهای تربیتی نهضت حسینی (علیه السلام)

نهضت امام حسین علیه السلام قضیه‌ای شخصی نیست و هیچ گاه در محدوده زمان و مکان خاصی محصور نمانده است. بلکه همانند سایر اولیای بزرگ الهی، جریان تاریخی است که سنت الهی محسوب می‌شود. کلام خود آن حضرت به صراحت بیانگر فراگیر بودن پیام نهضت عاشورا است. آنجا که می‌فرماید: **مثلی لا یبایع مثله؛** کسی که مانند من فکر می‌کند با کسی که مانند یزید فکر می‌کند، بیعت نمی‌کند این سخن حضرت نشان می‌دهد که نهضت عاشورا، یک سنت الهی بوده است نه جریان شخصی؛ چراکه آن حضرت سخن از مثل خود و مثل یزید دارد نه از شخص خود و شخص یزید

راز نهضت خود را ادامه راه رسول اکرم و امیرالمؤمنین علی علیهم السلام بیان داشتند: من تنها به انگیزه اصلاح در امت جدّم بپا خاستم، می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به روش جدّم و پدرم علی علیه السلام رفتار نمایم و فریضه‌ای که قرآن، هلاکت و انقراض اقوام پیشین را به سبب فراموش کردن آن معرفی کرده است **فَلَوْلَا كَانِ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُو بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ** پس چرا در امم گذشته مردمی با عقل و ایمان وجود نداشت که (خلق را) از فساد و اعمال زشت نهی کنند مگر عده قلیلی که نجاتشان دادیم، و ستمکاران از پی تعیّش به نعمتهای دنیوی رفتند و مردمی فاسق بدکار بودند. (هود ۱۱۶) همچنین درباره آن گروه از بنی اسرائیل که مورد لعن پیامبرانی چون حضرت داوود و عیسی علیه السلام قرار گرفتند، می‌فرماید: **كانوا لا يتناهون عن منكرٍ فعلوه لبئس ما كانوا يفعلون؛** آنان از اعمال زشتی که انجام می‌دادند یکدیگر را نهی نمی‌کردند، چه بد کاری انجام می‌دادند (مائده ۷۹) در آیه‌ای دیگر خداوند اجرای این اصل را به صورت گسترده از ویژگی‌های امت اسلامی به عنوان امت برتر دانسته، می‌فرماید: **كنتم خير امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنكر و تؤمنون بالله؛** شما بهترین امتی بودید که برای مردم پدید آمدید.

چه اینکه امر به معروف می‌کنید و نهی از منکر و به خدا ایمان دارید (آل عمران ۱۱۰) مطابق آیه شریفه فوق، دعوت به خدا محوری، پرستش خدا و اطاعت از او که در سرلوحه برنامه انبیای الهی.

قدرت نرم قیام حسینی در تأثیرگذاری بر پیشبرد اهداف سیاست علوی؛

اصولاً هدف قیام عاشورا بر اساس شعار محوری حضرت سیدالشهدا **علیه السلام** تبیین میشود؛ من برای اصلاح امت جدم و اقامه امر به معروف و نهی از منکر قیام کرده ام. این قیام به حوزه جنگ نرم و مباحث فرهنگی مرتبط است. به جرأت میتوان گفت شخصیت وجودی امام حسین **علیه السلام** برجسته ترین مؤلفه قدرت نرم در قیام حسینی است. این همه وقایع کوچک و بزرگ که در تاریخ اتفاق افتاده است، هیچ یک قابل مقایسه با حادثه عاشورا نیست.

بعد از گذشت چهارده قرن از این قیام عظیم، هر ساله بر میزان شور و حرارت مسلمانان و حتی تمام آزادیخواهان جهان نسبت به این واقعه، به جهت زنده نگه داشتن محرم افزوده میشود. در واقع حرکت سیدالشهدا **علیه السلام** برای اقامه اصل دین بوده که در امتداد ولایت علی **علیه السلام** تفسیر میشود. لیکن با تأسی به فرهنگ غنی عاشورا است که میتوان سیاستهای نهضت علوی را در حوزه های گوناگون فردی، اجتماعی و سیاسی، تعریف و عملی نمود.

روند جریان فکری تشیع حقیقی پس از قیام عاشورا ؟ اصولاً اگر قیام عاشورا اتفاق

نمی افتاد، در عمل هیچ چیزی از خط فکری مکتب تشیع باقی نمی ماند. قیام حسینی و خون شهدای کربلا تاریخ ساز است. بسیاری از وقایع، جریان ها و نهضت های مقاومت شیعی با پیروی از فرهنگ عاشورا در طول تاریخ، چه در زمان حیات مبارک امامان بزرگوار و چه در طول تاریخ پر فراز و نشیب از غیبت کبرای امام عصر **ارواحنا فداه** تا کنون، به وجود آمده است. و منجر به تربیت شخصیت های بزرگ علمی و

اجتماعی در سراسر تاریخ پر افتخار تشیع شده که هر کدام منشأ اثرگذاری های عمیق در دوره خود و بعد از آن شده اند. بدین ترتیب می توان گفت حیات سیاسی و اجتماعی مکتب فکری تشیع با محوریت قیام امام حسین علیه السلام تدوین و تکمیل شده است.

اسلام اموی و نبوی نهضت عاشورای امام حسین علیه السلام و تأثیر آن در بیداری مسلمانان جای انکار نیست. تا جایی که می توان عاشورا را نقطه عطف بزرگی در تاریخ جهان اسلام خواند. این تأثیر از آن جا آغاز شد که پس از حادثه عاشورا مسلمانان توانستند بفهمند که دو نوع اسلام مطرح است اول **اسلام بنی امیه** که فقط به درد زورگویان و زورمداران می خورد و دوم **اسلام نبوی** که پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) آورده بود.

این مسئله تا قبل از واقعه عاشورا بر مردم روشن نشده بود و اکثر مسلمانان بین این دو تفکیکی قائل نبودند مگر تعداد انگشت شماری که صدای آنها هم به گوش مردم نمی رسید. اما پس از عاشورا، به ویژه در پی سخنرانی های حضرت زینب کبری (سلام الله علیها) و امام سجاد علیه السلام و دیگر پیام آوران شهادت امام حسین علیه السلام، این تفکیک روز به روز تشخص یافت تا اینکه در زمان امام صادق علیه السلام به صورت مدون درآمد و به تاریخ سپرده شد. این تأثیر عقیدتی، علمی و فرهنگی گسترده ای بود که شامل همه ملل در تمام دوران می شود و این بینش، تفکیکی نسبت به دو اسلام اموی و نبوی به وجود آورد که تا امروز، هنوز هم به بیدارگری خود ادامه می دهد تا مسلمانان هیچ ستمی را در ساحت و سایه اسلام به رسمیت نشناسند.

نفی اسلام آمریکایی امام خمینی (ره) با الگوپذیری از درس های عاشورای حسینی پرده از چهره اسلام آمریکایی برداشتند و به افشاگری علیه افرادی پرداختند که در پوشش مسلمانان به دنبال سازش با استکبار جهانی هستند. چرا که در مکتب عاشورا، اسلامی که تحت تأثیر و سرسپرده استکبار جهانی باشد اسلام نیست امروز هم یک تکلیف

است که این عزاداری‌ها را با تمام وجود حفظ کنیم، چرا که حفظ قیام عاشورا و گسترش پیام انسان‌ساز آن برای جویندگان راه‌حق و حقیقت بسیار مهم و حیاتی است. دلایل قیام عاشورا چه بود و هجرت تاریخ‌ساز امام حسین علیه السلام و یارانش از مدینه و نیمه‌کاره رها کردن ایام حج ابراهیمی توسط آن امام بزرگوار. و حرکتشان به سمت کوفه و سخنان امام از زمان حرکت تا لحظه شهادت همگی سرشار از پند و حکمت و معرفت و ایجاد بصیرت در بین مردم است و باید این مسایل توسط وعاظ و حتی مداحان بیان شود

تأثیر نهضت عاشورا بر بیداری اسلامی در طول تاریخ افرادی بوده اند که برای مبارزه با بی‌عدالتی جانفشانی کرده و گاه حتی موفق هم بوده اند اما فقط نام و نشانی از آنان در تاریخ باقی مانده و به مرور زمان خاطره رشادت‌های آنان از اذهان مردم پاک شده. ولی به راستی چه اتفاقی می‌تواند سبب شود تا قیام عاشورای امام حسین علیه السلام پس از این همه سال زنده و جاوید بماند و بهترین و مناسب‌ترین الگوی عملی و اخلاقی دیگرقیام‌ها در طول تاریخ تا به امروز علیه ظلم و ستم و بیدادگری باشد؟

ما برای اینکه چنین درختی را خواستند قطع کنند و بریدند، اشک می‌ریزیم و ناله می‌کنیم.. در جریان سیدالشهدا، در حقیقت انسان برای مظلومیت عدل و عقل اشک می‌ریزد. با این حال باید اذعان کرد بیداری اسلامی که در مقاطع زمانی اغلب کشورهای اسلامی را در بر گرفت، نشأت یافته از انقلاب اسلامی ایران است که سرچشمه حقیقی خود را از نهضت عاشورای امام حسین علیه السلام اخذ کرده است

این اعتقاد اگرچه در بدو آغاز تظاهرات‌های مردمی منطقه دور از ذهن بسیاری از دولتمردان آن بود اما بسیاری از کارشناسان سیاسی و افرادی اعم از نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی به این مساله اشاره و اعتراف کردند که احتمال وقوع انقلاب اسلامی و مردمی، مشابه انقلاب ایران محتمل است. بستر تحرکات اسلام‌گرایانه در روز عاشورا و توسط امام حسین علیه السلام پایه‌ریزی شده است

پیروزی انقلاب اسلامی ایران و تظاهرات های مردمی نشان دهنده این بود که مردم چقدر به اعتقاداتشان پایبندند مخصوصاً نهضت امام حسین علیه السلام نه تنها در ایران بلکه در کشورهای شیعی و مسلمانی که به ائمه معصومین اقتدا می کنند به عنوان الگو پیش روی مردم قرار دارد و به همین علت حزب الله لبنان و گروه های جهادی دیگر شکل گرفته است. فداکاری و از خودگذشتگی که امام حسین و یاران وفادارایشان داشتند الگوی خوبی بود و این که همه موجودی خود را به صحنه نبرد بردند. و تا از ارزش های اسلامی و الهی که پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) مبنای آن را در جامعه گذاشته بودند محافظت کنند که مهم ترین آن امر به معروف و نهی از منکر بود، باید مورد احترام و اقتدا قرار گیرد.

با تحولات خاورمیانه در جوامع شیعه و چه اهل تسنن، ایثار و فداکاری و از خود گذشتگی که نشأت گرفته از نهضت عاشورا بود و آن را الگو قرار دادند. و با نثار جانشان به دنبال کوتاه کردن دست استکبار و ظلم و جور حاکمان در کشورشان بودند. الگو گرفتن از نهضت عاشورا را برای جاری کردن خواست خدا و آیین اسلام در جوامع مختص مسلمانان نمی داند. انقلاب امام حسین علیه السلام و یاران وفادار ایشان پیامی فراگیر و بسیار شفاف و روشن برای همه ملت های مسلمان و همچنین ملت های آزادیخواه و تحت ستم جهان داشت. الگوپذیری قیام عاشورای حسینی فقط به کشورهای اسلامی اختصاص ندارد بسیاری از ملت های آزادیخواه و غیر مسلمان جهان نیز از قیام حسینی الگو گرفته اند.

بیداری اسلامی و نهضت جهانی مهدوی؛ در سال ۱۹۸۴ میلادی یک کنفرانس علمی در دانشگاه تل آویو، مرکز رژیم اشغالگر قدس برگزار شد. در این کنفرانس علمی و تا حدودی هم محرمانه، تعداد ۳۰۰ نفر از برجسته ترین فلاسفه، جامعه شناسان و اسلام شناسان معارض با خط فکری اسلام علی الخصوص شیعه گرد هم آمدند تا به یک معرفت واحدی از شیعه شناسی برسند. تعداد قابل توجهی مقاله و پژوهش

های گوناگون تهیه و ارائه شد. در نهایت، جمع بندی کنفرانس این شد که **تفکر شیعه** با دو نگرش **سرخ حسینی** و **سبز مهدوی** طی مسیر میکند. این مکتب با نگرش سرخ عاشورایی، خوراک محرک خود را فراهم و با نگرش سبز مهدوی، افق و نقشه راه خود را تدوین میکند.

به تعبیر «برنارد لويس» در میان شیعیان این اعتقاد عمیق وجود دارد که تاریخ، مسیر اشتباهی در پیش گرفته و هدف شیعیان، بازگرداندن تاریخ به مسیر صحیح است. این دقیقاً همان چیزی است که امام خمینی (ره) فرمودند: این محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته. این خون سیدالشهدا **علیه السلام** است که خون ملت های مسلمان را به جوش می آورد. ملت های مسلمان بخصوص در کشورهای غرب آسیا و شمال آفریقا که به اشتباه، آن را خاور میانه می نامند، با الگوپذیری از انقلاب اسلامی ایران، موج اسلام خواهی و بیداری اسلامی را به وجود آورده بودند.

چرا امام حسین (علیه السلام) برای مقابله با بنی امیه، راه مبارزه و جهاد را با توجه به اینکه جو قالب آن زمان از نظر حاکمیت، نفرات، تجهیزات و ابزار تبلیغ در دست امویان بود، انتخاب فرمودند؟ بخش مهمی از دکترین عاشورایی **هیئات من الذله** مطرح می شود. اگر نگاهی گذرا به تاریخ زندگانی و دوران امامت حضرت سیدالشهدا **علیه السلام** داشته باشیم می بینیم که بعد از شهادت امام حسن مجتبی **علیه السلام**، دوران امامت امام حسین **علیه السلام** به دو بخش، زمان خلافت معاویه و بخش دوم دوران خلافت یزید، تقسیم می شود در دوره اول امام حسین **علیه السلام** به نوعی همان سیاست امام حسن **علیه السلام** را در برخورد با معاویه پیش گرفت اما در زمان حکومت یزید، دستگاه بنی امیه با فضا سازی های مسموم سیاسی، اجتماعی و نیز با بدعت های نابجایی که در دین وارد کردند، راهی جز تقابل علنی و جهاد برای امام حسین **علیه السلام** باقی نگذاشتند لیکن بایستی به این نکته بسیار ظریف دقت داشت که قیام امام حسین **علیه السلام** علیه دستگاه باطل بنی امیه بر اساس منطق، عقل و با شناخت کامل از مقتضیات زمان و

به دور از فضای غیر واقع بینانه بوده است. این محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته است این جمله معروف از حضرت امام خمینی(ره) است که نشان از اهمیت قیام امام حسین علیه السلام و پیام‌های سیاسی آن برای تاریخ اسلام دارد. نهضت عاشورا جلوه بارزی از آزادگی در مورد امام حسین علیه السلام و یاران با وفایشان است و اگر هدف حفظ و بقای اسلام و نشان آزادگی و ایثار نبود قطعاً امام حسین علیه السلام تن به این بیعت نمی‌داد و حادثه عاشورا رخ نمی‌داد در واقع این موضوع بارزترین بخش پیام سیاسی قیام امام حسین علیه السلام در روز عاشورا است

ایثار یکی از پیام‌های اخلاقی عاشورا است و امام حسین علیه السلام و یارانش با فداکاری و از خودگذشتگی در واقع توانستند به حفظ و تداوم اسلام ناب محمدی(صلی الله علیه و آله) بکوشند و ترجمان ایثار و شهادت در طول تاریخ اسلام باشند.

الگوپذیری از پیام عاشورا یکی از مهمترین پیام‌های قیام امام حسین علیه السلام در روز عاشورا آگاهی‌بخشی و ایجاد انگیزه در امت اسلامی در برابر سلطه‌گران بود. حال اگر همین پیام مهم قیام حسینی را برابر معیارهای امروزی تعبیر کنیم می‌بینیم که در وهله اول انقلاب اسلامی ایران از همان آغاز شکل‌گیری آن به رهبری امام خمینی(ره) تاکنون به نوعی متأثر از پیام عاشورا بوه است

درست است که امام حسین علیه السلام و یارانش همگی شهید شدند اما شکست نخوردن بلکه شکست واقعی را طرف مقابل خورد. حال اگر همین پیام را در ابعاد امروزی تعبیر کنیم باید گفت که پایداری در برابر استکبار جهانی و نپذیرفتن هر نوع ظلم و زوری قطعاً به پیروزی خواهد انجامید. مکتب عاشورا این را به وجود آورد که شیعه در دفاع از اسلام همیشه پیشرو بوده و هیچگاه شیعیان اهل انزواطلبی و گوشه‌نشینی نبوده‌اند و بدون شک انقلاب اسلامی نیز این ره توشه گران‌سنگ را با خود به همراه داشته. و رمز موفقیت کشورمان در عبور از بسیاری از پیچ‌های سرنوشت‌ساز تاریخی همین

ایستادگی و مقاومتی است که از مکتب قیام حسینی گرفته است.

«ولایت» از محوری‌ترین اصول اسلامی و آموزه‌های عاشورا است یعنی گردن نهادن به رهبری یکی از اولیاء خدا یا کسانی که در این اسلام و مذهب تشیع برای آنان «ولایت» قائل شده‌ایم و به عنوان ولی فقیه معرفی شده‌اند. در واقع می‌توان گفت که عاشورای حسینی تجسم و تبلور مفاهیم و ارزشهاست و موضوعات مهمی همچون صبوری، جوانمردی، از خودگذشتگی و ایثار، شجاعت و بریدن از تعلقات دنیوی و گوش به فرمان ولی فقیه زمان خود بودن همه و همه نمونه‌های بارزی از پیام اخلاقی مکتب عاشورای حسینی است. شجاعت عاشورائیان ریشه در اعتقادشان داشت و از مرگ هیچ‌گونه ترس و واهمه‌ای نداشتند، از همین رو عاشورا الهام‌بخش شجاعت به مبارزان بوده است

عاشورا در زمانه ما برگزاری انبوه مراسم عاشورا در جهان، پدیده جدیدی نیست شاید از عمر آن (به صورت برگزاری با شکوه) دستکم هزار سال می‌گذرد در همه این دوران هیچ‌گاه درباره پدیده و عجیب بودن آن تردید نشده است

عاشورا با این وجود همواره معارضانی هم داشته حکومت‌های جبار و جریان‌ات منحرف از اسلام همواره با عناوین مختلف در نقطه مقابل آن قرار داشته‌اند در روزگار ما و بخصوص از زمانی که نقش عاشورا در مقاومت ضد استکباری آن، عینیت گسترده اجتماعی پیدا کرد دشمنان شناخته شده اسلام به طور گسترده‌تر به میدان آمدند و تلاش کردند تا آن را خنثی نمایند

سرویس‌های اطلاعاتی و جاسوسی غرب به همراه دنباله‌های منطقه‌ای آن (به خصوص رژیم سعودی) تلاش کردند تا نشان دهند، عاشورا نه تنها قدرت‌ساز نیست بلکه برای طرفداران آن هزینه‌های سنگینی به همراه آورده و امنیت آنان را مخدوش می‌گرداند.

عاشورا در طول تاریخ ۱۵ قرن اخیر منشأ تحولات بزرگ بوده تردیدی نیست که در طول قرون آینده هم مهمترین دغدغه بشر باقی خواهد ماند دشمنی که امروزه با عاشورا و نگهبانان آن به اسم مبارزه با بدعت صورت می‌گیرد از همین جا نشأت می‌گیرد. چرا در سوریه به حرم حضرت زینب (سلام الله علیها) به عنوان بزرگ میراث‌دار کربلا حمله می‌شود؟ چرا در این کشور به قبر جناب حجرین عدی که اگر در محرم ۶۱ زنده بود یکی از شهدای حتمی کربلا بود، حمله می‌شود؟ چرا در اردن به قبر حضرت جعفر طیار حمله می‌شود که اگر زنده مانده بود یکی از سرداران شهید کربلا بود؟

این‌ها همه برای این است که هر کدام از این بقاع به یاد می‌آورند که خط اصیل اسلام در طول تاریخ وجود داشته و هم‌اکنون هم وجود دارد هر یک از این بقاع انسان‌ها را به عاشورا پیوند می‌زنند و هر عاشورایی انسان را به امام حسین علیه السلام گره می‌زند. ابن زیاد و عمر سعد از فراهم آمدن آن همه سوار خوشحال شدند و آن روز، حسین علیه السلام و یارانش را ناتوان شمردند. در مقابل شیعیان، بنی امیه و پیروانشان روز عاشورا را روز جشن و سرور قرار دادند امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید بنی امیه و همراهان آنان از شامیان، نذر کردند که اگر امام حسین علیه السلام کشته شد و به سپاهیان [بنی امیه] آسیبی نرسید و حکومت در خاندان ابی سفیان تثبیت شد، روز عاشورا را عید قرار دهند و به شکرانه پیروزی خود روزه بگیرند. این عمل، به صورت روش و سنتی میان مردم تاکنون ادامه دارد که ریشه آن خاندان ابوسفیان است.

عاشورا و عصر امروز به راستی چرا پس از ۱۴ قرن، همچنان محرم با یاد حسین بن علی علیه السلام گره خورده و هنوز عاشورا از صفحه تاریخ کنار نرفته است؟ چرا هر ساله در سالروز قیام حسینی، مسلمانان گرد هم می‌آیند و در عزای حسین بن علی علیه السلام و یارانش مغموم می‌شوند؟ و چرا این واقعه تاریخی همچون صدها و هزاران رویداد تاریخی دیگر، به دست فراموشی سپرده نشده است؟ اینها همه سؤالی است که در سر آغاز تأمل در قیام عاشورا به ذهن خطور می‌کند ما در این مجال در جستجوی

یافتن حقیقت جاودانگی قیام عاشوراییم و اینکه آیا پس از گذشت ۱۴ قرن و پای نهادن در عصر کنونی، باز هم بشریت نیازمند عاشوراست تا یاد آن را حفظ کند و یا اینکه واقعه عاشورا، واقعه‌ای محدود به برهه‌ای خاص از دوران زندگی انسانهاست و بازنگری عاشورا و تجدید یاد و خاطره آن، صرفاً امری عاطفی و غیر معقول است؟

حسین بن علی علیه السلام از سر آغاز قیام خویش و حرکت از مدینه، و حتی قبل از آن، نه تنها به عدم پیروزی مادی خویش آگاه بود؛ بلکه از شهادت خود و اسارت خاندانش اطلاع داشت و بارها، از طریق اخبار غیبی توسط پیامبر اکرم و علی علیهما السلام از شهادت خویش با خبر گشته بود و این نکته‌ای بود که افراد مختلف نیز در مواضع متعدد، با او در میان می‌گذاشتند اما او همچنان بر هدف خویش که انجام وظیفه خطیر الهی و احیای دین و سنت نبوی بود، اصرار می‌ورزید. آیا انگیزه جاه و مقام برای قیامی که از نقطه آغاز، سرانجام آن یعنی کشته شدن در راه حق مشخص است، قابل تصور است؟ از سوی دیگر این انگیزه و نیت خدایی قیام حسین علیه السلام و اصحابش در لحظه به لحظه این واقعه به چشم می‌خورد. از سبقت گرفتن اصحاب برای شهادت از یکدیگر گرفته تا جان باختن طفل ۶ ماهه اش در راه حق و تا آخرین لحظات حیات. امام حسین علیه السلام که نه تنها تمام هستی خود را در راه حق، جانانه واگذار نموده است. بلکه هنوز هم خویشتن را تسلیم حق می‌داند و زیر لب زمزمه می‌کند: **إِلَهِي رَضِي بِقَضَائِكَ تَسْلِيمًا لِأَمْرِكَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ** حال اگر این انگیزه عمیق الهی را که در آن ذره‌ای غیر خدا راه ندارد، در کنار این آیه شریفه قرآن **كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ** قرار دهیم که در آن خداوند جاودانگی هر آنچه را که به او پیوند زده شود و یا به عبارت دیگر، در تمام ابعاد، الهی شود را تضمین می‌کند، به روشنی مشخص می‌گردد که حتی فرض کم رنگ شدن حماسه حسینی هم وجود ندارد، چرا که لحظه به لحظه آن با **حی لا يموت**، پیوند خورده است؛ هم او که همه غیر از او فنا پذیرند. انگیزه الهی عاشورا که در آن ذره‌ای غیر خدا راه ندارد، سبب شده که اهداف

عاشورا و قیام ابا عبدالله، اهدافی مطابق فطرت و سرشت تغییر ناپذیر انسانی گردد و مگر ممکن است که روزگاری از ایام زندگی بشر، انگیزه ظلم ستیزی و آزادی از قید و بند ظلم از صفحه جان آدمی خارج شود و یا عشق به مبدأ خلقت در میان آدمیان فراموش گردد

پس همین پیوستگی عاشورا و فطرت انسانی، خود سبب تضمین عاشورا، نه تنها پس از ۱۴ قرن، بلکه تا آخر زندگی بشر است. دامنه وسیع اثرات اجتماعی و فردی این قیام الهی که نه تنها پیروان سید الشهداء را تحت تاثیر قرار داده، بلکه سبب بیداری و تأثیر پذیری احرار و آزادگان جهان نیز گردیده است

ریشه‌های این فرهنگ و پیام جاودانه را در دل تاریخ مستحکم نموده است و تا زمانی که این اثرات عمیق و وسیع، در گستره تاریخ باقی و پابرجاست، نام و یاد حماسه سازان کربلا نیز پایدار خواهد بود فراموشی این واقعه عظیم، هرگز متصور نیست. حال باید ببینیم که آیا امروزه نیز ما نیازمند بازنگری و مرور این قیام خونین هستیم و یا در خم و پیچهای دنیای صنعتی مدرن، عاشورا پاسخگوی نیاز بشر قرن ۲۰ نمی‌باشد. و اگر این نیاز هنوز پا بر جاست، تأثیر نگرش صحیح به عاشورا در عصری متفاوت با آن چیست؟ قیام حسینی تنها در یک پیکار و ستیز میان اقلیت حق و اکثریت باطل، خلاصه نمی‌شود. بلکه خود چشمه جوشان معرفتی و شناختی است و دارای یک پیام جاودانه الهی و انسانی و به وجود آورنده یک معیار ابدی است که در تمامی اعصار عمل نمودن به آن، سبب کوتاه شدن دست مستکبران و ظالمان از دامان اسلام و انسانیت انسان می‌گردد. و لذا بارها و بارها شنیده‌ایم که اسلام بقای خویش را مرهون مجاهدتهای سید الشهداء است و این همان مفهوم حدیث نبوی است که **حسین منی و انا من حسین**.

امروز دشمنان هجوم همه جانبه خویش را به اسلام ادامه می‌دهند و تنها راه مبارزه با اسلام را تغییر اصول و مبانی اسلامی می‌دانند و از سوی دیگر هوا و هوس آدمی، همواره

انسان را در بند خود اسیر می‌نماید. پس امروز نیز ما به ماهیت پیام و قیام سید الشهدا نیازمندیم تا اسلام اصیل و به دور از پیرایه را که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به عالمیان عرضه نمود را درک نماییم و آنرا حفظ کنیم و باورهای خویش را از هر گونه جهالت و ضلالت به دور نگه داریم و درون انسانی خویش را از بند برهیم تا بدین وسیله مقدمات برپایی نظام جهانی مبتنی بر عدالت و بر پایه تعالیم جهانشمول اسلام را فراهم آوریم و راه را برای حکومت جهانی مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه) هموار کنیم.

در حقیقت، قیام حسینی در عصر حاضر و در فضای غبار آلود تبلیغاتی موجود، هر چه بیشتر مرز حق و باطل را تبیین می‌نماید و دوباره فطرت مدفون شده بشر را که در زندگی مادی غوطه‌ور است بیدار می‌کند پس نه تنها نیاز بشر در عصر حاضر به قیام عاشورا از بین نرفته است، بلکه فزونی یافته است. پس باید همواره نیاز زمان و احتیاجات زندگی بشر در هر عصری را شناخت و با مراجعه به متن دین، آنرا برطرف نمود و لذاست که باید در فهم گفتار و رفتار امام کوشید. چرا که بر طبق حدیث شریف ثقلین، امام همسان قرآن است. اگر هر آیه از قرآن، بطون فراوان و عمق بسیار دارد که انسان به میزان تأمل و تعمق در آن (البته از راه صحیح آن) از آن بهره می‌گیرد، عملکرد امام نیز همسان قرآن، به گونه ایست که آدمی قادر است با تأمل و دقت بیشتر، معانی تازه‌ای را از آن دریابد.

واقعه عاشورا هم از این مورد مستثنی نیست و فرهنگ عاشورا، امروز هم پایه و اساس فرهنگ تشیع است؛ و امروز نیز بازنگری در آن می‌تواند پیام آور معرفت‌های تازه باشد.

۱. تأثیرات اجتماعی قیام حسین بن علی علیه السلام و اصحابش منشأ برکات فراوان اجتماعی چه در عصر خود و چه در دورانهای بعد شد. که از جمله این تأثیرات، به موارد زیر می‌توان اشاره نمود:

الف) رفع جهالت و ضلالت مردم همان طور که در عبارات مختلف و در زیارات گوناگون آن حضرت آمده است (از جمله در زیارت اربعین)، شاخص‌ترین پیام اجتماعی و پیامد قیام سید الشهداء، نجات مردم از جهالت و گمراهی است. آن حضرت با قیام آگاهانه خود مرز میان حق و باطل را که به وسیله مستکبران رفته رفته کم رنگ شده و از بین می‌رفت، هر چه بیشتر تبیین نمود و ملاک حق و حقیقت را آشکار کرد. جهل ستیزی عاشورا نه تنها باعث بیداری مسلمین شد، بلکه افراد اهل کتاب بسیاری را نیز روشنی بخشید تا جایی که برخی نمایندگان دول غیر اسلامی در دربار یزید و همچنین برخی از راهبان معتکف در دیرها را از خواب غفلت بیدار نمود و به سوی حقیقت رهنمون شد. و البته که اشعه‌های درخشان این موج بیداری، همچنان هم ادامه دارد و آزادگان جهان را رهبری می‌کند در عصر حاضر نیز این خط سرخ شهادت حسین بن علی **علیه السلام** و اصحابش، خود به تنهایی گواهی بر صدق مدعای اسلام و تأییدی بر حقانیت آن است.

ب) خیزش عمومی پس از وقوع عاشورا، قیامهای متعدد مادی و یا دینی موجب خیزش مردم در برابر ظلم و ستم گردیده است اما اثرات تعداد زیادی از آنها یا تنها محدود به عصر خویش بوده است و یا فقط از عواطف و احساسات مردم، استفاده نموده‌اند که پس از مدتی فرونشسته است اما عاشورا بر پایه اصول انسانی و انگیزه الهی همگان را به قیام فرا می‌خواند

ج) حرکت و اقدام تنها برای خدا مهمترین تأثیر قیام کربلا چه در بعد اجتماعی و چه در بعد فردی، عمل نمودن تنها و تنها به خاطر خداست و تنها او را دیدن و از غیر او چشم پوشیدن. حسین **علیه السلام** در راه خدا همه هستی خویش را فدا نمود و حتی راه پیروزی را نیز شرط قیام خود نمی‌دانست. تا جایی که در شب عاشورا به تمام یاران و خاندان خود فرمود **اینها تنها با من ستیزه دارند، شما تاریکی شب پیش گیرید و بروید و بدانید هر که از شما فردا در این وادی باشد، کشته خواهد شد.**

۲. تأثیرات فردی قیام حسینی، از اصلاح شرایط اجتماعی، اصلاح فرد فرد اجتماع را دنبال می‌کند، بلکه با به جای گذاردن تأثیرات عمیق فردی راه را برای اصلاح اجتماع فراهم می‌آورد.

الف) ترک نمودن گناه و عمل نمودن به اوامر الهی هر مسلمان، هر شیعه و هر آزاده، هنگامی که در کنار خوان پر برکت عاشورا می‌نشیند، و به اندازه ظرفیت خویش از آن بهره می‌گیرد، به میزان ظرفیت و تعمق او، تا مدتی این اثر در وجود او شعله‌ور است و او را نه تنها از ارتکاب معاصی و تخلف از امر الهی باز می‌دارد، بلکه تلخی گناه را احساس می‌کند و شیرینی اطاعت را در وجود خویش در می‌یابد صدق این مدعا، هنگامی به اثبات می‌رسد که طالب حقیقت، لختی، خویشتن را به این وادی بسپارد.

ب) آزادی و حریت پس از گذشت سالیان متمادی، هنوز نغمه حسین که بانگ بر می‌آورد: **اگر دین ندارید، در دنیای خود آزاده باشید** جهان و جهانیان را به سوی خویش دعوت می‌کند.

هنوز هم پیام حسین **علیه السلام** ادامه دارد و امروز نیز هرگونه ذلت و خواری اطاعت از ظالم را از دامان خود و پیروانش دور می‌نماید. آزادی از بند بندگی غیر حق و سر بر آستان حق ساییدن، یکی از پیامهای قیام حسینی است که امروز نیز محک و معیار شناخت اسلام اصیل و حفظ انسانیت انسان، در عصر حاضر می‌باشد و چنین است که دلدادگان حسین **علیه السلام** از هر کیش و مذهب و آیین، با اقتدای به او، خویشتن را از ذلت بندگی غیر خدا می‌رهانند.

ج) صبر و استقامت شیعیان و به طور کلی بازنگران واقعه عاشورا، چنان تأثیری از صبر و استقامت حسین ابن علی **علیه السلام** پذیرفته‌اند که در سخت‌ترین حوادث و ناگواریهای زندگی که عرصه بر آنان تنگ می‌شود و بردباریشان به انتها می‌رسد از امام و رهبر خویش یاد می‌کنند و بدین وسیله، خود را تسکین داده و تحمل سختیها را بر خویش آسان

می‌نمایند. هم او که سه شبانه روز در صحرایی سوزان، در محاصره آب قرار گرفت او به سخت‌ترین صورت، در معرض تشنگی بود. هم او که در برابر چشمانش، طفل ۶ ماهه‌اش را کشتند و فرزند جوان او را که مجمع خصائص انسانی و شبیه‌ترین مردم چه از لحاظ ظاهر و چه از نظر خصوصیات اخلاقی به پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود نه تنها کشتند. بلکه بدنش را نیز پاره پاره کردند؛ اما حسین علیه السلام در تمامی این وقایع فجیع، زبان به ناسپاسی ننگشود و تنها ذکر حق، التیام زخمهای قلب شریفش بود.

درس های مهم عاشورا

عاشورا و عبرت ها عاشورا به ما می آموزد که در ماجرای دفاع از دین، بصیرت بیش از چیزهای دیگر برای انسان لازم است، بی بصیرتها، بدون اینکه بدانند فریب می‌خورند. عاشورا پیام ها و درسهایی دارد، عاشورا به ما درس می‌دهد که برای حفظ دین باید فداکاری کرد. درس می‌دهد که در راه قرآن باید از همه چیز گذشت و در میدان نبرد حق و باطل، همه افراد اعم از کوچک و بزرگ زن و مرد، پیر و جوان، امام و رعیت باهم در یک صف قرار گیرند.

چرا که جبهه دشمن با همه توانایی های ظاهری بسیار آسیب پذیر است، همچنانکه جبهه بنی امیه به وسیله کاروان اسیران عاشورا در کوفه، شام و مدینه آسیب دید و بالاخره هم نهضت عاشورا به فنای جبهه سفیانی منتهی شد. بصیرت و آگاهی یکی از جریانات مهم در بحث زمان شناسی می باشد.

امام حسین علیه السلام در مسیر راه، در نامه ها و چند روزی که در محاصره بودند، بر بصیرت و آگاهی مردم تأکید می کردند و سعی می نمودند این مسئله را حتی به دشمنان خود هم تفهیم کنند. ضمن اینکه بصیرت و آگاهی هم در آیات قرآن کریم در سوره توبه آمده که اگر کسی از مشرکان برای تحقیق درباره اسلام آمد، شما به او امنیت و آگاهی دهید تا سخن خدا را بشنود. باید با مخالفان خود طبق آیات قرآن، رفتار کنیم و به آنها آگاهی دهیم باید بصیرت خود را افزایش دهیم. در شرایط فعلی مشکل ما

نخبگان و خواص هستند که آنها هم باید بصیرت و آگاهی داشته باشند امام حسین علیه السلام نه به خاطر منافع شخصی، که برای ارزش های دینی و اسلامی قیام کردند. این مسئله باید برای همه سرمشق و الگو باشد، نباید به دنیا طلبی، تجملات و روزمرگی مبتلا شویم. چون در این صورت به اصول اساسی اسلام خدشه وارد می شود و متأسفانه در حادثه کربلا دیدیم که چگونه عده ای به خاطر دنیا در برابر امام حسین علیه السلام ایستادند و عده ای از روی ناآگاهی و جهالت در صف کفار قرار گرفتند.

حادثه کربلا، به ما یاد می دهد که اگر دین اسلام را تحریف نکرده بودند، اگر اهل بیت علیهم السلام را از قرآن جدا ننموده بودند و اگر احکام اسلام تغییر نیافته بود، و عده ای به جاهلیت برنگشته بودند، صحنه کربلا پیش نمی آمد. و لذا این تحریفات نشان می دهد، برای جلوگیری از تخریب باید، عوامل آن را شناسایی و با آنها برخورد نمود. باید فضای مناسبی برای تبادل آرا و اظهارنظرها به وجود آورد تا در لابه لای گفت و شنودها، حقیقت برای مردم نمایان شود و اگر در حادثه عاشورا آزادی و اندیشه بیان وجود داشت، امام و یاران باوفایش، می توانستند حقایق را برای مردم بازگو کنند

بنابراین اگر زمینه برای روشننگری و بصیرت فراهم شود، عوام فریبی در جامعه از بین می رود. برخی از دلایل وقوع حادثه کربلا، به تبلیغات منفی بنی امیه و عوام فریبی آنان و جو خفقانی که در جامعه وجود داشت، برمی گردد که حقیقت را برای مردم وارونه بازگو می کردند. و اگر به فردی مثل شمر اعتراض می شود که چطور او بعد از صحنه کربلا، نماز می خواند و دعا می کند و می گوید خدایا مرا ببخش، شمر در پاسخ می گوید، به وظیفه عمل کردم و طبق آنچه حاکمان به من گفته بودند، رفتار نمودم. تحریف آیات قرآن به روشنی مشخص می گردد. بطور کلی ناآگاهی در جامعه و وارونه جلوه دادن حقایق، باعث سست شدن اعتقادات می شود،

عاشورا درس های زیادی از قبیل فداکاری و ایثار، شهادت و شجاعت، تعهد و

مسئولیت، صداقت و فداکاری، قاطعیت در راه هدف، دفاع از امامت و ولایت، افشای چهره دشمنان اسلام، توجه به معنویات حتی در جبهه جنگ، نفی نژادپرستی، توبه، دعا، استغفار و تسلیم در برابر خدا و قیام برای خدا و بسیاری درس های نگفته دیگر به ما می دهد. که اگر همه آنها را در برنامه های زندگی خود بگنجانیم و سرلوحه امور روزمره مان قرار دهیم، دنیا گلستان می شود و دیگر هرگز شاهد این همه بی عدالتی در روی زمین نخواهیم بود. در فرهنگ اسلامی مسلمان نباید هرگز تن به ذلت و خواری بدهد چون ذلت و خواری با مسلمانی قابل جمع نیست. مسلمانی که ذلت را پذیرفته مسلمانی اش کامل نیست. بر این اساس دو نوع زندگی خواهیم داشت. زندگی عزتمندانه در پرتو پذیرش ولایت خدا و اولیای خدا، و زندگی ذلیلانه در پرتو پذیرش ولایت کفر و شرک و دشمنان خداست. و در این راستا هرگونه پندار و رفتاری که مسلمانان را ذلیل، ناکارآمد و ناتوان جلوه دهد از نظر امام حسین علیه السلام محکوم است. بر همین اساس قرآن کریم می فرماید: ای مؤمنان دشمن من و دشمن خود را به ولایت برنگیرید.

عزت در سخن و عمل امام حسین علیه السلام به نحو بارزی تجلی دارد. او مرگ با عزت را زندگی و زندگی با ذلت را عین مرگ می دانست. و از همین رو یکی از شعارهای امام حسین علیه السلام در روز عاشورا این بود که مرگ از پذیرش ننگ بهتر و ننگ از ورود در آتش سزاوارتر است

سخنان و رفتار امام حسین علیه السلام، برای همه شیعیان به ویژه کارگزاران نظام اسلامی این درس را با خود دارد که آنان باید تمامی هم و غم خود را مصروف این مهم کنند که امت اسلامی هم در عرصه ملی و بین المللی به عزت شهره آفاق شوند و هم در مسیر زندگی دنیوی و در مسیر زندگی اخروی به عزت نفس، اتصاف یابند.

حضرت ابی عبدالله علیه السلام از آن روزی که از مدینه خارج شد و به طرف مکه آمد تا آن روزی که در کربلا، شربت گوارای شهادت را نوشید. شاید بشود گفت که انسان

می‌تواند در این حرکت چندماهه، بیش از صد عنوان و سرفصل به دست آورد. که هر کدام برای یک امت، برای یک تاریخ و یک کشور، برای تربیت خود و اداره جامعه و قرب به خدا، درس است. به خاطر این است که حسین بن علی علیه السلام در دنیا مثل خورشیدی در میان مقدسین عالم، این‌گونه می‌درخشد

درس عاشورا، درس فداکاری و دینداری و شجاعت و مواسات و درس قیام لله و درس محبت و عشق است. یکی از درسهای عاشورا، همین انقلاب عظیم و کبیری است که پشت سر حسین زمان و فرزند ابی عبدالله الحسین علیه السلام انجام دادید. که یک بحث زنده و جاودانه و همیشگی است، مخصوص زمان معینی نیست

این درس است (که حضرت) چرا قیام کرد؟ به امام حسین علیه السلام می‌گفتند که شما در مدینه و مکه، محترم هستید و در یمن، آن همه شیعه هست، یک گوشه بروید که با یزید هم کاری نداشته باشید، یزید هم با شما کاری نداشته باشد! امام حسین علیه السلام قیام کرد تا آن واجب بزرگی را که عبارت از تجدید بنای نظام و جامعه اسلامی یا قیام در مقابل انحرافات بزرگ در جامعه اسلامی است، انجام بدهد. این از طریق قیام و از طریق امر به معروف و نهی از منکر است، خودش یک مصداق بزرگ امر به معروف و نهی از منکر است. من می‌خواهم بدعت را از بین ببرم و سنت را احیا کنم، زیرا سنت را میرانده‌اند و بدعت را زنده کرده‌اند! اگر دنبال من آمدید، راه راست با من است، یعنی می‌خواهم همان تکلیف بزرگ را انجام بدهم که احیای اسلام و احیای سنت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و نظام اسلامی است. امام و پیشوا و رئیس جامعه اسلامی نمی‌تواند کسی باشد که اهل فسق و فجور و خیانت و فساد و دوری از خدا و این‌ها است. باید کسی باشد که به کتاب خدا عمل کند، نه این که خودش در اتاق خلوت، فقط نماز بخواند، بلکه عمل به کتاب را در جامعه زنده کند، اخذ به قسط و عدل کند و حق را قانون جامعه قرار بدهد.

اگر کسی ببیند حاکمی در جامعه بر سر کار است که ظلم می‌کند، حرام خدا را حلال

می‌شمارد، حلال خدا را حرام می‌شمارد. حکم الهی را کنار می‌زند (عمل نمی‌کند) و دیگران را به عمل وادار نمی‌کند. یعنی در میان مردم، با گناه، با دشمنی و با ظلم عمل می‌کند و با زبان و عمل، علیه او اقدام نکند. خدای متعال در قیامت، این ساکت بی‌تفاوت بی‌عمل را هم به همان سرنوشتی دچار می‌کند که آن ظالم را دچار کرده است، یعنی با او در یک صف و در یک جناح قرار می‌گیرد.

من از همه مسلمانها شایسته‌ترم به این که این قیام و این اقدام را (انجام دهم)، چون من پسر پیغمبرم. اگر پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، این تغییر، یعنی همین اقدام را بر تک تک مسلمانها واجب کرده. بدیهی است از دیگران واجب‌تر و مناسب‌تر است که اقدام کند، من به خاطر این است که اقدام کردم.

عبرتهای عاشورا عاشورا غیر از درسها، عبرتهایی هم دارد بحث عبرتهای عاشورا مخصوص زمانی است که اسلام حاکمیت داشته باشد حداقل این است که بگوییم عمده این بحث، مخصوص به این زمان است یعنی زمان ما و کشور ما که عبرت بگیریم. درس شجاعت، درس ایثار و امثال آن. کار به جایی برسد که جلوی چشم مردم، حرم پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را در کوچه و بازار بیاورند و به این‌ها تهمت خارجی بزنند! خارجی یعنی جزو خوارج، یعنی خروج‌کننده. در اسلام یک فرهنگی است که اگر کسی علیه امام عادل، خروج و قیام بکند، لعنت خدا و رسول (صلی الله علیه و آله) و مؤمنین، علیه چنین کسی است. در اسلام کسی که قیام کند علیه یک امام عادل، خون او هدر است. این‌ها آمدند پسر پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، پسر فاطمه زهرا (سلام الله علیها) پسر امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به عنوان خروج‌کننده بر امام عادل که آن امام عادل، یزید بن معاویه است معرفی کردند و کارشان گرفت! آن‌ها که دستگاه حکومت ظالمند، دلشان هر چه می‌خواهد می‌گویند چرا مردم باور کنند! چرا مردم ساکت بمانند!

از عبرتها، عبرت بگیرید چرا امت اسلامی در یک چنین قضیه واضحی، این قدر دچار غفلت و سستی و سهل‌انگاری بشود که یک چنین فاجعه‌ای به وجود بیاید! این

مسأله، انسان را نگران می‌کند. مگر ما از جامعه زمان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و امیرالمومنین علیه السلام فرصت و محکم‌تریم؟ چه کار کنیم که آن طوری نشود؟ در آن عهد، کار بجایی رسید که پسر و نوه کسانی که در جنگ بدر، به دست امیرالمومنین علیه السلام و حمزه و بقیه سرداران اسلام، به درک رفته بودند. پسر همان افراد، نوه همان افراد، جای پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نشست و سر جگر گوشه پیغمبر را جلوی خود گذاشت و با چوب خیزران به لب و دندان او زد و گفت: **لَيْتَ أَشْيَاخِي بَدْرٍ شَهْدُوا جَزَعِ الْخَرْجِ مِنَ الْأَسْلِ** کشته‌های ما در جنگ بدر بلند شوند، ببینند که ما با کشنده‌هاشان چه کار کردیم این جا است که قرآن می‌گوید عبرت بگیرید. **قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ؛** در سرزمین تاریخ سیر کنید، اگر عبرت بگیرید، عبرتهای عاشورا این جا است. اگر دقت نکنید، اگر مواظب نباشیم، اگر خودمان را آن چنان که باید و شاید، در این راه نگه نداریم، ممکن است آن سرنوشت پیش بیاید. عبرت عاشورا این جا است.

جهاد جاودان عاشورا

عاشورا، فقط یک تحول نیست، بلکه منشأ تمام تحولات دینی، اجتماعی و فرهنگی تاریخ شیعه پس از ظهور اسلام است عاشورا فقط یک رویداد و حادثه تاریخی نیست، بلکه یک جریان و فرهنگ و فکر و منطق مستمر در اذهان و اندیشه‌ها، یک نهر نورآگین جاری در جغرافیای جهاد و یک خون خدایی ساری در رگ های تاریخ آزادگی است. اگر غیر از این می‌بود، حرارت حماسه و اشتعال شعله عشق عاشورا در قلوب، به این صورتیکه مشاهده میکنیم، نبود و تمایل دل‌ها به دینمداری، رو به سردی می‌گرایید و رسوخ رستگاری دینی در جان‌ها پدید نمی‌آمد و عنصر امر به معروف و نهی از منکر، به کلی در سرزمین نسیان قرار می‌گرفت. به عبارتی، دینی در عرصه دنیا نمی‌ماند تا گروش و گرایش به آن وجود داشته و به تبع پیروی از آیین آسمانی، ستم ستیزی و مبارزه و رویارویی با ظالمین، استمرار یابد.

عاشورا و درس ها و عبرت ها و عبرات آن بوده که از سال ۶۱ هجری تا کنون، عرصه را بر دشمنان اسلام، تنگ نموده و هر جا که مشغول طرح ریزی و دسیسه چینی می شوند، خود را با خیل آزادگان و رزم آوران و استشهدادیون ایثارگر، رویارو می بینند و هزار و یک مانع و معضل در برابرشان قد علم می کند. فقط حماسه و حرارت عاشورا نیست که پس از گذشت قرن ها باقی مانده و مؤثر بر اعصار است.

ما باید در تمامی ابعاد به جاودانگی و پایداری واقعه بی بدیل کربلا بیندیشیم و آثار ایثار عاشوراییان را در سراسر ثانیه ها و تمام آنات حیات خویش، ساری و جاری سازیم و از اعجازات و کرامات آن، دل و جان خویش و عرصه های اجتماعی را مشحون نماییم. عاشورا، آمیزه ای از عناصری متعالی است که هر یک، دریایی از وجود را به تلاطم و تحول وامی دارد همانند عزت و عاطفه و عقل و عشق، شهادت و شرافت و شهامت و شجاعت، احسان و اقتدار و ایمان و ایثار و ... که تمامی اینها و ده ها عناصر آسمانی دیگر، در سایه سار پیوند با عاشوراییان و پایداری در راه ولایت و پیروی از اوامر امامت، پدیدار می شوند.

و همانند قیام حسینی، جلوه جاودانگی به اندیشه ها و اعمال می بخشند و به ایمان ها و ایمانیان، ارج و اجر، عطا می کنند. اگر حر بن یزید ریاحی، زهیر بن قین و امثال آنان به اقیانوس موج و مهرآگین امامت، نپیوسته بودند، یقیناً در دنیا و آخرت جزء ملعونین و منفورین و یا لاقل در زمره فراموش شدگان می بودند و شیئی نامذکور، باقی می ماندند.

آنان، یک روزه با رویگردانی از باطل و رویکرد به حق، نام و مرام نیک خود را در میان زمینیان و قدسیان، برای هماره باقی نهادند و جلوه ای از جاودانگی اخلاص و ایثار جهاد جاودان عاشورا را به نمایش گذاشتند.

امروز نیز اگر اعتقادات و اعمال و ایمان هایمان، پیوند با والایی ولایت نداشته و

عاشورایی نیندیشیم و کربلایی عمل نکنیم و اطاعت و انقیاد از زعامت سلاله پاک حسینی را سرآمد و سرلوحه سطور کتاب نفس خویش نسازیم، نه پایداری در دین نصیب مان خواهد شد نه عزت و اقتدار میهن.

همان گونه که «پدیداری» انقلاب اسلامی ایران، ملهم از فرهنگ عاشورا بود و فکر عاشورایی امام خمینی (ره)، آن را بر اریکه «پیروزی» نشانده. امروز باید برای «پایداری» نهضت عاشوراوش خویش، حسینی بمانیم و بر اعمال و اعتقادات خویش رنگ روشن ولایت زنیم.

یکی از علل و انگیزه های قیام اباعبدالله الحسین علیه السلام اقامه امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح امور امت پیامبر اعظم بوده. اگر امروز بخواهیم حسینی بیندیشیم و عاشورایی عمل کنیم، باید به هر طریق ممکن و منطقی، به مقابله با منکرات یزیدیان زمان یعنی صهیونیست های غاصب برخیزیم و به استغاثه فلسطین مظلوم، که بخشی از امت محمد مصطفی هستند پاسخ دهیم و دست یاری به سویشان برآوریم.

آنان که در روز عاشورا به حمایت از حریم ولایت پرداختند، نهایت تبعیت خویش را که نثار جان باشد، به منصفه ابراز و اظهار آوردند. ما نیز اگر مدعی تاسی به نهضت کربلا و آرمان های عاشورا هستیم،

حداقل باید اقدامات مادون شهادت و بذل جان را برای رهایی مظلومین سرزمین **فلسطین** و رهایی شان از چنگال غاصبان و جانیان اسرائیلی، و رهایی ستمدیدگان **میانمار**، انجام دهیم.

چه، مولایمان ولی امر مسلمین فرمود همه مجاهدان فلسطین و همه مؤمنان دنیای اسلام به هر نحو ممکن، موظف به دفاع از زنان و کودکان و مردم بی دفاع فلسطینند. و هر کس در این دفاع مشروع و مقدس، کشته شود، شهید است و امید آن خواهد داشت که در صف شهدای بدر و احد در محضر رسول الله **صلی الله علیه و آله** حضور شود.

الگوی عاشورا جهان را متحول کرده ابعاد قیام عاشورا تمام شدنی نیست

پیام تاریخی ابوالفضل علی‌الحسن (علیه السلام) در واقعه بزرگ، شگفت‌انگیز و فرهنگ‌ساز عاشورا بسیار نقل و توصیف شده اما بررسی هر چه بیشتر این واقعه ابعاد تازه‌تر و آموزنده‌تری از این گوهر ناب را نمایان می‌کند. اگر چه قیام عاشورا، در محدوده زمانی و مکانی کوچکی به وقوع پیوست اما همین رویداد دارای چنان آثار بزرگ و تأثیرگذاری شد که سیطره و حکومت گسترده اموی و عباسی قرن‌ها بر محو و از بین بردن این آثار تلاش کردند.

قیام عاشورایی امام حسین (علیه السلام) و ۷۲ نفر از یاوران و وفاداران به این امام همام، چنان جوشش و فورانی دارد که در طول تاریخ الهام بخش و الگوی نهضت‌های گوناگون آزادی خواه و عدالت طلب در اقصی نقاط جهان بوده است.

قیام عاشورا جهان را متحول کرده است

جملات و اظهار نظرهای بسیاری از دانشمندان و شخصیت‌های بزرگ و شناخته شده در سطح جهان درباره قیام امام حسین (علیه السلام) بر بزرگی و تأثیرگذاری این قیام تاریخی و الهی صحه می‌گذارد. **مهاتما گاندی** چهره شناخته شده جهانی و رهبر استقلال هند درباره شخصیت و بزرگی قیام امام حسین (علیه السلام) اینگونه می‌گوید:

من زندگی امام حسین (علیه السلام)، آن شهید بزرگ اسلام را به دقت خواندم و توجه کافی به صفحات کربلا نموده‌ام و بر من روشن است که اگر هندوستان بخواهد یک کشور پیروز گردد، بایستی از سرمشق امام حسین (علیه السلام) پیروی کند

مسیحیان نیز قیام امام حسین (علیه السلام) را بزرگ و الهی می‌دانند، این ادعا را می‌شود از نوشته‌های **آنتوان بارا** پژوهشگر و نویسنده کتاب **حسین در اندیشه مسیحی** خواند، شیفته بعد و روح انقلابی و شخصیت امام حسین (علیه السلام) شده‌ام.

چارلز دیکنز نویسنده معروف انگلیسی، **توماس گاردیل**، فیلسوف و مورخ انگلیسی و بسیاری از چهره‌های جهانی در وصف عدالت‌خواهی و آزادی‌خواهی امام شهیدان حسین **علیه السلام** نوشته‌اند و این خود نشانگر اثرات به روز، شگرف و جهانی این قیام ۷۲ نفره به رهبری امام حسین **علیه السلام** در سرزمین خشک و سوزان کربلا است. **ماندگاری درس های مکتب عاشورا** عظمت قیام، اوج فداکاری و ویژگی های دیگر امام حسین **علیه السلام** و یارانش سبب شده که نویسندگان و اندیشمندان بزرگ جهان، درباره این نهضت و حماسه آفرینان عاشورا اظهار نظرهای بسیاری داشته باشند و حتی برخی از نویسندگان غیر مسلمان درباره این واقعه عظیم کتب متعددی تألیف و تدوین کنند.

جرج جرداق دانشمند و ادیب مسیحی: وقتی یزید مردم را تشویق به قتل امام، آنها می گفتند: چه مبلغی به ما می دهی؟ اما یاران حسین به او گفتند: ما با تو هستیم و اگر هفتاد بار کشته شویم، باز می خواهیم در رکابت جنگ کنیم و کشته شویم. **چارلز دیکنز** نویسنده انگلیسی هم می گوید: اگر منظور حسین، جنگ در راه خواسته های دنیایی بود، من نمی فهمم چرا خواهران و زنان و اطفالش به همراه او بودند؟ پس عقل چنین حکم می کند که او فقط به خاطر اسلام اینچنین فداکاری کرد.

اقبال لاهوری استقلال و نجات پاکستان را مرهون قیام عاشورا دانسته و **گاندی** نیز نهضت عاشورا را الهام بخش خود و رهایی هندوستان می داند. در یک کلمه می توان گفت اگر نهضت بزرگ عاشورا را الگو و اسوه همه حرکت های حق طلبانه و عدالت خواهانه بدانیم سخنی به گزاف نگفته ایم.

و در واقع همان گونه که **نویسنده شهیر مصری** عباس محمود عقاد، تصریح کرده: نه تنها مسلمانان که غیرمسلمانان از این حادثه درس جوانمردی، ایثار و مقاومت در برابر ستمگران گرفتند، از سفیر مسیحی که در همان مجلس یزید به او اعتراض کرد بگیریم تا برسیم به زمان های بعد و سپس روزگار خودمان.

درس ولایتمداری در مکتب حسینی درس های عاشورا همواره زنده، حیات بخش و حرکت آفرین است. هر چند واقعه کربلا در مکان و زمان خاصی رخ داده است، اما درس های آن به زمان و مکان محدود نمی شود و همواره الهام بخش و شورآفرین است.

این نکته ای است که حضرت امام خمینی(ره) نیز با این بیان که عاشورا باید به عنوان رویدادی تلقی شود که در طول تاریخ می تواند درس آموز بوده و پایه های ستم و استبداد را از بیخ و بن براندازد، از آن یاد کرده اند: واقعه عظیم عاشورا از سال ۶۱ هجری تا خرداد ۴۲ و از آن زمان تا قیام حضرت بقیه الله... ارواحنا فداه در هر مقطعی انقلاب ساز است.

از این رو است که بسیاری از نهضت های سیاسی نظیر حرکت توابین، مردم مدینه، قیام مختار، نهضت زیدبن علی، قیام محمد نفس زکیه و... تا قیام و نهضت مقدس ملت ایران به رهبری امام خمینی(ره) و در حال حاضر با الهام از منویات رهبر معظم انقلاب همه و همه با الگوپذیری از عاشورا سازماندهی می شوند.

منابع :

(تاریخ الاسلام ج ۴ تاریخ خلفاء) (تاریخ طبری ج ۵)

(شرح الأخبار فی فضایل الائمة الاطهار ج ۲)

(بحار الأنوار ج ۴۴) (اسدالغابه، ج ۲) (ارشاد شیخ مفید/ ۲۲۰)

(کافی ج ۱) (مناقب ابن شهر آشوب ج ۴)

مقالات و سخنرانی های مرتبط با موضوع

تنظیم و تدوین : محمود زارع پور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب سلام الله علیها،

پیام رسان و زبان کویای حماسه عاشورا

بررسی و تصویرسازی از خطبه های آتشین و رسواکننده

مؤلف: محمود زارع پور

سرشناسه: زارع پور، محمود، ۱۳۳۶

عنوان: معصومین علیهم السلام

شمارگان: ۵۰۰۰

قیمت: ۰۰.۰۰۰ تومان

نوبت چاپ: سوم ۱۴۰۱



آدرس نویسنده: <http://m5736z.blog.ir/> لطفا پیام ارسال نمایید

آدرس کتاب های منتشر شده: <http://zarepoorketab.blog.ir>

در این کتاب می خوانیم :

- بخش ۱ : امام زین العابدین علیه السلام
- بخش ۲ : از مدینه تا کربلا با پدر
- بخش ۳ : امام سجاد و حضرت زینب شاهدان کربلا و اوضاع بعد از شهادت
- بخش ۴ : استمرار حماسه کربلا در پرتو امامت امام سجاد علیه السلام
- بخش ۵ : کاروان اسیران کربلا
- بخش ۶ : بررسی خطبه های ایراد شده در شهر کوفه
- بخش ۷ : ورود کاروان اسرای اهل بیت (علیهم السلام) به شام
- بخش ۸ : خطبه های حضرت زینب در مجلس یزید
- بخش ۹ : نقش سیاسی امام سجاد علیه السلام در عصر اسارت
- بخش ۱۰ : ترغیب و تشویق به مبارزه جهاد و شهادت
- بخش ۱۱ : حضرت زینب علیها السلام
- بخش ۱۲ : آسیب شناسی زینبی از فتنه
- بخش ۱۳ : سیاست ها و شیوه های تبلیغی حضرت زینب علیها سلام
- بخش ۱۴ : عظمت زن بودن . بانوان در کربلا

۵ شعبان ۳۸ هجری در مدینه متولد، مادرش دختر یزدگرد سوم (پادشاه ساسانی) شهر بانو، بانوی که در خواب، فاطمه علیها سلام را میبیند که به او میگوید بزودی مسلمانان بر شما پیروز و تو اسیر میشوی و همسر آینده فرزندم خواهی شد. و این اتفاق با حمله خلیفه دوم عمر به ایران اتفاق می افتد. شهربانو بعد از تولد امام سجاد علیه السلام به علت تب شدید از دنیا میرود شرافت این زن آن است که مادر ۹ تن از ائمه طاهرين عليهم السلام می شود و چنانچه امام حسین علیه السلام **أَبُ الْأَئِمَّةِ** است این زن نیز **أُمُّ الْأَئِمَّةِ** است

گرچه امام سجاد علیه السلام با اهل بیت عليهم السلام در همه فضایل وجه اشتراک دارند و هیچ فرقی میان آنان از نظر صفات و فضایل انسانی نیست، اما از نظر گفتار و کردار شباهت تامی به جدشان امیرالمؤمنان علیه السلام دارد. امام سجاد علیه السلام سه سال قبل از شهادت جدش علی علیه السلام و در حالی که در جمل بودند متولد میشود .

سید الساجدین علیه السلام : سجده، زیباترین و بهترین نماد برای اطاعت و خضوع در برابر کسی است. اگر کسی بخواهد نهایت پذیرش فرمان و اطاعت خود را بیان دارد، سجده می تواند آن را به بهترین و کامل ترین شکل نشان دهد. از این رو خداوند برای بیان فرمانبری و اطاعت در مقام قدس الهی، از همه فرشتگان خواسته است تا بر آدم سجده کنند. البته اوج اطاعت را می بایست در همان سجده دید که از روی رغبت و گرایش باطنی و خضوع و خشوع انجام می گیرد. با توجه به این زمینه است که مقام ساجدین، در حوزه عبودیت، از برترین و بالاترین مقاماتی است که بشر می تواند به آن برسد. امام سجاد علیه السلام اسوه عبودیت است از این روی را **زین العابدین و زینت عبادت کنندگان** می نامند. عبودیت آن حضرت در زیباترین جلوه اش به شکل سجده، خود را نشان می دهد. سجّاد یعنی بسیار سجده کننده نیز نامیده اند.

این سجده امام علیه السلام بیانگر نهایت عبودیت، خضوع و اطاعت در برابر خداوند است. بی گمان امام علیه السلام را باید اوج عبودیت خاضعانه و خاشعانه دانست که از روی خشیت عالمانه رنگ از رخسارش می پرد و چهره اش به زردی می گراید.

گریه امام سجاد علیه السلام در فراق شهیدان روایت شده در باره امام سجاد علیه السلام با آن مقام حلم و بردباری که داشت که در وصف نگنجد، بسیار گریه بر پدر بزرگوارش می نمود و بر یاد آن مصیبت ها صاحب شکوی و اندوه عظیم بود. چنانکه از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: امام مدت چهار سال بر پدر بزرگوار خود گریه نمود و در این مدت چهار سال، روزها و روزه و شبها به عبادت قیام داشت و چون هنگام افطار می شد، خدماتی آن حضرت آب و طعام در پیش روی آن جناب حاضر می نمود و از امام می خواست تا از آنها میل فرماید.

امام می فرمود: **(قتل ابن رسول الله)**؛ یعنی فرزند رسول خدا را گرسنه شهید نمودند، فرزند پیغمبر را در حالی که عطشان بود شهید کردند. پیوسته این سخن را می گفت تا آن طعام از اشک چشم آن حضرت تر می گردید و آب آشامیدنی نیز با اشک دیدگانش ممزوج می شد و به این حال بود تا اینکه از دار دنیا وفات کرده و با پروردگارش ملاقات نمود.

همراه امام : روزی امام علیه السلام به صحرا تشریف بردند و من نیز به دنبال ایشان رفتم، دیدم که آن جناب روی سنگ درشتی به سجده رفت و من هم ایستاده گوش دادم صدای گریه و ناله او را می شنیدم و شمردم هزار مرتبه در آن سجده می گفت **لا اله الا الله**؛ سپس سر مبارک از سجده برداشت در حالی که صورتت و ریش مبارکش از آب چشمانش تر گردیده بود عرض کردم : ای سید و مولای من! آیا وقت آن نرسیده که اندوه شما تمام و گریه تان اندک شود؟ فرمودند: وای بر تو! حضرت یعقوب، خداوند یکی از پسرانش را از نظر او غائب گردانید، از اندوه هجران او، موی سرش سفید گشت

و از انبوه غم کمرش خم شد و چشمانش از بسیاری گریه، نابینا گردید و حال آنکه هنوز فرزندش زنده بود، ولی من به چشم خود دیدم که پدر و برادر و هفده نفر از اهل بیت در برابر چشم خویش، آن دشمنان کافر کیش، کشته و بر خاک افکندند پس چگونه اندوه من تمام و گریه ام اندک شود؟ (امالی صدوق ص ۱۴۰) (لهوف سید بن طاووس، ص ۳۸۰)

حضرت سجاد علیه السلام **بنیانگذار فرهنگ سوگواری** و گریه در میان مؤمنان، بعد از شهادت پدر ارجمند خویش در حدود ۳۵ سال امامتش به این روش ادامه داد تا جایی که یکی از **بکائین پنجگانه** تاریخ نامیده شد.

زمینه ساز انقلابی عظیم مقایسه اوضاع جامعه در ابتدای دوران امامت حضرت سجاد با انتهای آن به وضوح بیانگر وسعت فعالیت آن حضرت در طول این ۳۴ سال است. شیوه مواجهه امام با حاکمان بسیار بیرحم دوران خود، جهت گیری هدف دار در برابر عالمان دنیا زده، راهنمایی های دقیق و تشکیلات ساز ایشان به اندک شیعیان باقی مانده و برخورد آن جناب با عموم مردم، در کنار هم، مجموعه ای منسجم و کاملاً برنامه ریزی شده از اقدامات را نشان می دهد که نتیجه اش را امام باقر و امام صادق علیهما السلام برداشت کردند. این در حالی است که محضر درس فرزندش امام باقر علیه السلام، حلقه تجمع افراد بسیاری است که به شوق فراگیری معرفت، نزد حضرت جمع شده اند. روشن است که چنین تغییری یک شبه اتفاق نمیافتد.

عصر اختناق و خشونت بعد از شهادت امام حسین علیه السلام چنان جوّ رعب و وحشت بر حجاز و عراق حاکم شد که امام سجاد علیه السلام با اشاره به این وضع ناگوار می فرمود **ما بمکه و المدینه عشرون رجلاً یحبنا؛** در تمام مکه و مدینه حتی بیست نفر هم ما را دوست ندارند. در آغاز امامت علی بن الحسین علیه السلام جز ۵ نفر، پیرو (جان برکف) او نبودند که عبارتند از: سعید بن جبیر، سعید بن مسیب، محمد بن جبیرین مطعم، یحیی بن ام الطویل و ابو خالد کابلی.

حکومت سیاه عبدالملک

۲۱ سال از امامت امام سجاد علیه السلام با خلافت عبدالملک مصادف بود. عبدالملک مردی ستمگر بود. پیش از حکومت، اوقات خویش را در مسجد می گذراند به طوری که او را حمامه المسجد؛ کبوتر مسجد می گفتند. پس از مرگ پدرش مروان بن حکم هنگامی که خلافت به او رسید، سرگرم خواندن قرآن بود، با شنیدن این خبر، قرآن را بست و گفت: اینک بین من و تو جدائی افتاد و دیگر با تو کاری ندارم. او پس از شکست دادن عبدالله بن زبیر وارد مدینه شد و ضمن سخنانش گفت: من نه همچون خلیفه خوار شده (عثمان)، نه همچون خلیفه آسانگیر (معاویه) و نه مانند خلیفه سست خرد «یزید» هستم، من این مردم را جز با شمشیر درمان نمی کنم.

حجاج، عامل خونریز عبدالملک مسعودی می نویسد: عمال عبدالملک مانند: حجاج بن یوسف ثقفی، حاکم عراق مهلب، حاکم خراسان و هشام بن اسماعیل، حاکم مدینه نیز همچون خود عبدالملک سفاک و بی رحم بودند. حجاج در مدینه گردن گروهی از صحابه مانند «جابر بن عبدالله انصاری»، «انس بن مالک» و «سهل ساعدی» را به قصد خوار کردن آنان داغ نهاد. دستاویز او در این کار، آن بود که اینان کشندگان عثمان هستند. وقتی از مدینه بیرون رفت، گفت: این شهر از همه شهرها پلیدتر است؛ اگر سفارش امیر نبود، این شهر را با خاک یکسان می کردم.

پس از آنکه حجاج مکه و مدینه را مطیع ساخت، عبدالملک او را به ولایت کوفه و بصره فرستاد. وقتی وارد کوفه شد، سر و صورت خود را بسته بود و به طور ناشناس وارد مسجد شد، صف مردم را شکافت، بر منبر نشست و مدتی خاموش ماند. سپس روی خود را گشود و سخن آغاز کرد: مردم کوفه! سرهایی را می بینم که چون میوه رسیده، موقع چیدن آنها فرا رسیده و این کار به دست من انجام می گیرد.

ورود حجاج به بصره نیز همچون ورودش به کوفه بود. همراه دو هزار نفر از شامیان

و چهارهزار از نیروهای دیگر وارد بصره شد و به مسجد رفت. به یارانش سفارش کرد: وقتی صحبت می‌کنم، اگر عمامه از سر برداشتم، همه را از دم تیغ بگذرانید. او بر منبر رفت و گفت: خلیفه وقتی مرا منصوب کرد، دو شمشیر به من داد؛ یکی شمشیر رحمت و دیگری شمشیر عذاب، شمشیر رحمت در بین راه از دستم افتاد. سپس عمامه از سر برداشت. یارانش به مردم حمله کردند و به قدری از آنان کشتند که خون تا درب مسجد و بازار جاری گردید.

مردم مسلمان عصر امام به علت تبلیغات و فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی حکومت‌های نامشروع در برابر حقایق سیاسی و مذهبی در نهایت جهالت و بی‌دینی به سر می‌بردند. نوآوری و عقاید گمراه‌کننده و باطل به عنوان احکام و عقاید مذهبی، مورد اعتقاد و عمل مسلمانان قرار گرفته بود. در چنین شرایطی، بزرگترین و مهمترین مسئولیت امام سجاد علیه السلام **احیای مجدد اسلام ناب محمدی** صلی الله علیه و آله، **تبیین جایگاه امامت و رهبری اهل بیت** علیهم السلام مبارزه با جهالت سیاسی و مذهبی مردم و تربیت مجاهدان واقعی بود.

امام علیه السلام می‌باید در برابر حقایق سیاسی اسلام روشنگری می‌کردند بویژه که درباره امامت و رهبری و افشاگری علیه حکومت‌های غاصب و ظالم و ترویج فرهنگ جهاد و شهادت لازم بود که شیعیان و مسلمانان را برای مبارزه و جهاد علیه ظلم، بدعت و گمراهی آماده می‌ساختند. آن حضرت موفق شدند که در سخت‌ترین شرایط و با استفاده از بهترین شیوه‌های تبلیغاتی و مبارزاتی، در اهداف خویش موفق و پیروز شوند. زندگی امام پر از حوادث است هتک حرمت به اندازه ای است که بنی‌امیه در زمان امام اسبهایشان را در مسجد النبی کنار قبر پیامبر می‌بندند. امام علی بن الحسین علیه السلام، در هنگام حادثه کربلا حدود ۲۳ سال سن داشته و بنا بر نظریه بیشتر دانشمندان اسلامی از برادر شهیدش حضرت علی اکبر، کوچکتر بوده امامت در زمانی به امام سجاد علیه السلام منتقل شد.

کل خاندان رسالت در اسارت امویان بسر میبردند در این دوره آل علی آماج تیرهای ستم و تهمت سیاستمداران بنی امیه قرار داشتند. ارزش های دینی دستخوش تحریف امویان قرار گرفته، روحیه شجاعت اسلامی و باورهای دینی مردم سست و احکام دینی و اجتماعی بازیچه نالایقان اموی شده، امام چون کوهی استوار رسالت مکتبی و پیام رسانی کربلا و به نقل و بحث احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله میپردازد. وی در مسیر مکه به کربلا بیمار در عین حال از کاروان پدر عذری نمیخواهد در روز عاشورا وقتی پدر را تنها میبیند عصا به دست و شمشیر آماده چند بار به یاری پدر می شتابد ولی خواهرانش و خود امام مانع شده و می گویند زمین نباید از حجت خدا خالی بماند.

اقدامات امام سجاد علیه السلام

۱. همراهی با پدر با بیماری و تب سخت در کربلا
۲. یار و مددکار خواهر در رنج و سختیهای اسارت
۳. پیام رسانی و تثبیت ارزش های نهضت و عرصه جهاد فرهنگی و تبیین آرمان های آن قیام مقدس و افشای فساد بنی امیه و خاندان نا پاک آن
۴. دفاع از مظلوم و انتقام از ظالم با خطبه و سخنان حماسی و مخلصانه
۵. بارور ساختن یاد و خاطره حماسه سازان عاشورا در نهاد جامعه اسلامی
۶. سخنان شکننده و افشاگرانه او در مسجد اموی شام
۷. شعله ور نمودن احساس گناه در مردم و روحیه انتقام جوئی در آنان
۸. سخنان روشنگرانه به هنگام عزاداری بر مزار پیامبر بعد از واقعه کربلا
۹. حمایت و رسیدگی به معیشت خاندان شهدا
۱۰. در عصر نومییدی از پیروزی و حرکت مسلحانه سخن گفتن
۱۱. مبارزه با غلو گرایان زمان خود
۱۲. هدایت منحرفین و فریب خوردگان در اثر تبلیغات بنی امیه و مروانیان و جبرگرایان

که تلقین می کردند که عاشورا و کشته شدن امام کار خدا بود

۱۳. حمایت و هدایت مبارزین و انتقام جویان از خون شهدا

۱۴. آماده کردن زمینه انقلاب فرهنگی برای فرزند و پیشوای بعد از خود

۱۵. نقل و بحث احادیث پیامبر که سالها ممنوع شده بود

۱۶. تبیین تفکر اصیل اسلامی، برای جامعه

۱۷. تربیت شاگردانی چون ابو حمزه ثمالی و ۱۷۰ شاگرد دیگر

۱۸. خرید بردگان و تربیت آنان و سپس آزاد کردن آنها

۱۹. تلاشهای فرهنگی و علمی و جهاد عقیدتی

۲۰. الگوی خدمت رسانی به قافله ای از مسلمانان در سفر حج به صورت ناشناس

چرا امام به مبارزه سیاسی نپرداخت؟ امام سجاد علیه السلام پس از شهادت پدر، در ایام

اسارت و در شرایط اختناق، امامت را به عهده گرفت و این شرایط سخت تا پایان

امامت وی ادامه یافت. امام سجاد علیه السلام با شش حاکم جور معاصر بود که عبارتند

از : ۱. یزید بن معاویه، ۲. عبدالله بن زبیر، ۳. معاویه بن یزید، ۴. مروان بن حکم،

۵. عبدالملک بن مروان ۶. ولید بن عبدالملک

حضرت علیه السلام امامت را به صورت مخفی و با تقیه شدید و در زمانی دشوار عهده دار

گردید. در چنین مقطع زمانی، آیا می توانست دست به مبارزات سیاسی و فعالیت

های گسترده فرهنگی و اجتماعی بزند؟ به نظر می رسد پاسخ منفی است به دو دلیل:

۱. جو اختناق و کنترل شدیدی که حکومت ها پس از شهادت امام حسین علیه السلام به

وجود آورده بودند؛ این اختناق سبب شد مبارزات سیاسی یا مسلحانه نتیجه ای جز

هدر رفتن نیروها نداشته باشد. چنانکه مبارزات زمان آن حضرت تماما به شکست

انجامید. برای درک این وضعیت اسفبار توجه به دو روایت زیر سودمند است :

الف سهل بن شعیب یکی از بزرگان مصر می گوید: روزی به حضور علی بن الحسین

علیه السلام رسیدم و گفتم: حال شما چگونه است؟، فرمود: فکر نمی کردم شخصیت بزرگی از مصر مثل شما نداند که حال ما چگونه است؟ اینک اگر وضع ما را نمی دانی، برایت توضیح می دهم: وضع ما در میان قوم خود مانند وضع بنی اسرائیل در میان فرعونیان است که پسرانشان را می کشتند و دخترانشان را زنده نگه می داشتند. امروز وضع ما چنان دشوار است که مردم با ناسزاگویی به بزرگ و سالار ما بر فراز منبرها به دشمنان ما تقرب می جویند.

ب زراره بن اوفی می گوید... **و اما الشاه بین اءسد و ذئب و ثعلب و کلب و خنزیر** حضرت حاکمان را به شیران درنده و مسلمانان را به گوسفندان اسیر در چنگ درندگان تشبیه کرده.

۲- شرایط ناسالم فرهنگی آن روزگار؛ بر اثر فعالیت‌های ناسالم حکومت‌های وقت مردم به طرف بی بند و باری سوق داده شدند و با چنین مردمی هرگز نمی شد کارهای بنیادی انجام داد مگر این که تحولی معنوی در آنان به وجود آید. در این موقعیت تمام تلاش حضرت سجاد علیه السلام این بود که شعله معنویت را روشن نگه دارد و این جز از راه دعاها و نیایش‌ها و تذکراتی مقطعی حضرت به خوبی از عهده آن برآمد، ممکن نبود. در مورد رواج فرهنگ غلط بی بند و باری و فحشا در آن عصر، یکی از محققان می نویسد: در مدینه مجالس غنا و رقص برپا می شد و چه بسا زنان و مردان با یکدیگر بودند و هیچ پرده‌ای نیز در میان نبود (الشعر و الغنای المدینه و مکه ص ۲۵۰)

عایشه دختر طلحه صحابی پیامبر، مجالس مختلط از مردان و زنان برپا می کرد و در آن مجالس با فخر و مباهات آواز می خواند (الآغانی ج ۱۰ ص ۵۷) مدینه پر از زنان آوازه خوان شده بود و آنها نقش فعالی در آموزش غنا به دختران و پسران داشتند. در تاریخ الادب العربی ج ۲ ص ۳۴۷ آمده: گویی این دو شهر بزرگ حجاز (مکه و مدینه) را برای خنیاگران ساخته بودند تا آنجا که نه تنها مردمان عادی، بلکه فقیهان و زاهدان نیز به مجالس آنان می شتافتند. در این موقعیت، امام سجاد علیه السلام برای تبیین معارف اسلام و برپا داشتن شجره اسلام و زنده نگه داشتن مشعل معنویت، از سلاح دعا استفاده کرد و بذریع معنویت پاشید تا در موقعیت مناسب ثمر دهد.

در طول مسیر مکه تا نینوا، امام سجاد علیه السلام همراه کاروان امام حسین علیه السلام بوده که پس از گذشتن از یکی از منازل بین راه حضرت در حالی که بر پشت اسب خود در حال حرکت بودند چند لحظه به خواب رفتند بعد که بیدار شدند فرمودند **انا لله و انا اليه راجعون و الحمد لله رب العالمين** و آن را دو یا سه بار تکرار کردند.

پس فرزندشان علی بن الحسین، عرض کرد: برای چه استرجاع نمودید؟ حضرت فرمود: پسر! من کمی به خواب رفتم شخصی که به اسبی سوار بود در پشت اسب این کلام را برای من می گفت: این قوم سیر می کنند و قاصد مرگ هم به سوی آنها حرکت می کند.

من هم دانستم خبر مرگ ابلاغ شده است فرزندشان به بابا عرض کرد: پدر جانم! خداوند به شما بدی نرساند، آیا ما بر حق نیستیم؟ حضرت فرمود: بلی، قسم به خدایی که بازگشت همه بندگان به سوی اوست.

بنابراین ما در حالیکه بر حقیق، نسبت به مرگ هیچ باکی نداریم امام حسین علیه السلام به او فرمودند: خداوند به تو بهترین جزای خیری که از پدری به فرزندش می رسد، عنایت فرماید. از این حدیث به خوبی به دست می آید که حضرت علی بن الحسین علیه السلام دائماً در کنار پدر بوده و در طول این سفر در خدمت ایشان قرار داشته و حتی سخنان پدر را نیز به خاطر سپرده است.

بیماری در کربلا در اسناد تاریخی بیمار بودن حضرت در شب عاشورا است و این بیماری نیز به گونه ای نبوده که حضرت را از حضور در جمع اصحاب مانع شود حضرت می توانستند بنشینند و در جمع حاضر باشند و یا رفتار پدر را تحت نظر داشته و کلام او را بشنوند و به گریه افتاده و سکوت کنند.

علی بن الحسین علیه السلام فرمود: من در آن هنگام مریض بودم، پس شنیدم که پدرم به اصحابش سخنانی را می فرمود.

من در آن شبی که پدرم در صبحش به شهادت رسید نشسته بودم و عمّه ام حضرت زینب نزد من مشغول پرستاری من بود، در این هنگام پدرم در پنهانی از اصحابش کناره گرفت و نزد او «جون» بنده ابوذر غفاری بود و او شمشیرش را اصلاح می کرد و پدرم اشعاری را قرائت می کرد.

آن اشعار را دو بار یا سه بار تکرار کرد تا آنکه من آن را فهمیدم و آنچه را می خواست، دانستم. پس گریه راه گلویم را بند آورد اشکهایم را پاک کردم و سکوت اختیار کردم و دانستم که بلا، نازل شده است.

ولی عمه ام هم آنچه من شنیدم شنید و او زن است و زنها دارای رقت قلب و جزع می باشند، پس نتوانست خود را کنترل کند تا آخر حدیث شریف که مفصل داستان برخورد حضرت زینب **سلام الله** با امام حسین علیه السلام و غش کردن حضرت زینب و بهوش آوردن ایشان .

و کلام امام حسین علیه السلام با خواهر، از طرف حضرت سجاد علیه السلام نقل می شود و سپس می فرماید: بعد پدرم حضرت زینب را آورد تا او را کنار من به زمین نشانیده. (تاریخ طبرسی ج ۳ ص ۳۱۶ الارشاد شیخ مفید ص ۲۳۲)

بنابراین حضرت فقط در شب عاشورا مریض بوده اند و البته این مرض در روز عاشورا به خصوص در هنگام وداع آخرین با پدر به شدت رو به وخامت گذاشته و حال جسمانی حضرت در آن موقع بسیار وخیم گزارش شده که دیگر حتی توانایی نشستن هم نداشته اند (بحار الانوار از کتاب المقتل)

بخش ۳ : امام سجاد و حضرت زینب شاهدان کربلا و اوضاع بعد از شهادت

شهادت امام حسین در کربلا هنگام مصیبت عظمی فرا رسیده بود. حالت ضعف بر امام مستولی شده بود، هر کس با هر وسیله‌ای که در اختیار داشت به آن حضرت ضربه می‌زد، ولی هر کس به قصد کشتن نزدیک آن بزرگوار می‌شد، لرزه بر اندامش می‌افتاد و به عقب بر می‌گشت. زمان به کندی می‌گذشت و جهان در انتظار حادثه‌ای عظیم بود. عمر سعد می‌خواست که کار سریعتر تمام شود و انتظار به پایان رسد.

دگرگونی عالم طبیعت پس از شهادت امام علیه‌السلام طبق نقل تواریخ بعد از شهادت آن حضرت، دگرگونی‌هایی در عالم تکوین رخ داد که خبر از وقوع حادثه عظیمی می‌داد. روایات مربوط به دگرگونی‌های عالم را، شیعه و اهل سنت متفقاً نقل کرده‌اند از جمله: بنا به نقل سید بن طاووس در لهوف: در آن وقت غبار شدید توأم با تاریکی و طوفان سرخ فام آسمان کربلا و اطراف را فرا گرفت، سپاه ابن سعد وحشت کردند و گمان نمودند بر آنها عذاب نازل شده است. **و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ** آنها که ستم کردند به زودی می‌دانند که بازگشتشان به کجاست! (سوره شعرا ۲۲۷)

بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام) در کربلا بعد از شهادت امام حسین علیه‌السلام و یاران باوفای ایشان در عصر عاشورا، مشکلات و مصیبت‌های خاندان امام، صد چندان شد. ماجراهایی اتفاق افتاد که قلم از نوشتن آن و زبان از گفتنش شرم دارد. چنان سوزناک است که اشک هر انسان آزاده‌ای را سرازیر و هر جوانمردی را بی‌تاب می‌کند و امام سجاد با بیماری شاهد این ماجراهای وحشتناک است.

آمدن ذوالجناح به خیام: پس از شهادت امام، اسب آن حضرت شیهه‌زنان و ناله‌کنان در حالی که پیشانی خود را به خون امام آغشته کرده بود، به جانب خیمه‌ها شتافت. از امام باقر علیه‌السلام نقل شده که اسب آن حضرت در شیهه‌اش می‌گفت: امان از ظلم و ستم امتی که فرزند دختر پیامبرشان را کشتند

زنان و خواهران و دختران امام با دیدن مرکب پی‌سوار ناله‌ها سر دادند و زار زار گریستند. ام کلثوم، دستها را روی سر نهاد و فریاد زد: **وامحمداه! واجداه، وانبیاه، و ابالقاسماه، واعلیّاه، واجعفراه، واحمزتاه، واحسنه**، این حسین است که در خاک کربلا روی زمین افتاده، سرش را از پشت سر جدا کردند، عبا و عمامه‌اش را به غارت بردند، و بیهوش بر زمین افتاد.

غارت سلاح و لباس‌های امام علیه‌السلام: سپاه غارتگر ابن سعد، پس از شهادت امام برای غارت لباس‌ها و سلاح امام هجوم آوردند. حتی برخی آنقدر رذالت و پستی به خرج دادند که پیش از شهادت امام به این کار اقدام نمودند.

در واقع هر کدام به غارت چیزی از مختصات حضرت افتخار می‌کردند ولی افتخاری که سرانجام سبب شرمندگی همه آنها شد. غارت لباس‌ها و سلاح‌ها نسبت به سایر شهدا نیز اتفاق افتاد. به گونه‌ای که سپاه کوفه بدن‌های آن عزیزان خدا را برهنه و عریان روی خاکها رها کردند.

غارت خیمه‌ها: سپاه روسیاه کوفه به فرماندهی «شمر» خیمه‌گاه را محاصره کرد. شمر دستور داد وارد خیمه‌ها شوند، و هر چه به دستشان می‌رسد غارت کنند. اراذل و اوباش کوفه با شنیدن این فرمان بر یکدیگر سبقت گرفتند. دختران رسول خدا و یادگاران حضرت زهرا ی اطهر علیهاالسلام از سرآورده بیرون آمدند و همگی می‌گریستند. دشمن هر چه را می‌یافت، می‌گرفت، حتی گوشواره حضرت ام کلثوم دختر امیرالمؤمنین علیه‌السلام را از گوشش کشیدند و گوش‌های او را پاره کردند.

در روایتی می‌خوانیم: هنگامی که سپاه ابن سعد به خیمه‌ها یورش بردند، زینب علیهاالسلام فریاد زد: عمر سعد! اگر مقصودتان اسباب و زیورآلات است، خودمان می‌دهیم، به سپاهت بگو شتاب نکنند. مگذار دست نامحرمان به سوی خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله دراز شود.

از فاطمه بنت الحسین علیه السلام روایت شده است که گفت: در جلو خیمه ایستاده بودم و به کشته‌ها نظاره می‌کردم و در این اندیشه بودم که حال بر سر ما چه خواهد آمد؟ ناگاه متوجه شدم که مردی سوار بر اسب، زنان را با نیزه‌اش تعقیب می‌کند و زنان در حالی که لباس‌ها و زینت‌هایشان به غارت رفته به یکدیگر پناه می‌بردند و فریاد بر می‌آوردند: **واجدها و اَبتاه، و اَعلیّاه، و...**

یورش به خیمه امام سجاد علیه السلام: شمر با گروهی از پیاده نظام به خیمه امام علی بن الحسین علیه السلام آمد، امام از شدت بیماری در بستری آرمیده بود، زینب چون از قصد شمر و یارانش مطلع شد فرمود: او هرگز کشته نمی‌شود مگر آنکه من کشته شوم آنان به ناچار دست از او کشیدند

آتش زدن خیمه‌ها: از حوادث بسیار تکان دهنده در غروب عاشورا، سوزاندن خیمه‌های آل رسول الله بود. این صحنه جانسوز در شرایطی اتفاق می‌افتاد که بدنهای پاره پاره امام مظلومان و یاران ایثارگر و شهیدش در بیابان رها شده و قبل از آن خیمه‌ها غارت شده بود و جامه‌ها و زیورها از زنان پاک دامن هاشمی ربوده شده بود. دختران رسول خدا سراسیمه از خیمه‌ها بیرون دویدند و برخی از کودکان یتیم به دامن عمه‌شان پناه بردند. بعضی راه بیابان در پیش گرفتند و در آن متواری شدند. یادآوری این خاطره تلخ همواره اشک‌ها را از دیدگان امام سجاد علیه السلام جاری می‌ساخت.

او می‌فرمود: بخدا سوگند، من هیچگاه به عمه‌ها و خواهرانم نظر نمی‌کنم جز اینکه گریه گلویم را می‌فشارد و یاد می‌کنم آن لحظات را که آنها از خیمه‌ای به خیمه دیگر می‌دویدند و منادی سپاه دشمن فریاد می‌زد که: خیمه‌های ستمگران را آتش بزنید!

تاختن اسب‌ها بر پیکر امام علیه السلام: برابر فرمانی که ابن زیاد صادر کرده بود، «ابن سعد» مأمور بود پس از شهادت امام بدن مبارکش را زیر سم اسبان قرار دهد؛ وی که به خاطر تقرب به ابن زیاد و در خیال خامش برای رسیدن به حکومت ری از هیچ جنایتی خودداری نمی‌کرد، در میان اصحابش فریاد زد: کیست که داوطلبانه بر پیکر

حسین اسب بتازد تا سینه و پشت وی را زیر سم اسبان پایمال کند؟!!

شمر که قساوت فوق‌العاده‌ای داشت با شنیدن این فرمان، پیشقدم شد و بر بدن پاک زاده زهرا علیهاالسلام اسب تاخت. ده نفر دیگر نیز از وی تعبیت کردند. بعدها مختار چون این عده را دستگیر کرد، دست و پای آنان را بر زمین میخ‌کوب کرد و اسب بر بدنشان تاخت تا به هلاکت رسیدند.

اسارت اهل بیت علیهم‌السلام: عمر سعد پس از دفن اجساد پلید سپاهیان نزدیکی ظهر روز یازدهم دستور حرکت به سوی کوفه را صادر کرد. با این دستور زنان و دختران و کودکان حرم حسینی را بر شتران بدون جهاز سوار کردند و همانند اسیران بلاد کفر به سوی کوفه حرکت دادند.

در میان اسراء دوازده پسر بچه و نوجوان از جمله آنها محمد بن الحسین و علی بن الحسین علیه السلام بودند.

از جمله زنان بزرگواری که در کربلا به اسارت درآمدند عبارتند از: زینب کبری ام کلثوم، فاطمه دختر امیرالمؤمنین، فاطمه و سکینه و دختر چهارساله امام (رقیه)، و رباب دختر امرء القیس همسر با وفای امام، رمله، مادر حضرت قاسم و همسر امام حسن مجتبی علیه السلام. اینان بازماندگان از عترت رسول الله بودند که ابن سعد و سپاهش حرمت پیامبر را در حق آنها رعایت نکردند و با جسارت تمام آنان را چون اسیران جنگی به بند کشیدند و با خیل نامحرمان که قاتلان ذراری پیامبر و یارانش بودند، به سوی کوفه روانه ساختند.

عبور قافله اسیران از قتلگاه: از دشوارترین لحظات تاریخ کربلا، که در عظمت و سنگینی با همه آسمانها و زمین برابری می‌کند، لحظه وداع جانسوز قافله اسیران با بدن‌های پاره پاره شهیدان است. دشمنان، اسیران دل‌سوخته را از کنار آن پیکرهای پاک شهیدان عبور دادند، همان پیکرهای غرقه به خونی که یکجا همه عزت و مظلومیت را در خود جمع و خلاصه کرده بودند. مشاهده آن صحنه‌های دلخراش

با آن بدن‌های پاره پاره و پایمال سمّ اسبان که عمدتاً قابل شناسایی نبودند، می‌توانست هر بیننده‌ای را از پای درآورد ولی طمأنینه و آرامشی که در **زینب کبری** یادگار صبر و شکوه علی ظهور کرد و صلابت و استحکامی که در کلمات دلنشین او موج می‌زد، تا حدود زیادی آن فضای سنگین را شکست و آن را برای آل رسول قابل تحمل کرد. با دیدن پیکر به خون آغشته برادر، رو به آسمان کرد و گفت: **اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ هَذَا الْقُرْبَانَ؛** خدایا این قربانی را قبول فرما!.

این جمله چون پتکی بر سر دشمن فرود آمد و کوس رسوایی آنها را به صدا در آورد. بی‌قراری‌ها و سخنان زینب هر دوست و دشمن را به گریه واداشت. او با دلی شکسته و صدایی محزون چنین گفت: ای محمد! درود فرشتگان آسمان بر تو باد! این حسین توست که در خون غلتیده است و پیکر او پاره پاره شده است.

ای محمد! دختران تو اسیر شده‌اند و فرزندان کشته گشته‌اند و باد صبا بر پیکرهایشان می‌وزد. این حسین توست که روی خاک افتاده، سرش را از قفا بریده‌اند، عمامه و ردای او را به یغما برده‌اند.

زینب سلام الله همچنان سخن می‌گفت و دوست و دشمن می‌گریستند. گویا سخنگوی آن صحنه عجیب بود چنین ادامه داد: پدرم فدای آن کسی باد که (خیمه‌گاه) سپاهش روز دوشنبه غارت شد.

پدرم فدای آن کس باد که طنابهای خیمه‌اش بریده و بر زمین افتاد. پدرم فدای آن که نه سفر رفته است تا امید بازگشتش باشد و نه چنان زخمی برداشته که امید مداوایش باشد. پدرم فدای آن کس که جانم فدای او باد. پدرم فدای آن کس که با دل پرغصّه جان سپرد، پدرم فدای آن کس که با لب تشنه شهید شد، پدرم فدای آن کس که از محاسنش خون می‌چکد.

دلها می‌رفت که از سینه‌ها بیرون بزند، باران اشک به احدی مجال نمی‌داد، زینب این بار اصحاب جدّش را مخاطب ساخت و گفت: امروز گویا جدم رسول خدا از دنیا

رفته، ای اصحاب محمد! اینان فرزندان پیامبر برگزیده‌اند که آنان را همانند اسیران می‌برند.

ناگهان زینب سنگ صبور اهل کاروان، که با نوحه سرائی بجا و به موقعش تا حدودی باعث تخلیه بغض‌های فرو خفته در گلو شده بود، متوجه علی بن الحسین شد که می‌رفت از سر بی‌قراری قالب تهی کند، زینب خود را به امام سجاد رساند و گفت: تو را چه شده، ای یادگار جد و پدر و برادرانم!

می‌بینم که می‌خواهی جانت را تسلیم کنی؟! امام پاسخ داد: چگونه بی‌تابی نکنم در حالی که می‌بینم پدر و برادران و عموها و عموزادگان و کسان من بر زمین افتاده و در خونشان غلتیده، سرهایشان جدا شده، لباسهایشان به غارت رفته است، نه کفنی دارند، نه دفنی و کسی به آنها توجهی ندارد. زینب پاسخ عجیبی داد: فرزند برادرم! نگران مباش، به خدا سوگند این پیمانی است که پیامبر خدا از جد و پدر و عمویت گرفته است و آنان نیز آن را پذیرفته‌اند.

خداوند از جماعتی از این امت که گردنکشان زمین آنها را نمی‌شناسند ولی فرشتگان آسمان آنان را می‌شناسند، عهد گرفته است که این پیکرهای پاره پاره و پراکنده را جمع کنند و به خاک بسپارند،

در آینده در این سرزمین بر مرقد پدرت حسین علیه السلام پرچمی به اهتزاز در می‌آید که هیچگاه کهنه نشود و در گذر زمان گزندى به آن نرسد و سردمداران کفر هرچه در محو آن تلاش کنند، روز به روز بر عظمت آن افزوده شود.

زینب دختر شجاع امیرمؤمنان با این پیش‌گویی عجیب و شگفت‌آورش، فرزند برادر خود را تسلی بخشید و آینده کربلا و عاشورا را آن‌گونه که ما امروز بعد از حدود ۱۴ قرن می‌بینیم دقیقاً ترسیم کرد، آری قلب نازنین زینب می‌دانست که این آغاز کار است هر چند تاریک‌دلان بنی‌امیه و منافقان آن را پایان کار می‌پنداشتند.

بخش ۴ : استمرار حماسه کربلا در پرتو امامت امام سجاد علیه السلام

وجود مبارک امام زین العابدین علیه السلام از بهترین پیام آوران نهضت حسینی علیه السلام بوده و گرامیداشت امام سجاد بدون تحلیل نهضت کربلا میسر نیست و در زیارت اربعین حسینی هدف نهضت نجات جامعه از جهالت و ضلالت است؛ باید ببینیم امام سجاد علیه السلام چگونه این پیام را منتقل کرده است. رسالتش بعد از شهادت حسین بن علی علیه السلام شروع شد. رهبری اینها از کربلا تا شام و از شام تا مدینه به عهده آن حضرت بود. سخنرانی های سیاسی عبادی امام سجاد زیانزد است. استدلال هائی که ایشان در بالای منبر مسجد شام کرده و جو را منقلب کرده است، آنها هم روشن است؛ اما باید دید وقتی حضرت به مدینه آمد، چگونه این نهضت را پیاده کرد.

شیوه امام سجاد علیه السلام برای رفع جهالت و ضلالت از جامعه

وجود مبارک امام سجاد علیه السلام این دو هدف را که هدف نهضت حسینی است، در طی سالیان متمادی پیاده کرد، و پیام را رساند. تأسیس حوزه علمیه برای امام سجاد مقدور نبود، مبارزات علنی مقدور نبود؛ به همان دلیل که برای علی بن ابیطالب ۲۵ سال مقدور نبود. ۱۰ سال هم بعد از شهادت امام مجتبی علیه السلام ساکت بود. تا فرصت مناسبی فرا رسید و نهضت را آغاز کرد. امام سجاد هم در تمام این مدت فرصت مناسبی برای مبارزه سیاسی و تأسیس حوزه علمیه نظیر عصر امام باقر و امام صادق علیه السلام نیافت؛ فقط می توانست از رهگذر دعا و نیایش مردم را روشن کند امام سجاد از این فرصت زرین حداکثر بهره را برد.

پیام آور کربلا حیات اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و علمی امام سجاد علیه السلام از زوایای گوناگون قابل بررسی است. یکی از ابعاد زندگی امام همراهی او در قیام کربلا و پیام رسانی آن نهضت بزرگ است قیام بزرگ عاشورا ماندگارترین نهضت اسلامی است که در محرم سال ۶۱ قمری روی داده است. این نهضت دارای دو مرحله بود؛

نخست، آفرینش و شکل‌گیری و جهاد و جانبازی و دفاع از اسلام و ... بوده که به رهبری امام حسین علیه السلام از نیمه ماه رجب سال ۶۰ هجری آغاز و در دهم محرم سال ۶۱ هجری به فرجام رسید.

دوم، دوره پیام‌رسانی و تثبیت ارزشهای نهضت و عرصه جهاد فرهنگی و تبیین آرمانهای آن قیام مقدس بود که به رهبری امام علی بن الحسین علیه السلام تداوم یافت.

شاهد واقعه در زمینه حضور امام سجاد در نهضت حسینی جای تردیدی نیست صحنه گزارش شده حیات اجتماعی و سیاسی امام زین العابدین علیه السلام در قیام حسینی، مربوط به شب عاشورا است. امام علی بن الحسین علیه السلام در آن شب که بیمار نیز بود، شب غریبی را سپری کرد و با چشمان خویش عظمت روح و شهامت و وفاداری اصحاب را دید و خود را برای روزهای واپسین آماده می‌ساخت. این بیماری نیز حکمت و مصلحت الهی برای امت اسلام بوده تا در سایه آن، وجود حجت خداوند در زمین حفظ شود و امر و صایت رسول خدا صلی الله علیه و آله تداوم یابد به همین دلیل در میدان رزم کربلا حضور نیافت. او تنها بازمانده مرد از خاندان حسین علیه السلام بود که از کربلا زنده بازگشت تا پرچمدار هدایت امت باشد.

پس از واقعه : حادثه خونین کربلا، عصر روز عاشورا با شهادت امام حسین علیه السلام و اصحابش پایان پذیرفت و بخش دوم نهضت حسینی به رهبری امام سجاد آغاز شد. مسئولیت پیام‌رسانی عاشورائیان بر شانه‌های امام ساجدان و عارفان، سنگین بود. او می‌بایست در عصر ناامیدی از پیروزی حرکت مسلحانه به روش دیگری به بیان مسئله رهبری و امامت، لزوم شناخت امام عادل و نشانه‌های امام عدل و نشانه‌های رهبران فاسد و ستم‌پیشه پردازد و مردم غافل و به‌جهل واداشته را به وظایفشان در برابر رهبر عادل و همت برای اصلاح جامعه، بیدار سازد. هنگام اسارت او را بر شتر بی‌جهاز و زنجیر بر گردن، می‌برند.

امام سجاد و حضرت زینب علیهما السلام در به ثمر نشستن خون شهیدان نقش به سزائی داشتند. رساندن پیام خون شهدا بار سنگینی بود صبر پیشه کردند و با انفعال نمودن ستمگران اوضاع را به نفع اسلام برگرداند.

روز دوازدهم به کوفه میرسند زنی در کوفه پس از شناخت خاندان پیامبر برهنه گان را میپوشاند. نیم روز اهل بیت را در کوفه میچرخانند و عصر روز دوازدهم به دارالاماره ابن زیاد وارد میشوند ابن زیاد دستور میدهد سر امام را بیاورند و اهل بیت عصمت را هم با پوشش کهنه و کوتاه آوردند.

کوفه شهری که علی علیه السلام حدود ۵ سال در آن حکومت کردند، حضرت زینب به عنوان یک معلم و مربی مطرح بود. حالا با وضعی وارد می‌شوند که مردم از پشت بام خانه‌ها سنگ و خاکروبه بر سر آنها می‌ریزند و به عنوان تحقیر، نان و خرما صدقه می دهند و...

ولی اینها دست از رساندن پیام عاشورا بر نمی دارند سر مقدس امام را در ظرفی نهاده نزد عبیدالله گذاشتند. حضرت زینب علیها سلام به صورت ناشناس نشست، عبیدالله بن زیاد گفت این زن کیست؟ به او گفتند: او زینب دختر علی است گفت: دیدی خداوند با برادرت حسین و خاندان شما چه کرد؟!

و یک باره صدای زینب علیها سلام در بازار کوفه پیچید و اشاره کردند به مردم که ساکت شوید. چنان کلام عظمت داشت که کسی جرات نفس کشیدن نداشت پس نفسها در سینه حبس گردید.

سپس زینب خطاب به عبیدالله فرمود **ما رایت الا جمیلا** من از طرف خدا جز خوبی ندیدم ... اینان کسانی بودند که خدا شهادت را برای آنها رقم زده بود... پس در آن

روز بنگر که پیروزی و غلبه از آن چه کسی است، مادرت به عزایت بنشیند ای پسر مرجانه.

وقتی از استواری زینب مستاصل شد رو به امام سجاد کرده و از او میپرسد تو کیستی؟ امام ضمن معرفی خود و بردن نام جدش و خاندانش با سخنانی کوبنده به تجلیل از شهیدان پرداخته و ابن زیاد و یزید را هشدار میدهد ابن زیاد عصبانی شده و دستور قتل امام را میدهد ولی زینب شجاعانه سپر شده و مانع میشود. کنترل از دست ابن زیاد و مزدوراناش خارج شد، و این خواست و اراده‌ی خداوند بود برای رسوایی ظالم.

خطابه امام سجاد در کوفه الحمد لله و الصلوة علی ابی محمد و آله الطیبین الاخیار،

اما بعد یا اهل الكوفه،... مردم من پسر پیامبر و ای مردم کوفه! من علی فرزند حسین بن علی بن ابی طالب هستم من فرزند کسی هستم که او را در ساحل فرات با لب تشنه و بدون هیچ جرم و گناهی به شهادت رساندند... آیا این مرا فخری بزرگ است؟ اموالش را ربودند و خاندانش را به اسارت گرفتند من فرزند آن شخصی هستم که او را به قتل صبر (کسی را که با شکنجه می کشند) به شهادت رساندند... مردم آیا شما به پدرم نامه ننوشتید؟ و با او بیعت نکردید؟ و پیمان نبستید؟ و فریبش ندادید؟ و به پیکار او برنخاستید؟ چه زشت کارانید و چه بداندیشه و کردارید.

اگر رسول خدا به شما بگوید: فرزندان من را کشتید! و حرمت مرا در هم شکستید! شما از امت من نیستید، به چه رویی به او خواهید نگرست با سکوتتان دست در دست فردی حيله گر و بی لیاقت قرار دادید و ...

مردم یک صدا برای جبران اعلام آمادگی میکنند و میخواهند به خونخواهی امام پردازند که امام میفرمایند: هیهات، میخواهید آنچه با پدرانم کردید تکرار کنید و...

امام در ابتدای خطبه از پیامبر صلی الله علیه و آله تعبیر به پدر می کند و با انتخاب این کلمه، می خواهد خود و قافله اسیران را معرفی کند و نسبت خویش را با پیامبر صلی الله علیه و آله

روشن سازد. تا همگان دریابند اهل این قافله که خارجی معرفی شده، از کدام دودمان و قبیله اند و از این راه افکار و احساسات مردم را در اختیار بگیرد و مردم آنان را با دیده اسیر ننگرند. سپس به بزرگترین نقطه ضعف کوفیان یعنی سست عنصری و پیمان شکنی آنان اشاره می کند و با این کلمات و جملات می خواهد آنان را بر این خصلت آگاه سازد. و در فرازی دیگر از خطبه با نگرش دقیق و ظریف با صفاتی همچون «درمان دردها» «چراغ راه امت» «پناهگاه جمع» و... به معرفی شخصیت امام علیه السلام می پردازد تا جای شک و تردیدی برای آن قوم سست عهد باقی نماند. **امام سجاد علیه السلام همچنان با مردم سخن می گفت** و آنان را کشنده حسین علیه السلام و خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی می کرد. سخنان او کاملاً صحنه را تغییر داد تا آنجا که صدای مردم کوفه به گریه بلند شده بود. زنان موهای خود را افشان کرده بودند و خاک بر سر و روی خود می ریختند. او صحنه ی دیگری از قیامت را در برابر مردم قرار داد در آن روز مردم کوفه از شنیدن این سخنان، همچون ستمکاران در قیامت، حیران و سرگردان شده و دست های خود را به دهان می گزیدند.

سخنان امام سجاد علیه السلام تحولی شگفت در کوفیان ایجاد کرد و از هر سو بانگ گریه برخاست. مردم یکدیگر را سرزنش کردند مردم کوفه که مجذوب سخنان حماسی و مخلصانه سید ساجدان قرار گرفته بودند، فریاد برآوردند که ما فرمانبردار توایم و از تو نمی بریم و با هر کس که گویی پیکار می کنیم و با آنکه خواهی در آشتی به سر می بریم! یزید را می گیریم و از ستمکاران بر تو بیزاریم امام سجاد علیه السلام فرمودند: هیهات! ای فریبکاران دغل باز، ای اسیران شهوت و آز

زینب آن استاد بی معلم آنان را بر آن کارزشتی که مرتکب شده بودند ملامت و سرزنش کرده، در دار الاماره ابن زیاد چنان نیرومندانه ایستاد و پرخاش گرانه سخن گفت و او را حقیر و کوچک شمرد که توان سخن گفتن را از او گرفت. و بار دیگر پس از ورود به شام و حضور در مجلس یزید با سخنان علی گونه اش چنان او را رسوا کرد و او را به

گریه واداشت که توان پاسخ گفتن از او سلب شد.

حضرت زینب در کوفه خطبه می خوانند: چگونه لکه ننگ کشتن فرزند پیامبر و معدن رسالت و سید جوانان بهشت و پناهگاه نیکان شما و فریادرس شما در گرفتاری و ... را از دامان خود محو خواهید کرد؟ شما مانند آن زنی هستید که نخهای خود را رشته می کرد و سپس آن را از هم می گسیخت.

بنی امیه سعی داشت مردم در جهالت و ضلالت بمانند و بگوید یزید امیرالمومنین است و از شریح قاضی فتوا گرفت که حسین از دین جدش خارج شده و قتلش واجب است. حضرت زینب علیها سلام از این فرصت در کوفه استفاده کرد که بگوید چه کسی را کشتید؟ اسرای کربلا شروع کردند به بیداری مردم، در همین خطبه چقدر مردم گریه کرده و از شدت ناراحتی انگشت حسرت به دندان گرفتند و ...

ای مردم کوفه، ای اهل فریب و خدعه، آیا گریه می کنید؟ هرگز چشمانتان خشک نشود و ناله هایتان ساکت نگردد، چگونه لکه ننگ کشتن فرزند پیامبر و معدن رسالت و سید جوانان بهشت و ...

شباهت سخن گفتن با پدر چراکه او دختر علی علیه السلام است، پاره ی تن و وارث او. زینب علیها سلام به بزرگترین نقطه ضعف کوفیان، یعنی سست عنصری و پیمان شکنی آنها اشاره می کند و آنها را بر این خصلتشان آگاه می کند. از برادر شهیدش، امام حسین علیه السلام، به عنوان پاره ی جگر رسول الله صلی الله علیه و آله و سرور جوانان اهل بهشت، تعبیر کرد. بنی امیه را کشنده ی او و خاندان پیامبر معرفی می کند. این تعبیر چنان آتشی در جان کوفیان انداخت که تمام آثار کفر و نفاق و جهالت را از جان آنان زدود.

آری در همین حالات سخت و جان فرسا هنگامی که موقعیت را مناسب تشخیص می دهد نگاهی بر مردم می افکند و آنها را به سکوت دعوت می کند. سپس با انتخاب بهترین فرصت ها و زیباترین کلمات و جملات، و با شجاعتی بی نظیر و علی وار بر

مسند و عظم و خطابه می ایستد و مردم گریه سر میدهند و پشیمان از همراهی با ابن زیاد در جشن و پایکوبی.

احتجاج طبرسی می نویسد: امام زین العابدین علیه السلام به صدای بلند فرمود: اینان بر ما می گریند پس چه کسانی جز اینها آل الله را کشت؟ و شاید از همان مکان و همان لحظه بود که نهضت توابین را خلق می کند.

اسرای کربلا شروع کردند به بیداری مردم سپس حضرت فاطمه صغری دختر امام حسین علیه السلام شروع به سخن فرمودند: بعد از حمد خدا فرمودند: ای مردم کوفه، ای مردم خودخواه و حيله گر! ما خاندانی هستیم که خدا ما را با شما و شما را با ما مورد امتحان قرار داده است، و ما از عهده آن امتحان به خوبی بر آمدیم...
سوره عنکبوت ۲ **أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ** آیا مردم پنداشتند همین که گفتند ایمان آوردیم به حال خود رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند؟

و ما نشان دادیم که حاضریم سختی خروج از خانه و شهر خود و سختی و رنج راه و شهادت عزیزان و عزیزترین انسانها و اسارت خود را برای احیای دین خدا بپذیریم و شما در این امتحان چه کردید؟... تن به ذلت برای چه کسانی دادید. آنها دارند زباله بر سر اینها می ریزند و اینها چه می گویند و هدفشان ارشاد و هدایت است و روشن شدن چراغ هدایت که در زیارت اربعین می فرماید جانش را در راه تو داد که بندگان از جهالت و گمراهی بیرون آیند.

آنگاه زینب علیها سلام شروع به خواندن اشعاری در رسای حادثه کربلا نمود خطبه های حضرت زینب علیها سلام با خطبه های امام علی علیه السلام در نهج البلاغه شباهت زیادی دارد (هنر **سجع گوئی** همانند خطبه ی معروف مادرش فاطمه سلام الله علیها در مقابل ابوبکر و عمر و مردم در مسجد) و شاید از همین جهت است که ایشان را عقيله بنی هاشم (عقل کل) می خوانند؛ این امر باعث می شود حتی کسانی که هنوز به ماهیت

آنها شک داشتند از اصالت آنها مطمئن شوند و به یاد سخنان امام علی بیافتند. زیرا اینجا همان کوفه ای است که علی در آن می زیست و کوفیان کلام نافذ او را به یاد دارند و هنوز مدت زمان چندانی از شهادت آن حضرت نگذشته است.

دو روز قبل در یک بیابان، برادر او را، امام او را، رهبر او را با این همه عزیزان و جوانان و فرزندان و اینها از بین برده‌اند، این جمع چند ده نفره زنان و کودکان را اسیر کرده‌اند، آورده‌اند در مقابل چشم مردم، روی شتر اسارت، مردم آمده‌اند دارند تماشا می کنند، بعضی هلهله می کنند، بعضی هم گریه می کنند؛

در یک چنین شرایط بحرانی، ناگهان این خورشید عظمت طلوع می کند؛ همان لحنی را به کار می برد که پدرش امیرالمؤمنین بر روی منبر خلافت در مقابل امت خود به کار می برد؛ همان جور حرف می زند.

یا اهل الكوفه، ای خدعه‌گرها، ای کسانی که تظاهر کردید! شاید خودتان باور هم کردید که دنباله‌رو اسلام و اهل بیت هستید؛ اما در امتحان این جور کم آوردید، در فتنه این جور کوری نشان دادید.

شما رفتارتان، زیانتان با دلتان یکسان نبود به خودتان مغرور شدید، خیال کردید ایمان دارید، خیال کردید همچنان انقلابی هستید، خیال کردید همچنان پیرو علی هستید؛ در حالی که واقع قضیه این نبود.

همانهایی که مُسَلِم را به دست ابن‌زیاد دادند، همانهایی که به امام حسین نامه نوشتند و تخلف کردند، همانهایی که آن روزی که باید با ابن‌زیاد در می‌افتادند، توی خانه‌هایشان مخفی شدند اینها بودند توی بازار کوفه یک عده هم کسانی بودند که ضعف نفس نشان دادند، حالا هم نگاه می کنند، دختر امیرالمؤمنین را می‌بینند، گریه می کنند.

امام سجاد و حضرت زینب کبری علیهما السلام با این عده ناهمگون و غیر قابل اعتماد مواجه هستند، اما این جور محکم حرف می زنند. زینب زن تاریخ است؛ این جوهر زنانه مؤمن، این جور خودش را در شرایط دشوار نشان می دهد. این زن است که الگوست؛ الگو برای همه مردان بزرگ عالم و زنان بزرگ عالم. انقلاب نبوی و انقلاب علوی را آسیب شناسی می کند؛ می گوید شماها نتوانستید در فتنه، حق را تشخیص بدهید؛ نتوانستید به وظیفه‌تان عمل کنید؛ نتیجه این شد که جگرگوشه پیغمبر سرش بر روی نیزه رفت.

نحوه مبارزه امام سجاد علیه السلام اختناق در آن دوران و نامناسب بودن وضع، اجازه نمی داد که امام سجاد بخواهند با آن مردم بی پرده و صریح و روشن حرف بزنند؛ نه فقط دستگاه‌ها نمی گذاشتند، مردم هم نمی خواستند. اصلاً آن جامعه یک جامعه نالایق و تباه شده و ضایع شده‌ای بود که باید بازسازی می شد آن چهره‌ی مظلوم بی صدای سربه‌زیر منفعلی که از امام سجاد درست کردند به کلی برخلاف واقع است.

چهره‌ی حقیقی امام سجاد علیه السلام چهره‌ی یک مبارزِ قهرمانِ خستگی ناپذیرِ آشتی ناپذیرِ پیگیری است، که با تدبیر تمام، با دقت کامل راه‌ها را می شناسد و انتخاب می کند و به سمت هدف‌ها این راه‌ها را می پیماید، خودش خسته نمی شود و دشمن را خسته می کند. و بالاخره دشمن وقتی هیچ کار دیگری نتوانست بکند، آن حضرت را مسموم کرد و این امام بزرگوار بعد از یک عمر پربرکت و پرمبارزه به رضوان الهی پرواز کرد.

اصل اساسی بعثت انبیاء و امامت امامان علیهم السلام، همانا هدایت مردم به عبودیت الهی در تمامی عرصه‌های معرفتی، رفتاری و اخلاقی و پیشرفت جوامع انسانی در حوزه‌های عمرانی و فرهنگی بر مدار عدالت، زایش بصیرت در مقابل تهاجم سخت و نرم جبهه‌های دین‌ستیزی و البته صبر و مجاهدت در برابر حمله‌های آنان است؛

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ.

بخش ۶ : بررسی خطبه های ایراد شده در شهر کوفه

کاروان اسیران زیر محافظت و مراقبت شدید سربازان و نیروهای مسلح یزیدی بودند. مردم در دو طرف مسیر حرکت کاروانیان صف کشیده بودند و نظاره گر بودند. همه ی این کارها برای این بود تا حس تنهایی و حقارت کاروان را در مردم ایجاد نمایند مردم ناآگاهانه پیروزی یزیدیان را جشن گرفته بودند و کف می زدند. آری به خیال خود به استقبال کفار و اسرای رومی شکست خورده از سپاهیان اسلام رفته بودند و بر آل رسول الله صلی الله علیه و آله سنگ می زدند.

در این زمان بود که امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیها سلام و دیگر دختر امام حسین علیه السلام سکینه با قوت ایمان، زبان حکمت گشودند و با تیغ بلاغت، سینه ی نفاق را شکافتند. اینجا بود که مردم متوجه اشتباه خود شده بودند و ابن زیاد احساس خطر می کند و شرائط را مناسب نمی بیند

تصویر سازی از عاشورا زمانی که دولت شیطانی یزید بر آن بود تا تصویری نادرست از عاشورا ارائه دهد. حضرت زینب کبری علیها سلام در کنار رهنمودهای امام زین العابدین علیه السلام به تصویرسازی از عاشورا و وقایع کربلا در خطبه های خود پرداختند تا حقیقت بر مردم آشکار شود.

هنگامی که واقعه عاشورا در کربلا اتفاق افتاد، دستگاه تبلیغاتی یزید به سرعت با بهره گیری از همه امکانات بویژه شعر و روایت سازی دروغین، تصویری غلط و باطل از کربلا و قیام امام حسین علیه السلام ارائه داد. به طوری که مردم باور کردند که امام حسین علیه السلام یک خارجی و یاغی بر خلیفه مسلمین است پس به طور طبیعی مستحق قتل و اسارت و غارت است.

رسانه های استکباری در خدمت یزید مستکبران و ظالمان در هر دوره ای، از همه ابزارها بهره می گیرند تا اهداف استکباری خود را برآورده سازند این امر اختصاصی به دیروز و

امروز ندارد، بلکه فردا نیز این گونه خواهد بود. شناخت روش‌های استکباری به ما کمک می‌کند تا با چراغ عبرت از گذشته، تصویری روشن از امروز و فردای خود و جامعه داشته باشیم. چرا که امروز هرچند که ابزارها به سبب فن‌آوری‌های روز، متنوع‌تر و متعددتر شده‌اند، ولی مبانی، اهداف و اصول، تغییر چندانی نکرده است. از آنجایی که مستکبران و ظالمان به هیچ عهد و پیمان و اصلی پایبند نیستند و همواره عهدشکنی می‌کنند و اصول را نادیده گرفته و زیرپا می‌گیرند (بقره ۲۷؛ انفال ۵۶؛ رعد ۲۰ و ۲۵) پس نمی‌توان امید داشت که آنان پایبند چیزی باشند

و اگر فلسفه و مبانی برای زندگی خودشان داشته باشند، چیزی جز کفر و فجور نیست. **برای رسیدن به مقاصد دنیوی و تحقق اهداف استکباری، عهدشکنی کرده و به هیچ عقد و عهدی وفا نمی‌کنند و با دروغ و شبهه‌سازی می‌کوشند تا راه را برای فجور خود بگشایند.** (قیامت ۱ تا ۵) پس همه ابزارها از جمله رسانه‌ها را به خدمت می‌گیرند تا فضایی مناسب برای کفر و فجور خویش فراهم آورند و بستر مناسبی برای سلطه استکباری خود ایجاد کنند

در آغاز اسلام همین مسأله بارها مشکل‌زا شده بود و شاعران علیه مسلمانان و قبایل اشعاری می‌ساختند که افکار عمومی را نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و اسلام بدبین می‌کرد. بعدها نیز دستگاه‌های خلفای ظالم از همین ابزارها برای تسخیر قلوب و اذهان سود بردند و حتی یزید خود به شاعری می‌پرداخت و اشعاری را در مخالفت با مبانی و اصول اسلام می‌سرود و در جامعه منتشر می‌کرد.

نقش خطبه‌ها در جنگ نرم و تصویر سازی زمانی که عاشورا به ظاهر پایان یافت و روز دهم گذشت، همگان بر این باور بودند که کار نهضت امام حسین علیه السلام تمام شده و دیگر نامی از اهل بیت علیهم السلام باقی نخواهد ماند و دستگاه خلفا که در سقیفه پایه‌ریزی شده بدون هیچ جریان مخالف قوی و اصلی می‌تواند ادامه یابد و اسلام خلیفه‌گری به جای نظام ولایی جایگزین شود. (این یکی از اهداف آل ابوسفیانی بود).

اما روز یازدهم هنگامی که کوفه برای پیروزی یزید و یزیدیان آراسته شد، ورق برگشت خطبه های امام سجاد و حضرت زینب علیهما السلام در هنگام ورود به کوفه چنان جو را دگرگون کرد که ابرهای تیره و ظلمت ظلم در برابر خورشید نبوی صلی الله علیه و آله تاب نیاورد و به کناری رفت و اندک اندک انوار حقیقت بر دل های مرده کوفیان تابید.

و آنان را با حقیقتی آشنا کرد که خود نقش اساسی را در دگرگونی آن داشتند زیرا این کوفیان بودند که به عنوان دستان کفر و نفاق عمل کردند و با مدیریت نرم افزاری دستگاه شیطانی یزید، اتفاق شوم رقم خورد.

نخستین کار، تصویری روشن از کربلا در این تصویرسازی دو جبهه حق و باطل را کاملا جدا کرد پس نخست افرادی را معرفی کرد که شهید شده یا به اسارت گرفته شده بودند. چنانکه افراد جبهه مقابل را نیز معرفی می کند و سپس رفتار هر دو گروه را بیان کرده و با تبیین ریز جزئیات، تصویری روشن از کلمات بر اذهان و قلوب کوفیان نقش می زند طوری که قلب هایشان را دگرگون می سازد و اشک از دیدگان و سوز از جگر و آه از نهادشان به آسمان می رود.

اولین تصویر روشن از شهید کربلا را با این عبارت می سازد و بر اذهان و قلوب شنوندگانش نقش می کند **اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا هَذَا الْقُرْبَانَ**، خدایا این قربانی را از ما بپذیر!

در این جمله کوتاه حضرت زینب، هم ایمان خویش را بیان می کند و هم آنکه روشن می سازد، شهادت، از هر قربانی و ابزار تقریبی به خدا برتر است که امام حسین علیه السلام خود را برای تقرب به خداوند متعال و رضایتش به قربانگاه منای کربلا آورده و از حج ظاهری در مکه به حج باطنی آمده تا به جای قوچ و فدایی از این دست، خود را قربانی کند که ابراهیم و اسماعیل قصد آن کرده بودند.

اینکه مسلخ کجا باشد مهم نیست، بلکه مهم این است که برای چه هدفی سلاخی شود؟

این سخن حضرت زینب علیہ السلام تصویری از کربلا ارائه می‌دهد که برای کوفیان آشناست. زیرا ماه ذی‌الحجه هنوز چند روزی بیش نگذشته است و حجاج در مکه و منی تازه به قصد تقرب به خدا، خونی قربانی کرده و همانند هابیل علیہ السلام و اسماعیل علیہ السلام و ابراهیم علیہ السلام خواهان قبولی قربانی خود شده‌اند.

با معرفی امام از خود که **انا بن المکه انا بن المنی** و جمله ی زینب که **اَللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا هَذَا الْقُرْبَانَ** این تصویرسازی ارائه می‌کند، که تمام صحرای محشر و منی و عرفات به چشم مردمان می‌آید پس به آسانی می‌توانند غلغله کربلا، خون‌های داغ بر زمین ریخته شده و اوضاع آن را تصویر سازی کنند.

چرا که خود بارها شاهد چنین صحنه‌هایی بودند با این تفاوت که در این کربلا و قربانگاه عشاق حسینی علیہ السلام، این امام حسین علیہ السلام است که قربانی شده و به پیشگاه خدا هدیه شده است.

در این قربانگاه کربلا، قربانی، سرور جوانان اهل بهشت و فرزندان اشرف و اکرم مخلوقات خداوندی است یعنی امام حسین علیہ السلام با شهادت خویش و فرزندان و یارانش، کاری که از عهده کمتر کسی برمی‌آمد انجام داد و خود را قربانی خدا و رضایت او کرد. حضرت زینب علیهاسلام تلاش می‌کند تا بهترین تصویر را از کشته شدگان و شخصیت آنان ارائه دهد

همچنان که تلاش دارد تا تصویری از جانبازی شهدا و قساوت و شقاوت دشمنان ارائه کند که هیچ‌اما و اگری باقی نماند و دستگاه تبلیغاتی و رسانه‌های دشمن نتوانند آن را دگرگون سازند و یا تصویری دروغین به خورد مردم دهند.

اینجاست که حضرت زینب علیهاسلام می‌فرماید: یا محمداه! ای رسول خدا، ای که فرشتگان زمین و آسمان بر تو درود می‌فرستند این حسین توست که اعضایش را پاره

پاره کردند، سرش را از قفا بریدند این حسین توست که جسدش در صحرا افتاده، در حالی که بادها بر او می‌وزند و خاک را بر او می‌نشانند.

تصویری که این کلمات با سوز در ذهن و قلب هر مخاطبی ایجاد می‌کند تصویری است که شاید رسانه‌های تصویری امروز نیز نتوانند آن را به این خوبی و روشنی ارائه دهند و مخاطب خود را تحت تاثیر قرار دهند. این کلمات زمانی گفته می‌شود که مردم کوفه به طور طبیعی به سرعت به مفاهیم آن منتقل می‌شوند.

و در برابر خود تصاویر گذرانی را می‌بینند که هر روز در میادین جنگ با آن رو به رو بودند زیرا کوفه به سبب آنکه یک پادگان نظامی بوده و مردمانش با جنگ و خونریزی آشنا هستند وقتی این کلمات را می‌شنوند تصاویر آن در جلوی چشمانشان رژه می‌رود. به‌ویژه که برخی از همین مردمان در خود واقعه حضور مستقیم داشته‌اند.

حضرت زینب علیها سلام تلاش دارد که ضمن توضیح نحوه کشتار وحشتناک و اسارت، به وضوح روشن سازد که این کارها در حق امام حسین علیه السلام نوه پیامبر صلی الله علیه و آله انجام گرفته است.

کسانیکه فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله را به این شکل فجیع به قتل رسانند و دخترانش را اسیر و در بند کنند، باید نام مسلمانی را از ایشان پاک کرد زیرا کسی که فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله را با آن همه سفارش در حق مودت اهل بیت علیهم السلام و اطاعت از ایشان، می‌کشد بی‌گمان از اسلام و مسلمانی بیرون است.

آن حضرت علیها سلام برای تبیین تقویت پیوند استوار میان شهدای کربلا و پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب را به سمت مادرش می‌گیرد تا با مخاطب کردن فاطمه علیها سلام گناه نابخشودنی یزید و یزیدیان را روشن سازد و نشان دهد که آنان چه کسانی را شهید کرده‌اند تا مردم خشم خود را متوجه قاتلین امام حسین علیه السلام کنند.

آن حضرت علیها سلام خطاب به حضرت فاطمه علیها سلام می‌فرماید: ای مادر، ای دختر خیرالبشر، نظری به صحرای کربلا افکن و فرزند خود را ببین که سرش بر نیزه مخالفان و تنش در خاک و خون غلطان است!

این جگرگوشه توست که در این صحرا روی خاک افتاده و دخترانت را بنگر که سراپرده آنها را سوزاندند و ایشان را بر شتران برهنه سوار کردند و به اسیری می‌برند. ما فرزندان توایم که در غربت گرفتار شدیم.

در خطبه ها سعی شده که تنها به گذشته بسنده نکند بلکه تصویری از حال ارایه دهد تا وضعیت اسیران نیز دیده شود و با نگاهی به حال، حقیقت آشکارتر شده و آینده‌ای روشن برای اسیران و تیره برای اسیرگیران رقم زند از این رو به وضعیت اسیران کربلا اشاره می‌کنند تا مردم شاهد وضع اسفناک اسیران و شرایط سخت اسارت ایشان شوند و هم درس بگیرند و هم اعتراض کنند تا وضعیت اسیران بهبود یابد و دختران و کودکان کمتر رنج ببرند.

از هر فرصتی بهره برد شده تا تصویری از حقیقت ارایه دهند که دیگر هیچ شبهه‌ای در آن ایجاد نکنند و رسانه‌های دشمن نتوانند حقایق و وقایع را وارونه جلوه سازند و مردم را همچنان با خود همراه نگه دارند.

کاری که حضرت امام سجاد و زینب علیهما سلام در مجالس گوناگون و حالات مختلف می‌کنند این است که پیام عاشورا را زنده نگه دارند و با توصیف ددمنشی یزیدیان، شایستگی آنان را برای مسلمانی سلب کنند به طوری که کسی رغبت به امارت آنان نداشته باشد و با حکمرانی آنان به عنوان فاسق و کافر و فاجر مخالفت کند

از مواردی که حضرت زینب علیها سلام به ارایه تصویری روشن از کربلا و حقیقت آن می‌پردازد هنگامی است که با سر امام حسین علیه السلام مواجه می‌شود می‌فرماید: به فدای آن کس که سپاهش روز دوشنبه غارت شد به فدای آن کس که ریسمان خیامش را

قطع کردند به فدای آن کس که نه غایب است تا امید بازگشتنش باشد و نه مجروح است که امید بهبودی اش باشد.

به فدای آن کس که جان من فدای او باد به فدای آن کس که با دلی اندوهناک و با لبی تشنه او را شهید کردند. به فدای آن کس که از محاسن اش خون می چکید به فدای آن کس که جد او رسول خداست و او فرزند پیامبر محمد مصطفی و خدیجه کبری و علی مرتضی و فاطمه زهرا سیده زنان است به فدای آن کس که خورشید برای او بازگشت تا نماز گزارد.

در این عبارت هم شخصیت فردی و هم خانوادگی امام حسین علیه السلام معرفی می شود و رفتاری که دشمنان با این شهید انجام دادند توصیف می شود تا مردمان دریابند که با چه کسی دشمنی شده و چه کسی را به شهادت رسانده اند و بدتر این که چگونه این کار را کردند و چه شقاوت ها داشته اند.

این تصویر سازی ها کار خودش را می کند و اشک را بر دیدگان جاری و قلوب را علیه دشمنان می شوراند به گونه ای که مردم علیه یزید و یزیدیان و حتی شوهران و برادرانی می شورد که در این جنگ حضور داشتند. طوری که اوضاع به سرعت در کوفه و شام دگرگون می شود

به طوری که یزید باقی ماندن و اسارت بیشتر آنان را صلاح نمی بیند و مصلحت را حتی در برائت از قاتلان می بیند ولی این مصلحت اندیشی کارساز نمی شود و به سرعت در مدینه شورش پدیدار می شود و احترام ظاهری و همکاری یزید با اهل بیت و تمام تقصیرات را به گردن ابن زیاد می اندازد.

و بعدها واقعه حره رخ می نماید که طومار حکومت یزیدی را می پیچد و سپس واقعه توابین و مانند آن پدید می آید که در نهایت حکومت امویان به سبب خونخواهی مردم تحت شعار **یا لثارات الحسین** در هم پیچیده می شود.

بخش ۷ : ورود کاروان اسرای اهل بیت (علیهم السلام) به شام

در روز اول صفر سال ۶۱ کاروان اسرای اهل بیت (علیهم السلام) را وارد شهر شام کردند در حالی که دست مردها را به گردنشان بسته بودند و همه کودکان و زنان را به یک زنجیر متصل کرده بودند وارد مجلس یزید شدند شهری که مردمان آن به علت تبلیغات سوء معاویه بر ضد اهل بیت علیه السلام با اسلام ناب، بیگانه و پیرو اسلام معاویه شده بودند اهل شام برای ورود اهل بیت علیهم السلام به دستور یزید ملعون مجالس جشن بر پا کردند و به شادی و پایکوبی پرداختند (منتهی الآمال ص ۵۹۱)

اینها همه در حالی بود که آل الله (علیهم السلام) مصیبت زده و عزادار بودند (مستدرک سفینه البحرا ج ۶ ص ۲۹۴) سرهای مقدس شهدای اهل بیت را یکی پس از دیگری از دروازه وارد نمودند پیشاپیش همه سرها، سر نورانی قمر بنی هاشم علیه السلام بود در میان سرها، سر مطهر سیدالشهداء با عظمت و شکوه فوق العاده در حالی که لبخندی بر لبان مبارکش بود (منتهی الآمال ص ۵۹۴)

شهادت حضرت رقیه دختر کوچک امام در شام قلم را یارای نوشتن نیست اما همین بس که سیدالساجدین علیه السلام اوج مصایب آل الله (علیهم السلام) را در شهر شام دانستند و آرزو کردند که ای کاش نبودم و شهر شام را با این وضعیت نمی دیدم. شامیان آنها را خارجی خواندند و سرهای بالای نیزه را نمایش میدادند به محله یهودیان بردند و گفتند اینها اجداد شما را در بدر و خندق کشته اند.

اسراء در مکانهای بدون سقف نگه میداشتند به هنگام چرخاندن گاهی سرهای مبارک می افتاد و مردم هلله میکردند حضرت رقیه بقراری میکرد و به دستور یزید سر پدر را آوردند. رقیه ناگهان بیهوش شده و جان به جان آفرین میگوید (مردم شام، پرورش یافته معاویه و عمروعاص هستند و از اسلام حقیقی بوئی نبرده اند و تحت تاثیر تبلیغات معاویه بودند)

اسرای اهل بیت (علیهم السلام) در مجلس یزید ملعون یزید مست و مغرور از کرده خویش بر تخت تکیه داده و مجلس بزم برپا ساخته بود. سر مقدس سالار شهیدان را در تشتی مقابل یزید گذاشتند و او با چوب خیزرانی که در دست داشت، نسبت به حضرت اسائه ادب می کرد.

عقیله عرب زینب کبری علیها سلام با دیدن این صحنه دست برد و گریبان چاک زد و فریاد کرد: **وا حسیناه! وا حبیب رسول الله!** که از صدای آن حضرت، حاضران سکوت عجیب و بعضی به گریه افتادند (الدمعه الساکبه ج ۵ ص ۱۰۵)

به لب و دندان کسی بی احترامی می کنی که من شاهد بودم رسول خدا صلی الله علیه و آله، همین لبها و دندانها را می بوسید و می فرمود: شما سرور جوانان اهل بهشتید ای یزید! خدا تو را نابود کند، خدا تو را لعنت کند! (منتهی الآمال ص ۶۰۱) سکینه بنت الحسین علیها سلام می فرماید: به خدا سوگند من از یزید کافرتر و ستمکارتر و سنگدلتر ندیده‌ام!

حضرت زین العابدین علیه السلام (در حالیکه از کوفه تا دمشق زیر زنجیر بود) فرمود: ای یزید، به خدا قسم، چه گمان میبری اگر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ما را به این حال بنگرد؟ این جمله چنان در یزید اثر کرد که دستور داد زنجیر را از آن حضرت برداشتنند، و همه اطرافیان از آن سخن گریستند. سپس فرمودند: ای یزید! وای بر تو! اگر می دانستی چه عمل زشتی را مرتکب شده‌ای و با پدرم و اهل بیت و برادرم و عموهای من چه کرده‌ای مسلماً به کوهها می گریختی! و روی خاکستر می نشستی و فریاد بلند می کردی!

سر پدرم حسین فرزند فاطمه دختر پیامبر و علی علیه السلام را بر سر دروازه شهر آویختی؟ ... تو را به خواری و پشیمانی روزی بشارت می دهم که در آن روز چشمان مردمان گریان است (الارشاد ص ۲۳۱). در چنین وضعیتی که یزید جسارت و بی خیالی را تا بدین حد رسانید، دیگر وقت آن رسید که بار دیگر چهره ننگین یزیدیان برای مردم که قدری

آمادگی پیدا کرده بودند، آشکار گردد و تبلیغات مسموم معاویه بر ضد اهل بیت علیهم السلام نقش بر آب شود.

یزید سخنان مخصوص خود را خواست به او دستور داد که بر فراز منبر برود و نسبت به حسین و پدرش علی علیه السلام ناسزا گوید و از یزید و معاویه تمجید نماید و او بالای منبر رفت و چنین کرد.

در این هنگام امام سجاد علیه السلام با صدای بلند فریاد زد **ویک ایها الخاطب، اشتریت مرضاه المخلوق بسخط الخالق، فتبوا مقعدک من النار** وای بر تو ای سخنان! خشنودی مخلوق خدا را بر رضایت خالق ترجیح دادی، پس جایگاه تو در آتش خواهد بود.

پیرمردی از شامیان در مقابل قافله اسیران ایستاد و گفت: شکر خدای را که شما را کشت و شهرهای اسلام را از شر مردان شما آسوده ساخت و امیرالمؤمنین یزید را بر شما پیروزی داد.

امام زین العابدین علیه السلام به آن پیرمردی که در آن سن و سال از تبلیغات زهراآگین اموی در امان نمانده بود، فرمود: ای شیخ، آیا قرآن خوانده ای؟ گفت: آری فرمود:

این آیه را قراءت کرده ای **قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى** گفت: آری. امام علیه السلام فرمود: آن خویشاوندان که خداوند تعالی به دوستی آنها امر فرموده و برای رسول الله اجر رسالت قرار داده ماییم. سپس آیه تطهیر را که در حق اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله است تلاوت فرمود **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا** مراد از این آیه ماییم که خداوند ما را از هر آرایش ظاهر و باطن پاکیزه داشته است. پیرمرد بسیار تعجب کرد و گریست و گفت چقدر من بی خبر مانده ام سپس به امام علیه السلام عرض کرد: اگر توبه کنم آیا توبه ام پذیرفته است؟ امام علیه السلام به او اطمینان داد و این پیرمرد را به خاطر همین آگاهی شهید کردند.

امام در خواست خطبه می کنند یزید نمی خواست اجازه دهد، زیرا از علم و معرفت و

فصاحت و بلاغت خانواده عصمت علیهم السلام آگاه بود و بر خود می ترسید مردم اصرار کردند معاویة ی دوم پسر یزید هم گفت خطبه این مرد چه تاثیری دارد؟ بگذار تا هر چه می خواهد بگوید. یزید گفت: اگر او به منبر رود فرود نخواهد آمد مگر اینکه من و خاندان ابوسفیان را رسوا کند، او از خاندانی است که در کودکی کامشان را با علم برداشته اند. بالاخره ناچار یزید موافقت کرد.

امام پا به پله اول و دوم منبر نهاد و چون (درخشش نور) بر عرشه قرار گرفت. و مردم جلو آمدند ببینند که این شخص غریب کیست؟ شمر که پدرم را کشته می شناسد که نیزه به گلو و پهلوی پدرم زده، یزید هم مرا می شناسد که امر به قتل پدرم داده، لیکن شما مرا نمی شناسید و ما را خارجی می دانید. چنین نیست. بشنوید تا بگویم **أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَّفَنِي فَقَدْ عَرَّفَنِي...** ای مردم! من فرزند مکه و منایم، من فرزند زمزم و صفایم من فرزند کسی هستم که حجرالاسود را با ردای خود حمل و در جای خود نصب کرد من فرزند بهترین طواف و سعی کنندگانم، من فرزند بهترین حج گزارندگان و تلبیه گوینان هستم (لبیک گوینان)

من فرزند آنم که بر براق سوار شد، من فرزند پیامبری هستم که در یک شب از مسجد الحرام به مسجد الاقصی سیر کرد من فرزند آنم که جبرئیل او را به سدره المنتهی برد و به مقام قرب ربوبی و نزدیکترین جایگاه مقام باری تعالی رسید، من فرزند آنم که با ملائکه آسمان نماز گزارد. من فرزند آن پیامبرم که پروردگار بزرگ به او وحی کرد، من فرزند محمد مصطفی هستم من فرزند کسی هستم که بینی گردنکشان را به خاک مالید تا به کلمه توحید اقرار کردند.

پیامبر را معرفی کرد ولی علی علیه السلام را معرفی صفاتی می کند و زمینه را فراهم می کند با توجه به جو حاکم بر جامعه که علیه جدش بود. من پسر آن کسی هستم که با پیامبر با دو شمشیر و با دو نیزه می رزمید و دو بار هجرت و دو بار بیعت کرد، به دو قبله نماز گزارد و در خانه خدا به دنیا آمد و در خانه خدا از دنیا رفت، و در بدر و

حنین با کافران جنگید و به اندازه چشم برهم زدنی به خدا کفر نورزید. من فرزند صالح مومنان و وارث انبیا و از بین برنده مشرکان و امیر مسلمانان و فروغ جهادگران و زینت عبادت کنندگان و افتخار گریه کنندگان هستم، من فرزند بردبارترین بردباران و افضل نمازگزاران از اهل بیت پیامبر هستم. من پسر آنم که جبرئیل او را تایید و میکائیل او را یاری کرد من فرزند آنم که از حرم مسلمانان حمایت فرمود و با مارقین و ناکثین و قاسطین جنگید و با دشمنانش مبارزه کرد، من فرزند بهترین قریشم، من فرزند پسر اولین کسی هستم از مومنین که دعوت خدا و پیامبر را پذیرفت.

من پسر اول سبقت گیرنده در ایمان و شکننده کمر متجاوزان و از میان برنده مشرکانم. من فرزند آنم که به مثابه تیری از تیرهای خدا برای منافقان و زبان حکمت عباد خداوند و یاری کننده دین خدا و ولی امرا و دوستان حکمت خدا و حامل علم الهی بود. او جوانمرد، سخاوتمند، نیکو چهره، جامع خیرها، سید، بزرگوار، ابطحی، راضی به خواست خدا، پیشگام در مشکلات، شکیبایا، دائمه روزه‌دار، پاکیزه از هر آلودگی و بسیار نمازگزار بود او رشته اصلاب و دشمنان خدا را از هم گسیخت و شیرازه احزاب کفر را از هم پاشید. او دارای قلبی ثابت و قوی و اراده‌ای محکم و استوار و عزمی راسخ بود و همانند شیری شجاع که وقتی نیزه‌ها در جنگ به هم در می‌آمیخت آنها را همانند آسیا خرد و نرم و بسان باد آنها را پراکنده می‌ساخت. او شیر حجاز و آقا و بزرگ عراق است که مکی و مدنی و بدری و احدی است که در همه این صحنه‌ها حضور داشت. او سید عرب است و شیر میدان شجری (شجره رسالت و از مکه به مدینه هجرت کرد) و مهاجری و پدر دو فرزند حسن و حسین و وارث دو مشعر (دو بهشت) آری، او همان او جدم علی ابن ابی طالب علیه السلام است.

من فرزند فاطمه زهرا بانوی بانوان جهانم آن قدر به این حماسه ادامه داد که شیون مردم به گریه بلند شد! مردم می‌گفتند آه چقدر جفا کردیم، این جوان می‌گوید علی به دو قبله نماز می‌خوانده، معاویه می‌گفت علی نماز نمی‌خوانده و صدای گریه مردم بلند

شد اما دیگر فایده ندارد.

من پسر آن کسی هستم که با لب تشنه شهیدش کردند من پسر آن کسی هستم که بدنش، میان بیابان کربلا ... من پسر آن کسی هستم که ملائکه برایش گریه کردند... من پسر آن کسی هستم که سرش را بالای نیزه به عنوان سوغات و هدیه آوردند من پسر آن کسی هستم که اهل بیت او را اسیر کردند و شهر به شهر و دیار به دیار گرداندند.

یزید بيمناک شد به موذن دستور داد تا اذان بگوید تا بلکه امام را به این نیرنگ ساکت کنند. ولی این همه علیه خودش نتیجه داد و تلاش بیست و چند ساله بنی امیه بر باد رفت (**انقلابی در مردم برپا شد**) موذن اذان گفت **الله اکبر** و امام فرمود: چیزی بزرگتر از خداوند وجود ندارد و چون گفت **اشهد ان لا اله الا الله** فرمود موی و پوست و گوشت و خونم به وحدانیت خدا گواهی می دهد و هنگامیکه گفت **اشهد ان محمد رسول الله**. امام فرمود: موذن اذان نگو، اذان نگو، امام عمامه از سر برداشت و پرتاب کرد میان مجلس و روی کرد به یزید و فرمود: این محمد جد من است یا جد تو که نامش برده شد؟ اگر بگویی جد توست که دروغ گفته و کافر شده ای اگر جد من است چرا نوه اش حسین را کشتی و یاران او را از دم شمشیر گذراندی؟ چرا اهل بیت را اسیر کردی؟ و

رسوایی یزید در مجلسی که همه بزرگان جمع بودند ای پسر معاویه پدر من پرچمدار سپاه اسلام و پدران تو پرچمدار سپاه کفر در بدر و احد و احزاب و .. بودند جده من فاطمه و جده تو هند فاسد، جد من پیامبر و جد تو ابوسفیان کافر و منافق و... سر نازنین پدرم را بر دروازه شام گذارده ای و افتخار میکنی وای بر تو و عاقبت شومت.

لذا امام دست روی احساسات آنها می گذارد و شور مذهبی ایجاد می کند و اگر شور در کنار شعور نباشد، شعور کارآمدی ندارد. آری باید سعی شود در کنار این شور،

شعور الهی ایجاد کرد و یک شعورش اینست که نمی شود با حق در افتاد. استعمار می خواهد این شور حسین را از بین ببرد ولی به لطف خدا هر سال بیشتر می شود

(مجلس بهم خورد) سپس موذن بقیه اذان را گفت و یزید آمد نماز ظهر را برگزار کرد. عده ای با یزید نماز را نخواندند و در میان مردم هیاهوی برخاست.

خطبه امام سجاد علیه السلام در شام و احیای پیام کربلا شرایط شام و حکومت یزید و ۴۶ سال حکومت بنی امیه در شام و شعار علیه آل پیامبر را در نظر بگیرید و با چه جراتی می گوید ای یزید؟ زمانی که امام علیه السلام دست برد و گریبان چاک زد و همه اهل مجلس را منقلب نمود آشوبی به پا شد. این پیام حماسی عاشورا بود که به گوش همه می رسید. این ندای حق بود که به گوش تاریخ می رسید.

سفیر روم در مجلس یزید چون سر امام حسین علیه السلام را نزد یزید آوردند، همراه میگساری سر مقدس را مقابل خود گذاشت. فرستاده پادشاه روم گفت ای پادشاه عرب، این سر از کیست؟ تا آن را برای پادشاه بگویم و در شادی با تو شریک باشم! یزید گفت این سر حسین بن علی بن ابی طالب است! رومی گفت مادرش کیست؟

یزید گفت فاطمه دختر رسول خدا. نصرانی گفت اُف بر تو و دین تو! دین من بهتر از دین شماست، زیرا پدر من از نیره های داوود بوده و بین من و او، پدران بسیاری فاصله هستند و نصرانی ها مرا بزرگ می شمارند و خاک پای مرا برای تبرک بر می دارند؛ برای این که من از اولادهای داوود هستم. ولی شما فرزند دختر پیغمبر خود را می کشید، در صورتی که بین او و پیغمبر شما یک مادر بیشتر فاصله نیست. این چه مرا می است که شما دارید؟

یزید گفت این نصرانی را بکشید که مرا در مملکت خود رسوا نکند! نصرانی به یزید گفت آیا مرا می کشی؟ گفت آری! نصرانی گفت پس بدان که دیشب پیغمبر شما را در

خواب دیدم و به من فرمود ای نصرانی، تو از اهل بهشتی. من از این بشارت تعجب کردم. اینک می گویم **اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسوال الله** پس از آن، سر مقدس امام را برداشت و به سینه چسبانید و آن را می بوسید و می گریست تا کشته شد. **منبع:** لهوف علی قتلی الطفوف نوشته سید بن طاوس

خطبه تاریخی حضرت سجاد علیه السلام تاثیر عمیقی بر مردم شام بر جا گذاشت واقعه دیگری که در مسجد اموی گزارش شده، مربوط است به یکی از علمای یهودی که بعد از شنیدن خطبه امام سجاد علیه السلام و دانستن اینکه او از اولاد رسول خداست، به شدت به یزید اعتراض کرد و یزید خشمگین شد و دستور داد او را کتک بزنند. سخن امام به قدری قوی بود که نه منبری توان سخن گفتن دارد نه یزید که به منبری بگوید حرف بزن. مجلس شد یکپارچه سکوت. در این حالت امام رو کرد به یزید و یک جمله فرمود که چهار مفهوم در آن بود و یک دنیا معنی :

اول : اینکه نگفت یا امیرالمومنین، یا خلیفه المسلمین، یا فرمود **یا یزید**.

دوم: نفرمود منبر بلکه فرمود بالای این چوبها یعنی منبر جهت هدایت است و اینها فقط چوب است و به درد سوختن می خورد.

سوم: یزید گفته بود اینها منکر خدا هستند ولی امام می فرماید که سخن از خدا و برای رضای خدا بگویم یعنی منکر خدا نیستم.

چهارم: یزید گفته بود اینها با خوشی شما مخالفند. ولی امام فرمودند: مطالبی بگویم که مردم اجر و ثوابی ببرند.

و خطبه را خواند و آن شد که باید بشود و یک بیداری در آن خفقان شام، در آن شرایطی که بیان شد ایجاد کرد.

اگر خطبه ها انجام نمی شد تا حدودی پایمال می شد و لذا امام سجاد علیه السلام رسالت

اسارت را در کنار عمه‌اش زینب کبری علیها سلام و دیگر اسراء بپا می‌دارد و شاهد مطلب بررسی افکار مردم شام قبل و بعد از خطبه را می‌توان در نظر گرفت. همان مردمی که بیش از بیست سال به مولا علی ناسزا می‌گفتند و در قنوت نماز بجای دعا ناسزا به علی می‌گفتند. و در روزهای جمعه بعد از نماز چهار هزار مرتبه علی را دشنام می‌دادند برای اینکه ثواب ببرند.

مردمی هستند که هنگام ورود اسرا سه روز آنها را پشت دروازه شام نگه داشتند تا شهر را آذین ببندند و لباس نو بپوشند و حنا بگذارند و آماده رقص و پایکوبی بشوند صبح تا شب اسرا را در کوچه‌های شام با آن شرایط سخت گردانند و بسیار بی‌حرمتی‌های دیگر... شخصی در دربار یزید می‌گوید.

تصمیم یزید بر قتل امام پس از واقعه‌ی کربلا، یزید تصمیم گرفت امام سجاد را نیز از میان بردارد. به همین دلیل منتظر بود از او حرفی بشنود که بهانه‌ای برای قتلش باشد. روزی که در شام در حال عزاداری بودند از امام سوالی پرسید، امام در حالی که تسبیح کوچکی را در دستش می‌گرداند، به او پاسخ داد. یزید گفت: چگونه جرأت می‌کنی موقع حرف زدن با من تسبیح بگردانی؟

امام فرمود: پدرم از قول جدم فرمود هر کس بعد از نماز صبح، بی‌اینکه با کسی سخن بگوید، تسبیح در دست بگیرد و بگوید **اللهم انی اصبحت و اسبحک و امجدک و احمدک و اهلک بعدد ما اذیر به سبحتی**

سپس تسبیح در دست، هر چه می‌خواهد بگوید، تا وقتی به بستر می‌رود، برایش ثواب ذکر گفتن منظور می‌شود. پس هر گاه به بستر رفت، باز همین دعا را بخواند و تسبیح را زیر بالش خود بگذارد، تا موقع برخاستن از خواب نیز برای او ثواب ذکر خدا منظور می‌شود. من هم به جدم اقتدا می‌کنم. یزید گفت: با هیچ کدام از شماها سخنی نگفتم، مگر اینکه جواب درستی به من می‌دهید

بخش ۸ : خطبه های حضرت زینب در مجلس یزید

یزید در حالی که با چوب خیزران بر لب و دندان مبارک امام می زد این اشعار را سرود:
ما بزرگان بنی هاشم را کشتیم و آن را به حساب جنگ بدر گذاشتیم؛ این روز در مقابل
آن روز قرار گرفت. بنی هاشم با پادشاهی بازی کردند، وگرنه نه خبری از رسالت بود
و نه وحی نازل می شد من از فرزندان خندق نباشم اگر از فرزندان احمد انتقام کارهای
او را نگیرم.

در این حال حضرت زینب علیها سلام برخاست و این چنین خطبه خواند: به نام خداوند
بخشنده و مهربان. خداوند جهانیان را حمد و سپاس می گویم و بر پیامبر و خاندان او
درود و سلام می فرستم. خداوند متعال حقیقت را نیکو بازگو فرمود آنجا که در قرآن
بیان داشت پایان کار کسانی که زشتکاری و گناه انجام داده اند به جایی رسید که آیات
خدا را دروغ شمردند و آنها را به استهزا و مسخره گرفتند **ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اسَاءُوا
السُّوْأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ** (روم ۱۰) آری، کلام خدا صدق و راست
و عین واقعیت و حقیقت است.

**در مسجد اموی حضرت زینب ناگهان در مقابل جسارت یزید به دهان مبارک امام
حسین دست برد و گریبان خود را پاره نمود** سپس با آه و ناله جانسوز که دلها را جریحه
دار می نمود فرمود: ای حسینم ! ای محبوب رسول خدا ! ای فرزند مکه و منا

ای پسر فاطمه زهرا، بزرگ سرور زنان! ای پسر دختر رسول خدا محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله! و نوحه سرایی کرد و از نوحه سرایی او همه اهل مجلس به گریه افتادند ولی
یزید ساکت بود. ای یزید، از اینکه زمین و آسمان را بر ما تنگ گرفته ای و ما را همچون
اسیران از سوئی به سوی دیگری می بری، گمان داری که ما در نزد خدا خوار و پست شده
ایم و تو در پیشگاه او قرب و منزلت یافته ای؟ و با این تصور خام و باطل، باد به
غبغب انداخته و با نگاه غرورآمیز و شادمانه به اطراف خود می نگری؟ از اینکه دنیایت

آباد شده و امور طبق مراد تو می چرخد و مقام و منصبی را که حق ما خاندان رسول است، در دست گرفته ای، شادمانی؟ چنین تصور باطلی بر وجود تو حکمفرما شده،

ای یزید، لحظه ای بیندیش و فکر کن! مگر فراموش کرده ای کلام خدا را که می فرماید **وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ** گمان نکنند آنان که به راه کفر بازگشته اند که آنچه ما برای آنها پیش می آوریم و آنها را مهلت می دهیم به نفع آنان و به خیر و سعادتشان است، که این مهلت دادن برای آن است که بر گناهان خود بیفزایند و برای آنان عذاب ذلت آمیز ابدی در پیش است (آل عمران ۱۷۸)

ای فرزند آزاد شدگان منظور در فتح مکه است که پیامبر صلی الله علیه و آله جد آنها ابوسفیان را آزاد کرد و فرمود **اذهبوا انتم الطلقاء** بروید شما آزادید. آیا این راه و رسم انصاف و عدالت است که زنان و کنیزان خود را در پس پرده نگاه داری و زنان و دختران رسول خدا را میان عده ای بیگانه حاضر کنی و یزید در همین حال با عصای خود بر لب و دندان ابا عبدالله سید جوانان اهل بهشت می کوبی؟!

به خدا سوگند که با ارتکاب این جنایت بزرگ، پوست خود را شکافتی و گوشت بدن خود را پاره نمودی بزودی با همین بار سنگین که ریختن خون پاک فرزندان رسول خدا و بی احترامی به حرمت اهل بیت و جگر گوشه های اوست بر آن حضرت وارد خواهی شد. تو کوچکتر از آنی که بخواهم با تو سخن بگویم و چون نسبت به مردم تکلیف روشنگری و اتمام حجت دارم، با چون تویی سخن می گویم و در این خطبه حزب الله و حزب شیطان را معرفی می کند (لهوف سید ابن طاووس)

اما چه توقع و انتظاری است از فرزند آن جگرخواری که جگر پاکان را جوید و بیرون انداخت و گوشتش از خون شهیدان اسلام روییده است؟ چگونه می توان از فردی انتظار کوتاه آمدن داشت که همواره با بغض و دشمنی و کینه و عداوت، به خاندان

ما نگریده است؟ **یزید! این جنایات بزرگ را انجام داده ای** آنگاه نشسته ای و بی آنکه خود را گناهکار بدانی یا جنایات خود را بزرگ بشماری، با خود ندا سر می دهی که ای کاش پدران من حضور داشتند و از سر شادمانی و سرور فریاد برمی آوردند و می گفتند: ای یزید! دست مریزاد؟ این جمله جسارت آمیز را می گویی، در حالی که بی شرمانه چوب دستی بر دندانهای مبارک اباعبدالله، سید جوانان بهشت می کوبی! چگونه چنین یاوه سرایی نکنی؟ تویی که زخم های گذشته را شکافتی و ریشه ما را فکر نیکنی با ریختن خون فرزندان محمد صلی الله علیه و آله و ستارگان روی زمین از آل عبدالمطلب بریدی و اکنون پدران خود (نسل شرک و بت پرستی) را ندا می دهی و گمان داری که با آنان سخن می گویی.

به زودی خودت به جمع آنان ملحق می گردی و در آن جایگاه، عذابی ابدی است که آرزو می کنی ای کاش دست هایم شل و زبانم لال می گشت و هرگز چنین یاوه هایی را به زبان نمی آوردم و هرگز چنین کارهای ناشایستی را انجام نمی دادم پروردگارا! حق ما را از دشمنان ما بگیر و از آنان که بر ما ظلم کردند انتقام بکش و آتش قهر و غضبت را بر کسانی که خون ما و حامیان ما را ریختند، فرو فرست .

قسم به خدا که ای یزید! به همین زودی است که در عرصه محشر به محضر رسول الله صلی الله علیه و آله وارد شوی، در حالی که بارگرانی از مسؤولیت ریختن خون فرزندان او و هتک حرمت خاندان و پاره های تن او را بر گردن گرفته ای. آن روز، همان روزی است که خداوند تمامی آنان را جمع می نماید و پریشانی و پراکندگی آنان را سامان می بخشد و حقشان را می ستاند. گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شده اند، مردگان اند؛ بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگار خود، روزی می خورند **و لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ** (آل عمران ۱۶۸)

ای زاده معاویه! اگر چه شداید و پیشامدها و فشار روزگار مرا در شرایطی قرار داد که

مجبور شدم با تو حرف بزنم، اما تو را کوچکتر از آن مقام ظاهریات می بینم و تو را بسیار تویخ و سرزنش می کنم. چگونه سرزنش نکنم با اینکه چشمها در فراق دوستان، گریان، و دلها در فراق عزیزان، سوزان است آه! چه شگفت انگیز است که مردان بزرگ حزب خدا به دست حزب شیطان، آن بردگان آزاد شده کشته شوند! همین دستهای شماس است که به خون ما خاندان (پیامبر) آغشته شده و دهانتان از گوشت ما پر گردیده مگر نه اینکه آن بدنهای پاک و پاکیزه روی زمین افتاده و گرگهای بیابان بدنهای آنها را حلقه زده اند و کفتارها آنها را در خاک می غلطانند.

ای پسر سفیان! اگر چه تو امروز کشتار و اسارت ما را غنیمت شمرده ای و به آن می بالی، اما طولی نمی کشد که مجبور می گردی غرامت و تاوان آن را پس بدهی،

و آن روزی است که آنچه از پیش فرستاده ای خواهی یافت. و خداوند هرگز به بندگان خود ستم نمی ورزد **ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ** (حج ۱۰) ما از بیدادگری های تو، به پیشگاه او شکایت می بریم و او تنها پناهگاه و امید ماست پس هر مکاری که می توانی بساز و هر تلاشی که می توانی انجام بده؛ ولی بدان به خدا سوگند! هرگز توان آن را نداری که ذکر خیر ما را از یادها ببری و قدرت آن را نداری که وحی ما را نابود سازی و دوره ی ما را به پایان رسانی و نمی توانی ننگ و عار اعمال را از دامن خود بزداپی.

ای یزید! بدان که عقلت ضعیف و ایام حکومتت اندک و اجتماعت رو به پراکندگی و پریشانی است روزی خواهد رسید که منادی ندا خواهد کرد: آگاه باشید که لعنت خدا بر ستمکاران باد.

یزید در برابر این اعتراضها زبان به طعن و لعن ابن زیاد گشود و حتی بعضی از لشکریان را که همراه اسیران آمده بودند بظاهر مورد عتاب و سرزنش قرار داد. سرانجام بیمناک شد و از آنان روی سعی کرد کمتر با مردم تماس بگیرد. به هر حال،

یزید بر اثر افشاگریهای امام علیه السلام و پریشان حالی اوضاع مجبور شد در صدد استمالت و دلجویی حال اسیران برآید و تمام تقصیر را به گردن ابن زیاد انداخت. بعد از خطبه های امام سجاد و حضرت زینب سلام الله علیهما که سبب رسوایی یزید شد او از شامیان نظر خواست که با این اسیران چه کنم؟ شامیان در پاسخ گفتند: آنها را از دم شمشیر بگذران. یکی از انصار به نام لقمان بن بشیر گفت: ببین اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود با آنان چه می کرد؛ تو نیز همان طور رفتار کن.

امام باقر علیه السلام نیز که در مجلس حضور داشت، سخنان قاطعی گفت که یزید را از قتل اسرا منصرف کرد. یزید سر بر زیر انداخت و سپس دستور داد آنان را از مجلس بیرون ببرند. به هر حال با توجه به شواهد متعدد تاریخی، یزید بارها تصمیم قطعی به قتل امام سجاد و همراهان ایشان داشته ولی خداوند هر بار آنها را نجات داده است. از امام سجاد علیه السلام پرسید: آیا میل دارید پیش ما در شام بمانید یا به مدینه بروید؟ امام سجاد علیه السلام و زینب کبری علیها السلام فرمودند: میل داریم پهلوی قبر جدمان در مدینه باشیم.

به علاوه، وضع عمومی شهر به گونه ای شد که یزید به ناچار در مقابل درخواست بازماندگان حادثه کربلا که می خواستند **برای مصائب امام حسین علیه السلام عزاداری** کنند، تسلیم شد. و جایی را به نام دارالحجاره برای آنها اختصاص داد و آنها هفت روز به اقامه ماتم پرداختند. ذکر حسین علیه السلام کم کم همه شهر را فرا گرفت تا جایی که یزید قرآن را به قسمت های کوچک ۶۰ قسم تقسیم کرد و بین مردم توزیع کرد تا قرآن بخوانند و توجه شان از حسین علیه السلام منصرف شود. ولی هیچ چیز نمی توانست آنها را منصرف سازد.

یزید که اوضاع را نامناسب دید تصمیم به انتقال کاروان اسرا به مدینه گرفت. آیا چه شد که در این مدت کوتاه شرایط تغییر کرد؟ یزید می بیند چاره ای جز کوتاه آمدن ندارد، گناه را به گردن عبیدالله می اندازد. در یک جمله اینکه اسرا توانستند

رسالت اسارت خود را به انجام برسانند و قیام امام حسین علیه السلام را زنده کنند. و او هیچ‌گاه موفق نشد چرا که همه اینها ظاهر بود و در باطن همان بود که بود و رفیق عبیدالله زیاد و اینها از ترس انقلاب مردم بود.

از دیگر آثار این خطبه این بود که یزید در رفتار خود با اهل بیت و به ویژه امام زین العابدین علیه السلام تجدید نظر کرد. او که در ابتدا تصمیم داشت سر مبارک حضرت سیدالشهدا علیه السلام را تا چهل روز بر بالای مناره مسجد جامع شهر ننگه دارد، دستور داد آن را پایین آورند و با احترام کامل به قصر ببرند.

ثانیاً محل سکونت اهل بیت را عوض کرد و به آنها ظاهراً محبت نمود چون چاره‌ای نداشت.

ثالثاً گناه قتل سیدالشهدا را به گردن ابن زیاد انداخت و او را لعن و نفرین کرد و گفت: اگر من بودم، هرگز حسین را نمی‌کشتم.

البته همه این حرف‌ها منافقانه بود و با هدف کنترل اوضاع اجتماعی؛ چرا که وقتی ابن زیاد به دمشق آمد، یزید او را احترام کرد و کنار دست راست خود نشاند و با او شراب خورد.

مقایسه بین دو خطبه‌ای که در کوفه و شام بیان فرمود به این نتیجه می‌رسیم که اصل مخاطب شناسی را کاملاً رعایت کرده، زیرا که در کوفه اکثر مخاطبین او عموم مردمند که در جهل و ناآگاهی به سر می‌برند و به مقتضای حال، سخن را در خور فهم مخاطبین بیان می‌نماید. و آنان را از جنایتی که مرتکب شده‌اند و نیز از شخصیت شهیدان آگاه می‌سازد.

ولی در شام در مجلس یزید، چون خواص حضور دارند و همه دارای آگاهی نسبت به امور هستند لحن خطاب فرق می‌کند و در نتیجه به رسوا کردن و مایوس نمودن یزیدیان می‌پردازد. آنچه اشاره شد اجمالی از سیاست‌ها و شیوه‌های تبلیغی آن

بزرگواران بود. شیوه های دیگری از قبیل شجاعت، شهامت، فصاحت و بلاغت و وقت شناسی از دیگر روش های تبلیغی امام و عمه اش زینب علیهما السلام بوده است

امام سجاد و حضرت زینب علیهما السلام با عبیدالله ملعون و یزید سفاک با بیان شیوا و استناد به نصب و حقایق و قرآن و سنت چه کرده که چاره آخر برای آن وحوش پست اهانت با چوبدست به لب و دندان مبارک اباعبدالله می شود که از این طریق جلوی بیانات کوبنده این اولیای مخدره را بگیرند تا بیشتر بر طبل رسوایی شان نکوبد.

در مجلس عبیدالله ملعون آن انسان پلید خودبین این بانوی بزرگوار چگونه برخوردی دارند و چگونه کلام جاری می سازند که عبیدالله سؤال می کند **من هذه المتکبره؟** تا جایی که در هر دو جا چه کوفه و چه شام آرزوی مرگ ایشان و حتی قصد جان حضرتش می نمایند.

راوی می گوید: ندیده بودم زنی را تا به امروز اینقدر باوقار و باحیا چنین سخنرانی کند، مرا به یاد علی علیه السلام انداخت. صحبت از بانویی است که تا به امروز نه در جمع نامحرمان بوده و نه کلاس صحبت در حضور نامحرمان رانده.

جز وقار و عزت و ولایت عمه سادات چه عاملی می تواند چنین قدرتی را به او عطا کند.

حضرت زینب علیها السلام خطب زیادی ایراد نمودند ولی در دو تایی آنها به ویژه در شام با ذکر قسم و الله فرمودند که نام ما ماندگار است و شما فناشدنی هستید. پس از آن همه مصائب سخت و سنگین روایت شده که حضرتش رو به آسمان فرموده و عرض کردند:

پروردگارا این قربانی را از ما بپذیر و در پاسخ به اینکه کربلا را چگونه دیدی؟ می فرماید **جز زیبایی چیزی ندیدم** یعنی برای خدا رفتیم و به محضرش خون را تقدیم کردیم و با

عقل و عدل محض در مقابل جهل و ظلم کامل ایستادیم و رضایت پروردگار را برای خود به ارمغان آوردیم.

امام سجاد : هر روز از ماه صفر از تمام محرم بر ما سخت‌تر گذشت در کاروان اسارت اگر هر کدام از ما اشک بی‌صدایی هم می‌ریخت با نیزه و کعب نی بر سرمان می‌زدند و در این میان سهم عمه‌ام زینب از همه بیشتر بود.

انسان وقتی می‌شنود چه چیزهایی برای این اولیای مخدره اتفاق افتاده تازه می‌فهمد که امام زمان ارواحنا فداه چرا؟

می‌فرمایند: من اگر برای مصائب عمه‌ام به جای اشک خون‌گریه کنم، جا دارد. انسان اگر بداند که این بانوی بزرگوار بزرگ‌ترین مفسره قرآن بعد از مادر بزرگوارشان بوده، اگر بداند که رسالت کربلا را چگونه به دوش کشید و با کرامت و عترت آن را منتقل کرد، تازه درک می‌کند .

چرا پس از ۱۳۸۰ سال برای دویدن ایشان (در عاشورای حسینی) برای جمع‌آوری و سر و سامان دادن به کودکان اگر جان هم بدهد کم گذاشتم. چنین وقاری و عزتی است که انسان در مقابل آن سر تعظیم فرود می‌آورد.

حرکت کاروان بین راه مدینه به کربلا پس از هفت روز حضور تلخ و جانکاه، در شام و پایان عزاداری، به فرمان یزید، وسایل سفر اهل بیت را فراهم، و آنان را همراه با فردی امین به سوی مدینه روانه کرد.

در مسیر راه هر جا که کاروان فرود می‌آمد آن ماموران از خاندان رسالت فاصله می‌گرفتند و تا رسیدن به مدینه این روش ادامه داشت (وقعه الطّف ص ۳۷۲)

بخش ۹ : نقش سیاسی امام سجاد علیه السلام در عصر اسارت

مهمترین عملکرد امام زین العابدین علیه السلام در زمینه حادثه کربلا عبارتند از:

الف - انتقاد شدید از موضع فریبکاران کوفی روز دوازدهم محرم، اسیران آل محمد صلی الله علیه و آله و علی بن الحسین علیه السلام را در حالی که تنی رنجور و آهن و غلی در گردن داشتند وارد شهر کوفه نمودند. علی بن الحسین علیه السلام در سرزنش مردم شهر کوفه چنین فرمود: مردم آیا شما به پدرم نامه ننوشتید و با او بیعت نکردید و پیمان نبستید و فریبش ندادید و به پیکار با او برنخاستید؟ چه زشتکارانید و چه بداندیشه و کردارید. اگر رسول خدا به شما بگوید فرزندان مرا کشتید و حرمت مرا در هم شکستید، شما از امت من نیستید، به چه رویی به او خواهید نگریست؟ سخنان امام سجاد علیه السلام تحولی شگفت در کوفیان ایجاد کرد و از هر سو بانگ گریه برخاست مردم یکدیگر را سرزنش کردند سپس امام بر این نکته تأکید کرد که سیرت ما باید چون سیرت رسول خدا باشد که نیکوترین سیرت است.

ب - مبارزه با حاکمان اموی امام علی بن الحسین علیه السلام نیز همچون دیگر مصلحان آسمانی لحظه ای در راه مبارزه با ستم از پای ننشست و در مقابل هیچ ستمگری کرنش نکرد او در عصر اسارت به خوبی ثابت کرد که می توان حتی در مقابل ستم پیشگانی چون ابن زیاد و یزید که حتی از ریختن خون چون حسین علیه السلام، ریحانه رسول، ابایی ندارند، ایستاد و حتی کلمه ای که رنگ ذلت داشته باشد بر زبان نراند. اولین رویارویی و برخورد زین العابدین علیه السلام با حاکمان اموی پس از واقعه کربلا، برخورد و گفتگوی امام با پسر زیاد، حاکم خیره سر کوفه بود.

ج - هدایت خلق به رهبران راستین اسلام و اهتمام به امر به معروف و نهی از منکر و مقابله با حاکمان و نهی از تبعیت از ظالمان.

د - افشاگری چهره بنی امیه و بیداری افکار عمومی بر ضد امویان و زمامداران ناصالح

ه - منشور جاوید در معرفی اهل بیت علیهم السلام از درخشان ترین صفحات زندگی پیام آور کربلا، سخنان شکننده و افشاگرانه او در مسجد اموی شام است.

امام در این سفر و در این صحنه، در لباس اسارت، همان جهاد عظیمی را انجام داد که حسین بن علی علیه السلام در کربلا در قالب خون و شهادت به انجام رسانده بود. او با یک خطبه، انقلاب شگفتی در قلمرو امپراتوری شام به وجود آورد و تحولی بزرگ در مردم آن سامان که چهل سال به تبلیغات مسموم معاویه خو گرفته بودند، ایجاد نمود.

و - زنده نگه داشتن یاد و خاطره شهیدان کربلا و نهضت عاشورا امویان با توجهیات و تفسیرهای گوناگون، در صدد تحریف و به فراموشی سپردن واقعه عاشورا بودند و امام سجاد علیه السلام از روشهایی برای احیای آن استفاده کرد و پیروزی امام سجاد علیه السلام در این زمینه در جور خفقان آن روز چشمگیر است. قیام پدر بزرگوار آن امام علیه السلام و پایان فاجعه آمیز آن در کربلا، توجه مردم را به دستگاه حکومت و مفسد آن جلب کرد. اگرچه امام را یاری نکردند ولی بعداً وجدان مردم بیدار شده و در خود احساس گناه می کردند.

امام سجاد علیه السلام برای پیش راندن مسلمانان به سوی نفرت از بنی امیه، این احساس را شعله ور ساخت. وقتی قصابی را می دید که گوسفندی را ذبح می کند، می فرمود: به گوسفند آب بدهید. از جمله راهبردهای سیاسی امام زین العابدین علیه السلام در عصر خفقان امویان، زنده نگه داشتن یاد و خاطره شهیدان کربلا که در واقع زنده نگه داشتن فرهنگ شهادت و ایثار بوده، می باشد.

ز - برانگیختن نهضت‌های خونخواهی حسینی آن حضرت علیه السلام از هر موقعیتی برای یادآوری جنایات یزید در کربلا و حماسه ایثار و شجاعت و شهادت شهیدان کربلا و پدرش امام حسین علیه السلام استفاده می کرد و نمی گذاشت تحریف و تغییری در آن ایجاد

گردد یا به فراموشی سپرده شود. روحیه انتقام جوئی در مردم بیدار شد و به همین علت قیام و جنبش ها بعد از کربلا بوجود آمد.

امام سجاد علیه السلام و زینب کبری علیها السلام از مصیبت بی نظیر کربلا سخن می گفتند و شهادت هدفدار سیدالشهداء را و پیام او را به مردم تعلیم می دادند و فساد دستگاہ حکومت را بر ملا می کردند تا مردم به عمق مصیبت پی ببرند و از ستمگران روزگار انتقام خواستن را یاد بگیرند.

آن روز در جهان اسلام چهار نقطه بسیار حساس و مهم بود دمشق، کوفه، مکه و مدینه، حرم مقدس رسول الله مرکز یادها و خاطره اسلام عزیز و پیامبر صلی الله علیه و آله امام سجاد علیه السلام در هر چهار نقطه نقش حساس ایفا فرمود، و به دنبال آن بیداری مردم و قیامها و انقلابات کوچک و بزرگ و نارضایتی عمیق مردم آغاز شد. از آن پس تاریخ اسلام شاهد قیامهایی بود که از رستاخیز حسینی در کربلا مایه می گرفت، از جمله واقعه حره که سال بعد اتفاق افتاد، تا سرانجام به قیام ابومسلم خراسانی و انقراض سلسله ناپاک بنی امیه منتهی شد. مبارزه و انتقاد از رفتار خودخواهانه و غیر عادلانه خلفای بنی امیه و بنی عباس به صورتهای مختلف در مسلمانان .

بخصوص در شیعیان علی علیه السلام در طول تاریخ زنده شد و شیعه به عنوان عنصر مقاوم و مبارز که حامل پیام خون و شهادت بود در صحنه تاریخ معرفی گردید. گرچه شیعیان همیشه زجرها دیده و شکنجه ها بر خود هموار کرده اند، ولی همیشه این روحیه انقلابی را حتی تا امروز پس از چهارده قرن در خود حفظ کرده. امام سجاد همیشه پیام شهادت و مبارزه را در برابر ستمگران به زبان دعا و وعظ بیان می فرمود و با خواص شیعیان خود مانند ابو حمزه ثمالی و ابو خالد کابلی و... در تماس بود.

امام سجاد علیه السلام در قالب **شکایت و دعا** به تعلیم و تربیت و جبران انحرافات که در دین وارد شده میپردازد قسمتی از این دعاها به نام **صحیفه سجادیه** گردآوری شده که

آنرا **زبور آل محمد** هم میگویند در حقیقت این کتاب در لباس دعا تعلیم دهنده دین و اخلاق است و چگونگی ستایش خدا و معنای واقعی **صلوات** (بخصوص آل محمد) را تاکید و مطرح میسازد. در این دعاها وظائف والدین فرزند حقوق افراد شکیبائی در مقابل سختیها و معجزات علمی (ای خدائی که وزن تاریکی و نور سایه و هوا را میدانی؛ خدایا با قدرت خود آب آشامیدنی دشمنان را به بیماری و با بیامیز)

امام از سلاح دعا برای خنثی کردن حوادث گاهی استفاده میکرد آنقدر جاذبه دعا و کلمات بالا بود که محبوبیت خاصی بین مردم، بخصوص اهل سنت پیدا کرد و از طرفی کلیه مصیبتها و مشکلات زمان خود را به وسیله دعا بیان فرموده اند. زیرا اسلام و ارزشها دست خوش تحریف بنی امیه و امویان (افرادى چون، معاویه، یزید، ابن زیاد، مروان، عبدالملک و حجاج) شده بود.

امام بهترین بهره برداری از نهضت عاشورا را برای مبارزه با یزید و جانشینش کرد و همه جا خط سرخ تشیع را دنبال میکرد و با فرهنگ تقیه هم گاهی باعث حفظ تشیع میشد امام احساس گناه را بر مردم شعله ور کرد به طوری که بنیاد ۵ جنبش را باعث شد. ضمناً کوفه در این زمان وضعیت خاصی داشت و گوشه کنار گروه ها با خشونت بر صدد انتقام بودند و به طرز وحشتناکی افرادی که در کشتن حسین و یارانش دخالت داشتند مثله و قطعه قطعه میکردند.

قیام های زمان امام در پی روشنگری ها

جنبش توابین شیعیان معروف کوفه، برای جبران بی وفائی ها و به خونخواهی حسین قیام کرده و از امام سجاد میخواهند که به کوفه برگردد امام مخالفت کرده و امور مربوط به توابین و مختار را به محمد حنفیه که مورد اطمینانش بود، سپرد. البته گروهی با شیطننت و برنامه تصمیم داشتند بین امام و محمد اختلاف و جدائی بیاندازند ۶۵ هـ ق

جنبش مختار اولین سال حکومت عبدالملک، مختار قیام میکند، این قیام هم در نزد امام بیشتر عاطفی است، ولی با این حال، مختار زمانی که سر عبدالله زیاد را برای امام فرستاد، فرمود **جزی الله المختار خیرا** آنقدر انحراف در بین کوفیان بوجود آمده بود که امام را وادار کرد تا از موضعگیری و برقراری ارتباط مستقیم و حمایت کامل از مختار خودداری کند و چاره ای غیر از این نبود، مردم هم بین دو برادر یعنی محمد حنیفه و امام هم، مردد هستند، مدت زیادی هم نکشید که توسط زیریان سرکوب شدند ۶۷ هجری. امام ۴ نفر را برای ارتباط با قیام کنندگان انتخاب، یکی از آنها یحیی میباشد که حجاج او را دستگیر و میخواهد که به خاندان نبوت دشنام ولی در مقابل امتناع وی را با وضعیت بدی شکنجه و به قتل میرساند.

انقلاب مدینه (انقلابی علیه حکومت ستمگر) (امام این حرکت را چون ماهیت شیعی نداشت نصیحت کرده و عواقب بد آنرا پیش بینی میکند) عده زیادی در سرزمین **حره** توسط سپاه یزید کشته و بقیه که به قبر پیامبر پناه برده اند. امام برای جلوگیری از قتل عام مردم مداخله و در این جریان جان سالم میبرد و زمانی که با فرمانده سپاه یزید روبرو میشود به واسطه دعای مخصوصی که میخواند ترس بر فرمانده آشکار شده و تقاضای امام را مبنی بر آزاد گذاشتن حدود چهار صد نفر پناهنده را که به او متوسل شده اند می پذیرد. بعد از یزید، پسرش **معاویه صغری** بالای منبر پدر رفته، پدر و جدش معاویه را اظهار تنفر و لعنت میکند و خلافت را حق امام سجاد میداند و خلافت را رها کرده کمتر از چهل روز زنده نبود. بدین گونه خلافت بنی امیه حکومت به دو نفر واگذار میشود یکی عبدالله بن زبیر که با یزید بیعت نکرده بود و خلافت حجاز یمن و عراق را به عهده میگیرد و دیگری مروان که بر شام و مصر مسلط میشود. مدت خلافت ایشان هم کمتر از ۹ ماه بود و دائم در جنگ با ابن زبیر بود و از دنیا میروید و فرصتی نداشت که با امام روبرو شود. پس از مروان پسرش عبدالملک خونخوار که ۲۱ سال حکومت کرد و بسیاری از شیعیان را کشت و حجاج بن یوسف ظالم را به حاکمیت عراق فرستاد و میگویند حدود ۱۲۰ هزار از شیعیان را کشت.

بخش ۱۰: ترغیب و تشویق به مبارزه جهاد و شهادت

بی شک سخنان بیدارگرانه امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب سلام الله علیها در عصر اسارت، وجدانهای خفته امت اسلام را بیدار ساخت و انگیزه های انتقام خواهی و خونخواهی از شهیدان کربلا را در نهاد آنان بارور ساخت تا قیامهای خونخواهان کوفی در قالب جنبش **تواین** و سپس **قیام مختار** شکل گرفت (همانگونه که بیان شد) هر چند با توجه به شرایط حساس و بحرانی و خفقان شگفت آن عصر، امام سجاد علیه السلام در هنگام ظهور آن نهضتها بیان صریحی نداشت ولی نقش سخنرانیهای امام در کوفه و شام و موضع گیریهای پنهانی امام علیه السلام را نباید نادیده گرفت.

آن امام بزرگوار در فرازی از صحیفه سجادیه که از گنجینه های بزرگ معارف و عرفان است و از او به یادگار مانده، به درگاه خدا چنین عرض می کند: خدایا! به من دست و نیروی ده تا بتوانم بر کسانی که به من ستم می کنند پیروز شوم و زبانی عنایت فرما تا در مقام احتجاج و استدلال بر مخالف چیره شوم و اندیشه ای ده تا نیرنگ فکری دشمن را درهم شکنم و دست ستمگران را از تعدی و تجاوز کوتاه سازم.

الف. بیداری وجدان و پیام رسانی کربلا وی در کوفه و شام، در حضور عبیدالله بن زیاد و یزید، با پاسخهای صریح و سخنرانی عمومی و افشاگرانه و پرده برداری از جنایتها و ددمنشیهای امویان و معرفی خاندان عصمت و بیان حقانیت راه و مرام امام حسین علیه السلام و ارشاد و هدایت مردم گمراه و فریب خورده، به بیداری وجدان عمومی پرداخت. اگر خطبه های حضرت در کوفه، شام، مدینه و مراکز دیگر نبود، به یقین دشمن قضیه کربلا را تحریف می کرد و اثری از آن باقی نمی گذاشت، ولی خطبه های حضرت و سخنان آتشین زینب کبری علیها سلام بود که در شام کاری کرد که یزید اظهار ندامت کند و در مسجد دمشق مردم از اطراف یزید متفرق شوند.

ب. بهره‌گیری از اصل تقیه حضرت پیام نهضت خونبار کربلا را از کوفه تا شام و مسجد دمشق و از آنجا به مدینه رساند و سپس در یک اختناق کامل و در حال تقیه شدید، دردهای اجتماعی را در قالب **دعا و مناجات** و تعمیق آگاهی‌های سیاسی بیان کرد. اساساً همین تقیه (در موارد لزوم) است که باعث حفظ شیعه در آن شرایط می‌شد؛ چیزی که خوارج با آن شدتی که داشتند، از آن بی‌بهره بودند؛ به همین دلیل، ضربه‌های بسیار اساسی و کاری خوردند.

در روایت آمده که شخصی از امام سؤال کرد: چگونه روزگار می‌گذرانید؟ امام فرمود: روزگار را به گونه‌ای می‌گذرانیم که در میان قوم خویش چون بنی‌اسرائیل در میان آل‌فرعون هستیم؛ فرزندان ما را می‌کشند و زنان را به کنیزی می‌برند، مردمان با دشنام دادن به بزرگ ما، به دشمنان ما تقرب می‌جویند... (قریش) حق ما را گرفته و هیچ حقی برای ما نمی‌شناسند.. امام علیه‌السلام به گونه‌ای سخن می‌گفت که می‌خواست دیگران که در آن نزدیکی بودند، سخنان او را بشنوند (تاریخ سیاسی اسلام ج ۳ ص ۲۵۰۲)

ج. احیای عاشورا ارشاد و تبیین معارف در این وقت که جامعه اسلامی دچار انحراف شده، روحیه رفاه‌طلبی بر آن غلبه کرده و فساد سیاسی، اخلاقی و اجتماعی آن را دربرگرفته بود و از نظر سیاسی هیچ روزنه‌ای برای تنفس وجود نداشت، با توجه به وضعیت زمان و اختناق حاکم در آن دوران، اقدام به یک سلسله برنامه‌های ارشادی و فرهنگی و مبارزات غیرمستقیم نمود، بدون آنکه حساسیت حکومتها را برانگیزد و فعالیت‌هایی انجام داد که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

۱- زنده نگه داشتن یاد و خاطره عاشورا و رساندن پیام آن به مردم آن زمان

۲- پند و ارشاد امت

۳- تبیین معارف از طریق دعا و مناجات.

در این وقت که جامعه اسلامی دچار انحراف، روحیه رفاه‌طلبی بر آن غلبه کرده و فساد سیاسی، اخلاقی و اجتماعی آن را دربرگرفته بود و از نظر سیاسی هیچ روزنه‌ای

برای تنفس وجود نداشت، امام سجاد علیه السلام توانست از **دعا** برای بیان عقاید حقه خود بهره گیرد. اگرچه ظاهراً مقصود اصلی در این دعاها همان **معرفت الهی و عبادت** بود اما با توجه به تعابیری که وجود دارد، مردم می توانستند با مفاهیم سیاسی مورد نظر امام علیه السلام آشنا شوند. (صحیفه سجادیه دعای ۸۴)

د. عدم همکاری امام سجاد با عبدالله بن زبیر همزمان با قیام امام حسین علیه السلام و عدم بیعت آن حضرت با یزید، عبدالله بن زبیر نیز بیعت نکرد و به مکه پناهنده شد و سر به شورش برداشت، لکن امام سجاد علیه السلام با او همکاری نکردند؛ زیرا او فردی جاه طلب و ظاهرالصلاح بود و پس از شهادت حضرت حسین علیه السلام خود را خلیفه خواند.

او در برپایی فتنه «جمل» نقش مهمی داشت و در دوران فعالیت در مکه، صلوات بر پیامبر را از آغاز خطبه حذف کرد و از او سؤال کردند، گفت: پیامبر خویشاوندان بدی دارد که هنگام بردن نام او، گردن خویش را بر می افرازند. (تاریخ یعقوبی، ابن واضح، ج ۳، ص ۸ و سیره پیشوایان، ص ۷۵۲)

ه. فعالیت های فرهنگی امام سجاد علیه السلام امام سجاد علیه السلام در عصر عاشورا و پس از شهادت پدرش حسین بن علی علیه السلام به مقام امامت نایل آمد آن حضرت علیه السلام از آن پس تا زمان شهادت، در مدت ۳۴ سال حضوری ویژه داشت که با دوره های سه امام پیش از خود متفاوت بود. برای تجزیه و تحلیل مواضع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی هریک از امامان، شناخت و آگاهی از شرایط و مقتضیات عصر آنان ضروری است؛ چه اینکه بدون این شناخت، تجزیه و تحلیل مواضع و خط مشی آن نمی تواند بایسته و مطابق واقع باشد.

ناکامی کسانی که نمی توانند میان جنگ و صلح، قیام و سکوت و انتقاد و تقیه امامان علیه السلام رابطه ای مستحکم و منطقی جستجو کنند، معلول بی توجهی به واقعیت ها و

عینیت‌هایی است که نقش تعیین کننده‌ای در خط مشی سیاسی و اجتماعی رهبران دارد. در صورتی که زمینه‌ها شناخته شود، تعارضی در برنامه امامان معصوم علیهم السلام دیده نخواهد شد.

نقش انقلابی امام سجاد علیه السلام در احیای اقلیت شیعه در واپسین روز واقعه کربلا، شیعیان در بدترین شرایط، از لحاظ کمی و کیفی و نیز موقعیت سیاسی و اعتقادی، قرار گرفتند، کوفه که مرکز گرایش‌های شیعی بود، تبدیل به مرکزی جهت سرکوبی شیعه شد، شیعیان واقعی امام حسین علیه السلام که در مدینه و مکه بوده و یا موفق شده بودند که از کوفه به او ملحق شوند، در کربلا به شهادت رسیدند. گرچه بسیاری هنوز در کوفه بودند، اما تحت شرایط سختی که ابن زیاد در کوفه به وجود آورده بود، جرأت ابراز وجود نداشتند، کربلا از نظر روحی شکست بزرگی برای شیعه بود و به ظاهر این گونه مطرح شد که دیگر شیعیان نمی‌توانند سر برآورند.

تعدادی از اهل بیت و در رأس آن‌ها امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند و تنها یک نفر از فرزندان ذکور امام حسین علیه السلام، از نسل فاطمه علیها سلام، باقی مانده بود. زندگی امام سجاد علیه السلام در مدینه و دور بودن از عراق فرصت هدایت جریان‌های شیعی کوفه را از امام گرفته بود، در چنین شرایطی که تصور نابودی اساس تشیع وجود داشت، امام سجاد علیه السلام می‌بایست کار را از صفر شروع کند، مردم را به سمت اهل بیت بکشانند، امام در این راه موفقیت زیادی کسب کرد. امام سجاد علیه السلام توانست شیعه را حیاتی نو بخشد و زمینه را برای فعالیت‌های آینده امام باقر و صادق علیهما السلام فراهم کند. تاریخ گواه است که امام سجاد علیه السلام در طول ۳۴ سال فعالیت امامتی خود، شیعه را از یکی از سخت‌ترین دوران‌های حیات خویش عبور داد،

دورانی که جز سرکوبی شیعه به وسیله زیریان و امویان نشان روشنی ندارد. آری دوره‌ای که امام سجاد علیه السلام در آن زندگی می‌کرد، دورانی بود که همه ارزش‌های دینی

دستخوش تحریف و تغییر امویان قرار گرفته و مردم یکی از مهم‌ترین شهرهای مذهبی (مدینه)، می‌بایست به عنوان برده یزید با او بیعت کنند، احکام اسلامی بازیچه دست افرادی چون ابن زیاد، حجاج و عبدالملک بن مروان بود. حجاج، عبدالملک را مهم‌تر و برتر از رسول الله صلی الله علیه و آله می‌شمرد! و برخلاف نصوص دینی از مسلمانان جزیه می‌گرفت و با اندک تهمت و افتزایی مردم را به دست جلادان می‌سپرد.

در سایه چنین حکومتی آشکار است که تربیت دینی مردم تا چه اندازه تنزل کرده و ارزش‌های جاهلی چگونه احیا خواهد شده است، امام سجاد علیه السلام در این شرایط، انسانی اهل عبادت بود که مهم‌ترین تأثیر اجتماعیش در ایجاد پیوند مردم با خدا به وسیله دعا بود. شخصیتی که همه مردم تحت تأثیر روحیات و شیفته مرام و روش او بودند، بسیاری از طالبان علم راوی احادیث او بودند و از سرچشمه پرفیض او که برگرفته از علوم پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام بود، بهره می‌جستند.

امام سجاد علیه السلام در مدت سی و پنج سال پاسدار شیعه بود. مورخین معتقدند که تدبیر امام سجاد علیه السلام مدینه را و بسیاری از شیعیان را از دست کسانی چون یزید و عبدالملک مروان نجات داد. در زمان معاویه و آن جنایاتش پرورش پیدا کرده. معاویه را با کشتارهای دسته جمعی شیعیان، با اشاعه سبّ امیرالمؤمنین در خطبه‌ها و بعد از نمازها دیده است. بعداً حماسه کربلا و اسارت، که هر روزی از آن چند بار مرگ است، مجلس ابن زیاد و مجلس یزید را با اهل بیت پدرش پشت سر نهاد. قضیه حرّه که ننگی است بر دامن مسلمانان را مشاهده کرد.

یزید سال دوم سلطنت، شخصی را با پنج هزار لشگر به مدینه فرستاد و دستور قتل عام داد و سه روز مدینه را برای لشگریان خود مباح اعلام نمود. او شاهد قضیه عبدالله بن زبیر است، که همه بنی‌هاشم و من جمله محمد بن حنفیه را در شعب ابی طالب جمع نمود که بسوزاند و چون دشمن رسید موفق نشد. شاهد مروان بن حکم

بود که دشمن سرسخت اهل بیت بود. شاهد حکومت عبدالملک مروان با فرماندارش حجاج بن یوسف ثقفی است. شاهد زندان حجاج بن یوسف است که در میان بیابانی، پنجاه هزار زندانی در آن زندان بود و خوراک آنها دو قرصه نان بود که بیشتر آن خاکستر بود. شاهد کشتار بیشتر از صد هزار نفر بود به جرم دوستی با اهل بیت. پنجاه و هفت سال در این دنیا زندگی کرد ولی هر روز از آن برای آن بزرگوار قتلگاهی بود.

قیام برای اصلاح احوال جامعه توصیه های خاص و کاملاً جهت دار امام به شیعیان که مانند آن را نمی توان در سخنان آن حضرت با عامه مردم و یا در سخن با عالمان درباری دید، مانند توصیه به دوری از دستگاه ظلم. و پرهیز از گرفتار شدن در دام هواهای نفس یا مبتلا گشتن به عافیت طلبی و از دست دادن روحیه جهاد و مقاومت، فراخواندن به تبری از حکومت ظلم و پیروی از امام حق و دعوت به تشکیلات منسجم حول محور امام از توصیه هایی است که امام آنها را به شیعیان گوشزد می فرمود

در مجموعه فعالیت های امام برای اصلاح احوال جامعه، برخورد با فرهنگ عمومی مردم و تلاش برای زنده کردن روح اسلام جایگاه پررنگی دارد. بزرگترین نقش امام سجاد علیه السلام این است که تفکر اصیل اسلامی یعنی توحید، نبوت، مقام معنوی انسان، ارتباط انسان با خدا و بقیه چیزها را تدوین کرده است.

مردمی که از دینداری دور افتاده، غرق در مادیات شده اند محتاج شنیدن معارف ناب اسلامی اند. توصیه به دوری از دستگاه ظلم و پرهیز از گرفتار شدن در دام هواهای نفس یا مبتلا گشتن به عافیت طلبی و از دست دادن روحیه جهاد و مقاومت، فراخواندن به تبری از حکومت ظلم و پیروی از امام حق و دعوت به تشکیلات منسجم حول محور امام از توصیه هایی است که امام آنها را به شیعیان می فرمود

نجات جامعه ای رو به انحطاط کنترل اوضاع جامعه بعد از رحلت رسول مکرم در

دست حاکمانی قرار گرفت که هرگز دغدغه دین نداشتند. به خصوص از زمان حکومت معاویه به بعد، فساد حکام به عالمان و از آنجا به مردم سرایت کرد. از بس تعلیم دین و تعلیم ایمان و تفسیر آیات و بیان حقایق... مهجور شد مردم از لحاظ اعتقاد و مایه های ایمانی به شدت پوچ و توخالی شده بودند. مردم آنچنان سرگرم امور دنیایی بودند که معنویت و ارتباط عمیق با خداوند از ذهن ها پاک شده بود

در بازه زمانی سال ۵۰ تا ۱۱۰ هجری بزرگترین خواننده ها، نوازنده ها و عیاشهای دنیای اسلام اهالی مکه و مدینه بودند! مطالعه احوال و وقایع نقل شده در مورد عمر بن ابی ربیعہ مخزومی از شاعران عربان سازی آن دوران اطلاعات تاسف باری در مورد اوضاع جامعه اسلامی ارائه می دهد. ماجرای ملاقات عمر بن ابی ربیعہ با دوست دیرینش در ایام حج و حسرتی در دل دوستش باقی است از همنیشینی با زنی زیبا رو! همچنین خزانه الادب و لب لباب که در آن ماجرای گروهی از شعرا را نقل می کند که عازم حج (!) شده، در راه اشعار باطل و هرزه یکدیگر و ماجراهای پشت پرده اش را به رخ هم می کشند! نکته قابل توجه این است که عمر بن ابی ربیعہ از اشراف، محترمین و بزرگان مکه به شمار می رفت در حالی که شاعری هرزه و فردی مشهور به زنبارگی بوده است! (لسان العرب/ج/۸/ص ۳۸۹)

آنگاه که خبر مرگ این فرد فاسد به مدینه رسید، در مدینه عزای عمومی اعلام شده، مردم در این غصه گریه کردند! نقل شده کنیزی از این غصه به شدت گریان بود. به او گفتند غمگین نباش که جوانی از نسل عثمان پیدا شده که مانند عمر بن ربیعہ خوش ذوق و غزل سرا و اهل شعرگفتن درباره زنان است. کنیز شاد شد و گفت: سپاس خدایی را که حرمش را خالی نگذاشت از جوانمردی که زینت بخش آن باشد و با اهلش انس گیرد و زیبایی زناش را بگوید!

امام سجاد برای هدایت چنین جامعه ای بسیار زیرکانه عمل کرده، از راه موعظه و دعا وارد شد تا معنویت ضعیف شده در جامعه را آرام آرام زنده کند. موعظه مردم و

توجه دادنشان به جایگاه والای انسان و یادآوری آخرت در صحبت ها و کلمات آن حضرت و همچنین دعا‌های فراوانی که از ایشان صادر شده بسیار واضح دیده می شود.

صحیفه سجادیه، مناجات های خمس عشر، رساله حقوق (این رساله که نوشته ای از امام حقوقی است که برگردن انسان است مانند حقوق تک تک اعضای بدن انسان، حقوق هر یک از عبادات، حقوق زیر دستان انسان و بالا دستان او بر او، حقوق خویشان و...) و موعظه های آن حضرت برخی از مواردی است که در جهت تغییر فضای دنیایی حاکم بر مردم می توان شمارد.

وضعیت بعد از عاشورا در میان شیعیان و معتقدان به خط امامت، وضعیت عجیبی بود وحشی گری مزدوران اموی و کاری که با خاندان پیغمبر چه در کربلا و چه در کوفه و چه در شام انجام دادند، همه مردم علاقه مند به خط امامت را مرعوب کرد. زُبدگان از اصحاب امام حسین علیه السلام در ماجرای عاشورا و یا در ماجرای توّابین به شهادت رسیدند، اما آن کسانی که باقی مانده بودند آنقدر جرأت و شهامت که اجازه بدهد در مقابل قدرت سلطه جبار یزید و سپس مروان بتوانند حرف حق خودشان را بزنند نداشتند. یک جمع مؤمن اما پراکنده، بی تشکیلات، مرعوب و درحقیقت از راه امامت عملاً منصرف شده، این میراثی بود که از جمع شیعه برای امام سجاد باقی ماند. اختناق زیاد، نیروی کمک بسیار ضعیف و امام سجاد علیه السلام باید برای حفظ جریان اسلام اصیل و مکتبی و واقعی، دست به یک مبارز های بزند و این پراکنده ها را جمع بکند و آنها را به حکومت علوی یعنی حکومت اسلامی واقعی، نزدیک کند. با این شرایط، امام سجاد سی و چهار سال عمل کرد. اولین بخش افتخارآمیز زندگی امام چهارم بخش اسارت اوست. البته امام چهارم دو مرتبه اسیر شده است و دو مرتبه با غل و زنجیر به شام برده شده است بار اول از کربلا بود و بار دوم از مدینه در زمان عبدالملک بن مروان.

امام سجاد در این باری که از کربلا با کاروان اسیران حسینی به شام برده شد مجسمه قرآن و اسلام بود. از لحظه ای که شهدا به روی خاک غلتیدند حماسه علی بن الحسین علیه السلام شروع شد. دخترهای خردسال، بچه های کوچک، زنهای بی پناه، دور امام سجاد علیه السلام را گرفتند در آن کاروانی که مردی در آن وجود ندارد و امام سجاد علیه السلام این همه را رهبری کرد اینها را جمع کرد و در طول راه تا وقتی به شام رسیدند نگذاشت که این جمعی که با پیوند ایمان به یکدیگر مرتبط هستند دچار تردید و تزلزل بشوند

وارد کوفه شدند عبیدالله بن زیاد دستور داده بود که همه مردهای این خانواده را به قتل برسانند، دید مردی در میان کاروان اسیران هست، پرسید تو که هستی؟ گفت من علی بن الحسینم. امام را تهدید به قتل کرد، اینجا اولین بروز جلوة امامت و معنویت و رهبری آشکار شد **أَبِالْقَتْلِ تَهْدِدُنِي** آیا ما را به کشتن تهدید می کنی؟ درحالی که ما کرامتیمان به شهادت است، ما گذشته شدن در راه خدا را افتخار می دانیم، از مرگ نمی ترسیم دستگاه عبیدالله زیاد در مقابل این صلابت، عقب نشست.

در ماجرای شام بعد از آنی که روزهای متوالی، امام سجاد را با همه اسیران در وضع ناهنجار و نابسامانی نگه داشتند، یک وضع کاملاً اسارت بار، بعد یزید به نظرش رسید. امام سجاد بالای منبر رفت و فلسفه امامت و ماجرای شهادت و جریان طاغوتی حکومت اموی را در مرکز این حکومت برملا کرد کاری کرد که مردم شام شوریدند،

یعنی امام سجاد علیه السلام این شخصیت عظیمی است که در مقابل عبیدالله زیاد، در مقابل انبوه جمعیت فریب خورده شام، در دستگاه اموی، در مقابل مأمورین یزید، نمی ترسد، حرف حق را می زند، روشنگری می کند. اینچنین نیست که برای او زندگی، مایه و مقداری داشته باشد. امام سجاد در حال اسارت و بیماری، همانند قهرمانی بزرگ با گفتار و رفتارش، در این فصل، حماسه می آفریند در این دوران، امام وضعیتی

به کلی متفاوت دارد با آنچه که در دوران اصلی زندگی او مشاهده خواهید کرد. در آن دوران اصلی، بنای امام بر کار زیربنایی ملایم، حساب شده و آرام است؛ که گاهی حتی ایجاب می کند با عبدالملک بن مروان هم در مجلس بنشیند و با او رفتاری معمولی و ملایم داشته باشد. اما در این فصل امام را به صورت کلی انقلابی پرخروشی می بینید که کمترین سخنی را تحمل نمی کند، و در برابر چشم همه، پاسخهای دندان شکن به دشمنان مقتدر خود می دهد

در کوفه، در مقابل عبیدالله بن زیاد، در بازار کوفه همصدا و همزمان با عمه اش زینب و با خواهرش سکینه سخنرانی می کند و مردم را تحریک مینماید و حقایق را افشا می کند

در شام، چه در مجلس یزید و چه در مسجد در برابر انبوه جمعیت، حقایق را با روشنترین بیان برملا میکند و این گفتارها و خطبه ها متضمن حقانیت اهل بیت برای خلافت، و افشای جنایتهای دستگاه حاکم موجود، و هشدار تلخ و زننده به آن مردم غافل و ناآگاه است. (این وضعیت امام سجاد بود در دوران حماسه ساز اسارت)

این سؤال وجود دارد که چرا امام سجاد علیه السلام در دوران پس از اسارت بنا را بر ملایمت و نرمش می گذارد و مایل است که تقیه کند و پوششی از دعا و کارهای ملایم بر روی حرکات انقلابی و تند بگذارد، و در دوران اسارت بدان سان به کارهای تند و پرخاشگرانه و آشکار دست بزند؟ پاسخ این است که این فصل، فصلی استثنائی بود اینجا امام سجاد علیه السلام جز آنکه امام است، و باید زمینه کار آینده را برای حکومت الهی و اسلامی فراهم کند، زبان گویایی برای خونهای ریخته شده عاشورا است .

امام سجاد در اینجا در حقیقت خودش نیست، بلکه زبان خاموش حسین علیه السلام باید در سیمای این جوان انقلابی در شام و در کوفه تجلی کند. اگر آنجا امام سجاد علیه السلام، اینچنین تند و بزنده و تیز و صریح مسائل را بیان نکند، در حقیقت زمین های

برای کار آینده او باقی نمی ماند، چون زمینه کار آینده او، خون جوشان حسین بن علی علیه السلام بود، چنانکه زمینه برای همه قیامهای تشیع در طول تاریخ، خون جوشان حسین بن علی علیه السلام است. نخست باید به مردم هشدار بدهد، سپس در پرتو این هشدار بتواند مخالفت‌های اصولی، عمیق، متین و دراز مدت خود را آغاز کند. و این هشدار جز با این زبان تند و تیز امکان پذیر نیست.

نقش امام سجاد علیه السلام در این سفر، نقش حضرت زینب علیها السلام بود، یعنی پیام آور انقلاب حسین بن علی علیه السلام. اگر مردم بدانند که حسین کشته شد و چرا کشته شد و چگونه کشته شد، آینده اسلام و آینده دعوت اهل بیت به نوعی خواهد بود و اگر ندانند نوع دیگری. بنابراین برای آگاهی و گسترش این شناخت در سطح جامعه، باید همه سرمایه ها را به کار انداخت و تا هر جا ممکن است این کار را انجام داد لذا امام سجاد علیه السلام مانند سکینه، مانند فاطمة صغری، مانند خود زینب علیها السلام، و مانند تک تک اسیران هرکسی به قدر توان خویش یک پیام آور است. همه این نیروها باید گرد هم آیند تا بتوانند خون جوشان به غربت ریخته شده امام حسین علیه السلام را به تمامی مناطق بزرگ اسلامی ببرند، یعنی از کربلا شروع کرده به مدینه برسانند

هنگامی که امام سجاد علیه السلام وارد مدینه شدند، در برابر زبان و چشم و چهره جستجوگر و پرسنده مردم، باید حقایق را بیان کنند، و این اولین اقدام است، لذا این فصل کوتاه از زندگی امام سجاد، فصلی استثنائی است. فصل بعدی هنگامی آغاز میشود که امام سجاد علیه السلام در مدینه به عنوان شهروند محترم، مشغول زندگی میشود، و کارش را از خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و حرم او آغاز میکند.

معصومین علیهم السلام و اقتضائات زمانی و مکانی روند مبارزات ائمه‌ی معصومین علیهم السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، همواره تابع شرایط و زمینه‌های موجود بوده است. در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله حکومت‌های بسیاری در اطراف جغرافیای اسلام و

همچنین تشکیلات قبیلگی، قومی و فرهنگی در مکه و مدینه وجود داشت که بدون ساختاری نظام‌مند و هدفمند، نه مبارزه برای تحقق اسلام در جامعه ممکن بود و نه کنترل اجتماعی و رشد شاخصه‌های فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مقدور می‌نمود. به همین خاطر پیامبر گرامی حکومت اسلامی را در مدینه برقرار کردند.

پس از رحلت پیامبر، امیرالمؤمنین علیه السلام در آغاز آن فرایند مجعول‌گزینش خلیفه‌ی پس از پیامبر، ابتدا موضع‌گیری کردند و پس از اثبات مخالفتشان با آن انحراف حکومتی، موضع سکوت و صبر و انتظار و حمایت از اساس نظام اسلامی پیشه ساختند.

البته امام علی پس از بازگشت خلافت به ایشان، به شدت با خط نفاق و انحراف و فتنه مبارزه کرد، ولی با وقوع جریان‌های مختلف ولایت‌ستیزی به‌ویژه در دوران حکومت امیرالمؤمنین و به بن‌بست کشاندن آن توسط گروه‌های قاسطین، ناکثین، مارقین و ساکتین، آسیب‌های جدی بر نظام علوی وارد آمد.

پس از واقعه‌ی کربلا، جریان ولایت‌ستیزی فرهنگی، سیاسی و نظامی شکل گرفت که همگی در کنار گذاری خط ولایت اهداف مشترکی داشتند. به همین جهت امام سجاد علیه السلام در قالب دعا به مخاطبان‌شان بصیرت می‌دادند و با اتخاذ سیاست صبر و انتظار به بازسازی جبهه‌ی ولایت‌مدار می‌پرداختند.

امام مجتبی علیه السلام نیز در آغاز، همین راه را ادامه دادند، ولی با جوسازی‌های سیاسی و فریب خوردن خودی‌ها از دشمنان و موضع‌گیری ساکتین و ایجاد ناامنی‌های امنیتی توسط سران فتنه‌ی اموی، حضرت برای حفظ اساس اسلام و مکتب اهل بیت علیهم السلام به یک طراحی سیاسی نجات‌بخش متوسل شدند و با واگذاری مشروط آن موافقت کردند. در ادامه امام حسین علیه السلام با حاکمیت یزید وارد مبارزه‌ی سختی شدند.

وقوع جریان کربلا و نهضت عاشورا و شهادت حضرت و یاران‌شان و به اسارت‌بردن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، جبهه‌ی ولایت‌مدار را در یک محدوده‌ی بسیار خفقان‌آور سیاسی قرار داد. بنابراین همواره موضع‌گیری‌های ائمه علیهم‌السلام بستگی به شرایط محیط، شیوه‌ی دشمنی دشمنان و توان مجاهدت دوستان دارد و شیوه‌ی صبر و انتظار، بازسازی و تربیت نیروهای مورد نیاز و حمایت از نهضت‌های شیعیان و گسترش سازمان‌یافته‌ی فرهنگ ولایی در قالب‌های مناسب شرایط زمان، شیوه‌ی معصومان پس از امام سجاد علیه‌السلام گشت

پس از واقعه‌ی کربلا، جریان ولایت‌ستیز فرهنگی، سیاسی و نظامی شکل گرفت که همگی در کنارگذاری خط ولایت اهداف مشترکی داشتند. جریان امویان سفیانی، امویان مروانی و آل زیر چنان سرزمین‌های اسلامی را دچار انحطاط و انحراف کرده بودند که ایمان و تقوا و معنویت، عدالت و ولایت به کلی از جامعه رخت بر بسته بود و تمامی حرکت‌های اسلام‌خواهی، ولایت‌مداری، عدالت‌گستری و استکبارستیزی سرکوب می‌شد. نمونه‌ی آن، واقعه‌ی **حُرّه** و آن جنایات بی‌شمار است. به همین جهت امام سجاد علیه‌السلام در قالب دعا به مخاطبان‌شان بصیرت می‌دادند و با اتخاذ سیاست صبر و انتظار به بازسازی جبهه‌ی ولایت‌مدار می‌پرداختند.

امام سجاد علیه‌السلام در غربت غریبانه‌شان، باید احیای اسلام راستین را طراحی می‌کردند. ایشان به خاطر فضای عذاب‌آور حاکم باید در قالب‌هایی بدون تحریک سردمداران جبهه‌ی ولایت‌ستیزی، مفاد اسلام ناب محمدی ص را در ابعاد مختلف بیان می‌کردند. آن حضرت در مدینه و کوفه بیش از بیست نفر صحابی نداشتند و لذا غیر از عرضه‌ی دین و مقابله با دشمنان و بازسازی جبهه‌ی ولایت‌مدار به عنوان یک سیاست راهبردی، راهی نمانده بود.

به همین جهت **صحیفه‌ی سجادیّه** هم که در ۵۳ دعای آن، مطالب بسیار عمیق معرفتی، رفتاری، اخلاقی، خانوادگی، سیاسی و نظامی موجود است.

دو نسخه بیشتر نبود و سال‌ها در دست خاندان رسول‌الله صلی الله علیه و آله پنهان بود. در پرتو و اسازی جمله‌ی ولایت‌مدار توسط امام سجاد علیه السلام، نهضت علمی امام باقر و امام صادق علیهما السلام شکل گرفت و قیام‌های متعدد زید بن علی و یحیی بن زید در سرزمین‌های اسلامی به وقوع پیوست که سقوط نظام پلید اموی از آثار آن بود.

شرایط اجتماعی و سیاسی پس از حادثه کربلا هنگامی که حادثه عاشورا رخ داد، در سراسر عالم اسلام تا آنجایی که خبر رسید، به خصوص در حجاز و عراق، حالت رعب و وحشتی میان شیعیان و طرفداران ائمه به وجود آمد. زیرا احساس شد که حکومت یزید تا آن حد هم آماده است که حکومت خود را تحکیم کند، یعنی تا حد کشتن حسین بن علی علیه السلام که فرزند پیامبر و در همه جهان اسلام به عظمت اعتبار و قداست شناخته شده بود. و این رعب که آثارش در کوفه و مدینه نمایان بود. پس از گذشت زمانی با چند حادثه دیگر کامل شد که یکی از آن حوادث، حادثه حرّه بود و اختناق شدیدی در منطقه نفوذ اهل بیت، یعنی حجاز به ویژه مدینه و همچنین عراق به ویژه کوفه به وجود آمد. ارتباطات، ضعیف شد و کسانی که طرفدار ائمه بودند و مخالفان بالقوه دستگاه خلافت بنی امیه به شمار می آمدند، در حال ضعف و تردید به سر می بردند.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که آن حضرت وقتی درباره اوضاع ائمه قبل از خودشان صحبت می کردند، فرمودند **ارتد الناس بعد الحسین إلا ثلاثة** (بحارالانوار ج ۴۵ ص ۱۱۸)

مردم پس از امام حسین علیه السلام مُرتد شدند مگر سه نفر و در روایتی هست پنج نفر و بعضی روایات هفت نفر هم ذکر کرده اند. و فرمود **ما بمکه و المدینه عشرون رج** **یحبنا** در همه مکه و مدینه بیست نفر نیستند که ما را دوست می دارند. این دو حدیث را از این باب که وضع کلی جهان اسلام نسبت به ائمه و طرفداران ائمه روشن شود. یعنی این خفقانی که به وجود آمد یک چنین حالتی را به وجود آورد که

طرفداران ائمه متفرق، پراکنده، مأیوس و مرعوب بودند و امکان یک حرکت جمعی برای آنها نبود. البته در همان روایت امام صادق علیه السلام **ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ لِحِقُوا وَ كَثُرُوا** (بحارالانوار ج ۴۶ ص ۱۴۴) مردم تدریجاً ملحق شدند و زیاد شدند. بعد از حادثه شهادت امام حسین علیه السلام مقصداری مردم مرعوب شدند، لکن آنچنان ترسی نبود که به کلی نظام تشکیلات پیروان اهل بیت را به هم بریزد. دلیلش هم این است که ما میبینیم حتی در همان هنگامیکه اسرای کربلا را به کوفه آوردند، حرکاتی مشاهده می شود که این حرکات حاکی از وجود تشکیلات شیعه است.

در همان روزهایی که خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در کوفه بودند، در یکی از شبها، در محلی که آنها زندانی بودند سنگی فرود میآید. سنگ را بر می دارند میبینند کاغذی به آن بسته است. در آن کاغذ نوشته شده بود: حاکم کوفه شخصی را پیش یزید در شام فرستاده که درباره وضعیت و سرنوشت شما از او کسب تکلیف کند. اگر تا فردا شب، مثلاً صدای تکبیر شنیدید، بدانید که شما در همین جا کشته خواهید شد و اگر نشنیدید بدانید که وضع بهتر خواهد شد (ابن اثیر در تاریخش الکامل)

ما هنگامی که این داستان را میشنویم به خوبی درک میکنیم که یک نفر از دوستان و اعضای این تشکیلات در داخل دستگاه حاکم ابن زیاد حضور دارد و قضایا را میداند و به زندان دسترسی دارد و اطلاع دارد که برای زندانیها چه ترتیباتی و چه پیشبینی هایی شده و میتواند خبر را با صدای تکبیر به اهل بیت برساند و با این شدت عمل که بوجود آمده بود، چنین چیزهایی نیز دیده می شد. نمونه دیگر عبدالله بن عَفِيفِ اَزْدِيِّ که مرد نابینایی است؛ در همان مراحل اولیه ورود اسرا به کوفه از خود عکس العمل نشان میدهد که منجر به شهادتش میشود، و از این قبیل افراد چه در شام و چه در کوفه پیدا میشدند که هنگام برخورد با اسرا نسبت به آنها اظهار علاقه و ارادت میکردند یا گریه می کردند یا همدیگر را ملامت می کردند. و چنین حوادثی در مجلس

یزید و در مجلس ابن زیاد نیز پیش آمده است. بنابراین با اینکه ارباب شدیدی در اثر این جریان پیش آمده بود، اما آنچنان نبود که بکلی نظام کار دوستان اهل بیت را از هم بپاشد و آنها را دچار پراکندگی و ضعف بنماید، لکن بعد از گذشت مدتی حوادث دیگری پیش آمد که این حوادث اختناق را بیشتر کرد. در طول دوران این چند سال قبل از آنکه آن حادثه مهم و کوبنده بوجود بیاید شیعیان به ترتیب دادن کارهایشان و بازگرداندن انسجام قبلی خودشان دست می زنند.

در اینجا طبری چنین نقل می کند **فَلَمْ يَزَلِ الْقَوْمُ فِي جَمْعِ آلِهِ الْحَرْبِ وَالْإِسْتِعْدَادِ لِلْقِتَالِ** یعنی آن مردم مقصود شیعیان است ابزار جنگ جمع می کردند و خودشان را برای جنگ آماده می کردند، و پنهانی مردم را از شیعه و غیرشیعه به خونخواهی حسین بن علی علیه السلام دعوت میکردند و گروه گروه مردم، به آنها پاسخ مثبت میدادند. و این وضعیت همچنان ادامه داشت تا یزید از دنیا رفت.

بنابراین می بینیم با اینکه فشار و اختناق زیاد بود، در عین حال این حرکات هم انجام میگرفت شیعیان پس از شهادت حسین علیه السلام مانند یک تشکیلات منظمی درآمدند که اعتقادات و روابط سیاسی، آنان را به یکدیگر پیوند میداد و دارای اجتماعات و رهبرانی بودند و همچنین دارای نیروهای نظامی بودند.

و جماعت توأبین نخستین مظهر این تشکیلات هستند. پس احساس می کنیم با وجود اینکه تشکیلات شیعی در اثر حادثه عاشورا دچار ضعف شده بود اما حرکات شیعی در قبال این ضعف مشغول فعالیت بود که مجدداً آن تشکیلات را به وضع اول در آورد تا اینکه واقعه حَرّه پیش آمد.

واقعه حَرّه در تاریخ تشیع مقطع بسیار عظیمی است که ضرورت بزرگی را وارد آورد. واقعه حَرّه دقیقاً در سال شصت و سه هجری اتفاق افتاده است.

در سال ۶۲ هجری جوان کم تجربه ای از بنی امیه والی مدینه شد. او عده ای از سران مسلمانان و بعضی از صحابه و بزرگان مدینه را که غالباً از علاقه مندان به حضرت سجاد علیه السلام بودند، برای رفتن به شام دعوت کرد که بروند با یزید مأنوس شوند و این اختلافات کم شود. رفتند چند روزی مهمان یزید بودند.

سپس یزید به هرکدام از آنها مبالغ زیادی پول در حد پنجاه هزار درهم و صد هزار درهم داد و اینها به مدینه برگشتند. همین که به مدینه رسیدند چون فجایی که در دستگاه یزید اتفاق می افتاد دیده بودند زبان به انتقاد از یزید گشودند.

مسئله درست به عکس شد، اینها به جای تعریف از یزید مردم را به جنایات او آگاه کردند و به مردم گفتند: یزید چگونه می تواند خلیفه باشد در حالی که اهل شُرْبِ خَمْر، بازی با سگها و اهل انواع و اقسام فسق و فجور است و ما او را از خلافت خلع کردیم.

نقش امام سجاد در تربیت موالی موالی یعنی عده ای از ایرانیان که به عراق آمده و در آنجا با تشیع آشنا شدند. از جمله موضوع شایع در قرن اول و دوم هجری تربیت موالی بود. این افراد عمدتاً به علت داشتن استعداد مناسب و نیز آمادگی کسب علم و نیز با احساس ضعفی که ایشان در برابر عرب ها داشتند و درصدد بودند که آن را جبران کنند، به خوبی در زمینه حدیث کار کردند و در نتیجه توانستند در مدت زمانی کوتاه از فقها و محدثین مراکز عمده اسلامی شوند.

از این رو اهل بیت علیهم السلام نیز از این ویژگی برای تربیت موالی استفاده کردند. امام می کوشید تا در مدینه، با تربیت طبقه موالی، راه را برای آینده باز کند.

و اسلام حقیقی و سلیم را به آنان (که زمینه کافی داشتند) انتقال دهد، و احساسات شیعی را به آنان انتقال دهد.

نحوه شهادت امام سجاد

حضرت سید الساجدین پس از گذراندن یک عمر پربرکت که در یکی از حساس ترین دوره های تاریخ اسلام واقع شد از ویژگی های مهمی در بین مردم برخوردار شده بود؛ چراکه فضایل و مکارم اخلاقی آن حضرت در هر مجلس و محفلی بیان می شد و در یک کلام امام در دل ها و عواطف مردم جا گرفته بود.

این وضع بر امویان دشوار بود و آنها را می رنجاند و از همه کس بیشتر ولید بن عبدالملک کینه امام را در دل داشت. او بارها می گفت: من تا وقتی که علی بن الحسین در دنیا باشد راحت نیستم. این بود که وقتی زمام سلطنت را به دست گرفت تصمیم گرفت امام را مسموم کند.

لذا زهر کشنده ای برای کارگزارش در مدینه فرستاد و به او دستور داد تا این زهر را به امام بخوراند و آن نانجیب نیز دستور ولید را عملی کرد. زهر در بدن نازنین امام کارگر شد و بدین وسیله حضرت در سن ۵۷ سالگی در مدینه طیبه به شهادت رسید.

تشییع پیکر امام

پیکر پاک امام سجاد علیه السلام را در شهر مدینه تشییع کردند. در آن شهر از پیکر امام تشییع بی نظیری صورت گرفت؛ زیرا توده های مردم از مناطق مختلف بر جنازه حضرت حاضر شدند و همگی پریشان و گریان و دل شکسته جنازه مطهر حضرت را بر دوش می بردند.

مردم در هاله ای از اشک با امام وداع می کردند. بدن مطهر حضرت سجاد علیه السلام را به قبرستان بقیع بردند و در قبری که در کنار قبر عمویش امام حسن مجتبی علیه السلام آماده ساخته بودند به خاک سپردند.

بخش ۱۱ : حضرت زینب علیها السلام

حضرت زینب علیها السلام سومین فرزند فاطمه زهرا علیها السلام در روز پنجم جمادی الاول سال ششم هجری چشم به جهان گشودند. در این زمان، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خارج از مدینه بودند. امیرالمؤمنین علیه السلام نام گذاری این کودک را به تاخیر انداختند تا رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه برگشتند. آن حضرت به فرمان الهی نام این مولود مبارک را زینب (زین + اب) (زینت پدر) گذاشتند و توصیه فرمودند که این طفل را همواره گرامی بدارید؛ چون او شبیه جدہ اش خدیجه علیها السلام است

یعنی همان گونه که حضرت خدیجه در آغاز بعثت با شجاعت و فداکاری متحمل زحمات زیادی شد تا نهال نورسته اسلام حفظ و بارور شود، حضرت زینب علیها السلام با صبر و ایثار و تحمل سخت ترین فشارها از به خطر افتادن اساس اسلام جلوگیری به عمل می آورند. حضرت در وقار شخصیت چون جدہ اش حضرت خدیجه علیها السلام و در عفاف و عصمت همانند مادرش زهرا علیها السلام بود. زینب کبری تا حدود پنج یا شش سالگی، تحت اشراف شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و در آغوش مادر بزرگوارش حضرت زهرا علیها السلام پرورش یافت و از این پس، مسؤولیت تربیت و پرورش او به عهده علی علیه السلام گذارده شد تا این که در سال هفدهم هجری به همسری پسر عمویش، عبدالله بن جعفر درآمد

سالها بعد زمانی که مردم با امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بیعت کردند، حضرت برای یاری پدر از مدینه به کوفه رفت و در مدت پنج سال دوران سخت حکومت علی علیه السلام همواره یار و تسکین بخش غم های پدر بود و زنان کوفه را آموزش می داد... و به دنبال شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام و هنگام نوبت امامت برادر بزرگش امام حسن علیه السلام در کنار برادر قرار گرفت و آن گاه که امام حسن علیه السلام از کوفه به مدینه برگشت، به همراه ایشان حضرت زینب علیها السلام از مکه به مدینه آمد.

وقتی که در سال پنجاه هجری معاویه حضرت امام حسن علیه السلام را مسموم کرد باز غمخواری و پرستاری برادر با زینب بود و پس از شهادت امام در خدمت امام حسین علیه السلام بود

تفسیر قرآن، آگاهی از آینده روزگاری که امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه بود، زینب علیها سلام در خانه اش مجلسی داشت که برای زنها قرآن تفسیر و معنی آن را آشکار می کرد. روزی **کهیص** را تفسیر می نمود که ناگاه امیرالمؤمنین علیه السلام به خانه او آمد و فرمود: ای نور و روشنی دو چشمانم! شنیدم برای زن ها کههیص را تفسیر می نمایی؟ زینب علیها سلام گفت: آری. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: این رمز و نشانه ای است برای مصیبت و اندوهی که به شما عترت و فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله روی می آورد. پس از آن مصائب و اندوه ها را شرح داد و آشکار ساخت

آن گاه زینب گریه کرد. زینب علیها سلام عرض کرد: من قبلاً این حوادث را که برایم رخ می دهد، از مادرم شنیده بودم. این حروف رمزی است که فقط خداوند و اولیاء الله و معصومین به اذن خدا اطلاع دارند (**کاف**، در کربلا واقعه ای رخ خواهد داد. **ه**، هلاکت و شهادت برادرت حسین. **ی**، توسط مزدوران یزید. **ع**، در حالی که سپاه اسلام و نزدیکان امام عطش تشنگی دارند. **ص**، صبر و پایداری سپاه اسلام).

کلاس های تفسیر حضرت زینب علیها السلام زبانزد خاص و عام بود که مردمان زیادی را از مناطق مختلف روانه این نشست ها کرده و مملو از عشق و دلدادگی می کرد که این محافل تاثیر به سزایی در تعمق زنان در سوره های قرآن کریم داشت. حضرت در موقعیت های گوناگون زندگی پربار خود، نسبت به فقر فرهنگی جامعه بی تفاوت نبودند و با کلاس های علمی تفسیر، به ارشاد مردم می پرداختند و نسبت به زدودن غبار جهل و فقر فرهنگی از خود حساسیت نشان می دادند. این در حالی است که عالم هستی محتاج دعای ائمه اطهار علیهم السلام و امام حسین علیه السلام است و ایشان از حضرت زینب

می‌خواهند که در هنگام نماز شب ایشان را فراموش نکنند **یا اختی لا تنسینی فی نافله**

اللیل

ایراد خطبه در کودکی از عجایب اینکه زینب علیها السلام در حدود شش سالگی، خطبه غرا و طولانی مادرش حضرت زهرا علیها السلام را که در مسجد النبی، پیرامون فدک و رهبری امام علی علیه السلام ایراد کرد، حفظ نموده بود. برای آیندگان روایت می‌کرد، با اینکه آن خطبه هم مشروح و طولانی است و هم واژه‌ها و جمله‌های دشوار و پر معنی و بسیار در سطح بالا دارد و این از عجایب روزگار است و دیگران آن خطبه را از زینب علیها السلام نقل نموده‌اند. ابن عباس با این عبارت از آن حضرت در روایاتی که از او نقل می‌کند، یاد کرده **حدثنی عقیلتنا زینب** سفینة البحار، ج ۱، ص ۵۵۸؛ بانوی فهیم و اندیشمند ما زینب بر من چنین روایت کردند. و برخی از او با تعبیر حبر و بحر یعنی سرشار از علم و دریای علم یاد می‌کنند.

دانشمند بدون آموزگار و گفتن مسائل شرعی شیخ صدوق، محمد بن بابویه (ره) می‌گوید: حضرت زینب علیها السلام نیابت خاصی از طرف امام حسین علیه السلام داشت و مرد در مسائل حلال و حرام به او مراجعه کرده از او می‌پرسیدند، تا اینکه حضرت سجاد علیه السلام بهبود یافت. شیخ طبرسی (ره) گوید: حضرت زینب علیها السلام روایات بسیاری را از قول مادرش حضرت زهرا علیها السلام روایت کرده است. همچنین ابوالفرج گوید: زینب بانوی عقیده که ابن عباس سخنان حضرت زهرا علیها السلام را در مورد فدک از قول او نقل کرده و می‌گوید: عقیده ما، زینب دختر علی علیه السلام به من گفت. حضرت سجاد علیه السلام که به آن حضرت فرموده بود: (ای عمه تو بحمدالله دانشمند بدون آموزگار و فهمیده بدون آموزنده هستی **عالمه الغیر المتعلمه**)، گوید: این فرمایش خود دلیل و حجت بر آن است که زینب دختر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام محدثه بوده یعنی به او الهام می‌شده است و عمل او از علم لدنی و آثار باطنی می‌باشد.

فضایل القاب و اوصاف زینب علیها السلام

عقیله بنی هاشم بارزه‌ترین لقبی که عمه سادات را با آن لقب می‌شناسیم چهره شاخص زنان و البته اهالی بیابان کرب و بلاست. خواهری که می‌توان به راحتی و قاطعانه گفت اسوه حسنه عشق و صبر و استواری و عزت نفس، مناعت طبع و بزرگواری نمونه بارز آزادی و آزادگی و بنده‌ای شایسته و صالحه که اگر حضرت صدیقه اطهر آن **انسیه الحوراء** نبود شخص دیگری شایستگی عنوان **سیده النساء العالمین** را به جز وجود نازنین این زینت علوی داشت. **عالمه الغیر المتعلمه، عقیله النساء،** عقیله بنی‌هاشم، صدیقه الصغری و الفاضله از جمله این صفات است

القابی که برای آن حضرت نقل شده به گوشه‌هایی از عظمت شخصیت این بزرگ بانوی اسلام دلالت دارند. از جمله: **عالمه غیر معلمه، نائبه الزهراء،** الکامله، ولیدة الفصاحة، معصومة الصغری، صابرة محتسبه، بطلة کربلا، سلیلة الزهراء، امینة الله، محدثه، ناموس کبریا، قره عین مرتضی، محبوبه المصطفی، زاهده، **عابده، نابغة الزهراء، سرّ ابیها و...** حضرت زینب س به اعتراف همه تاریخ نویسان، آراسته به همه فضایل و خصلت‌های والای اخلاقی و الهی بودند و در سایه این کمالات به مرتبه‌ای از منزلت انسانی دست یافتند که شایستگی محرم راز الهی و امین ودایع امامت و ولایت بودن را حداقل در بخشی از عمر شریفشان به خود اختصاص دادند

به عنوان نمونه، درباره برخی از این اوصاف و کمالات :

۱. **خداشناسی و عرفان :** بی شک همه کمالات آن حضرت در کل، علاوه بر بیان ابعاد مختلف شخصیت بی نظیر این بانوی بزرگوار، به درجه بالای عرفان و خداشناسی او دلالت دارد. اگر مرتبه توحیدش قریب به مرتبه توحید حضرات معصومان نبود، هرگز نمی‌توانست سکاندار طوفان کربلا باشد. هنوز کودکی بیش نبود که از پدر بزرگوارش سؤال کرد: آیا مرا دوست داری؟ حضرت فرمودند: بله دخترم؛ فرزندان ما

پاره های جگرهای ما محسوب می شوند. آن گاه زینب عرض کرد: محبت و خدا دوستی با حب فرزندان در قلب مؤمن چگونه جمع می گردد؟ اگر گریزی از این دو امر نیست، باید گفت: دوستی محض از آن خدا و مهرورزی برای فرزندان است. با این بیان، دختر زهرا سلام الله علیها کمال معرفت خود را در توحید خالص به نمایش گذاشت

در همان دوران کودکی حضرت زینب سلام الله علیها پدر بزرگوارشان به او فرمود: دخترم! بگو: یک زینب گفت: یک. آن گاه علی علیه السلام فرمودند بگو: دو. در این لحظه حضرت زینب سکوت کردند. چون سکوت ایشان طول کشید علی علیه السلام فرمودند: دخترم! چرا سکوت کردی؟ عرض کرد: پدر جان با زبانی که گفته ام یک، توان دو گفتن را ندارم. امیرمؤمنان علی علیه السلام از این پاسخ بسیار عمیق دخترشان خیلی خوشحال شدند و او را که در این حال طفلی بیش نبودند، مورد تفقد و محبت قرار دادند. خصائص الزینبیه، ص ۳۰۹

۲. علم و دانش: برای شناخت مقام علمی حضرت زینب می توان به امور زیادی توجه و استناد کرد از جمله آنهاست: خطبه های بسیار بلند و پرمحتوایی که از آن بانوی گرامی به جای مانده است. به شهادت همه تاریخ نویسان در کوفه، ایشان کلاس های تفسیر و آموزش قرآن داشتند و زن های کوفه را با قرآن و احکام اسلامی آشنا می ساختند. راویان بزرگی چون عبدالله بن عباس از او روایت های زیادی را نقل می کند که از جمله این روایات است خطبه تاریخی حضرت زهرا سلام الله علیها. حتی زمانی که در مجلس یزید آن خطبه آتشین را بیان کردند، یزید درباره اش گفت: اینان خاندانی هستند که فصاحت و دانش و معرفت را از پیامبر به ارث برده اند و آن را با شیر مادر نوشیده اند. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۷

علم الهی. زینب، چشمه علم لدنی در مقام علم و یقین، چنان که علم امام لدنی است، نه کتابی و تحصیلی رشته علمی که خدای عالم به قلب خاتم الانبیاء و

دودمانش انداخت که در قرآن می فرماید: (از نزد خود به او علم دادیم) به علی و حسن و حسین داد به زینب علیهم السلام هم عنایت فرمود. آن جا که به عمه اش خطاب کرد و فرمود: **انت عالمه غیر معلمه و فهمة غیر مفهمة**؛ تویی آنکه آموزگاری داشته باشی؛ عالم و دانشمند هستی.

۳. **عبادت و بندگی** : گرچه سراسر زندگی حضرت زینب علیها السلام برای حفظ و احیای معارف اسلامی سپری شد، که همه آنها با هدف اطاعت از اوامر الهی انجام می گرفت اما آن حضرت در عبادت به معنی خاص نیز از موقعیت برجسته ای برخوردار بودند. در سخت ترین شرایط نیز به طور کامل به انجام وظایف عبادی اهتمام می ورزیدند . حضرت سجاد علیه السلام می فرماید: عمه ام زینب در جریان حادثه کربلا با آن همه مشکلات حتی در شب عاشورا و شب یازدهم محرم نیز نماز شب را ترک نکردند (زینب کبری، فریادی بر اعصار، ص ۲۳)

حضرت زینب علیها السلام نیز از عاشقان عبادت و شب زنده داران عاشق بود، و هیچ مصیبتی او را از عبادت باز نداشت. این نشان از آن دارد که این خواهر، به قله رفیع بندگی و پرستش راه یافته و به حکمت و هدف آفرینش دست یازیده است.

۴. **حجاب و عفاف** زینب کبری در رعایت عفاف همانند مادر بزرگوارشان بی بدیل بودند. زینب در حجاب یگانه است احدی از مردان در زمان پدرش و برادرانش تا روز عاشورا او را ندیده بودند (تنقیح المقال ج ۳ ص ۷۹) آن حضرت نه تنها در حالت عادی بلکه در بحرانی ترین لحظات زندگی خود به مساله حجاب و عفاف اهتمام کامل داشتند

۵. **گذشت و ایثار** اوج ایثار و فداکاری و گذشت دختر علی علیه السلام در روز عاشورا به نمایش گذاشته می شود. صبح روز عاشورا در حالی که دو فرزند خود محمد و عون را به همراه داشت، خدمت امام حسین علیه السلام رسید. عرض کرد: جدم ابراهیم خلیل

قربانی خدا را به جای قربانی شدن اسماعیل از خداوند جلیل پذیرفت. برادر جان تو نیز امروز این دو قربانی مرا بپذیر و اگر دستور جهاد از بانوان برداشته نمی‌شد، هزار بار جان خود را در راه محبوب فدا می‌کردم و هر ساعت خواستار هزار بار شهادت می‌شدم. (الطرز المذهب، ص ۷۴) دوست دارم فرزندانم جلوتر از برادرزادگانم به میدان بروند. و وقتی که این دو نوگل زینب، پس از پیکار با دشمن به درجه رفیع شهادت نایل آمدند و پیکرهای غرق به خون آنان را به کنار خیمه‌ها آوردند، همه زنان از خیمه‌ها بیرون آمدند اما زینب کبری سلام الله علیها برای این که مبادا ابا عبدالله علیه السلام خجالت زده شوند، از خیمه خود بیرون نیامد. (منتخب التاریخ، ص ۲۷۵)

۶. روحیه بخشی او بعد از شهادت مادر، روحیه بخش پدر و برادران بود، در شهادت برادرش امام حسن علیه السلام نقش مهمی را برای تسلای بازماندگان ایفا کرد. پس از شهادت امام حسین علیه السلام و در طول دوران اسارت، این صفت نیکوی زینب بیشتر ظهور کرد. او پیوسته یاور غمدیدگان و پناه اسیران بود، از گودی قتلگاه تا کوچه های تنگ و تاریک کوفه، از مجلس ابن زیاد تا ستمکده یزید، در همه جا فرشته نجات اسرا بود. او حتی تسلی بخش دل امام سجاد علیه السلام بود، آن جا که می‌گفت: **لا یجزعنک ما تری، فوالله ان ذلک لعهد من رسول الله الی جدک و ابیک و عمک** [ای پسر برادر!] آن چه می‌بینی (شهادت پدر) تو را بی تاب نسازد. به خدا سوگند! این عهد رسول خدا با جد، پدر و عمویت است. (همان، ج ۴۵، ص ۱۷۹)؛

۷. فصاحت و بلاغت زینب بدون آن که دوره دیده و یا تمرین خطابه کرده باشد و در حال تشنگی، گرسنگی، خستگی اسارت، و از نظر روانی داغ دار، آواره و تحقیر شده با کسانی سخن می‌گوید که نه تنها با او هماهنگ نیستند بلکه حتی سنگ و خاکروبه بر سر او ریخته اند، با این حال صدای زینب بلند می‌شود که: ای مردم کوفه! ای نیرنگ بازان و بی وفایان . . . سخنان زینب چنان بود که وجدان خفته مردم را بیدار کرد و صدای گریه از زن و مرد و پیر و جوان و خردسال بلند شد.

(**کانه تفرع عن لسان امیرالمؤمنین**)؛ یعنی گویا علیا حضرت زینب علیها السلام (سخنانش را در کوفه) از زبان امیرالمؤمنین علیه السلام قصد و آهنگ می نمود، و هر که درباره کربلا و در احوال و سرگذشت های حسین علیه السلام کتابی نوشته، این خطبه و سخنرانی را نقل نموده است.

۸. جود و سخاوت زینب (سلام الله علیها) روزی میهمانی برای امیرالمؤمنین علیه السلام

رسید. آن حضرت به خانه آمده و فرمود: ای فاطمه، آیا طعمی برای میهمان خدمت شما می باشد؟ عرض کرد: فقط قرض نانی موجود است که آن هم سهم دخترم زینب می باشد. زینب علیها السلام بیدار بود، عرض کرد: ای مادر، نان مرا برای میهمان ببرید، من صبر می کنم. طفلی که در آن وقت، که چهار یا پنج سال بیشتر نداشته این جود و کرم او باشد، دیگر چگونه کسی می تواند به عظمت آن بانوی عظمی پی ببرد؟ زنی که هستی خود را در راه خدا بذل بنماید، و فرزندان از جان عزیزتر خود را در راه خداوند متعال انفاق بنماید و از آنها بگذرد بایستی در نهایت جود بوده باشد.

۹. نبوغ و استعداد حضرت زینب (سلام الله علیها) زینب علیها السلام به دلیل همین

نبوغ و استعداد و دیگر کمالاتی که در وجودش بود، از احترام ویژه خانواده پدر برخوردار شد.

آینه تمام نمای مقام رسالت و امامت محمد غالب شافعی، یکی از نویسندگان مصری

گفته است: یکی از بزرگترین زنان اهل بیت از نظر حسب و نسب و از بهترین بانوان طاهر، که دارای روحی بزرگ و مقام تقوا و آئینه تمام نمای مقام رسالت و ولایت بوده، حضرت سیده زینب، دختر علی بن ابی طالب کرم الله وجهه است که به نحو کامل او را تربیت کرده بودند و از علم و دانش خاندان نبوت سیراب گشته بود و به حدی که در فصاحت و بلاغت یکی از آیات بزرگ الهی گردید و در حلم و کرم و بینایی

و بصیرت در تدبیر کارها در میان خاندان بنی هاشم و بلکه عرب مشهور شد و میان جمال و جلال و سیرت و صورت و اخلاق و فضیلت جمع کرده بود. آنچه خوبان همگی داشتند، او به تنهایی دارا بود. شبها در حال عبادت بود و روزها را روزه داشت و به تقوا و پرهیزکاری معروف بود...

در سال شصت هجری ایشان در طول دوران حیات خویش از همان آغاز دشواری‌ها و مشکلات بی‌شماری را پشت سر گذاشت که اوج آن در حماسه عظیم کربلا به نمایش درآمد امام حسین علیه السلام عازم مکه شد، به همراه آن حضرت از مدینه خارج شد

و از آن لحظه به بعد تا روز عاشورا در خدمت به قیام ابا عبدالله علیه السلام تلاش می‌کرد و لحظه ای از آن حضرت جدا نشدند. نقل می‌کنند در جریان حرکت به سوی عراق ابن عباس به امام حسین علیه السلام گفت اگر ناگزیر باید به این سفر بروید، حداقل این زنان و بچه‌ها را با خود نبرید.

در این لحظه، حضرت زینب علیها السلام خطاب به ابن عباس فرمود...: سوگند به خدا از حسین علیه السلام جدا نخواهم شد، همراه او خواهم بود با او زندگی کرده و با او می‌میرم. در روز عاشورا با ایثار چند برادر و فرزند و برادرزاده و... فداکاری در راه خدا را به حدی رساند که حتی صبرش ملکوتیان را به تعجب واداشت و از عصر عاشورای سال شصت هجری به بعد رسالت پیام رسانی خون شهیدان و سرپرستی و رهبری اسیران نهضت عاشورا را برعهده گرفت. لحظه ای از حمایت امام زین العابدین علیه السلام غافل نگشت و بارها در این سفر خوف ناک جان آن حضرت را از خطراتی که او را تهدید می‌کرد نجات بخشید.

حضرت زینب علیها السلام با ایراد خطبه‌های آتشین پایه کاخ‌های ستم بنی امیه را به لرزه درآورد با این کار همه تبلیغات و نقشه‌های دشمنان را خنثی و نفاق منافقان را رسوا و غفلت غافلان را برطرف ساخت. اگر تلاش بی‌نظیر و فداکاری کامل زینب نبود، به

یقین جریان کربلا را بنی امیه یا به فراموشی می سپردند یا از مسیر حیات بخش خود منحرف می کردند. آن حضرت سرانجام، پس از انجام کامل این رسالت سنگین یک سال و نیم پس از جریان عاشورا در رجب سال ۶۲ هجری با کوله باری از غم و اندوه چشم از جهان فرو بست.

بهترین جلوه گاه شناخت شخصیت زینب علیها سلام، سفر تاریخی کربلاست بهترین جلوه گاه برای شناخت شخصیت وجودی زینب علیها سلام همان سفر تاریخی کربلا و مطالعه واقعه عاشورا و به دنبال آن خواندن داستان اسارت آن بزرگوار و همراهان او و چگونگی برخورد با ستمگران زمان است که تاریخ، جزئیات آن را برای ما نقل کرده ولی در بسیاری از موارد زندگی این بزرگوار کوتاهی کرده و در بیشترین دوران عمر پر ثمر آن بانوی بزرگ اسلام در سکوت مانده است.

ایمان راسخ حضرت زینب علیها سلام اولین و مهم ترین خصلت آن بانو، محبت و عشق و افری است که به ذات احدیت دارد تا بتواند همه کس و همه چیز را در محضر او ذوب کند و حتی خویشان خویش را هم نبیند. در مقابل ایمان و اعتقاد به خداوند همین بس که همه مصائب را برای او در راه رضای حق تحمل می کند و همه اینها را چون از سوی معبود است، زیبا می بیند. وقتی در کوفه ابن زیاد از او سؤال می کند: کار خدا را با برادرت چگونه دیدی؟ در جواب می فرماید: چیزی جز زیبایی ندیدم. زیرا که این حرکت در راستای حق و حقیقت و جاودانگی بود. شهادت یک انسان کامل در نظر اولیای خدا جمیل است نه برای اینکه جنگ کرده و کشته شده است.

بلکه جنگ و قیام برای خدا بوده. آن گاه که حضرت زینب کبری علیها سلام بدن پاره پاره برادر را در گودال قتلگاه مشاهده می کند با تضرع در پیشگاه خدا می گوید **اللهم تقبل** **منا هذا القربان** پروردگارا این هدیه و قربانی را از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله قبول فرما، نهایت اخلاص و فداکاری خود را به جهانیان اعلام کرد... این اوج معرفت و ایمان

است و عظمت روح را می‌رساند که چون در راه خداست، تحمل آن آسان است .
شجاعتی نظیر حسین علیه السلام وی با ستمگران با تمام وجود به مبارزه برخاست در حالی که آنان در اوج عظمت و اقتدار بودند. خطبه بی نظیری را در حضور دژخیمان ایراد نمود و شجاعت بی مانندی را از خود به نمایش گذاشت. برخورد و عکس العمل زینب در برابر دشمنان بسیار اعجاب انگیز است آنان در حالی که در اوج قدرت بودند، به تندی برخورد کرد. زینب شیرزنی از خاندان بنی هاشم است، آن چنان با صدای بلند ندا سرداد که کاخ سلطنت امویان ستمگر و غاصب از جای کنده شد و در مجلس یزید سفاک سخنانی مهمی انجام داد که او و اطرافیانش را مفتضح نمود مرقدالعقیله ص ۱۲
شجاعت امام حسین علیه السلام در خواهرش زینب علیهاسلام هم بود؛ زینب علیهاسلام هم در مقام شجاعت قطع نظر از جهت امامت، کمی از حسین علیه السلام ندارد. قوت قلبش به برکت اتصالش به مبدأ تعالی، به راستی محیرالعقول است. شیخ شوشتری می‌فرماید: اگر حسین علیه السلام در صحنه کربلا یک میدان داشت،

مجله زینب علیهاسلام دو میدان نبرد داشت: میدان نبرد اولش مجلس ابن زیاد، و دومی مجلس یزید پلید بود. از صفات بارز پروا پیشگان این است که خدا در نظر آنان بزرگ و غیر او در نظرشان کوچک، حقیر و فاقد اثر می‌باشد. امام علی علیه السلام می‌فرماید **عظم الخالق فی انفسهم فصغر ما دونه فی اعینهم**؛ خالق در جان آنان بزرگ است، پس غیر او در چشمشان کوچک می‌باشد. سر شجاعت اولیای الهی نیز در همین است. زینب که خود چنین دیدی دارد، و در خانواده شجاع تربیت شده است، از شجاعت حیدری بهره مند است.

او به لبوه الهاشمیه؛ **شیر زن هاشمی** لقب گرفته است و چون مردان بر سر دشمن فریاد می‌زند، توبیخشان می‌کند، تحقیرشان می‌کند، و از کسی هراسی به دل ندارد. او از برق شمشیر خون چکان آدمکشان واهمه ندارد، در آن روز فراموش نشدنی، در

میان آن همه شمشیر و آن همه کشته فریاد می‌زند که آیا در میان شما یک مسلمان نیست؟ در مجلس ابن زیاد، بدون توجه به قدرت ظاهری او گوشه‌ای می‌نشیند و با بی‌اعتنایی به سؤالات او تحقیرش می‌کند، او را «فاسق» و «فاجر» معرفی می‌کند و می‌گوید **الحمد لله الذی اکرنا بنبیه محمد ص و طهرنا من الرجس تطهیراً و انما یفتضح الفاسق و یکذب الفاجر و هو غیرنا**؛ سپاس خدای را که ما را با نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله گرامی داشت، و از پلیدی‌ها پاک نمود. همانا فقط فاسق رسوا می‌شود، و بدکار دروغ می‌گوید، و او غیر ما می‌باشد. و همچنین در مقابل یزید و دهن کجی‌ها و بد زبانی‌های او، شجاعت حیدری را به نمایش گذارده، چنین می‌گوید **لئن جرت علی الدواهی مخاطبتک انی لاستصغر قدرک و استعظم تقریعیک و استکبر توبیخیک**؛ اگر فشارهای روزگار مرا به سخن گفتن با تو واداشته [بدان که] قدر و ارزش تو در نزد من ناچیز است، ولیکن سرزنش تو را بزرگ شمرده و توبیخ کردن تو را بزرگ می‌دانم

ولایت مداری زینب علیها سلام قرآن بدون هیچ قید و شرطی در کنار اطاعت مطلق از خداوند، دستور به اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله و صاحبان امر، یعنی، ائمه اطهار علیهم السلام می‌دهد **اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم** (نساء ۵۹)؛ از خداوند و رسول و اولی الامر اطاعت کنید. **زینب علیها سلام** که حضور هفت معصوم (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و فاطمه، امام حسن و امام حسین و امام سجاد و امام باقر علیهم السلام را درک کرده، در تمامی ابعاد ولایت مداری (معرفت امام، تسلیم بی چون و چرا بودن، معرفی و شناساندن ولایت، فداکاری در راه آن و) ... سر آمد است.

ولایت مداری ویژگی اصلی شخصیتی حضرت زینب علیها سلام بود که در تمام ابعاد وجودی ایشان نمایانگر است. ایشان از همان ابتدا خطبه فدک را که منسوب به حضرت فاطمه زهرا علیها سلام است را حفظ کرده و از راویان آن بود که همین امر تاثیر زیادی در شکل‌گیری صحیح شخصیت ایشان داشت. ابن عباس که ظاهراً خطبه حضرت زهرا علیها سلام را نقل کرده است می‌گوید که خطبه حضرت زهرا علیها سلام را از حضرت زینب

علیها السلام آموخته‌ام. وقتی به این خطبه توجه می‌کنیم، می‌بینیم که آن قدر بلاغت و فصاحت دارد که جای بسی شگفتی است و این خطبه دقیقا زمانی نقل می‌شود که حضرت در سنین سه چهار سالگی قرار دارند. خطبه را می‌شنوند و برای دیگران بدون هیچ عیب و نقصی بیان می‌کنند که این خود نشانگر کمال علمی حضرت زینب علیها السلام می‌باشد.

او با چشمان خود مشاهده کرده بود که چگونه مادرش خود را سپر بلای امام خویش قرار داد و خطاب به ولی خود گفت **روحي لروحک الفداء ونفسي لنفسک الوقاء** (الکوکب الدری، ج ۱، ص ۱۹۶). [ای ابالحسن] روحم فدای روح تو و جانم سپر بلای جان تو باد. و سرانجام جان خویش را در راه حمایت از علی علیه السلام فدا نمود و شهیده راه ولایت گردید. زینب علیها السلام به خوبی درس ولایت مداری را از مادر فرا گرفت و آن را به زیبایی در کربلا به عرصه ظهور رساند.

از یک سو در جهت معرفی و شناساندن ولایت، از طریق نفی اتهامات و یادآوری حقوق فراموش شده اهل بیت تلاش کرد از جمله در خطبه شهر کوفه فرمود **و انی ترحضون قتل سلیل خاتم النبوه ومعدن الرساله و سید شباب اهل الجنه** (بحارالانوار ج ۴۵ ص ۱۱۰)؛ لکه ننگ کشتن فرزند آخرین پیامبر و سرچشمه رسالت و آقای جوانان بهشت را چگونه خواهید شست؟ و همچنین در مجلس ابن زیاد (همان، ج ۴۵، ص ۱۳۳)، شهر شام، و مجلس یزید، ولایت و امامت را به خوبی معرفی نمود.

از سوی دیگر سر تا پا تسلیم امامت بود؛ چه در دوران امام حسین علیه السلام و چه در دوران امام سجاد علیها السلام حتی در لحظه ای که خیمه گاه را آتش زدند، یعنی در آغاز امامت امام سجاد علیه السلام نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: ای یادگار گذشتگان ... خیمه ها را آتش زدند ما چه کنیم؟ فرمود: **علیکن بالفرار**؛ فرار کنید (معالی السبطين، ج ۲، ص ۸۸) از این مهمتر در چند مورد، زینب علیها السلام از جان امام سجاد علیه السلام دفاع کرد و تا پای جان از او حمایت نمود.

الف. در روز عاشورا؛ هنگامی که امام حسین علیه السلام برای اتمام حجت، درخواست یاری نمود، فرزند بیمارش امام زین العابدین علیه السلام روانه میدان شد. زینب علیها السلام با سرعت حرکت کرد تا او را از رفتن به میدان نبرد باز دارد، امام حسین علیه السلام به خواهرش فرمود: او را بازگردان، اگر او کشته شود نسل پیامبر در روی زمین قطع می‌گردد. (بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۶)

ب. بعد از عاشورا در لحظه هجوم دشمنان به خیمه‌ها شمر تصمیم گرفت امام سجاد علیه السلام را به شهادت برساند، ولی زینب علیها السلام فریاد زد: تا من زنده هستم نمی‌گذارم جان زین العابدین علیه السلام در خطر افتد. اگر می‌خواهید او را بکشید، اول مرا بکشید، دشمن با دیدن این وضع، از قتل امام علیه السلام صرف نظر کرد (همان ج ۴۵، ص ۶۱)

ج. زمانی که ابن زیاد فرمان قتل امام سجاد علیه السلام را صادر کرد، زینب علیها السلام آن حضرت را در آغوش کشید و با خشم فریاد زد: ای پسر زیاد! خون ریزی بس است.

دست از کشتن خاندان ما بردار. و ادامه داد: **والله لا افارقه فان قتلته فاقتلنی معه؛** به خدا قسم هرگز او را رها نخواهم کرد؛ اگر می‌خواهی او را بکشی مرا نیز با او بکش

ابن زیاد به زینب نگریست و گفت: شگفتا از این پیوند خویشاوندی، که دوست دارد من او را با علی بن الحسین بکشم. او را واگذارید. البته ابن زیاد کوچکتر از آن است که بفهمد این حمایت فقط به خاطر خویشاوندی نیست، بلکه به خاطر دفاع از ولایت و امامت است. اگر فقط مساله فامیلی و خویشاوندی بود، باید زینب علیها السلام جان فرزندان خویش را حفظ و آن‌ها را به میدان جنگ اعزام نمی‌کرد.

صبر و استقامت، امام حسین علیه السلام توصیه‌های بسیاری به یاران در جهت صبر و پایداری فرمودند، از آن جمله: صبر و مقاومت کنید ای بزرگ‌زادگان! چرا که مرگ تنها یکی است که شما را از رنج و سختی عبور می‌دهد و به سوی بهشت گسترده و

نعمت‌های همیشگی می‌رساند. (نفس المهموم ص ۱۳۵) روز عاشورا پس از نماز با یاران باز هم دعوت به صبر داشت: **فاتقوا الله و اصبروا** (بحار ج ۴۵ ص ۱۸۹) و مولا علی علیه السلام چه زیبا می‌فرمایند: **الصبر يهون الفجيعه** مقاومت، فاجعه و حوادث ناگوار را آسان و قابل تحمل می‌کند (غرر الحکم)

یعنی کسی که صبر داشته باشد هم تحمل درد و مصیبتش بیشتر می‌شود و هم به دیگران روحیه می‌دهد و امام هنگام خروج از مکه در خطبه‌ای که خواند، فرمود: ما به رضای خدا رضاییم، بر بلای او صبر می‌کنیم، او نیز پاداش صابران را به ما می‌دهد. در شب عاشورا به خواهرش توصیه به صبر کردند.

زندگی با عزت را در خیمه مقاومت و صبر، بر حضور در کاخ‌های ذلت و نوکری ابرقدرت‌ها و سازش و صلح تحمیلی ترجیح می‌دهند (صحیفه نور ج ۲ ص ۵۹) خانم حضرت زینب علیها السلام همه اینها را یکجا داشت و مدیریت راه برادر و نگهداری کودکان و همه اسرا را به خوبی به انجام رساند

اینجاست که به او می‌گویند ای زبان علی در کام. علی قرآن ناطق است و قرآن می‌فرماید **فاصبر صبیرا جمیلا** پس صبر کن صبری نیکو (معارج ۵) و زینب علیها السلام با صبر جمیلش می‌گوید: **ما رایت الا جمیلا** امید که بتوانیم زحماتشان را با صبر و ایمانمان پاسخگو باشیم.

زینب کبری در عرصه تاریخ زینب کبری علیها السلام یک نمونه برجسته تاریخ است که عظمت حضور یک زن را در یکی از مهمترین مسائل تاریخ نشان می‌دهد. اینکه گفته می‌شود در عاشورا، در حادثه کربلا، خون بر شمشیر پیروز شد که واقعاً پیروز شد

عامل این پیروزی، حضرت زینب علیها السلام بود؛ و الا خون در کربلا تمام شد. حادثه نظامی با شکست ظاهری نیروهای حق در عرصه عاشورا به پایان رسید؛ اما آن چیزی

که موجب شد این شکست نظامی ظاهری، تبدیل به یک پیروزی قطعی دائمی شود، عبارت بود از منش زینب کبری؛ نقشی که حضرت زینب بر عهده گرفت؛ این خیلی چیز مهمی است.

این حادثه نشان داد که زن در حاشیه تاریخ نیست؛ زن در متن حوادث مهم تاریخی قرار دارد. قرآن هم در موارد متعددی به این نکته ناطق است؛ لیکن این مربوط به تاریخ نزدیک است، مربوط به امم گذشته نیست؛ یک حادثه زنده و ملموس است که انسان زینب کبری علیها السلام را مشاهده می کند که با یک عظمت خیره کننده و درخشنده ای در عرصه ظاهر می شود؛ کاری می کند که دشمنی که به حسب ظاهر در کارزار نظامی پیروز شده است و مخالفین خود را قلع و قمع کرده است و بر تخت پیروزی تکیه زده است، در مقرر قدرت خود، در کاخ ریاست خود، تحقیر و ذلیل شود؛ داغ ننگ ابدی را به پیشانی او می زند و پیروزی او را تبدیل می کند به یک شکست؛ این کار زینب کبری است.

زینب علیها السلام نشان داد که می توان حجب و عفاف زنانه را تبدیل کرد به عزت مجاهدانه، به یک جهاد بزرگ. آنچه که از بیانات زینب کبری باقی مانده است و امروز در دسترس ماست، عظمت حرکت زینب کبری را نشان می دهد. حضرت زینب کبری با این عده ناهمگون و غیر قابل اعتماد مواجه است، اما این جور محکم حرف می زند. او زن تاریخ است؛ نمی شود زن را ضعیفه دانست. این جوهر زنانه مؤمن، این جور خودش را در شرایط دشوار نشان می دهد.

این زن است که الگوست؛ الگو برای همه مردان بزرگ عالم و زنان بزرگ عالم. انقلاب نبوی و انقلاب علوی را آسیب شناسی می کند؛ می گوید شماها نتوانستید در فتنه، حق را تشخیص بدهید؛ نتوانستید به وظیفه تان عمل کنید؛ نتیجه این شد که جگرگوشه پیغمبر سرش بر روی نیزه رفت. عظمت زینب را اینجا می شود فهمید.

حماسه زینبی، مکمل حماسه عاشورا است به یک معنا حماسه حضرت زینب سلام الله علیها، احیاءکننده و نگهدارنده حماسه عاشورا شد. عظمت کار حضرت زینب علیها السلام فقط قابل سنجش و مقایسه با حماسه عاشورا است، این بانوی بزرگ اسلام و بشریت همچون قله سرافراز و استواری در برابر همه مصیبت‌ها و حوادث تلخ ایستاد و به یک الگو و پیشوای جاودانه مبدل شد. سخنان پولادین و قاطعانه و در عین حال روان زینب علیها السلام در برابر مردم کوفه و همچنین در دربار ابن‌زیاد و دربار یزید.

آن بانوی بزرگ مجسمه عزت بود، همچنان که حضرت امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا بود. نتیجه ایستادگی حضرت زینب علیها السلام را، به وجود آمدن جریانی در طول تاریخ برای چگونگی حرکت و ایستادگی در مسیر حق است.

باید الگوی حرکت ما و جهت‌گیری آن، همواره زینبی و هدف نیز عزت اسلام و جامعه اسلامی و عزت انسان باشد. عامل اصلی به وجود آمدن چنین روحیه‌ای در حضرت زینب علیها السلام و سایر اولیا و انبیاء و مومنین برخورد صادقانه با عهد و پیمان الهی است.

قرآن کریم، این صدق را هم برای پیامبران عظام الهی و اولیاء و هم برای مومنین و مردم معمولی لازم می‌داند و همه ما باید در مقابل عهده‌ای که با خدا داریم پاسخگو باشیم. بر اساس نص صریح قرآن، این عهد، ایستادگی در مواجهه با دشمن در نبرد نظامی، سیاسی و اقتصادی و پشت نکردن به دشمن، است.

بر اساس این عهد، هر جا که صحنه زورآزمایی است، باید در مقابل دشمن ایستاد و باید عزم و اراده مومنین بر اراده دشمن غلبه پیدا کند. حضرت زینب در به ثمر نشستن خون شهیدان نقش به سزائی داشت رساندن پیام خون شهدا بار سنگینی بود صبر پیشه کرد و با انفعال نمودن ستمگران اوضاع را به نفع اسلام برگرداند.

خطبه حضرت زینب در کوفه، آسیب شناسی انقلاب نبوی و انقلاب علوی بود برای کسانی که در فتنه حق را تشخیص ندادند و به وظیفه شان عمل نکردند.

بعد از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله با فاصله گرفتن جامعه از ارزشهای اسلامی، زمینه های تبعیت از هوای نفس و بدعت گذاری در دین در بین مسلمانان به وجود آمد و روحیه نژادپرستی، مال اندوزی و راحت طلبی بر جامعه اسلامی مستولی شد و مناشی نفاق، جهالت، خباثت، خیانت و... دهان باز کرد.

در دوره حاکمیت امویان به حرمت شکنی آشکار ارزشهای اسلامی منجر شد و بنی امیه بدون هر گونه ملاحظه ای به وهن اصول اخلاقی و هنجاری اسلام پرداختند.

بعد از رحلت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله جامعه اسلامی مبتلا به فتنه های پی در پی بود. فتنه سقیفه، فتنه قتل عثمان، فتنه جمل، فتنه حکمیت و خوارج،... و در نهایت فتنه کربلا که برای اولین بار تکان شدیدی به جامعه اسلامی داد

قیام امام حسین علیه السلام زمانی آغاز شد که باطل به حق ملتبس و صواب در ناصواب ممتزج شده بود و امیدی برای اصلاحات تدریجی نبود.

یزید بن معاویه در انظار عمومی به حرمت شکنی ارزشهای اسلامی می پرداخت و با احیای اخلاق دوران جاهلیت، حداقل های دیانت مردم را نیز به باد داده بود. امام حسین علیه السلام می فرمایند:

مگر نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل پرهیز نمی کنند مومن باید حق طلب و مایل به لقای پروردگار باشد.

فقر بصیرت، ظهور هرج و مرج و بی ثباتی در اندیشه و حق جلوه دادن باطل و باطل جلوه دادن حق در نظر افراد سی و سه هزار سپاه را به میدان آورده است که هر روز

در فرات غسل می کنند تا با تقرب و پاکی، حسین علیه السلام و یارانش را ذبح کنند و بهشت و رضوان الهی را به دست آورند.

شهادت امام حسین علیه السلام در کربلا جامعه اسلامی را بعد از رحلت رسول صلی الله علیه و آله بیدار کرد و مسلمانان را نسبت به خطر نزدیک هوای نفس و بدعت های جدید در دین آگاه کرد.

آسیب شناسی انقلاب نبوی و انقلاب علوی توسط حضرت سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیها سلام شیعیان را به خود آورد و موجی از تنفر از دستگاه حاکمیت اموی را در بین مردم رواج داد.

از این پس بود که موج بیداری اسلامی جامعه را فرا گرفت و زمینه قیام توابین، قیام حرّه، شورش در حجاز، قیام در عراق، قیام مختار بن ابی عبدالله ثقفی، قیام زید بن علی را ایجاد کرد.

در واقع اگر نبود خطبه های زینب کبری علیها سلام و روشنگری های علی بن الحسین علیه السلام کربلا در کربلا می ماند و مسلمانان در رویای دیانت خود.

رسالت زینب کمتر از شهادت حسین علیه السلام نبود و جامعه اسلامی در طول تاریخ بیداری و ولایت پذیری اش را مدیون خطابه ها و روشنگری های زینب کبری علیها سلام است.

روشنگری هایی که ابعاد گسترده فتنه را روشن ساخت و زمینه سقوط سلسله اموی را فراهم کرد

خطابه ها و تذکراهایی که خطر پیروی از هوای نفس را گوشزد می کرد و بدعت های جدید در دین را عریان می ساخت. در چنین فضایی وحدت کلمه نخبگان در مسائل اصولی، روشنگری عمار یاسر گونه و آسیب شناسی زینبی آنان می تواند ضمن بسط

استنباط های مشترک از مفاهیم بنیادین، مناشی و منافذ این توطئه خطرناک دشمن را مسدود نماید.

حضرت امیر علیه السلام: هنگامی که بدعت ها در امت من ظاهر شد، بر عالمان واجب است علمشان را اظهار کنند و اگر کسی چنین نکند، لعنت خدا بر او باد! (میزان الحکمه ج ۱ ص ۳۸۴) امروز جامعه نسبت به خطر دشمن و توطئه های رنگارنگ آن بیش از گذشته حساس شده است.

این حساسیت و بیداری با آسیب شناسی های زینبی باید موجب تعمیق بصیرت عمومی و بالا بردن بینش و معرفت آحاد جامعه گردد.

زینب کبری علیها سلام با یک عظمت خیره کننده و درخشنده ای در عرصه ظاهر می شود؛ کاری می کند که دشمنی که به حسب ظاهر در کارزار نظامی پیروز شده است و مخالفین خود را قلع و قمع کرده است و بر تخت پیروزی تکیه زده است، در مقرر قدرت خود، در کاخ ریاست خود، تحقیر و ذلیل شود؛ داغ ننگ ابدی را به پیشانی او می زند و پیروزی او را تبدیل می کند به یک شکست؛ این کار زینب کبری است.

زینب علیها سلام نشان داد که می توان حجاب و عفاف زنانه را تبدیل کرد به عزت مجاهدانه، به یک جهاد بزرگ. آنچه که از بیانات زینب کبری باقی مانده، عظمت حرکت زینب کبری را نشان می دهد.

خطبه فراموش نشدنی زینب کبری در بازار کوفه یک حرف زدن معمولی نیست، اظهار نظر معمولی یک شخصیت بزرگ نیست؛ یک تحلیل عظیم از وضع جامعه اسلامی در آن دوره است که با زیباترین کلمات و با عمیق ترین و غنی ترین مفاهیم در آن شرایط بیان شده است.

بخش ۱۳ : سیاست ها و شیوه های تبلیغی حضرت زینب علیها السلام

چنانچه عاشورا را پدیده ای بدانیم که به وجود آورنده آن حسین بن علی علیه السلام باشد پرورش دهنده این پدیده، زینب سلام الله علیها بوده وظیفه ی مهم او پس از عصر عاشورا، پاسداری از نهضت خونین امام حسین علیه السلام و رساندن پیام **هیئات منا الذله** او برای جهانیان است. او راه سخت و دشواری را در پیش دارد او باید در بین جمعیتی سخن بگوید که گویی گوششان ناشنوا و چشمانشان نابیناست و در حماقت و نادانی کامل به سر می برند

او باید از این پس آگاهانه بیاندهد و تصمیم بگیرد و باید از هر حال و شرایط و از هر وضعیت و موقعیت خوب استفاده کند و با زبان حال و قال آنان را از غفلت بیدار کند و به آنان آگاهی و شناخت بدهد تا احساس مسئولیت کنند و آنگاه خواه ناخواه شورش و انقلاب پدید آید. خطبه های آتشین و بلند پایه ی امام سجاد و حضرت زینب علیهما السلام همه نقشه های شوم یزیدیان را بر آب کرد همچون رعد و برق، روشنگر و کوبنده بود که تمامی بافته های سی و چند ساله ی بنی امیه را از بین برد و شورشی بنیادین علیه بنی امیه برنامه ریزی کرد و کاخ امویان را برای همیشه لرزاند و واژگون کرد.

۱. گریه و فغان و برپایی مجالس عزاداری و سوگواری : پس از این که امام علیه السلام و اصحاب با وفایش به شهادت رسیدند زینب علیها السلام به سرعت به طرف میدان حرکت کرد و وقتی که بدن خونین و پاره پاره برادر را دید شیوه کنان کلماتی را خطاب به امام حسین برادرش به زبان آورد . سپس رو به مدینه خطاب به جدش پیامبر سخنانی فرمودند (لهوف ص ۱۴۶-۱۴۸) آنچه از این گونه اقدامات آن حضرت به دست می آید. این است که او می خواهد با این ناله های جان سوز ولی آگاهانه و بیدار کننده. درس های آموزنده به لشکریان فرومایه دشمن دهد او باید به آنان بفهماند که چه جنایت

هایی کرده اند و باید به آن لشکر جنایت کار کوفه بفهماند که جنگ شان، جنگ با قرآن، آورنده قرآن، و ایمان آورندگان به قرآن بوده است. او می خواهد با این ناله های جان سوز عواطف و احساسات مردم را تحریک نماید و آنان خود به خود علیه استبداد و یزیدیان قیام و شورش کنند و می بینیم که چنین کرد

۲. مدتی که در شام اقامت داشت در محله ای به نام **دار الحجاره** مراسم عزاداری برپا کردند و آن چنان عزاداری و نوحه سرایی و گریه و زاری می کردند که مردمی که در آنجا شرکت می کردند تصمیم گرفتند به کاخ یزید هجوم برند و او را به قتل برسانند.

و باز آن بانوی ستمدیده را می بینیم که پس تحمل آن همه مصیبت ها و رنج ها به مدینه بازگشته و در شهر پیامبر صلی الله علیه و آله و در خانه خود به سوگواری بر امام و دیگر یاران او می پردازد، در این مراسم عزاداری، هر روز گروه گروه از زنان مدینه به خدمت آن حضرت آمده، ضمن تسلیت به ایشان، به ندبه و گریه می پردازند تا آنجا که به تدریج زنان قبایل و عشایر، تصمیم به خونخواهی شهدای کربلا می گیرند و قیام می کنند.

۳. عقل و تدبیر: یکی از عواملی که سبب موفقیت زینب علیها سلام شد عقل و تدبیر او بود، اصلا قبل از این که عاشورایی و اسارتی در کار باشد، زینب به عقل و تدبیر معروف و مشهور بود به طوری که به او القاب، عقيله بنی هاشم عقيلة النساء و... لقب داده اند. عقل و تدبیر زینب به گونه ای بود که توانست در کارهایش بیشتر موفق شود و در غیر این صورت نمی توانست در برابر یزید و اطرافیان حيله باز و مزور موفق شود.

از جمله کارهای مدبرانه حضرت زینب علیها سلام برگزاری مجالس سوگواری و عزاداری در شام و مدینه و دستور وی مبنی بر سیاه پوش نمودن محمل ها بود که فرمود **اجعلوها سوداء حتی يعلم الناس، انا فی مصیبة و عزاء لقتل اولاد الزهراء علیها سلام** محمل ها

را سیاه پوش کنید تا مردم بدانند که ما در مصیبت و عزاداری برای کشته شدن فرزندان زهرا هستیم هر چند این گونه امور از نظر دشمنان ساده و بی ارزش بود ولی در حقیقت همین کارهای باارزش زمینه ساز قیام و انقلاب مردم علیه قاتلان امام حسین علیه السلام بود که توانست کاخ یزیدیان را متزلزل کند.

۴. الف: تبلیغ توأم با عمل زینب علیها سلام همواره تلاش می کرد که به وظیفه الهی خود عمل کند و در رعایت حلال و حرام الهی هیچ گونه سهل انگاری نمی کرد و از هیچ وظیفه شرعی فروگذار نمی کرد. وقتی اسرا را وارد کوفه کردند، مردم کوفه از روی ترحم به اطفال و اسیران نان و خرما می دادند، زینب علیها سلام فریاد می زد: ای اهل کوفه! صدقه بر ما حرام است و آنان را از دست و دهان بچه ها می گرفت و به سوی مردم می انداخت (بحار الانوار ج ۴ ص ۱۱۴) حتی حاضر می شود نان و غذای خود را بین بچه ها تقسیم کند و سه روز یا بیشتر چیزی نخورد ولی اجازه نمی دهد که ذره ای از صدقه را تناول کنند

۴. ب: حفظ حجاب زینب علیها سلام نه تنها در حالت عادی، بلکه در بحرانی ترین لحظات زندگی اهتمام زیادی در حفظ خود از انظار و دیده های مردم داشت.

زینب کبری است. فریاد می زد: ای مردم چشم های خود را از ما بپوشانید آیا از خدا و رسولش حیا نمی کنید که به حرم رسول خدا در حالی که پوششی ندارند می نگرید (مقتل مقرر ص ۳۷۱). او می خواهد با عمل و رفتار خود به جهانیان بفهماند که حسین علیه السلام و یارانش برای احیای احکام الهی شهید شده اند و زنان و کودکانش به همین دلیل به اسارت می روند و بنی امیه و دستگاه حاکمه یزید نسبت به احکام الهی نه تنها بی اعتنا هستند بلکه احکام الهی را واژگون کرده اند.

۵. دعا و عبادت: حضرت زینب همواره می دانست که دشمنان در انتظارند تا کوچک ترین واکنش یا کلامی را جستجو کنند که نشانه ای از ضعف خاندان پیامبر صلی الله علیه و

آله باشد و از این رو او برای این که دشمنان را مایوس کند در روز یازدهم وقتی که در کنار جسد برادر آمد توقف کرد و با خلوصی خاص متوجه خدا گردید و عرض کرد **اللهم تقبل منا قليل القربان** (مقتل مقرر ص ۳۰۷) از دعایی که حضرت زینب علیها سلام نمود می توان دریافت که با همه این مصایب و مشکلات باز هم در برابر توفان های کوبنده ایستاده است .

زینب با خدای خود می گوید **يا عماد من لا عماد له و يا سند من لاسند له يا من سجد لك سواد الليل و بيض النهار و شعاع الشمس و حفيف الشجر و دوى الماء يا الله، يا الله، يا الله** ای پناهگاه آن که جز تو پناهی ندارد، ای تکیه گاه آن که جز تو پشتوانه ای نمی شناسد، ای خدایی که سیاهی شب و سپیدی روز و روشنایی خورشید و صدای آرام درخت و آب بر تو سجده می کنند، ای خدا، ای خدا، ای خدا. (آل بیت النبی فی مصر ص ۵۳-۵۲ و پیام آور عاشورا ص ۲۸۸)

و نیز در خطبه ای که در مجلس یزید بیان کرد این گونه دعا می کند **اللهم خذ بحقنا و انتقم من ظالمنا و اجعل غضبك على من سفك ...** (بحارالانوار ج ۴۵ ص ۱۳۵-۱۳۳) خدایا حق ما را باز گیر و از آن کس که به ما ستم کرد انتقام بگیر و خشم خود را بر کسی که خون های ما را ریخت و عهد ما را شکست، و یاران ما را کشت و از ما پرده دری کرد فرود آر .

۶. بکارگیری اصول روان شناسی اصول روان شناسی در تبلیغات اصیل آسمانی نیز مورد توجه قرار گرفته است و سیره رهبران و ائمه اطهار علیهم السلام نشان می دهد که آنان در تبلیغ به اصول روان شناسی فردی و اجتماعی توجه کامل داشته اند.

حضرت زینب علیها سلام وقتی که با کوفیان سخن می گوید، در آغاز خطبه بر اصالت خاندان خودش تاکید می ورزد و از پیامبر صلی الله علیه و آله تعبیر به پدر می کند تا عواطف و احساسات مردم را در اختیار بگیرد و آنان خود بخود آماده قیام و شورش شوند.

و در فراز اول خطابه خود به بزرگترین نقطه ضعف کوفیان یعنی سست عنصری و عهد شکنی اشاره می کند و آنان را از این راه تحقیر می کند. و باز آن بانوی بزرگوار را می بینیم که در کاخ ابن زیاد، او را «پسر مرجانه» می خواند که برای عبیدالله توهین آمیزترین و رسوا کننده ترین القاب است که حاکی از نامشروع بودن وجود وی و بدنام بودن مادرش می باشد و آن چنان ضربه بر پیکر لرزان عبیدالله می زند که تصمیم به قتل زینب علیها سلام می گیرد.

و در فرازی از خطبه آتشین خود در خطاب به یزید به معرفی یزید، پدر، جد و جده اش می پردازد و بر اصالت خاندان خود تاکید می ورزد و می فرماید **و کیف یرتجی مراقبه من لفظ فوه اکباد الاذکیاء و نبت لحمه من دماء الشهداء**. بحار ج ۴۵ ص ۱۳۳-۱۳۵

و چگونه توقع و امید دلسوزی از آن کسی باشد که دهانش جگر پاکان را جوید و بیرون انداخت و گوشتش از خون شهیدان روئید.

سخنان عقیده عرب علیها سلام آن چنان در میان مردم تأثیر گذاشت که شیون و ناله از تمام اهل مجلس بلند شد تا جایی که یزید که در ابتدا مست و مغرور و مشغول باده گساری و بی احترامی بود، سر شرم فرو آورد.

بعد از خطبه ی امام سجاد و حضرت زینب علیهما السلام بود که یزید تسلیم شد.

جالب اینکه یکی از زنان منسوب به یزید از طایفه بنی هاشم به مرثیه خوانی پرداخت. ای حسین ! ای محبوب دل ما ! ای بزرگ ما ! ای بزرگ خاندان ما ! ای فرزند محمد ! ای سرپرست یتیمان و بیوه زنان ! ای کشته به دست اولاد زنا زادگان پس هر کس صدای این زن را شنید گریه کرد.

غافله سالار، زینب علیها سلام

سالار شهیدان و یاران باوفایشان با اهدای خون به درگاه الهی در عرض بلا با اجساد بلاکفن نقش زمین را منقش به تصویری کردند که آسمانیان را سر به زانوی غم کردند. آن پلیدان منحوث طی سفر خوب بررسی نمودند و دیدند که بهترین سلاح علیه این صاحب کرامت و عزت یعنی حضرت زینب کبری و البته سایر اهل بیت سالار شهدا توهین و حملات شخصیتی است.

این به این معنی نیست که آنها دست از پستی و ایجاد تعذب خاطر حتی شماتت و ضرب و شتم برداشته بودند در این میان بزرگ جمع هاشمیان عمه جان سادات وظیفه‌های متعددی را به دوش دارد.

ماموریت از طرف برادر محافظت از امام زمان خود حضرات شهدا با بدن‌های گلگون بر زمین کربلا افتاده‌اند و یک مرد در قافله اسرای آزاده کربلاست که حضرت ابا عبدالله الحسین سفارش او را به خواهر بزرگوارشان بسیار نموده. به خواهر فرموده‌اند که جان امام سجاد علیه السلام در خطر است و خواهر باید نقش یکی از فرزندان ذکور امیرمومنان علی علیه السلام را در مواقع و مجالس آتی ایفا نماید.

حضرت امام سجاد خطاب می‌نماید عمه‌جان **انت عالمه غیرمعلمه** وقتی امام به شخصی این جمله را خطاب می‌کند بیانگر صاحب ولایت بودن شخص مخاطب است.

باید ببینیم که حضرت زینب علیها سلام با عبیدالله ملعون و یزید سفاک با بیان شیوا و استناد به نصب و حقایق و قرآن و سنت چه کرده که چاره آخر برای آن وحوش پست اهانت با چوبدست به لب و دندان مبارک ابا عبدالله می‌شود که از این طریق جلوی بیانات کوبنده این اولیای مخدره را بگیرند تا بیشتر بر طبل رسوایی‌شان نکوبد.

حماسه زینبی، مکمل حماسه عاشورا است حماسه حضرت زینب سلام الله علیها، احیاءکننده و نگهدارنده حماسه عاشورا شد عظمت کار حضرت زینب سلام الله علیها فقط قابل سنجش و مقایسه با حماسه عاشورا است، این بانوی بزرگ اسلام و بشریت همچون قله سرافراز و استواری در برابر همه مصیبت‌ها و حوادث تلخ ایستاد و به یک الگو و پیشوای جاودانه مبدل شد.

سخنان پولادین و قاطعانه و در عین حال روان حضرت زینب سلام الله علیها در برابر مردم کوفه و همچنین در دربار ابن‌زیاد و دربار یزید. آن بانوی بزرگ مجسمه عزت بود، همچنان که حضرت امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا بود.

نتیجه ایستادگی حضرت زینب سلام الله علیها را، به وجود آمدن جریانی در طول تاریخ برای چگونگی حرکت و ایستادگی در مسیر حق است

باید الگوی حرکت ما و جهت‌گیری آن، همواره زینبی و هدف نیز عزت اسلام و جامعه اسلامی و عزت انسان باشد عامل اصلی به وجود آمدن چنین روحیه‌ای در حضرت زینب سلام الله علیها و سایر اولیا و انبیاء و مومنین برخورد صادقانه با عهد و پیمان الهی است.

قرآن کریم، این صدق را هم برای پیامبران عظام الهی و اولیاء و هم برای مومنین و مردم معمولی لازم می‌داند و همه ما باید در مقابل عهده‌ای که با خدا داریم پاسخگو باشیم.

بر اساس نص صریح قرآن، این عهد، ایستادگی در مواجهه با دشمن در نبرد نظامی، سیاسی و اقتصادی و پشت نکردن به دشمن، است.

بر اساس این عهد، هر جا که صحنه زورآزمایی است، باید در مقابل دشمن ایستاد و باید عزم و اراده مومنین بر اراده دشمن غلبه پیدا کند.

در مورد حضرت زینب سه قول هست :

۱. حضرت زینب سلام الله علیها به مدینه آمد و پس از ورود به مدینه پیوسته عزادار و گریان بود تا این که پس از یک سال و نیم در همان مدینه از دنیا رفت .

۲. زینب سلام الله علیها به علت افشاگری علیه دستگاه بنی امیه , مجبور شد که مدینه را ترک کند. از این رو مصر را انتخاب کرد و در آن جا رحل اقامت افکند و همان جا از دنیا رفت . سیده زینب در شهر قاهره هم اکنون زیارتگاه مجلل و با شکوهی است .

۳. حضرت زینب سلام الله علیها پس از ورود به مدینه , در مجالس و محافل سخن می گفت و مظالم و جنایات یزیدیان را بازگو می کرد. فرماندار مدینه ماجرا را به یزید نوشت و او دستور داد زینب را مخیر سازند تا هر شهری که می خواهد (غیر از مکه و مدینه) برود. حضرت زینب به شام رفت و در آن جا اقامت کرد و پس از چندی در همان جا از دنیا رفت.

برخی از مورخان نوشته اند که حضرت زینب کبری سلام الله علیها در اثر واقعه ی «حرّه» به همراه شوهرش عبدالله به شام آمد و در آن جا وفات یافت. در واقعه «حرّه» که در سال ۶۲ هجری قمری مردم مدینه یزید را از حکومت خلع و حاکم اموی مدینه را عزل کردند. این خبر به یزید رسید.

یزید، مسلم بن عقبه را با ۱۲ هزار نفر به سوی مدینه فرستاد. نیروهای مسلم بن عقبه در شرق مدینه در مکانی به نام حرّه مستقر شدند و از آن جا به شهر حمله و شهر را قتل و غارت کردند (منتخب التواریخ ص ۶۶) نکته دیگری که توجه به آن خوب است این که : آنچه مهم است انجام زیارت و ارتباط معنوی با اولیای خدا است لذا ما در، هر سه مورد حضرت زینت سلام الله علیها را زیارت می کنیم و هیچ گونه مشکلی ندارد و در، هر صورت این بارگاهها مرکز عبادت و توسل به حضرات معصومین و زینب کبری است و دشمن شکن هم هست.

روز پرستار، سالروز ولادت حضرت زینب است؛ این هشدار به زنان ماست: نقش خودتان را پیدا کنید. عظمت زن بودن را در آمیختن حجب و حیا و عفاف زنانه با عزت مسلمانان و مؤمنان، درک کنید. زن مسلمان ما این جور است. عظمت زن به این نیست که بتواند چشم مردها را، هوس هوسرانان را به خودش جلب کند؛ این افتخاری برای یک زن نیست؛ این تجلیل زن نیست؛ این تحقیر زن است.

عظمت زن آن است که بتواند حجب و حیا و عفاف زنانه را که خدا در جبات زن ودیعه نهاده است، حفظ کند؛ این را بیامیزد با عزت مؤمنان؛ این را بیامیزد با احساس تکلیف و وظیفه؛ آن لطافت را در جای خود به کار برد، آن تیزی و بُرندگی ایمان را هم در جای خود به کار برد.

این ترکیب ظریف فقط مال زن‌هاست؛ این آمیزه ظریف لطافت و بُرندگی، مخصوص زن‌هاست؛ این امتیازی است که خدای متعال به زن داده است؛ لذا در قرآن به عنوان نمونه ایمان - نه نمونه ایمان زنان، نمونه ایمان همه بشر؛ زن و مرد - دوزن را مثال می زند **و ضرب الله مثلا للذین امنوا امرأت فرعون و مریم ابنت عمران**؛ یکی زن فرعون است، دومی هم حضرت مریم است. اینها اشاره‌ها و نشانه‌هایی است که منطق اسلام را نشان می دهد.

انقلاب ما این جوری پیش رفت. قدرت و عظمت این انقلاب به این چیزهاست؛ به دل دادن به معنویت، مجذوب شدن در مقابل لطف الهی. وقتی که دشمن می خواهد زینب کبری را به آنچه که برایش پیش آمده، شماتت کند، **ما رأیت الا جمیلا**؛ جز زیبایی، چیزی ندیدم. برادرانش، فرزندان، عزیزانش، نزدیکترین یارانش، اینها در مقابل چشمش قطعه قطعه شدند، به خاک و خون تپیدند، خونشان ریخته است، سرهایشان بالای نیزه رفته است؛ می گوید جمیل، زیبا! این چه جور زیبایی‌ای است؟

این زیبایی را همراه کنید با آنچه که نقل شده که زینب کبری حتی در شب یازدهم نماز شبش ترک نشد. در طول دوران اسارت، انقطاع الی الله اش، دل بستگی اش به خدای متعال، رابطه اش با خدای متعال سست نشد، کم نشد، بلکه بیشتر شد. این زن، الگوست. حضرت زینب، آن کسی است که از لحظه شهادت امام حسین، این بار امانت را بر دوش گرفت و شجاعانه و با کمال اقتدار؛ آن چنان که شایسته دختر امیرالمؤمنین است، در این راه حرکت کرد. اینها توانستند اسلام را جاودانه کنند و دین مردم را حفظ نمایند.

ماجرای امام حسین، نجاتبخشی یک ملت نبود، نجاتبخشی یک امت نبود؛ نجاتبخشی یک تاریخ بود. امام حسین، خواهرش زینب و اصحاب و دوستانش، با این حرکت، تاریخ را نجات دادند.

عامل اصلی پیروزی خون بر شمشیر در حادثه عاشورا، حضرت زینب علیها السلام بودند که با نقش برجسته خود نشان دادند که زن در متن حوادث مهم تاریخی قرار دارد.

بخش هایی از خطبه حضرت زینب مشکل اصلی جامعه اسلامی در آن زمان بی بصیرتی مردم در شناخت فتنه و در مقابل مدعیان انقلابی گری، و تشخیص ندادن حق و باطل بود که نتیجه آن هم بر نیزه رفتن سر فرزند پیامبر شد

نقش و عملکرد حضرت زینب در حادثه عاشورا و پس از آن را، الگویی برای همه بشریت، به ویژه زنان مسلمان دانستند و آن حضرت با درآمیختن حجب و حیا و عفاف زنانه با عزت مسلمانان و مومنان در واقع جایگاه و عظمت واقعی زنان را نشان دادند.

یکی از چهره های برجسته جهان اسلام، که به دلیل برخورداری از ویژگی های منحصر به فرد در تمام زمینه ها می تواند به عنوان یک الگوی به تمام معنی در همه اعصار

مطرح شود، حضرت زینب علیها السلام است

بی شک همه کمالات آن حضرت در کل، علاوه بر بیان ابعاد مختلف شخصیت بی نظیر این بانوی بزرگوار، به درجه بالای عرفان و خداشناسی او دلالت دارد. اگر مرتبه توحیدش قریب به مرتبه توحید حضرات معصومان نبود، هرگز نمی توانست سکاندار طوفان کربلا باشد.

همان گونه که این بانوی گران قدر در یکی از حساس ترین برهه های تاریخ اسلام، از طریق تدبیر و فداکاری و شهامت خطری را که متوجه کیان اسلام بود، برطرف نمود. امروز نیز بانوان جامعه اسلامی می توانند از طریق اقتدا به سیره و عملکرد و فضایل شیرزن کربلا حضرت زینب کبری علیها السلام همه دسیسه های ناجوانمردانه استکبار جهانی را در استیلا بر افکار بانوان مسلمان خنثی نمایند.

حضور بانوان در حادثه کربلا

زنانی که در کربلا حضور داشتند، برخی از اولاد علی علیه السلام بودند و برخی جز آنان، چه از بنی هاشم یا دیگران. زینب علیها السلام ام کلثوم، فاطمه، صفیه، رقیه و ام هانی، از اولاد اهل بیت علیهم السلام بودند، فاطمه و سکینه، دختران سیدالشهدا علیه السلام بودند.

رباب، عاتکه، مادر محسن بن حسن، دختر مسلم بن عقیل، فضه نوبیه، کنیز خاص امام حسین علیه السلام و مادر وهب بن عبد الله نیز از زنان حاضر در کربلا بودند. (لهوف کبریت احمر و انساب الاشراف)

پنج نفر زن که از خیام حسینی به طرف دشمن بیرون آمدند، عبارت بودند از: کنیز مسلم بن عوسجه، ام وهب زن عبدالله کلبی، مادر عبدالله کلبی، مادر عمر بن جناده، زینب کبری علیها السلام. زنی که در عاشورا شهید شد، مادر وهب بود. بانوی نمیریه قاسطیه، زن عبد الله بن عمیر کلبی که بر بالین شوهر آمد و از خدا آرزوی شهادت کرد و همانجا با عمود غلام شمر که بر سرش فرود آورد، کشته شد.

در عاشورا دو زن با خشم به حمایت از امام برخاستند و جنگیدند؛ یکی مادر عبدالله بن عمر که پس از شهادت فرزند، با عمود خیمه به طرف دشمن روی کرد و امام او را برگرداند.

دیگری مادر عمرو بن جناده که پس از شهادت پسرش، سر او را گرفت و مردی را به وسیله آن کشت، سپس شمشیری گرفت و با رجزخوانی به میدان رفت، که امام حسین علیه السلام او را به خیمه ها برگرداند (لهوف ص ۲۳۶) دلهم، دختر عمر (همسر زهیر بن قین) نیز در راه کربلا به اتفاق شوهرش به کاروان حسینی پیوست.

زهیر بیشتر تحت تأثیر سخنان همسرش حسینی شد و به امام پیوست. رباب، دختر امرء القیس کلبی، همسر امام حسین علیه السلام نیز در کربلا حضور داشت، مادر سکینه و عبدالله.

زنی از قبیله بکر بن وائل نیز حضور داشت که ابتدا با شوهرش در سپاه ابن سعد بود، ولی هنگام حمله سپاهیان کوفه به خیمه های اهل بیت علیهم السلام، شمشیری برداشت و رو به خیمه ها آمد و آل بکر بن وائل را به یاری طلبید.

زینب کبری و ام کلثوم علیهما السلام، دختران امیرالمؤمنین علیه السلام، همچنین فاطمه دختر امام حسین علیه السلام نیز جزء اسیران بودند و در کوفه و... سخنرانی های افشاگرانه داشتند. مجموعه این بانوان، همراه کودکان خردسال، کاروان اسرای اهل بیت علیه السلام را تشکیل می دادند که پس از شهادت امام و حمله سپاه کوفه به خیمه ها،

ابتدا در صحرا متفرق شدند، سپس به صورت گروهی و اسیر به کوفه و از آنجا به شام فرستاده شدند. اما در باره حضور این زنان در حادثه عاشورا بیشتر به محور «پیام رسانی» باید اشاره کرد. البته جهات دیگری نیز وجود داشت که هر کدام می تواند به عنوان «درس» مورد توجه باشد.

منابع :

لہوف علی قتلی الطفوف نوشتہ سید بن طاوس

(مقتل مقرر ص ۳۰۷)

(بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۶)

(مرقد العقیلہ زینب، ص ۲۱)

(تاریخ یعقوبی، ابن واضح، ج ۳، ص ۸)

(سیرہ پیشوایان، ص ۷۵۲)

(صحیفہ سجادیہ دعای ۸۴)

(تاریخ سیاسی اسلام، ج ۳، ص ۲۵۰۲)

(منتہی الآمال ص ۶۰۱)

(تاریخ طبرسی ج ۳ ص ۳۱۶)

(الارشاد شیخ مفید ص ۲۳۲)

تہیہ و تنظیم : محمود زارع پور

ابوالفضل العباس قمر بنی هاشم (علیه السلام)

در این کتاب می خوانیم :

دودمان درخشان ام البنین با علی علیه السلام طلوع ماه در مدینه
کودکی عباس تربیت در دامان معصومین علیهم السلام ایام نوجوانی و جوانی
در جنگ صفین، شجاعت سردار کربلا مقام علمی برخی از فضایل اخلاقی
عظمت عباس علیه السلام در نگاه ائمه علیهم السلام زیارتنامه کرامت ابوالفضل عباس
حضرت عباس علیه السلام و اطاعت اطاعت محض عباس علیه السلام از برادر
خطبه تاریخی حضرت عباس علیه السلام بر فراز کعبه آخرین آزمایش یاران
عباس علیه السلام، الگوی برادری کرامات ابوفاضل
حضرت علی اکبر در ردیف اول ولایتمداری بود حضرت علی اکبر برترین اسوه جوانان
مقام معلم قرآن حضرت علی اکبر سوره حمد دریای معرفت و شهادت
شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام

سرشناسه : زارع پور ، محمود ، ۱۳۳۶

شمارگان: ۵۰۰۰

قیمت: ۰۰۰.۰۰۰ تومان

نوبت چاپ: سوم ۱۴۰۱

عنوان : امام شناسی

لطفا پیام ارسال نمایید

آدرس نویسنده : <http://m5736z.blog.ir/>

آدرس کتاب های منتشر شده: <http://zarepoorketab.blog.ir>

از مهمترین خواسته های امام حسین علیه السلام، زنده کردن اسلام نبوی و نجات آن از دست خلیفه ی بی لیاقتی چون یزید و معرفی اسلام ناب و گسترش عدالت میان مردم و توزیع بهره های زمین بر آنان و عزت طلبی و زیر بار ظلم نرفتن و ذلت گریزی، بود. ابوالفضل علیه السلام برای بازگرداندن آزادی و کرامت مسلمانان، گسترش رحمت اسلامی میان مردم و نعمت بزرگ این دین که نابودی ظلم و ستم را هدف خود ساخته بود و ایجاد جامعه ای که در آن هرگز ترس و هراس جایی نداشته باشد، به کمک برادرش حسین شتافت. ابوالفضل علیه السلام برای حاکمیت کلمة الله در زمین به میدانهای جهاد قدم نهاد؛ همان کلمه و پیامی که راه زندگی کریمانه را به مردم نشان می دهد. سلام خدا بر تو باد ای ابوالفضل که در زندگی و شهادتت، آئینه تمام نمای همه ارزشهای انسان سازی بودی و همان افتخار تو را بس که به تنهایی نمونه والایی از شهیدان طف (کربلا) بودی که به قله مجد و کرامت دست یافتند. از رهگذر تربیت عباس علیه السلام، پرتوی از فروغ معنویت امام علی علیه السلام و جلوه ای از روشنی ولایت ام البنین علیها السلام در پرورش فرزند، نصیب انسان می شود و آینه ای از روشنایی فضایل حضرت ابوالفضل علیه السلام دیدگان آدمی را نورانی می کند. حضرت ابوالفضل علیه السلام دائره المعارفی است که چگونه زیستن و آگاهانه رفتن را به ما می آموزد و فرصت دستیابی به مقام آدمیت را هموار می سازد. کتاب حاضر از زندگی و تربیت و ادب حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام که با دل و جان به یاری برادرش حسین علیه السلام سخن گفته و در انتها گوشه ای از زندگی و به شهادت رسیدن حضرت علی اکبر علیه السلام پرداخته است. باشد که فداکاری و معرفت و شناخت این جوان و عموی وفادارش درسی باشد برای جوانان وطن اسلامی.

مؤلف: محمود زارع پور

حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام)

مشعل آزادی و کرامت را برگرفت، کاروانهای شهیدان را به عرصه های شرف و میدان های عزت، راهبری کرد و پیروزی را برای ملل مسلمان که زیر چکمه های جور و ستم دست و پا می زدند به ارمغان آورد .

دودمان درخشان: تاسوعا بزرگداشت اسوه ایثار و ادب و دلاوری و وفا و حق گذاری عباس علیه السلام است و هنوز تاریخ، روشن از کرامتهای اوست و نام او با وفا و ادب و مردانگی همراه است. آن سردار فداکار با لبی تشنه و جگری سوخته، پا به فرات گذاشت، اما جوانمردی و وفایش نگذاشت که او آب بنوشد و امام و اهل بیت و کودکان تشنه کام باشند. لب تشنه از فرات بیرون آمد تا آب را به کودکان برساند. **خود از آب ننوشید و فرات را تشنه لبهای خویش نهاد** و برگشت و دست عطش فرات، دیگر هرگز به دامن وفای عباس نرسید. این ایثار را کجا می توان یافت. حضرت عباس آموزگار بی بدیل فتوت و مردانگی در تاریخ شد.

حضرت با برادرش امام حسین علیه السلام در سخت ترین روزهای رنج و محنت، همدرد و همگام بود و رنج او را با خود تقسیم کرد. جان را فدای برادر نمود و با خون خود او را حمایت کرد. به طور قطع، چنین همدلی و همراهی جز از کسانی که خداوند دلهایشان را برای ایمان آزموده و بر هدایتشان افزوده باشد، ساخته نیست.

ای قمر بنی هاشم! پایه های بنیاد حقیقت را تو در دنیای عرب و اسلام برپاداشتی و با یاریت به برادرت سیدالشهداء، که برای حاکمیت عدالت اجتماعی و توزیع خیرات الهی بر محرومان و ستمدیدگان جنگید برای مسلمانان، مجد و کرامتی والا و استوار، پایدار کردی. با برادرت، بار این رسالت را بر دوش گرفتی و بدین ترتیب با برادرت و دیگر شهدای با فضیلت از اهل بیت علیهم السلام و انصار آنان، طلایه داران مقدس شهیدان راه حق در سراسر زمین بودید.

ابوالفضل العباس علیه السلام به عنوان بزرگترین سردار یگانه ای که انسانیت در قهرمانی های نادر و دیگر صفات برجسته اش که زبان زد ملل جهان است همانندی برای او نمی شناسد، در عرصه تاریخ اسلامی، ظاهر شد. ابوالفضل در روز عاشورا ایستادگی فوق العاده و اراده استوار و وصف ناپذیری از خود نشان داد و با قلبی مطمئن و آرام و عزمی نیرومند، لشکری بود شکست ناپذیر.

سپاه (ابن زیاد) را هراسان کرد و نه تنها از نظر روحی، بلکه در میادین رزم نیز آنان را شکست داد.... ابوالفضل العباس علیه السلام در رفتار با برادرش امام حسین علیه السلام حقیقت برادری صادقانه اسلامی را به نمایش گذاشت و همه ارزشها و الگوهای آن را آشکار کرد. از جمله زیباترین جلوه های مواسات و برادری آن بود که در روز عاشورا پس از آن که به آب فرات دست یافت، مشتی آب برگرفت تا عطش خود را فرو نشانند و قلب سوزان چون اخگرش را خنک کند، ناگهان در آن لحظات هولناک، تشنگی برادرش امام حسین و اهل بیتش علیهم السلام را به یاد آورد، شرافت نفس و علو طبع، او را به ریختن آب واداشت و همدردی خود را در آن محنت کمرشکن نیز با برادرش نشان داد.

ثمره ی زندگی ام البنین با علی علیه السلام صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أُمَّ الْبَنِينَ

پس از شهادت حضرت فاطمه علیها السلام، امام علی علیه السلام برادرش عقیل را طلبید با برادرش عقیل که در نسب شناسی علم انساب عرب شهره بود، درباره انتخاب همسری که اصیل باشد و فرزندان دلیر و جنگاور بیاورد، مشورت کرد و عقیل، فاطمه بنت حزام را پیشنهاد کرد. پس از مدتی تحقیق و ژرف نگری، عقیل فاطمه کلابیه (ام البنین علیها السلام) را برگزید. فاطمه بنت حزام مشهور به أمّ البنین، از شخصیت های محترم نزد شیعیان است. حزام بن خالد از قبیله بنی کلاب و مادرش لیلی یا ثمامه دختر سهل بن عامر بن مالک است. معروف است که او در ۱۳ جمادی الثانی ۶۴ ق رحلت نموده و

پیکر او در بقیع دفن است. بر اساس روایتی از امام صادق علیه السلام معتقدند که ام‌البنین اولین همسر امام بعد از حضرت فاطمه علیها السلام بوده است. بعد از گذشت مدتی از ازدواج به امام علی علیه السلام پیشنهاد کرد او را به نام اصلی اش که فاطمه بود، صدا نزند، تا حسنین علیه السلام با شنیدن نام فاطمه به یاد مادرشان نیفتند. از این رو امام علی علیه السلام او را ام‌البنین [مادر پسران] نامید. ثمره این ازدواج ۴ پسر برومند به نام‌های عباس علیه السلام عبدالله، جعفر و عثمان بود هر چهار پسر ام‌البنین در کربلا در رکاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند. ام‌البنین در واقعه کربلا حضور نداشت. هنگامی که کاروان اسیران کربلا وارد مدینه شد، شخصی خبر شهادت فرزندان را به او داد؛ اما او از سرنوشت امام حسین علیه السلام پرسید. ام‌البنین وقتی خبر شهادت چهار فرزندش و امام حسین علیه السلام را شنید، گفت: ای کاش فرزندانم و تمامی آنچه در زمین است فدای حسین علیه السلام می‌شد و او زنده می‌ماند. سخن او دلیل دلدادگی عمیق او به اهل بیت و امام علیهم السلام دانسته‌اند.

ام‌البنین پس از با خبر شدن از شهادت فرزندان، هر روز با نوه‌اش عبیدالله (فرزند عباس) به قبرستان بقیع می‌رفت و در آنجا اشعاری که خود سروده بود، می‌خواند و می‌گریست. اهل مدینه گرد او جمع می‌شدند و همراه او گریه می‌کردند، حتی گفته شده که مروان بن حکم یکی از حاکمان مدینه، نیز با آنان همراه می‌شد. ام‌البنین را ادیب و شاعری فصیح و اهل فضل و دانش دانسته‌اند که در رثای حضرت عباس علیه السلام این اشعار را سروده بود و می‌خواند:

يا من رَأَى العباس كَرَّ على جماهيرالنقد / و وراه من ابناء حيدر كل ليث ذى لبد
انبتت أنّ ابني اصيب براسه مقطوع يد / ويلي على شبلى اما ل براسه ضرب العمد
لو كان سيفك في يد يك لما دنا منه احد. / ای کسی که عباس را دیدی که بر دشمن
حمله می‌کرد و فرزندان حضرت علی علیه السلام پشت سر او بودند. می‌گویند دست فرزندم

قطع شده و بر سرش عمود فرود آمده. اگر شمشیرت را در دست داشتی کسی به تو نزدیک نمی‌شد.

طلوع ماه در مدینه تابش طلایی آفتاب، در روز جمعه، چهارمین روز شعبان سال ۲۶ هجری را نوری دیگر می‌بخشید. بلور دل‌های شیفتگان امیرالمؤمنین علی علیه السلام لبریز از شور و عشق شده بود و آغوش کوچه بنی هاشم به روی زائران خانه حضرت گشاده می‌نمود. چهره علاقه‌مندان اهل بیت علیهم السلام را شب‌نم شادی فرا گرفته بود و برای دیدار نورسیده مولای خویش بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند

شور و هلهله خانه علی علیه السلام و فاطمه کلابیه را فرا گرفته بود و نگاه همگان به سخاوت لبان مولا بود تا انتخاب نام طفل را نظاره کنند و شیرینی اولین کلام او را بیابند. در این هنگام مادر کودک، ام البنین علیها السلام نوزاد را به علی علیه السلام تقدیم کرد. امام فرزند دل‌بند خود را به سینه چسباند، با صدایی آسمانی در گوش راست فرزند، اذان و در گوش چپش اقامه گفت تا در گستان وجود او شاخسار ایمان و عشق به توحید و نبوت نمایان شود؛ تا از بلندای همتش آبخش شوق به «امامت» جاری شود و تا همیشه ایام در سایه سار **ولایت**، سروی سبز باشد.

چون نسیم اذان و اقامه بر روان پاک و سپید طفل وزید، امام علیه السلام با واژه ای مهرآفرین و روح افزا، نام فرزند را بر لب آورد **عباس** یعنی شیربیشه شجاعت و قهرمان میدان نبرد. دلاوری از شجاعان اسلام و قهرمانی که در برابر باطل و ستم، عبوس و خشمگین است و در مقابل خیر و نیکی، شادان و متبسم. رواق چشمان اطرافیان را هاله ای از عشق و امید فرا گرفته بود.

در این لحظه، الماس بوسه علی علیه السلام بر بلور وجود طفل نشست و پیکر کوچک عباس با اولین نوازش و عاطفه آشنا شد؛ اما این شادمانی لحظاتی بعد با توفان غم درهم پیچیده شد. ناگهان گوهر اشک از دیدگان امیرمؤمنان علی علیه السلام پدیدار شد،

صدای گریه آن حضرت دلها را ملامت از اندوه ساخت و فرمود: گویا می بینم این دستها یوم الطف (روز عاشورا) در کنار نهر فرات در یاری برادرش حسین از بدن جدا خواهد شد. حضرت علی علیه السلام گاهی قنداقه کودک خردسال را در آغوش می گرفت و آستین دست های کوچک او را بالا می زد و بازوان او را می بوسید و اشک می ریخت. روزی مادرش امّ البنین علیها السلام که شاهد این صحنه بود، سبب گریه امام را پرسید. حضرت فرمود: این دست ها در راه کمک و نصرت برادرش حسین، قطع خواهد شد؛ گریه من برای آن روز است. آنگاه از مقام و عظمت فرزند دلبندهش نزد خداوند چنین خبر می داد: پروردگار متعال دو بال به او خواهد داد تا به سان عمویش جعفر بن ابی طالب در بهشت پرواز کند. با تولد عباس علیه السلام ، خانه علی علیه السلام آمیخته ای از غم و شادی شد؛ شادی برای این مولود خجسته و غم و اشک برای آینده ای که برای این فرزند و دستان او در کربلا اتفاق خواهد افتاد .

هفتمین روز میلاد حضرت علی علیه السلام در هفتمین روز میلاد، فرزند دلبنده خود را طلب کرد. طبق سنت پسندیده اسلام، موهای زیبایش را تراشید و هم وزن آنها، طلا یا نقره به مستمندان داد. سپس گوسفندی، به عنوان عقیقه، ذبح کرد تا به برکت آن صدقات و این قربانی، پیکر پاک عباس علیه السلام عزیز پا برجا و سالم ماند و ایام زندگانی اش طوبای برکاتی جاودان شود. گفتار امام علیه السلام و نام حماسی نوزاد، دفتر تلایی خاطرات او را در مقابل دیدگان آشنایان می گشود. از این رو بر بینش علی علیه السلام آفرین می گفتند و انتخاب عقیل را می ستودند .

کودکی عباس علیه السلام در روزهای کودکی عباس، پدر گرانقدرش چون آینه معرفت، ایمان، دانایی و کمال در مقابل او قرار داشت و گفتار الهی و رفتار آسمانی اش بر وی تاثیر می نهاد. او از دانش و بینش علی علیه السلام بهره می برد. حضرت دربارہ تکامل و پویایی فرزندش فرمود **انّ ولدی العباس زق العلم زقا؛** همانا فرزندم عباس در کودکی علم آموخت و بسان نوزاد کبوتر که از مادرش آب و غذا می گیرد، از من معارف فرا گرفت. در آغازین روزهایی که الفاظ بر زبان وی جاری شد، امام علیه السلام به فرزندش

فرمود: بگو یک. عباس گفت: یک حضرت ادامه داد: بگو دو عباس خودداری کرد و گفت: شرم می‌کنم با زبانی که خدا را به یگانگی خوانده ام، دو بگویم. پرورش در آغوش امامت و دامان عصمت، شالوده ای پاک و مبارک برای ایام نوجوانی و جوانی عباس فراهم کرد تا در آینده نخل بلند قامت استقامت و سنگربان حماسه و مردانگی باشد.

تربیت در دامان معصومین علیهم السلام :

عبّاس در خانه **علی** علیه السلام و در دامان مادر با ایمان و وفادارش و در کنار **حسن** و **حسین** علیهما السلام رشد کرد و از این دودمان پاک و عترت رسول صلی الله علیه و آله، درس های بزرگ انسانیت و صداقت و اخلاق را فراگرفت. تربیت خاصّ امام علی علیه السلام بی شک، در شکل دادن به شخصیت فکری و روحی بارز و برجسته ایشان سهم عمده ای داشت و درک بالای او، ریشه در همین تربیت های والا داشت. استعداد ذاتی و تربیت خانوادگی او سبب شد که در کمالات اخلاقی و معنوی، پا به پای رشد جسمی و نیرومندی عضلانی، پیش برود و جوانی کامل، ممتاز و شایسته گردد. او می دانست برای چه روزی عظیم، ذخیره شده تا در یاری حجّت خدا، جان نثاری کند. او برای عاشورا به دنیا آمده بود.

ایام نوجوانی و جوانی محبت پدری گاه علی علیه السلام را بر آن می داشت تا پاره پیکرش را ببوسد، ببوید و با آداب و اخلاق اسلامی آشنا سازد. از این رو لحظه ای عباس علیه السلام را از خود دور نمی ساخت. فرزند پاکدل علی علیه السلام در مدت ۱۴ سال و چهل و هفت روز که با پدر زیست، همیشه در حرب و محراب و غربت و وطن در کنار او حضور داشت.

عباس علیه السلام همیشه به دنبال امام حسین علیه السلام یعنی پشت سر وی راه می رفت (بر عکس روز عاشورا) در زمان کودکی دستان او را پنج امام و در کربلا حضرت زهرا علیها السلام بوسیده بودند و حضرت زینب سلام الله علیها پیشانی او را (به هنگام شهادت)

به هنگام فتنه معاویه و **جنگ جمل** ۱۰ساله و همراه پدر در جنگهای صفین و نهروان به یاری پدر و رشادت از خود نشان می داد. به هنگام شهادت پدر ۲۰ ساله بود و در نخلستانهای پدر به زمزمه دعای کمیل می پرداخت و به هنگام تشییع جنازه امام حسن علیه السلام و تیر باران شدن تابوت امام، آماده حمله به نامردان می شود که به توصیه ابن عباس به خاطر اهل بیت علیهم السلام و مصلحت اسلام صبوری پیشه می کند. در سن ۲۴ سالگی با یکی از نتیجه های عبدالمطلب **لبابه** ازدواج کرده و فرزندی به نام فضل، عبیدالله و حمیده به دنیا آمده و فضل در همان کودکی فوت می کند.

هم چهره عباس زیبا بود، هم اخلاق و روحیاتش. ظاهر و باطن عباس نورانی بود و چشمگیر و پرجاذبه. ظاهرش هم آینه باطنش بود. سیمای پر فروغ و تابنده اش او را همچون ماه، درخشان نشان می داد و در میان بنی هاشم، که همه ستارگان کمال و جمال بودند، ابوالفضل همچون ماه بود؛ از این رو او را **قمر بنی هاشم** می گفتند.

از سویی نیروی تقوا، دیانت و تعهدش بسیار بود و از سویی هم از قهرمانان بزرگ اسلام به شمار می آمد. زیبایی صورت و سیرت را یکجا داشت. شجاعت و سلحشوری را از پدر به ارث برده بود و در کرامت و بزرگواری و عزت نفس و جاذبه سیما و رفتار، یادگاری از همة عظمتها و جاذبه های بنی هاشم بود. بر پیشانی اش علامت سجود نمایان بود و از تهجد و عبادت و خضوع و خاکساری در برابر خدا حکایت می کرد. قلبش محکم و استوار بود همچون پاره آهن. فکرش روشن و عقیده اش استوار و ایمانش ریشه دار بود. توحید و محبت خدا در عمق جانش ریشه داشت.

شاهدی می گفت: روزی که سرهای شهدا بر بالای نیزه وارد کوفه گردید و از بازار شهر عبور داده می شد، در بالای یکی از نیزه ها سری که بسیار خوش سیما و جذاب بود و بر پیشانی او اثر سجده بخوبی دیده می شد، چون به شناختن صاحب آن سر شایق و علاقه مند شده بودم، از حامل آن پرسیدم که این سر با آن قیافه نورانی و ملکوتی از کیست؟ در پاسخ اظهار داشت که صاحب آن، عباس فرزند علی بن ابیطالب است.

در جنگ صفین، شجاعت سردار کربلا: ابا الفضل العباس علیه السلام از پدرش امیر مؤمنان علیه السلام شجاعت بنی هاشم و از مادرش شجاعت بنی کلاب را به ارث برده بود. او در جنگ صفین در کنار پدر و برادران بزرگوارش حضور داشت. در یکی از روزهای نبرد صفین، نوجوانی از سپاه علی علیه السلام بیرون آمد که نقاب بر چهره داشت و از حرکات او نشانه های شجاعت و هیبت و قدرت، هویدا بود. از سپاه شام کسی جرأت نکرد به میدان بیاید. همه ترسان و نگران، شاهد صحنه بودند.

معاویه یکی از مردان سپاه خود به نام (ابن شعثاء) را دستور داد که به جنگ این نوجوان برود. آن شخص گفت: ای امیر! مردم مرا با هزار نفر برابر می دانند، چگونه فرمان می دهی که به جنگ این نوجوان بروم؟ هفت پسر دارم، یکی از آنان را می فرستم تا او را بکشد. یکی از پسرانش را فرستاد، به دست جوان هاشمی کشته شد. دیگری را فرستاد، او هم کشته شد. همه پسرانش یک به یک به نبرد این شیر سپاه علی علیه السلام آمدند و او همه را از دم تیغ گذراند. ابن شعثاء خود به میدان آمد، در حالی که می گفت: ای جوان، همه پسرانم را کشتی، به خدا پدر و مادرت را به عزایت خواهم نشانند. حمله کرد و نبرد آغاز شد و ضرباتی میان آنان رد و بدل گشت. با یک ضربت کاری جوان، ابن شعثاء به خاک افتاد و به پسرانش پیوست. همه حاضران شگفت زده شدند. امیرالمؤمنین علیه السلام او را نزد خود فراخواند، نقاب از چهره اش کنار زد و پیشانی او را بوسید. متوجه شدند که او **قمر بنی هاشم**، عباس بن علی علیه السلام است. در جنگ صفین، در مقطعی که سپاه معاویه بر آب مسلط شد و تشنگی، یاران علی علیه السلام را تهدید می کرد، حضرت به یاران خود فرمان داد شریعه را باز کنند و جمعی را در رکاب حسین علیه السلام برای گشودن شریعه و باز پس گرفتن آب فرستاد. عباس علیه السلام هم در کنار برادرش یار و همرمز او بود.

لقب ابا الفضل العباس، دیباچه صفات اخلاقی افراد و فهرست فضایل معنوی انسانها در کنیه آنان نمایان است. عباس علیه السلام انسانی آسمانی بود که بلندای عظمتش کنیه

های بسیاری برای او رقم زند. ابوالفضل و قمر بنی هاشم مشهورترین کنیه اوست این کنیه برخی از صاحب نظران را بر آن داشت تا شعاع چشمگیر شخصیت عباس را بستر این واژه بدانند. ویژگی های دوران کودکی و شکوه مندی روح افزای نوجوانی او نشان از بزرگی مقام وی داشت. بسیاری از فرهیختگان و شعرا بهره مندی از فضایل فراوان را علت این لقب دانسته اند. از سوی دیگر، پاره ای از محققان و اندیشمندان بهره مندی از نعمت وجود فرزندی به نام **فضل** را دلیل این کنیه شمرده اند.

مقام علمی سردار کربلا: حضرت عباس علیه السلام در خانه ای زاده شد که جایگاه دانش و حکمت بود. آن جناب از محضر علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام اسرار الهی را آموخته و از دامان پر فیض آن بزرگواران بهره‌ها برده است

عباس علیه السلام از اکابر و افاضل و فقیهان و عالمان اهل بیت، بلکه عالمی غیر متعلم بوده است. در جایی که امیرالمؤمنین علیه السلام، برخی از اصحاب خود را چنان پرورش می داد که به اسرار و رموز عالم هستی آگاه می شدند چون حبیب بن مظاهر، میثم تمار، رشید و...

آیا معقول است که نور چشم و پاره جگر خود را از علوم خویش بی بهره گذارد؟ با اینکه قابلیت و استعداد وی از آنها بیشتر بود. لذا از خاندان عصمت علیهم السلام در مورد اینکه علم حضرت عباس علیه السلام وحدانی بوده است،

نقل شده: همانا عباس بن علی در کودکی، علم را با شیر مکیده است. از این استعاره متوجه می شویم که ساقی کربلا از کودکی و حتی از زمان شیرخوارگی قابلیت فراگیری علوم، معارف و اسرار را داشته است.

علامه محقق، شیخ عبدالله ممقانی در کتاب نفیس تنقیح المقال، در مورد مقام علمی و معنوی ایشان گفته است: آن جناب از فرزندان فقیه و فاضل ائمه علیه السلام و شخصیتی عادل، مورد اعتماد، با تقوا و پاک طینت بود.

پدر فضائل اخلاقی

حضرت عباس بن علی علیه السلام به سبب خصوصیات انحصاری، یکی از برجسته ترین مردان روز عاشوراء بلکه روزگار است. همین ویژگی ها وی را الگوی جوانمردان ساخته و هر جوانمردی دوست دارد تا راه و رسم جوانمردی و وفاداری و غیرت را از ایشان بیاموزد. شاید کسی را در میان غیر معصوم علیه السلام نتوان معرفی کرد که به میزان حضرت عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام مشهور و معروف باشد.

جایگاهی که ایشان در میان مسلمانان به ویژه شیعیان دارد، ایشان را در مرتبه بالاتر از مردم عادی و پایین تر از معصوم علیه السلام قرار داده و اگر نبود عصمت مطلق و کاملی که برای معصومان علیه السلام به حکم خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله بیان شده شاید بتوان گفت که او را باید در ردیف معصومان علیه السلام قرار داد،

ولی از آنجایی که این جایگاه به نصب الهی است ما محذور هستیم که ایشان را به عصمت مطلق و کامل معرفی کنیم، ولی هرگز او را از آن حد چنان پایین نمی آوریم که در جایگاه مردانی دیگر از اولیاء و اوصیاء قرار دهیم، بلکه همواره هم چون حضرت زینب علیها السلام یک سر و گردن بالاتر قرار دارد.

این جایگاه برای ایشان از سوی معصومان علیه السلام تثبیت شده است. آن حضرت این جایگاه والا و برتر را به سبب خصوصیات کسب کرده که برای بسیاری از ما می تواند الگو باشد. به این معنا که هر انسان غیر معصومی می بایست با بهره گیری از ویژگی های اخلاقی ایشان بکوشد تا مهر قبولی اعمال از سوی امامان معصوم علیه السلام بر او بنشیند و خود را به این جایگاه والا برساند. بی گمان رسیدن به چنین جایگاهی به سادگی امکان پذیر نیست. با نگاهی به ویژگی هایی که در تاریخ به ویژه احادیث و روایات بیان شده می توان دریافت که ایشان به حقیقت ابوالفضل و پدر فضایل اخلاقی بود. فضیلت هایی که هر یک به تنهایی انسان را در جایگاهی بسیار برتر از مردم عادی قرار می دهد.

از جمله مهم ترین فضایل آن حضرت می توان به ولایت پذیری، اطاعت از ولی امر و امام معصوم علیه السلام، بصیرت برخاسته از تقوا، برادری و اخوت ایمانی، فداکاری، ایثارگری و مانند آن اشاره کرد.

برخی از فضایل اخلاقی حضرت عباس علیه السلام

۱. ولایت پذیری شاید مهم ترین و اصلی ترین فضیلت ایشان ولایت پذیری و اطاعت محض از ولی امر و امام علیه السلام باشد. ایشان براساس آموزه های قرآنی و سنت نبوی و علوی بر آن بود تا در اطاعت ولی الله باشد و هرگز گامی بر خلاف ایشان بر ندارد. البته شناخت ولی و امام معصوم منصوب از سوی خداوند برای بسیاری سخت است و بسیاری نیز به همین سبب به مرگ جاهلی می میرند. پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: اگر کسی بمیرد و امام زمان خود را نشناسد همانند کسی است که به مرگ جاهلیت قبل از اسلام مرده است (بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۹۴؛ الغدیر، ج ۱۰)

۲. اخلاص از مهم ترین فضیلت های آن حضرت علیه السلام اخلاص است. ایشان خود را برای اطاعت از خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ولی الامر علیه السلام خالص کرده و همه هستی اش را در راه ولایت در طبق اخلاص گذاشته بود.

۳. بصیرت نافذ امام صادق علیه السلام در بیان ویژگی ها و خصوصیات آن حضرت به مساله بصیرت ایشان اشاره می کند. بصیرت به معنای آن است که انسان بتواند حق و باطل را در درون فتنه تشخیص دهد و راه راست و درست را بیابد و پس از جزم در حقیقت، عزم بر آن داشته باشد که با تمام همت عالی خود آن را تحقق بخشد. نفوذ بصیرت آن است که در دیدن حقایق و باطن اموری که ظاهر آن فریبنده است و امکان تشخیص حق از باطل سخت است و امور مشتبه می شود انسان از این توانایی برخوردار باشد که بتواند با دیدگانی تیزبین از ظواهر فریبا بگذرد و در پس آن، حق را بشناسد و تشخیص دهد

تیزبینی آن است که فراتر از اموری که در آن غرقه شده ایم بتوانیم مراحل بعدی را نیز بشناسیم و حرکت‌های بعدی را بر اساس آن قله اصلی هدف سامان دهی کنیم و تنها به حال و موقعیت کنونی توجه نکنیم. این چنین صفتی است که انسان را در فتنه‌ها و ابتلائات به سلامت بیرون می‌آورد. البته این صفت زمانی در انسان شکل می‌گیرد که انسان اهل تقوا باشد، لذا داشتن علوم شهودی از این دست در آیات قرآنی، به تقوا نسبت داده شده است. (بقره ۲۸۲ طلاق ۲ و ۳ انفال ۲۸) چنین صفتی در حضرت عباس علیه السلام وجود داشت. از این رو امام صادق علیه السلام ایشان را دارای بصیرت نافذ معرفی می‌کند و می‌فرماید: **کان عمنا العباس بن علی، نافذ البصیرة، صلب الایمان، جاهد مع ابی عبد الله و ابلی بلاء حسنا و مضی شهیدا؛** عموی ما حضرت عباس دارای بصیرتی نافذ و ایمانی استوار بود.

۴. ایمان محکم و استوار اصولا ایمان زمانی شکل می‌گیرد که انسان از نظر فلسفی و بینشی به شناختی قطعی دست یابد که هیچ‌گونه اما و اگر در آن راه نیابد و تردید و شبهه‌ای در حقیقت یقین خود نداشته باشد. استقامت و پایداری و صبر ریشه در چنین ایمانی دارد. در آیات قرآنی به این حقیقت بارها پرداخته شده است.

۵. جهاد علمی و عملی از دیگر ویژگی‌هایی که می‌توان برای حضرت عباس بر شمرد، ویژگی مجاهدت در راه خداست. ایشان با جهاد علمی و فرهنگی در روزهای سخت به همراهی امام خویش می‌پردازد و بر آن است تا چشمان دیگران را به حقیقت روشنی که بدان دست یافته باز کند. از این رو در برخی از موارد به دفاع از حقیقت می‌پردازد و هرگونه شبهه و تردیدی را از دل‌های یاران دور می‌سازد. در میدان عمل نیز مجاهدت‌هایی را با همه هستی‌اش از جان و مال انجام می‌دهد تا شهید شود.

۶. شهادت یکی دیگر از ویژگی‌های آن حضرت مقام شهادت است. این فضیلتی است که برای هر کسی اثبات نمی‌شود. اینکه امام معصومی بر آن گواهی می‌دهد خود بیانگر امضا شدن این مقام برای آن حضرت علیه السلام است.

امام زین العابدین علیه السلام درباره مقام بزرگ شهیدی چون ابوالفضل عباس علیه السلام می فرماید: **رحم الله عمی العباس... و ان للعباس عند الله منزله یغبطه بها جمیع الشهداء** **یوم القیامه**؛ خداوند عموی ما عباس را رحمت کند، برای او نزد خدا مقامی است که همه شهیدان در روز قیامت بر آن غبطه می خورند (امالی صدوق ۳۷۴)

۷. ابتلاء نیک از دیگر ویژگی های آن حضرت ابتلاء به بلای حسن است. این بدان معناست که ایشان در آزمون الهی با سریلندی بیرون آمد و بگونه ای عمل نکرد که در امتحان شکست بخورد و مردود شود. امتحان سختی که در آزمون کربلا از ایشان گرفته شد، هر چند که بسیار سخت بود؛ چرا که هم عزیزان و برادران خود را از دست داد و هم تا آخرین لحظه از حریم ولایت دفاع کرد و با همه مصیبتی که دید می از راه خود بیرون نرفت و تردید نکرد و امان نامه ها را به سخریه گرفت و اجازه نداد تا کسی او را در آزمون های چند شکست دهد و به بازی گیرد.

۸. علم و حکمت آن حضرت علیه السلام در نزد پدری چون امیرمومنان علی علیه السلام و برادرانی چون حسنین علیهما السلام تربیت شد. ایشان شیرمرد میدان های علم و عمل بود. همه فضائل علوی را در خود داشت و چنانکه خود می فرمود از چشمه دانش چنان نوشید که چیزی کم نگذاشت. در برخی از روایات در مقام علمی آن حضرت است که: **زق العلم زقا**، یعنی همان طور که پرنده به جوجه خود مستقیماً غذا می دهد، اهل بیت علیهم السلام نیز مستقیماً به آن حضرت علوم و اسرار را آموختند.

۹. ایثارگری یکی از مهمترین فضائل اخلاقی ایثارگری است. ایثارگری مصداق کاملی از احسان است که با گذشت از خود همراه است. انسان با گذشت از آنچه بدان نیاز دارد، دیگری را مقدم بر خود می دارد. خداوند در بیان یکی از خصوصیات ابرار و در توصیف اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام در سوره انسان از ایثارگری اهل بیت علیهم السلام و اطعام کردن از افطار خود به یتیم و اسیر و مسکین سخن به میان آورده و پاداش این عمل ایشان را بهشت دانسته است. امام زین العابدین : خداوند عمویم عباس را

رحمت کند که به حق ایثار کرد و امتحان شد و جان خود را فدای برادرش کرد تا آنکه دو دستش قطع شد .

۱۰. اخوت و برادری حضرت عباس همان گونه که برادر خونی و نسبی حضرت امام حسین علیه السلام بود، برادر ایمانی امام نیز بود. امام حسین علیه السلام چنان ایشان را خطاب می کرد که انسان حسرت آن را دارد یک برادر چنان خوانده شود. بارها امام حسین علیه السلام ایشان را این گونه خطاب کردند و فرمودند: برادر جان، جانم به فدایت. در زیارت نامه منسوب به حضرت امام زمان ارواحنا فداه آمده است که آن حضرت عمویش عباس را این گونه مورد خطاب قرار داده و نسبت به مواسات و برادری و فداکاری اش می فرماید: **السَّلَامُ عَلَى أَبِي الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، الْمُوَاسِي أَخَاهُ بِنَفْسِهِ، أَلَا خِذْ لِعَدِيهِ مِنْ أَمْسِهِ، أَلْفَادِي لَهُ، الْوَاقِي السَّاعِي إِلَيْهِ بِمَائِهِ الْمَقْطُوعَةَ يَدَاهُ** سلام بر ابوالفضل العباس فرزند امیرمؤمنان؛ آن که با فدای جان خود نسبت به برادرش، مواسات (هم دردی) کرد و از گذشته اش برای آینده توشه برگرفت. آن که در رکاب برادر فداکاری نمود و با جان خویش از وی حفاظت کرد و با دستان بریده اش سعی در رساندن آب به برادر داشت. (بحار ج ۴۵)

۱۱. یقین (درجه بالای ایمان) ویژگی است که کمتر در غیر معصوم ایجاد می شود، اما حضرت عباس از همان کودکی، یقین به وجود آفریدگار یکتای جهان داشت و در سراسر زندگی خود با همان ویژگی مستظهر به عنایات الهی بود و از این رهگذر ویژگی های دیگر خود را متبلور می ساخت.

۱۲. وفا وفای او نسبت به اهل بیت علیهم السلام به غایت زیاد و در خور تحسین است. در وفا همین بس که باقر شریف قریشی، نویسنده عرب زبان معاصر، در کتاب حیاة الامام حسین بن علی علیه السلام می نویسد در تاریخ انسانیت، در گذشته و امروز، برادری و اخوتی صادق تر و فراگیرتر و با وفاتر از برادری ابوالفضل نسبت به برادر بزرگوارش امام حسین علیه السلام نمی توان یافت که براسستی همه ارزشهای انسانی و نمونه های

بزرگواری را در بر داشت.

۱۳. دلاوری دلاوری حضرت عباس علیه السلام نه تنها در حماسه کربلا نمایانگر بود، بلکه در صفین نیز نمایان شده بود بویژه در جنگ صفین افراد زیادی را کشت و حیرت همگان را از آن دلاوری برانگیخت.

۱۴. ادب حضرت علی علیه السلام از همان اوایل خردسالی حضرت عباس علیه السلام، توجه خاصی به تربیت او داشت و او را به تلاشها و کارهای مهم و سخت مانند کشاورزی، تقویت روح و جسم، تیراندازی، شمشیرزنی و سایر فضایل اخلاقی، تعلیم و عادت داده بود. حضرت عباس بدون اجازه در کنار امام حسین علیه السلام نمی نشست و پس از کسب اجازه مانند عبدی خاضع دوزانو در برابر مولایش می نشست. حضرت عباس علیه السلام هیچ گاه به خود اجازه نداد امام حسین علیه السلام را برادر خطاب کند مگر در لحظه شهادت که فرمود ای برادر مرا دریاب **یا اخی ادرك اخاک**

ادب، واژه گمشده ما اگر به واقعه عاشورا درست بنگریم متوجه خواهیم شد که عاشورا نه تنها یک اتفاق بلکه یک فرهنگ بزرگ است و کربلا نه تنها یک سرزمین بلکه دانشگاهی است به وسعت کره خاکی و به قدمت تاریخ بشریت که دانش آموختگانش مدارک عالی خود را با مهر و امضای رئیس دانشگاه آن یعنی سرور و سالار شهیدان امام حسین علیه السلام دریافت نموده اند. اصلا ادبیات کربلا با تمامی ادبیات دنیا متفاوت است کربلا یعنی درست زندگی کردن رشد کردن اوج گرفتن تا آنجایی که غیراز خالق کسی و چیزی را نبینی

از درس های این دانشگاه از شجاعتها، فداکاریها و شهادتها بسیار شنیده ایم ولی چیزی که در کربلا بسیار به چشم می خورد و خیلی کم در مورد آن صحبت می شود و به جرأت می توان گفت در هیچ جای تاریخ بشریت نظیر ندارد و اگر تمامی قلمها در مورد آن مطلب بنویسند باز هم حق مطلب را ادا نکرده اند واژه ای که در عصر ما بسیار

کم رنگ و در بعضی موارد کاملاً بی رنگ و فراموش شده است. مگر می شود کسی تشنه باشد و از کنار آب تشنه باز گردد؟ مگر می شود کسی در تمامی عمر خویش برادر را به نام نخوانده باشد و اینکه مادری نسبت به فرزندان شهیدش بی تفاوت باشد؟ بله همه اینها امکان پذیر است

زمانی که عباس علیه السلام با جنگی نمایان نفس گیر و دلاورانه وارد شریعه فرات شد و دستها را پر از آب به لبهای خشک خود نزدیک کرد، چیزی یا حسی مانع نوشیدن آب شد. او می دانست که اطفال امام بیشتر از او تشنه اند.

با لبانی تشنه و مشکی پر از آب به سوی خیمه ها حرکت کرد و زمانی دیگر که با ناجوانمردی دشمن با دستهای بریده و فرق شکافته از اسب بر زمین افتاد امام بر بالین برادر آمد. خونی که چشمانش را احاطه کرده بود مانع شده بود تا امام خود را برای آخرین بار ببیند ولی وقتی عطر امام را در علقمه احساس کرد تلاش می کرد تا تمام قد در برابر امام و مولای خود بایستد

آری (ادب) واژه ای است که ما در کربلا بسیار مشاهده می کنیم و امروز در پیچ و خم زندگی خود به دنبال آن هستیم زمانی در کتابهای زمان کودکی مان نوشته بود ادب از که آموختی از بی ادبان. چرا، چرا در ادبیات خود تفکر نمی کنیم؟ ای کاش در کتابهایمان می نوشتیم و به کودکانمان می آموختیم که

ادب از که آموختی؟ از عباس علیه السلام

به نام ادب که با تو معنا می شود، به اسم وفا که با تو اوج می گیرد، به یاد ایثار که در تو ذوب می شود، به جان عشق که خاکبوس توست و قسم به جوانمردی که مقدمه توست؛ من و باز هم من، غلام مردانگی ات هستم. خدای من! عباس می آید... آنگاه که امیرجان، مولای بیان، حضرت ابوتراب علی مرتضی علیه السلام، قنداقه سرسپردگی ات

را به گرد مولود دیروز، حضرت امیر عزت حسین بن علی علیه السلام طواف داد، همه چیز معلوم شد... تو فردای مولا و سرورت حسین علیه السلام قدم بر این کویر تشنه زمین گذاشتی و تاسوعا یک روز قبل از عروج حسین را به نام و یاد و بزرگداشت مقام آسمانی‌ات، نام نهادند...

چرا یا اباالفضل علیه السلام؟ چرا؟ ای خداوند ادب! می‌خواستی بگویی من، بی حسین علیه السلام، شنیدن و خواندن ندارم، بعد از حسین آمدی و به رسم ادب، یک روز قبل از او برایت، تقویم رفتن، رقم خورد، اگرچه تو، تا نفس‌ها و آه‌های آخرت با حسین بودی، ماندی و عاشقی کردی! نامت، گره از کارهای فروبسته ما می‌گشاید... تو متعلق به ما فقط نیستی! هر دین و مذهب و فرقه و گروه و دسته‌ای تو را می‌ستاید.

زیبایی در برابر تو، زانوی غم بغل کرده است و ماه به خود می‌بالد که شروع یکی از مشهورترین القاب تو با اسم او آغاز می‌شود... یا قمر بنی‌هاشم! تو فقط ماه هاشمیان نیستی، تو... خورشید عالمیانی... به عاشقی‌ات قسم! هرچه بیشتر از دریای معرفت می‌نویسم، می‌ترسم امواج این دریا، مرا درهم بپیچد و امانم ندهد... یا اباالفضل علیه السلام! با این نام می‌خوانمت: **یا باب الحوائج...**

همان نامی که خدا هم حیا دارد هر که تو را با آن صدا کند، به او عطا نکند... تو همه هستی خود را برای حسین خدا دادی! حیدر کربلا! مگر جز این است که حسین تو را این‌گونه خطاب کرد و فرمودند: **انت صاحب لوائی**: تو پرچمدار من هستی... مگر غیر از این است که حسین در آن سرزمین خدایی، به یک تن فرمود **بنفسی انت**: جانم فدایت... و آن تن، تو... فقط تو بودی! اباالفضل العباس از راه رسید. خال، خال هاشمی است و حال، حال حیدری؛ قد، جلال مصطفایی است و رخ، جمال کبریایی... بر مقدمش گل، نه، سر و جان نثار کنید... قیامت قامتی از راه می‌رسد که عشق و عقل، مجنون او، شجاعت و شهامت مدیون او و اقتدار، مرهون اوست و...

کرامت، درمانده عظمت و بزرگی و مرام اوست... یا ام‌البنین! الله الله که وفا شرمنده وفاداری زاده توست! عباس تو، آب را حسرت به دل گذاشتی و خاک بر سر شدن فرات، چه تماشایی بود... فدای همت مردانه ابوالفضلت که تمام عشق را نثار تمام ایمان کرد...

۱۵. حضرت عباس علیه السلام و اطاعت

ابوالفضل علیه السلام فراتر از برادری ایمان هرچه به سوی کمال می رود، از ویژگی های برتری برخوردار می شود. درباره عشق و اطاعت حضرت ابوالفضل عباس بن علی علیه السلام نسبت به امام حسین علیه السلام برادر بزرگوار خویش بسیار نوشته و گفته اند. هرچه که مهر و محبت ایشان را می توان با توجه به مسئله برادری و اخوت تحلیل و توجیه کرد، ولی اطاعتی که آن بزرگوار در طول زندگی خویش به ویژه در بیابان کربلا و روز عاشورا از خود نشان داد، فراتر از برادری خونی است و جز به اطاعت و عشق الهی نمی توان توجیه و تحلیل درستی از آن داشت.

اطاعت و محبت، بنیاد ایمان در تفکر اسلامی، ایمان جز محبت و اطاعت نیست. از این رو نشانه های ایمان را می بایست در عواطف و احساسات واقعی شخص و رفتارهای اطاعت گونه او جست و بقیه دیگر فسانه و ادعای دروغین و یاوه های دیوانگان است. کسی که ایمان دارد هرگز اما و اگر نمی کند. عشق و محبت است که انسان را مطیع می کند و اطاعت و بندگی را سبب می شود. کسی که عاشق است و عشق در وی جلوه یافته، عقل را به کناری می نهد و حساب و کتاب را نادیده می گیرد. این گونه است که عاشق، مطیع محض و گوش به فرمان معشوق است. جذبه عشق معشوق است که هم خط و هم نیرو و توان می بخشد و ناشدنی ها را شدنی و دست نیافتنی ها را دست یافتنی می سازد.

بنابراین اطاعتی که از عشق پدید می آید هرچند که شائبه ترس در آن نیز وجود داشته

باشد، اطاعتی شیرین و پسندیده است. قرآن در آیات ۴۹ و ۵۰ سوره نحل ترس از مقام ربوبی خداوند را زمینه ساز اطاعت از فرمان های الهی برمی شمارد. این نوع اطاعت همانند اطاعتی است که برخاسته از عشق و ترس نهفته از خشم معشوق می باشد. این گونه اطاعت ها نیز هم سنگ اطاعت عاشقانه است هرچند که شائبه چیز دیگری در آن وجود داشته باشد.

ملاک های اطاعت وقتی انسانی آگاهانه و عاملانه حق را شناخت و با عقل، هدف و مقصد را مشخص نمود، می کوشد تا در مسر هدایت آن گام بردارد. از این رو مسئله هدایت گری به عنوان ملاک و معیاری دیگر خود را تحمیل می کند. (بقره ۱۷۰ و مائده ۱۰۴ و یونس ۳۵)

عشق ابوالفضل عباس به حقیقت ابوالفضل عباس بن علی علیه السلام در صحنه عاشورا نشان داد که تا چه اندازه اطاعت عاشقانه و عارفانه می تواند سازنده و درس آموز باشد. صحنه کربلا که نمایش اوج فضایل انسانی و اوج رذایل بشری است، نمادهای بسیاری را برای انسانیت به ارمغان آورد. و لذا کربلا را آزمون بزرگ بشر و کلاس اکابر اولیای الهی دانسته اند که اوج عشق را در این زمان و مکان به همه هستی نشان داد و در مقابل اوج خباثت ها و رذیلت ها را آشکار ساخت.

هر بخش از حادثه کربلا برای همگان، درس ها و کلاس های بزرگی را در بر دارد و انسان می تواند از هرگوشه ای از آن عناصری برای زندگی را در بردارد و انسان می تواند از هرگوشه ای از آن عناصری برای زندگی سالم و درست به دست آورد. امام حسین علیه السلام آموزگار بزرگ هستی و عشق و فداکاری است. در این مکتب شاگردانی بزرگ تربیت کرد که از جمله آن ها می توان به حضرت ابوالفضل عباس اشاره کرد .

ابوالفضل عباس می دانست که عشق برادری و پدر و فرزند و اطاعت آن، هر چند که عشق زیبایی است ولی در کمال و زیبایی به عشق حسینی نمی رسد که برپایه عشق

به خدا و حق، بنیاد گذاشته شده بود. امام حسین علیه السلام در سخنی با عبدالله بن عمر و عاص سخنی دارد که جایگاه روابط عاشقانه میان پدر و فرزند از سوئی و جایگاه روابط عاشقانه میان حق و انسان را از سوی دیگر به خوبی تبیین کرده است.

عبدالله بن عمر و عاص زمانی گفت: هر که دوست دارد محبوب ترین مردم زمین نزد اهل آسمان را ببیند پس به امام حسین علیه السلام بنگرد اگر چه من از شب های صفین تاکنون با او هم سخن نشده ام.

امام فرمود: تو با آن که می دانستی من محبوب ترین مردم زمین، نزد اهل آسمان هستم ولی در عین حال با من و پدرم در جنگ صفین به جنگ برخاستی. عبدالله پوزش خواست و گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود از پدرت اطاعت کن. حضرت علیه السلام در پاسخ این توجیه عبدالله می فرماید: آیا فرموده خدای متعال را نشنیده ای که فرمود: و اگر پدر و مادرت تو را وادار کنند که آن چه را نمی دانی شریک خدا قرار دهی امر آنان را اطاعت مکن (لقمان آیه ۱۵)

و آیا این فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله را نشنیدی که فرمود: **لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق**، هیچ مخلوقی در چیزی که نافرمانی خداست، اطاعت نمی شود؟ این سخن به خوبی مشخص می کند که اطاعت خدا کجا و اطاعت غیر خدا کجاست. از این رو عباس علیه السلام عاشقانه و عاقلانه، پیروی برادری را بر می گزیند که نماینده خدا و خلیفه به حق اوست. پس عقل وی فرمان می دهد تا چنان فداکارانه در مسیر هدایتی که امام حسین علیه السلام تعیین می کند برود و دستان و سر و تن را فدا سازد.

عباس علیه السلام چون عشق خدایی، تمام وجودش را فرا گرفته، اطاعت محض از امام خویش را تنها راه رستگاری و رسیدن به مقصود و مقصد می شمارد. از این رو دعوت های دیگران را جز دعوت به گمراهی و طغیان نسبت به محبوب و معشوق نمی داند. ابوالفضل علیه السلام در پاسخ به دعوت شمربین ذی الجوشن و امان نامه ای که برای هم قبیله ی خود گرفته بود، بر شمر که از قبیله ی مادرش هم بود، لعنت گفتند.

اطاعت محض عباس علیه السلام از برادر جایگاه عباس علیه السلام در نزد امام حسین علیه السلام به سبب اطاعت وی به اندازه ای بالا می رود که او را در تمام دیدارهای خصوصی و عمومی ملازم خویش می سازد. او در هر امر مهم سنگین در کنار امام خویش است و خود را سزاوار آن می دانست تا بتواند نقش خویش را به درستی ایفا کند.

در یک کلام، همه جایگاه امام و امر سنگین اطاعت و پیروی مطلق از امام را می دانست و هم خود را امیدوار می یافت که بتواند چون مردان بزرگ این امر خطیر را به مقصد برساند. خود آن حضرت علیه السلام، عباس را محبوب دل خویش می نامید و این عشق دو سویه بود و به حکم **یحبههم و یحبونه**، نخست امام به عباس عشق ورزید و از عشق و محبت امام عشق در جان عباس روید. پس عباس نخست محبوب امام شد و از عشق حبی امام، عشق عباس علیه السلام زاده شد.

حضرت عباس در کلام معصومان علیهم السلام

علمدار کربلا حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام مورد ستایش امامان معصوم علیهم السلام قرار گرفته است. کلام معصومان علیهم السلام درباره شخصیت حضرت ابوالفضل علیه السلام طلوعی دیگر از معرفت در آسمان دل ها می آفریند. **علی علیه السلام** میفرماید: نزد فاطمه برو و به او بگو آنچه برای شفاعت [گناهکاران] در این روز بزرگ فراهم ساخته، حاضر کند.

حضرت زهرا علیها السلام پاک بانوی آفرینش در جواب حضرت می فرماید: ای امیرمؤمنان، دو دست بریده پسر عباس علیه السلام برای مقام شفاعت من کافی است (مولد العباس بن علی علیه السلام ص ۸۸)

امام سجاد علیه السلام در سخنی کوتاه، خداوند عمومیم عباس بن علی را رحمت کند؛ به تحقیق که ایثار و جانبازی کرد؛ جنگ آشکاری کرد و خود را فدای برادرش ساخت تا دستانش قطع شد. خداوند در برابر این فداکاری همراه فرشتگان در بهشت پرواز کند.

همانا عباس نزد خداوند تبارک و تعالی مقامی دارد که تمامی شهیدان، در روز قیامت، بر او غبطه می‌خورند و رسیدن به آن مقام را آرزو می‌کنند (خصال صدوق، ج ۱)

امام سجاد علیه السلام روزی به چهره فرزند حضرت ابوالفضل علیه السلام نگاه کرد و گریست. آن‌گاه فرمود: هیچ روزی برای پیامبر صلی الله علیه و آله سخت‌تر از روز اُحد نگذشت. در آن روز، عمویش حضرت حمزه که شیر دلاور خدا و رسول صلی الله علیه و آله بود به شهادت رسید. بر حسین بن علی علیه السلام هم روزی سخت‌تر از عاشورا نگذشت که در محاصره سی هزار سپاه دشمن قرار گرفته بود و آنان می‌پنداشتند که با کشتن فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله، به خداوند نزدیک می‌شوند و سرانجام، بی آنکه به نصایح و خیرخواهی‌های سیدالشهداء علیه السلام گوش دهند، او را به شهادت رساندند. آن‌گاه در یادآوری فداکاری و عظمت روحی عباس علیه السلام فرمود: خداوند، عمویم عباس را رحمت کند که در راه برادرش ایثار و فداکاری کرد و از جان خود گذشت. چنان فداکاری کرد که دو دستش قطع شد. عباس نزد خداوند، مقام و منزلتی دارد بس بزرگ که همه شهیدان در قیامت به مقام والای او غبطه می‌خورند و رشک می‌برند.

امام صادق علیه السلام در عباراتی روشن و معرفت‌آموز عمویش عباس بن علی علیه السلام را صاحب صفات زیر می‌شمرد: **بصیرت نافذ؛ بینش عظیم؛ ایمان بسیار و محکم؛ جهاد در محضر امام حسین علیه السلام؛ جانبازی و ایثار؛ تسلیم در برابر جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ وفاداری؛ خیرخواهی امام؛ شهادت در راه امام خو** تصدیق امام حسین علیه السلام؛ تلاش تا آخرین حد و ...

(مولد العباس بن علی ص ۹۷ العباس بن علی ص ۳۶)

از جمله سخنانی که امام صادق علیه السلام درباره قمر بنی هاشم علیه السلام فرموده است، اینکه: عمویم عباس بن علی بصیرتی نافذ و ایمانی محکم داشت. همراه برادرش حسین جهاد کرد، به خوبی از بوته آزمایش بیرون آمد و شهید از دنیا رفت...

امام صادق علیه‌السلام از برترین صفات مجسم در عمویش که مورد شگفتی است :

۱- تیزبینی تیزبینی، پیامد استواری رأی و اصالت فکر است و کسی بدان دست پیدا نمی‌کند، مگر پس از پالودگی روان، خلوص نیت و از خود راندن غرور و هواهای نفسانی و عدم سلطه آنها بر درون آدمی. تیزبینی از آشکارترین ویژگی‌های ابوالفضل العباس علیه‌السلام بود.

از تیزبینی و تفکر عمیق بود که حضرت به تبعیت از امام هدایت و سیدالشهداء امام حسین علیه‌السلام برخاست و بدین گونه به قله شرف و کرامت دست یافت و خود را بر صفحات تاریخ، جاودانه ساخت. پس تا وقتی ارزشهای انسانی پایدار است و انسان آنها را بزرگ می‌شمارد، در برابر شخصیت بی مانند حضرت که بر قله‌های انسانیت دست یافته است سر بر زمین می‌ساید و کرنش می‌کند.

۲- ایمان استوار یکی دیگر از صفات بارز حضرت، ایمان استوار و پولادین اوست. از نشانه‌های استواری ایمان حضرت، جهاد در کنار برادرش بود که هدفش جلب رضایت پروردگار متعال به شمار می‌رفت و همانطور که در رجزهایش روز عاشورا بیان داشت از این جانبازی کمترین انگیزه مادی نداشت و همین دلیلی گویاست بر ایمان استوار حضرت.

۳- جهاد فضیلت دیگر جهاد تحت فرماندهی سالار شهیدان، سبط گرامی پیامبر اکرم و آقای جوانان بهشت است. جهاد در راه آرمان برادر، بزرگترین فضیلتی بود که حضرت ابوالفضل بدان دست یافت و نیک از عهده آزمایش به درآمد و در روز عاشورا قهرمانی‌هایی از خود نشان داد که در دنیای دلاوری و شجاعت بی مانند است ...

ایمان و بصیرت و وفای عباس، آن چنان مشهور و زبانزد بود که امامان شیعه پیوسته از آن یاد می‌کردند و او را به عنوان یک انسان والا و الگو می‌ستودند.

ابوالفضل العباس علیه السلام در کلام حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه)

حجت خدا و بقیة الله الاعظم، امام زمان **عجل الله تعالی فرجه** در بخشی از سخنان زیبای خود درباره عمویش عباس علیه السلام چنین می گوید: سلام بر عباس بن امیرالمؤمنین، همدرد بزرگ برادر که جانش را فدای او ساخت و از دیروز بهره فردایش را برگزید، آنکه فدایی برادر بود و از او حفاظت کرد و برای رساندن آب به او کوشید و دستانش قطع گشت. خداوند قاتلانش، یزید بن رقاد و حکم بن طفیل طایي را لعنت کند... (المزار، محمد بن مشهدی، از بزرگان قرن ششم)

امام عصر عجل الله تعالی فرجه صفات والای ریشه دار در عمویش، قمر بنی هاشم و مایه افتخار عدنان را چنین بر می شمارد و می ستاید:

۱- همدردی و همگامی با برادرش سید الشهداء علیه السلام در سخت ترین و دشوارترین شرایط تا آنجا که این همگامی و همدلی ضرب المثل تاریخ شد.

۲- فرستادن توشه آخرت با تقوا، خویشتنداری و یاری امام هدایت و نور.

۳- فدا کردن جان خود، برادران و فرزندان در راه سرور جوانان بهشت، امام حسین

۴- حفاظت از برادر مظلومش با خون خود.

۵- کوشش برای رساندن آب به برادر و اهل بیتش هنگامی که نیروهای ستمگر و ظالم، مانع از رسیدن قطره ای آب به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله شده بودند.

ستایش حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام و زیارتنامه حضرت

زیارت حضرت عباس علیه السلام که توسط امام صادق علیه السلام به ابوحمزه ثمالی تعلیم شد، دو دسته صفت که در این زیارت حضرت عباس علیها السلام به آن موصوف شده است: این صفت ها ایجابی و سلبی است که در بخش ایجابی عنوان می شود که شهادت

می‌دهم که تسلیم، وفادار و خیرخواه امامت بودی و با بصیرت راحت را انتخاب کردی. صفت‌های سلبی در این زیارتنامه: شهادت می‌دهم ضعف و سستی در تو نبود. آیات ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸ سوره آل عمران: منطبق بر اصحاب امام حسین علیه السلام به ویژه حضرت عباس علیه السلام است و شان نزول آن در جنگ احد می باشد: در آیه ۱۴۶ صفات رزمندگان و پاسداران اسلام بیان می‌شود و آیه ۱۴۷ دعای رزمندگان و پاسداران اسلام و آیه ۱۴۸ پاسخ خدا به دعای آنان است.

آیه ۱۴۶ **وَ كَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَا ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكَانُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ** در این آیه ۵ صفت برای رزمندگان جبهه‌های اسلام برشمرده می‌شود که آن خدایی بودن، صبور بودن و همچنین صفات سلبی یعنی نداشتن وهن، ضعف و استکانت است. سه صفت وهن، ضعف و استکانت: وهن به معنای ضعف در عزم و تصمیم‌گیری است و ضعف همان ضعف جسمی است و استکانت به معنای کرنش در برابر دشمن است که داشتن این سه صفت موجب سقوط می‌شود.

قَوِّ عَلَى خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي وَ اَشْدُدْ عَلَى الْعَزِيمَةِ جَوَانِحِي: حضرت عباس علیه السلام در کنار قدرت جوارح دارای عزم راسخ بود. **اشهد انک لم تهن** این بخش از زیارت حضرت عباس علیه السلام را برگرفته از آیه ۱۴۶ آل عمران دانست و با بیان برخی روایات درباره عاشورا است: آیا کسانی که در کربلا بودند نمی‌دانستند باید امام حسین علیه السلام را یاری کنند؟ فداکاری حضرت عباس علیه السلام که سه برادرش را جمع کرد و به آنها گفت جلو بروید تا آنکه شما را کشته ببینم و یاری شما در حق فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله را ببینم. دلایل کرنش انسان در برابر دشمن این دلایل **ضعف بینش و تعلقات** است که تعلقات تاثیر بیشتر دارد.

امام صادق علیه السلام در زیارت قمر بنی‌هاشم علیه السلام می‌فرمایند **أشهد و أشهد الله أنك مضیت علی ما مضی به البدریون**؛ گواهی می‌دهم و خدا را گواه می‌گیرم که تو همان راهی

را که دلاوران و شهیدان بدر رفتند، پیمودی. در این عبارت، تشبیه کردن حضرت عباس علیه السلام به شهدای جنگ بدر برای تقویت اذهان به بصیرت نافذ آن حضرت است؛ چراکه مجاهدان جنگ بدر از چنان بینش و بصیرتی برخوردار بودند که علی رغم ضعف خود و کمی نفرات و تجهیزات، با سران شرک رویارو شدند و همگی با قوت ایمان و سلاح بصیرت در زیر پرچم نبوت، به استقبال شهادت رفتند و شمشیر کفار قریش را در هم شکستند و بدین ترتیب به اولین پیروزی خود که منجر به قوت پایه‌های اسلام و تثبیت حکومت اسلامی گردید، نائل آمدند.

در بخش دیگری از این زیارتنامه، با اشاره به بصیرت و بینش عمیق آن حضرت، چنین آمده است **أشهد أنك لم تهن و لم تنکل و أنك مضیت علی بصیره من أمرک مقتدیا بالصالحین رفیقاً للنبین؛** گواهی می‌دهم که شما سستی در دین نکردی، و از آن روی نتافتی، و از روی بصیرت و بینایی از کار خود در گذشتی، به پیروی از صالحان و خوبان و دنباله روی از پیامبران. شیخ صدوق در کتاب امالی خود به سند معتبر از ابوحمزه ثمالی نقل می‌کند که

امام سجاد علیه السلام فرمودند: سخت‌ترین روزها بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، روز احد بود که حمزه عموی او، کشته شد، و پس از آن، روز جنگ موته بود که جعفر بن ابیطالب در آن روز کشته شد، و روز حسین سخت‌ترین روزها بود که سی هزار نفر اطراف او را احاطه کردند، در حالی که همگی خود را مسلمان می‌خواندند و به جهت تقرب به خدا، خون او را ریختند و به مواعظ او ترتیب اثر ندادند.

آنگاه در ستایش عموی بزرگوار خود فرمودند: خدا رحمت کند عمویم عباس را، که جان خود را ایثار کرد و خود را فدای برادرش ساخت، تا آنکه دو دست او قطع شد، یکی از بهترین القابی که امام صادق علیه السلام به آن بزرگوار به سبب اطاعت از ولی الله می‌دهد، عنوان **السلام علیک ایها العبد الصالح المطیع لله** است که در این سخن، امام

صادق علیه السلام عمومی خویش را در مقام بندگی و عبودیت و در ردیف صالحان و مطیعان قرار می دهد. خداوند در قرآن کریم، چنین شخصیتی را در خط صراط مستقیم و صراط کسانی می داند که مورد انعام الهی هستند.

و در آیه ای دیگر آنان را در ردیف انبیا معرفی می فرماید **وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا** (نساء ۶۹) و کسانی که از خدا و رسول اطاعت کنند، پس آنان همدم انبیا و صدیقین و شهداء و صالحین هستند که خدا آنها را مورد انعام قرار داده و چه نیکو رفیقانی هستند.

امام صادق علیه السلام در سخنی دیگر در حق عمومی خویش می فرماید **کان عمنا العباس بن علی نافذ البصیره صلب الایمان جاهد مع ابي عبدالله و ابلی بلاء حسنا**؛ عمومی ما عباس دارای بصیرت دینی و استواری در باور بود. در راه خداوند در رکاب ابي عبدالله جهاد کرد و نیکو آزمایش داد و به شهادت رسید. این مطلب به خوبی نشان می دهد که فداکاری حضرت عباس علیه السلام همانند فداکاری برادری برای برادر نیست، بلکه نمی توان این فداکاری و جانفشانی را جز در عنوان اطاعت از ولایت تعبیر و تفسیر کرد. از این رو در توصیف و ستایش ایشان به این نکته توجه داده می شود که ایشان از اهل بصیرت و ولایت و از صالحین بودند.

شناخت روشن و یقینی از دین، تکلیف، پیشوا، حجت خدا، راه، دوست و دشمن، حق و باطل، همان چیزی است که از آن به بصیرت یاد می شود. مومن واقعی اهل بصیرت است و در فتنه ها و آزمون ها به سبب همین توانایی و نور الهی در دل است که سریلند بیرون می آید و گرفتار نمی شود در مبارزات و فعالیت های سیاسی و اجتماعی و موضع گیری ها، جایگاه بصیرت روشن تر می شود و بدون آن، حتی مبارزه و جنگ هم کورکورانه و گاهی در مسیر باطل قرار می گیرد. انتخاب درست نیز بستگی به بینش صحیح و بصیرت انسان دارد. قرآن کریم به این موضوع به عنوان ویژگی یک

رهبر و دعوت کننده به خیر و هدایت اشاره می کند، آن جا که می فرماید **قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى صِرَاطٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي** ؛ بگو این راه من است. من و پیروانم با بصیرت کامل، همه مردم را به سوی خدا دعوت می کنیم. (یوسف ۱۰۸) حضرت علی علیه السلام نیز از رزمندگان راستین با این صفت یاد می کند که **حملوا بصائرهم علی اسیافهم**، بصیرت های خویش را بر شمشیرهایشان سوار کردند. یعنی اگر در میدان نبرد تیغ می زدند، از روی بصیرت بود. (بحارالانوار، ج ۴۵ ص ۷۸) همین بصیرت است که ملت ایران را در پیروی از ولایت و رهایی از فتنه های بزرگ داخلی و خارجی یاری کرد و سربلندی و افتخار را برای دولت و ملت اسلامی رقم زد.

امام جعفر صادق علیه السلام در زیارت عمویش عباس

این که حضرت ابوالفضل عباس بن علی علیه السلام به مقام کرامت رسیده برای این است که همانند سلمان، شخصیت خویش را به تقوا و ایمان گره زده و جاودانه گشته است. امام جعفر صادق علیه السلام در زیارت عمویش عباس علیه السلام فرمود **أشهد لك بالتسليم و التصديق و الوفاء و النصيحة لخلف النبي صلى الله عليه و آله المرسل و البسط المنتخب و الدليل العالم و الوصي المبلغ و المظلوم المهتمضم فجزاك الله عن رسوله و عن امير المؤمنين و عن الحسن و الحسين صلوات الله عليهم فضل الجزاء بما صبرت و احتسبت لعن الله من قتلک و لعن الله من جهل حقک و استخف بحرمتک و لعن الله من حال بينک و بين ماء الفرات؛** گواهی می دهم برای تو که حضرتت مقام تسلیم و تصدیق و وفا داری و خیرخواهی را در حد کمال داشتی نسبت به حضرت حسین فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سبط برگزیده رسول و رهبر دانای خلق و وصی پیغمبر و رساننده حکم خدا (و ارکان و حقایق احکام دین) به خلق؛ آن امام مظلوم جور و جفا کشیده. پس خدا تو را از جانب رسولش و از جانب امیرالمؤمنین و از جانب حضرت حسن و حسین صلوات الله عليهم، بهترین پاداش عطا کند، به واسطه آن صبر و تحمل مصیبتی که در یاری برادرت کردی، پس دار سعادت عقبی ترا نیکوست. خدا لعنت کند کسی را که تو را به

قتل رسانید و خدا لعنت کند کسی را که حق تو را ندانست و حرمتت را شکست و خدا لعنت کند کسی را که بین تو و آب فرات حایل گردید (و تو را از آب رسانیدن به تشنگان حرم حسین منع کرد). مقام تسلیمی که در این عبارت بر وجود آن در حضرت عباس شهادت می دهیم، غایت درجات ایمان است؛

از این رو اسلام واقعی و ایمان را یکی دانسته اند و حضرت ابراهیم علیه السلام خود را اول المسلمین می داند که بر اسلام و تسلیم بوده است؛ حضرت در وفا نیز در اوج بود و غایت وفاداری را نشان داد. از این رو به عنوان یکی از چهار ویژگی آن حضرت مورد توجه و تأکید قرار گرفته. در زیارت آن حضرت علیه السلام که **و أوفی جزاء أحد ممن و فی بیعته و استجاب له دعوته و أطاع و لاه أمره**؛ تو وفادارترین کس در بیعت بودی و دعوت امام حسین علیه السلام و مولا را اجابت کرده و امرش را اطاعت نمودی. همان تسلیم موجب شد تا وی هم چنین اهل نصیحت صادق شد و ما او را به نصیحت گری بشناسیم. نصیحت وی همانند دیگران نبود که از سر عافیت طلبی و یا دلسوزی، کلامی می گویند و حرکتی نمی کنند.

نصیحت آن حضرت به همه امت بود که می بایست در برابر امام خویش چگونه اهل تسلیم و تصدیق و وفا به پیمان باشند. بنابراین او تجلی آیات الهی است و مصداق اتم و اکمل برادری ایمانی و اطاعت از ولایت امر است که خداوند در قرآن به اطاعت مطلق ایشان فرمان داده است و آنان را به همین اطاعت مطلق به عصمت ستوده و یاد کرده است.

از این رو در بیان مفهوم نصیحت در متن زیارت آن حضرت علیه السلام آمده **أشهد و أشهد الله انک مضیت علی ما مضی به البدریون و المجاهدون فی سبیل الله، المناصحون له فی جهاد أعدائه المبالغون فی نصره أولیائه الدابون عن أحبائه**؛ تو همانند اصحاب بدر و مجاهدان در راه خدا عمل کردی و چون ایشان در جهاد با دشمنان

نصیحت کردی و در نصرت یاران مبالغه کردی و در دفاع از دوستانش تلاش نمودی. بنابراین باید گفت که امام صادق علیه السلام در این سلام خاص خود، عمویش عباس علیه السلام را به صفاتی ستوده که بیانگر کرامت و شرافتی است که خداوند انسان را بدان کرامت و بزرگواری بخشیده است.

بصیرت و ولایت مداری ابوالفضل العباس علیه السلام

از جمله کسانی که با بصیرت نافذ و ژرف خویش، در امواج سهمگین و فضای تیره و تاریک فتنه ها حقیقت را شناخت و از آزمون آن به سلامت رهید و ستایش امامان معصومی چون امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیه السلام را برانگیخت، حضرت ابوالفضل عباس و پرچمدار ارتش عدالت خواه روز عاشورای حسینی است. نقش آن حضرت علیه السلام را در روز عاشورا و ایجاد حرکت جاودانه و ستم سوز و دادخواه حسینی. تا پای جان و از دست دادن همه دنیای خویش در راه ولایت ایستادند

و آخرت خود را با ولایت روشن کردند، عباس بن علی علیه السلام است. این درحالی است که افراد دیگری از جمله محمد حنفیه فرزند دیگر امیرمؤمنان علی علیه السلام از اطاعت سرباز زدند و همراه با امام و برادر خویش حسین بن علی علیه السلام به میدان مبارزه با ظلم و ستم اموی و برپایی حکومت عدالت خواه حسینی نیامدند. رفتار ابوالفضل عباس علیه السلام را نباید در محدوده وفا به برادر تحلیل و تبیین کرد

آن چه موجب شد تا عباس علیه السلام چنین فداکاری کند تنها مسئله عصبیت خونی و نسبی و برادری نیست، بلکه چنان که خود می فرماید ریشه این جانفشانی و دفاع تا آخرین دم از امام حسین علیه السلام را باید در حقیقت دینداری او جست که امام علیه السلام را اولی از خود برمی شمارد و به حکم آیه **النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ** (احزاب، ۶) عمل می کند. خود آن حضرت بارها بر رفتار برخاسته از دینداری خود تأکید می کند اوج این دینداری را در هنگام مواجه شدن با آب می توان یافت. هنگامی که برای آب

آوری تشنه گان، با لب های خشکیده از سه روز بی آبی، در امواج آب قرار می گیرد و در نهایت تشنگی، به یاد تشنگی برادر و مولایش، آب نمی آشامد. و می گوید: ای نفس پس از حسین علیه السلام خوار باشی و پس از او هرگز زنده نمایی! این حسین علیه السلام است که دل از زندگانی شسته است اما تو آب سرد و گوارا می نوشی؟ به خدا سوگند که این شیوه دین من نیست. (ینابیع الموده ج ۲، ص ۳۴۱)

در شب عاشورا حضرت عباس علیه السلام در خدمت اباعبدالله علیه السلام نشست بود. در همان وقت یکی از سران دشمن می آید و فریاد می زند: عباس بن علی و برادرانش را بگویید، بیایند. عباس می شنود؛ ولی اعتنا نمی کند، مثل این که ابدا نشنیده است. آن چنان در حضور امام حسین علیه السلام مودب بود که آقا به او فرمود: جوابش را بده، هرچند فاسق است! ابوالفضل العباس علیه السلام می آید، می بیند شمر بن ذی الجوشن است، روی یک رابطه خویشاوندی دور که از طرف مادر با عباس دارد و هر دو از یک قبیله اند، خواست به خیال خود، خدمتی کرده باشد؛ تا حرف خودش را گفت، عباس پرخاش مردانه ای به او کرد و فرمود: خدا تو را و آن کسی که این نامه را به دست تو داده است، لعنت کند.

تو مرا چه شناخته ای و درباره من چه فکر کرده ای؟ تو خیال کرده ای من آدمی هستم که برای حفظ جان خودم، امامم، برادرم حسین بن علی علیه السلام را این جا بگذارم و بیایم دنبال تو؟ آن دامنی که ما، در آن تربیت شده ایم و آن سینه ای که از آن شیر خورده ایم، این طور ما را تربیت نکرده است (موسوعه کلمات الحسین علیه السلام ص ۸۹۲) و در روز عاشورا وقتی به سوی دشمن هجوم می برد، رجز می خواند: من از مرگ، آن هنگام که بانگ برمی آورد بیمی ندارم، تا این که پیکرم در میان دلیرمردان به خاک افتد. جانم فدای جان پاک پیامبر صلی الله علیه و آله باد! منم عباس که کارم آب آوری است و از دشمنان در روز رویارویی نمی هراسم. (ینابیع الموده، ج ۲، ص ۱۴۳) این گونه برخورد را تنها از ولایتمداران می توان توقع و انتظار داشت که جان و مال و عرض مولی خویش

را بر خود مقدم می دارند. این که دین او راهی دیگر برای او نگذاشته است به این دلیل است که به تمام و کمال در برابر حق و دین و ولایت تسلیم است و تسلیم در مقابل امام حسین علیه السلام را عین اطاعت و تسلیم در برابر خداوند و رسول صلی الله علیه و آله می شمارد.

خطبه تاریخی حضرت عباس علیه السلام بر فراز کعبه

معاویه بعد از ۴۲ سال فتنه و نفاق و نیرنگ می میرد و یزید قمار باز به خلافت رسیده و از حسین به هر قیمت حتی کشته شدن خاندان پیامبر بیعت می خواهد، ولید و مروان را مامور میکند که بیعت از حسین علیه السلام بگیرند که بارها با خشم و پایداری عباس علیه السلام روبرو میشوند. آن روز هم که پس از مرگ معاویه، حاکم مدینه می خواست درخواست و نامه یزید را درباره بیعت با امام حسین علیه السلام مطرح کند و دیداری میان ولید و امام در دارالاماره انجام گرفت،

سی نفر از جوانان هاشمی به فرماندهی عباس بن علی علیه السلام با شمشیرهای برهنه، آماده و گوش به فرمان، بیرون خانه ولید و پشت در ایستاده بودند و منتظر اشاره امام بودند که اگر نیازی شد به درون آیند و مانع بروز حادثه ای شوند. کسانی هم که از مدینه به مکه و از آن جا به کربلا حرکت کردند، تحت فرمان ابوالفضل علیه السلام بودند تا اینکه امام حسین علیه السلام تصمیم به هجرت از مدینه به مکه می گیرند و به مخالفت با یزید جهت آگاه کردن مردم به بی لیاقتی یزید می پردازد.

همراه امام حسین علیه السلام برای اصلاح امت جدش پیامبر و زنده کردن امر به معروف و نهی از منکر، از مدینه خارج می شود (شب ۲۷ رجب مبعث) بین راه همه جا، سایه به سایه عباس علیه السلام از مولای خود محافظت می کند. آری حسین علیه السلام در مکه هم امنیت ندارد از طرف عمال یزید، سایه به سایه تعقیب می شود در حرم امن الهی با شمشیر برای کشتن او بسیج شده اند.

به تبلیغ دین جدش و افشاگری خاندان ابوسفیان و یزید می پردازد. یک سند با ارزش در مورد حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام، خطبه غرابی است که در شهر مکه مکرمه در سال ۶۰ هجری پیش از هجرت کاروان حسینی از مکه به کوفه توسط حضرتش ایراد شده است. روز هشتم ذی حجه سال شصتم هجری، یعنی درست یک روز پیش از عزیمت کاروان امام حسین علیه السلام از مکه به سوی کربلا، قمر منیر بنی هاشم حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام بر فراز بام کعبه خطبه ای پرشور ایراد می کند. در آن خطبه می فرماید: تا پدرم علی علیه السلام زنده بود، کسی قدرت کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله را نداشت و تا من زنده هستم، کسی توان قتل برادرم امام حسین علیه السلام را ندارد. او خطاب به انبوه جمعیت حاضر در کنار بیت الله الحرام می فرماید: بیایید تا شما را به راه کشتن امام حسین علیه السلام آگاه کنم؛ به قتل من مبادرت ورزید، گردن مرا بزنید، تا هدفتان محقق گردد. یعنی اگر می خواهید امام را بکشید، تا من زنده ام، امکان پذیر نیست. (و این جمله از خطبه به حقیقت پیوست و تا حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام زنده بود، دشمنان از کشتن حسین علیه السلام عاجز بودند) این خاندان نه از کشته شدن در راه رضای محبوب خود واهمه دارند و نه در راه حمایت و حفظ جان امام زمان خویش کوچک ترین تعللی به خود راه می دهند.

متن این خطبه خدایی **بسم الله الرحمن الرحيم.**

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَّفَ هَذَا (اشاره به بیت الله الحرام) بِقُدُومِ أَبِيهِ، مَنْ كَانَ بِالْأَمْسِ بَيْتًا
 أَصْبَحَ قِبْلَةً. أَيُّهَا الْكُفْرَةُ الْفَجْرَةُ أَتُصَدُّونَ طَرِيقَ الْبَيْتِ لِإِمَامِ الْبَرَّةِ؟ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنْ
 سَائِرِ الْبَرِيَّةِ؟ وَ مَنْ هُوَ أَدْنَى بِهِ؟ وَ لَوْلَا حِكْمُ اللَّهِ الْجَلِيلِ وَ أَسْرَارُهُ الْعَلِيَّةِ وَ اخْتِبَارُهُ الْبَرِيَّةِ
 لِطَارِ الْبَيْتِ إِلَيْهِ قَبْلَ أَنْ يَمْشِيَ لَدَيْهِ قَدْ اسْتَلَمَ النَّاسُ الْحَجْرَ وَ الْحَجْرُ يَسْتَلِمُ يَدَيْهِ وَ لَوْ
 لَمْ تَكُنْ مَشِيَّةً مَوْلَايَ مَجْبُولَةً مِنْ مَشِيَّةِ الرَّحْمَنِ، لَوَقَعَتْ عَلَيْكُمْ كَالسَّقْرِ الْغَضْبَانِ عَلَى
 عَصَافِيرِ الطَّيْرَانِ . أَتُخَوِّنَ قَوْمًا يَلْعَبُ بِالْمَوْتِ فِي الطُّفُولِيَّةِ فَكَيْفَ كَانَ فِي الرُّجُولِيَّةِ؟
 وَ لَقَدْ تَيْتُ بِالْحَامَاتِ لِسَيِّدِ الْبَرِيَّاتِ دُونَ الْحَيَوَانَاتِ.

هَيْهَاتَ فَاَنْظُرُوا ثُمَّ اَنْظُرُوا مِمَّنْ شَارِبِ الْخَمْرِ وَ مِمَّنْ صَاحِبِ الْحَوْضِ وَ الْكُوْثِرِ وَ مِمَّنْ فِي بَيْتِهِ الْوَحْيِ وَ الْقُرْآنِ وَ مِمَّنْ فِي بَيْتِهِ اللَّهْوَاتِ وَ الدَّنَسَاتِ وَ مِمَّنْ فِي بَيْتِهِ التَّطْهِيرُ وَ الْآيَاتِ. وَ اَنْتُمْ وَقَعْتُمْ فِي الْغَلْطَةِ الَّتِي قَدْ وَقَعَتْ فِيهَا الْفُرَيْشُ لِأَنَّهُمْ اَرَدُوا قَتْلَ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ اَنْتُمْ تُرِيدُونَ قَتْلَ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ وَ لَا يُمْكِنُ لَهُمْ مَا دَامَ اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيًّا وَ كَيْفَ يُمْكِنُ لَكُمْ قَتْلَ اَبِي عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا دُمْتُ حَيًّا سَلِيْلًا؟ تَعَالَوْا اُخْبِرْكُمْ بِسَبِيْلِهِ بَادِرُوا قَتْلِي وَ اضْرِبُوا عُنُقِي لِیَحْضَلَ مُرَادُكُمْ لِابْلِغِ اللهُ مِدَارَكُمْ وَ بَدِّدَا عِمَارَكُمْ وَ اَوْلَادَكُمْ وَ لَعَنَ اللهُ عَلَیْكُمْ وَ عَلٰی اَجْدَادِكُمْ

سپاس خدای را که بیت الله را با قدوم پدرش [منظور امام حسین] مشرف کرد؛ آنچه که دیروز بیت بود، [امروز] قبله گردید. ای ناسپاسان گناهکار! آیا راه بیت را بر امام نیکوکاران می بندید؟ چه کسی سزاوارتر به این بیت است از دیگر موجودات؟ و چه کسی نزدیکترین به این خانه است؟ و اگر حکمت های خداوند بلند مرتبه نبود و اسرار بالا و امتحانات موجودات نبود، همانا بیت به سوی ایشان [امام حسین] پرواز می کرد. قبل از اینکه مردم، حجر را لمس کنند، حجر، دستانش [امام حسین] را استلام می کند و اگر خواست مولای من خواست خداوند رحمان نبود هر آینه بر سر شما مانند یک باز شکاری که بر گنجشکان فرود می آید، نازل می شدم.

آیا قومی را که مرگ را در کودکی به بازی می گرفتند، می ترسانید؟ در حالی که الآن در مردانگی قرار دارند. همه جانم فدای آقا و مولای همه موجودات. هیهات! بنگرید به کسی که شراب می نوشد [مراد یزید ملعون] و به کسی که صاحب حوض و کوثر است و به کسی که در خانه وحی و قرآن است [امام حسین] و به کسی که در بیتش اسباب لهو و نجاست است [یزید ملعون] و به کسی که در خانه اش نزول آیات [نشانه ها] و [آیه] تطهیر است

شما در غلطی واقع شدید که قریش واقع شدند چرا که اراده قتل پیامبر صلی الله علیه و آله را کردند و شما اراده قتل پسر دختر پیامبرتان را و [این حيله] برای ایشان تا وقتی

امیرالمؤمنین علیه السلام زنده بود، ممکن نشد. پس چگونه ممکن است کشتن اباعبدالله الحسین علیه السلام تا وقتی که من زنده ام. بیاید تا به راهش [راه کشتن امام حسین] آگاهتان کنم؛ پس مبادرت به کشتن من کنید و گردنم را بزنید تا به مقصودتان برسید. خدا شما را به مقصودتان نرساند و عمرتان و فرزندانان را کوتاه کند و لعنت خدا بر شما و پدرانان [که قصد کشتن پیامبر را داشتند] باد.

وقتی ولی خدا حرکت کرد، در خانه خدا بودن و قران خواندن هم حاصلی ندارد. مساله اساسی، کمبود معرفت است، یعنی انسان نفهمد تنها راه نجات، راه ولی خداست. در مقابل این افراد، حضرت ابوالفضل سرآمد همه کسانی بود که از روی بصیرت و درایت، به ولی خدا پیوست.

اگر همه مقاتل را بگردید، یک جا پیدا نمی کنید که مورخان نقل کرده باشند که حضرت ابوالفضل پیشنهادی به امام داده باشد که مثلاً بروید یا نروید، جنگ کنید یا نکنید، زن و بچه را با خودتان ببرید یا نبرید، معرفت و بصیرت کامل دارد که امام حسین علیه السلام موعظه و پیشنهاد لازم ندارد. عده ای هم برای یاری ولی خدا دیر آمدند چند نفر از بزرگان بلخ، وقتی نامه حضرت به دستشان رسید، با سخنرانی های تند، دیگران را تحریک کرده، راه افتادند، ولی وقتی رسیدند که دیگر دیر شده بود و ماجرای کربلا تمام شده بود.

بنابراین آماده نبودن انسان از لحاظ فکری و معرفتی و سلوکی و رفتاری، تاخیرها، سستی ها، کم معرفتی ها و تعلقات به دنیا را موجب می شود و طبیعی است که در چنین شرایطی یاری ولی خدا امکان پذیر نمی باشد.

روز هفتم محرم

وقتی به کربلا رسیدند ابوالفضل بر آنان که مانع برداشتن آب شده بودند حمله کرد و آنان را از کنار آب پراکنده ساخت تا آن که همراهان امام آب برداشتند و سیراب شدند. قبل از عاشورا شمر تصمیم داشت عباس را از حسین جدا کند وقتی صدای شمر را شنید که میگفت: خواهر زادگان ما کجایند؟ (ابوالفضل و سه برادرش) برای آنان بار دیگر امان نامه آورده ام ولی عباس مؤدبانه آن را رد کرد. غالباً پرچمداران جنگ را از با صلابت‌ترین و مقاوم‌ترین نیروهای مؤمن انتخاب می‌کردند.

امام از آن جهت علم را به عباس سپرد که کفایت بیشتر و توان افزون‌تر برای حمل پرچم و مقاومت در میدان و استواری در رزم را داشت و از دیگران شایسته‌تر بود. عباس بن علی در شب عاشورا پیوسته به یاد خدا بود و تا صبح پاسداری می‌داد. کسی جرأت نداشت به خیمه‌های اهل بیت نزدیک شود. شب عاشورا شبی اندوهبار و پهراس تا فردایی پر حماسه و صبحی خونین طلوع کند، تا شاهد وفای عباس و حماسه آفرینی یاران خالص و خدایی اباعبدالله علیه السلام باشد.

وقتی که امام حسین به خانواده و یارانش فرمود از تاریکی شب استفاده کنید و خود را از کشته شدن رها سازید، نخستین کسی که برخاست و اعلام وفاداری و نبرد تا آخرین قطره خون کرد، عباس بود. دیگران هم سخنانی همانگونه بر زبان آوردند و پاسخشان این بود که: چرا برویم، کجا برویم، برویم که پس از تو زنده بمانیم؟! خداوند چنین روزی را هرگز نیاورد! به مردم چه بگوییم؟ بگوییم سید و سرور و تکیه گاهمان را رها کردیم و در معرض تیرها و شمشیرها و نیزه‌ها گذاشتیم و طعمه درندگان ساختیم

و به خاطر علاقه به زندگی، گریختیم؟ معاذالله! بلکه با حیات تو زنده می‌مانیم و در رکاب تو می‌میریم **هیئات منا الذله** وجود ابوالفضل علیه السلام در سپاه حسین بن علی علیه السلام هم مایه هراس دشمن بود، هم برای یاران امام و خانواده او و کودکانی که در آن

موقعیتِ سخت در محاصره یک صحرا پر از دشمن قرار گرفته بودند، قوت قلب و اطمینان خاطر بود، تا عباس بود. کودکان و بانوان حریم امامت آسوده می‌خوابیدند و نگرانی نداشتند، چون نگهبانی مثل ابوالفضل بیدار بود و پاسداری می‌داد. ای ابوالفضل! بخشش و هدیه ای از خداوند به امت بودی، برای آنان افق‌هایی درخشان از آزادی و کرامت گشودی. به آنان آموختی که جانبازی باید خالصانه برای خدا باشد و هیچ یک از عواطف و آرزوهای که سر به خاک می‌برد، آن را نیالاید. ابوالفضل العباس علیه السلام در رفتار با برادرش امام حسین (علیه السلام) حقیقت برادری صادقانه اسلامی را به نمایش گذاشت و همه ارزشها و الگوهای آن را آشکار کرد.

روز ایثار تاسوعا روز نهم محرم روز نهم ماه محرم معروف به تاسوعاست. تاسوعا بزرگداشت شهادت اسوه ایثار و ادب و دلاوری و وفا و حق‌گذاری، عباس بن علی علیه السلام است.

۱. ورود شمر به کربلا شمر بن ذی الجوشن که در دشمنی با اهل بیت علیهم السلام، پیشقدمتر از دیگران بود و با حرارت ویژه ای در واقعه کربلا حضور به هم رسانید، نامه شدید اللحن عبیدالله را در روز نهم ماه محرم به دست عمر بن سعد رسانید و او را از منظور عبیدالله باخبر گردانید. پسر سعد که نسبت به صلح با امام حسین علیه السلام خوشبین بود و در این راه تلاش زیادی به عمل آورده بود، یکباره در برابر نامه عبیدالله قرار گرفت و راه‌گزینی برای خود نیافت. او علی‌رغم میلش یا با امام حسین علیه السلام می‌بایست نبرد می‌کرد و یا فرماندهی را از دست می‌داد و برای همیشه از دستیابی به حکومت ری محروم می‌شد. او با پستی و بی‌شرمی تمام، راه نخست را انتخاب کرد و امام حسین علیه السلام را به شهادت رساند.

۲. امان نامه برای ابوالفضل العباس علیه السلام شمر با نامه ای که از عبیدالله داشت از نخيله که لشکرگاه و پادگان کوفه بود با شتاب بیرون آمد و پیش از ظهر روز

پنجشنبه نهم محرم وارد کربلا شد و نامه عبیدالله را برای عمر بن سعد قرائت کرد. ابن سعد به شمر گفت: وای بر تو! خدا خانه ات را خراب کند، چه پیام زشت و ننگینی برای من آورده ای. به خدا قسم! تو عبیدالله را از قبول آنچه من برای او نوشته بودم بازداشتی و کار را خراب کردی شمر که با قصد جنگ وارد کربلا شده بود، از عبیدالله بن زیاد امان نامه ای برای خواهرزادگان (هم قبیله ای بودن با مادر) و از جمله حضرت عباس علیه السلام گرفته بود که در این روز امان نامه را بر آن حضرت عرضه کرد تا آنان را از سپاه خداجو و حقیقت طلب امام جدا سازد. شمر به حضرت گفت من نامه ای از عمر بن سعد آوردم. شما از این ساعت در امان هستید، مشروط بر اینکه دست از یاری برادران حسین علیه السلام بردارید و سپاهیان را ترک کنید.

حضرت عباس، عبدالله، جعفر و عثمان فرزندان امام علی علیه السلام که مادرشان ام البنین بود را طلبید. آنها بیرون آمدند، شمر گفت: از عبیدالله برایتان امان گرفته ام. آنها همگی گفتند: خدا تو را و امان تو را لعنت کند، ما امان داشته باشیم و پسر دختر پیامبر امان نداشته باشد؟ حضرت عباس بر او بانگ زد؛ بریده باد دستهای تو و لعنت خدا بر تو و امان نامه ات. ای دشمن خدا، ما را دستور می دهی که از یاری برادر و مولایمان دست برداریم و سر در طاعت ملعونان و فرزندان ناپاک آنان درآوریم؟! آیا ما را امان می دهی ولی برای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله امانی نیست؟! شمر از پاسخ دندان شکن فرزندان ام البنین، خشمناک شد و به خیمه گاه خویش برگشت.

اعلان جنگ شد، ولی ... امام حسین علیه السلام فرمود: ای عباس! جانم فدای تو باد، بر اسب خود سوار شو و از آنان بپرس که چه قصدی دارند؟ حضرت عباس خبر آورد که اینان می گویند: یا حکم امیر را بپذیرید یا آماده جنگ شوید. امام به عباس فرمودند: اگر می توانی آنها را متقاعد کن که جنگ را تا فردا به تاخیر بیندازند و امشب را مهلت دهند تا ما با خدای خود راز و نیاز کنیم و به درگاهش نماز بگذاریم. خدای متعال می داند که من بخاطر او نماز و تلاوت قرآن را دوست دارم. به شما تا فردا مهلت

می‌دهیم، اگر تسلیم شدید شما را به عبیدالله می‌سپاریم وگرنه دست از شما برنخواهیم داشت.

۳. فرمان حمله عمومی عمر بن سعد، پس از دریافت نامه عبیدالله بن زیاد، احساس کرد اگر در مبارزه با امام حسین علیه السلام تعلل بورزد، موقعیت خویش را از دست خواهد داد و شمر به جای او به فرماندهی سپاه خواهد رسید. بدین جهت در عصر تاسوعا بدون هیچ‌گونه اخطار قبلی و با دستپاچگی تمام، فرمان حمله عمومی به سوی خیمه‌های امام حسین علیه السلام را صادر کرد. امام در این هنگام خیل عظیم سپاهیان دشمن را در روبروی خیمه‌های خود مشاهده نمود. آن حضرت، بلادرنگ برادرش عباس را طلبید و وی را به همراه بیست تن از یاران فداکارش چون زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر به سوی سپاه دشمن فرستاد تا عمر بن سعد را ملاقات کرده و

علت آتش افروزی‌های بی‌حاصل آنان را جویا گردند. حضرت عباس علیه السلام به همراه یاران امام به سپاهیان دشمن نزدیک شد و از سرکردگان آنان پرسید: منظور شما از این حرکت بیجا و غوغاها چیست؟ آنان پاسخ دادند: از امیر عبیدالله بن زیاد فرمانی آمده است که باید بر شما عرضه کنیم و آن، این است که یا در طاعت او درآیید و با وی بیعت کنید و یا آماده نبرد باشید! حضرت عباس پیام دشمن را به امام رساند. امام به وی فرمود: به سوی ایشان برو و از آنان مهلت بخواه که امشب را صبر کنند و کار نبرد را به فردا واگذار کنند، چون دوست دارم در شب آخر عمرم مقداری بیشتر به **نماز و عبادت** پردازم و خدا می‌داند که من به راز و نیاز با وی و نیایش در درگاهش چقدر علاقه مندم.

عمر بن سعد، ناگزیر درخواست امام را پذیرفت و پیام داد که یک شب را به شما مهلت دادم ولی بامدادان فردا اگر بر فرمان امیر، سر طاعت فرود نیاورید، فیصله کار

را به شمشیر می سپاریم. در این هنگام، آرامش نسبی حاکم گردید و هر دو سپاه به خیمه گاه خویش برگشته و منتظر فرا رسیدن روز بعد شدند...

آخرین آزمایش یاران امام حسین علیه السلام در شب عاشورا در میان بنی هاشم و یاران خویش قرار گرفت و خطبه ای چنین خواند: من اصحاب و یارانی بهتر از یاران خود ندیدم و اهل بیت و خاندانی باوفاتر و صدیق تر از اهل بیت خود سراغ ندارم. این سرنوشت خونین را به یاران خویش نیز خبر داد تا همراهی شان از روی بصیرت و آگاهی باشد. امام حسین علیه السلام شب عاشورا در جمع یاران خویش فرمود: اینان مرا و همه کسانی را که پیش روی من جهاد می کنند خواهند کشت. پس از غارت، خانواده مرا به اسارت خواهند برد. بیم آن دارم که شما از این مسائل خبر نداشته باشید، یا بدانید ولی (از رفتن) شرم کنید. نیرنگ نزد ما خاندان حرام است، هر کس دوست ندارد با ما باشد، بازگردد...

خداوند به همه شما جزای خیر دهد. آن گاه فرمود: جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داده بود که من به عراق فراخوانده می شوم و در محلی به نام **عمورا** و **کربلا** فرود آمده و در همان جا به شهادت می رسم و اکنون وقت این شهادت رسیده است. به اعتقاد من همین فردا، دشمن جنگ خود را با ما آغاز خواهد کرد و حالا شما آزاد هستید و من بیعت خود را از شما برداشتم و به همه شما اجازه می دهم که از این سیاهی شب استفاده کرده و هر یک از شما دست یکی از افراد خانواده مرا بگیرد و به سوی آبادی و شهر خویش حرکت کند و جان خود را از مرگ نجات بخشد؛

زیرا این مردم فقط در تعقیب من هستند و اگر بر من دست یابند با دیگران کاری نخواهند داشت، خدا به همه شما جزای خیر و پاداش نیک عنایت کند!

این پیشنهاد در واقع آخرین آزمایش بود از سوی آن حضرت و نتیجه این آزمایش، عکس العمل یاران آن بزرگوار بود که هر یک با بیان خاص، وفاداری خود را به آن

حضرت و استقامت و پایداری خویش را تا آخرین قطره خون اعلام داشتند و بدین گونه از این آزمایش روسفید و سرفراز بیرون آمدند.

اولین کسی که پس از سخنرانی امام علیه السلام لب به سخن گشود، برادرش عباس بن علی علیه السلام بود. او چنین گفت: **لا أرنا ذلك أبدا؛** خدا چنین روزی را نیاورد که ما تو را بگذاریم و به سوی شهر خود برگردیم. امام خود می دانست که شهید خواهد شد **ما ارانی الا مقتولا** (موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام ص ۹۹۳)

عباس، این فرمانده ولایتمدار است که در روز عاشورا در حمایت از ولایت جان خود را تقدیم کرد و وفاداری خود را در اشعار حماسی و رجزخوانی هایش باز گفت، چنان که فرمود **والله ان قطعتموا یمینی / انی احامی ابداء عن دینی**

و عن امام صادق الیقین / نجل النبی الطاهر الامین؛ به خدا سوگند اگر دست راستم را قطع کنید، من هرگز از حمایت دین و از امام صادق و یقینی خودم که فرزند پیامبر پاک و امین است دست برنمی دارم. در این عبارت به صراحت اعلام می دارد که آن چه او را در میدان جنگ نگه داشته و جانش را تقدیم می کند، حمایت از دینی است که براساس اصول ولایتمداری از معصومان علیهم السلام بنیاد نهاده شده است. بنابراین آن چه عامل وفاداری اوست، ایمان به ولایت و اطاعت و دفاع از حوزه ولایت است.

عباس علیه السلام، الگوی برادری حضرت ابوالفضل علیه السلام نه فقط برادر جسمانی حضرت حسین علیه السلام بود بلکه برادر ایمانی و روحانی آن حضرت نیز بوده است. روی همان اصل و قاعده ای که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام از نور واحد بودند و مکرر پیغمبر صلی الله علیه و آله به آن وجود مقدس **انت اخي في الدنيا و الاخرة** می فرمود. این اخوت و برادری لازمه اش تساوی و برابری آن دو در جمیع جهات و درجات نیست. مقام امامت بالاتر و ابوالفضل علیه السلام تابع امام بوده است. او عبدی صالح بود. برجسته ترین نمونه این اخوت بی نظیر را می توان در ایثار و مواسات و

فداکاری آن بزرگوار مشاهده کرد زیرا حضرت ابوالفضل علیه السلام درباره برادرش بزرگ ترین ایثار را انجام داد و جان را فدای او کرد و در سخت ترین بلاها و آزمایش های الهی با آن حضرت مواسات کرد. در وجود شریف ابوالفضل علیه السلام دو گونه شجاعت در هم آمیخته است

الف شجاعت هاشمی و علوی که ارجمندتر و والاتر است و از جانب پدرش سرور اوصیا به او رسیده است.

ب شجاعت عادی که از جانب مادرش ام البنین علیها السلام به ارث برده است ، زیرا که در میان تیره مادرش، جدی پیراسته چون عامربن مالک بن جعفر بن کلاب بوده است که به سبب قهرمان سالاری و شجاعتش او را ملاعب الاسنه یعنی کسی که سر نیزه ها را به بازی می گیرد، می نامیدند.

شهادت ابوالفضل العباس: آنقدر زیباست که قمر بنی هاشم نام میگیرد به نزد برادر می آید اجازه میخواهد امام به گریه می افتد و میفرماید: تو علمدار منی سالار منی امید و پشت و پناه منی، عباس میگوید: برادر سینه ام تنگ شده بعد از حماسه های زیاد، صدای العطش از طرف زنان و کودکان را میشنود، اجازه برای آب آوردن میگیرد، مشک را برداشته و رجز میخواند و حمله میبرد و دشمن فرار میکنند و پشت نخل ها پنهان میشوند، روز عاشورا چهار هزار تن را بر شریعه فرات گماشته بودند تا کسی نتواند وارد شریعه شود و آب بردارد. عباس علیه السلام به تنهایی وارد شریعه شد و گروه چند هزار نفری را پراکنده ساخت. مشک ها را پراز آب میکند و خود آب نمی نوشد زیرا برادرش و کودکان و زنان خیمه همگی تشنه اند و این دور از جوانمردی است

به هنگام بازگشت دشمنان از بین درختان و از پشت سر به او حمله میکنند و دستانش را قطع و سپس با تیر و نیزه چشمانش را هدف میگیرند و به شهادت میرسانند امام هم بعد از یاران (۵۵ تن) و خاندان عصمت و طهارت (۱۷ تن) پس از خواندن نماز و

نیایش به شهادت میرسند. اینکه چرا اول امام را به شهادت نمی‌رسانند، دشمن امید داشت بعد از آن همه جنایت و کشتن نزدیکان و شش ماه اش، امام تسلیم شده و تن به بیعت خواهد داد و به آرزویش میرسد

سقای آب و ادب حادثه دارد به اوج خود نزدیک می‌شود؛ از روز هفتم محرم آب را بر فرزندان امام بستند. تشنگی امان کودکان را در صحرای سوزان نینوا زیر هرم آتش آفتاب بریده است. عباس علیه السلام علمدار سپاه است و پرچمدار حسین علیه السلام و محافظ خیمه‌ها و فرزندان امام. عباس علیه السلام تشنگی کودکان را می‌بیند و اضطرارشان را، می‌خواهد برود و برای بچه‌ها آب بیاورد.

(۱) هنگام رخصت از امام تنهایی او را می‌بیند در میان این نامردمان ... فریاد العطش فرزندان حسین او را بی‌تاب کرده است. چه کند عباس با این همه تردید؟ صلابت و استواری و دلیری او همه در مقابل دشمن است. تاب دیدن اشک بچه‌ها را ندارد؛ هروله می‌کند میان خیمه حسین علیه السلام و بچه‌ها... تنهایی امام را نیز نمی‌تواند ببیند. عاقبت از امام اذن میدان می‌گیرد. امام سخت می‌گیرد و می‌گوید: برادرم قبل از نبرد برای کودکانم قدری آب بیاور! ...

و این خواسته امام کافی است تا همه هستی عباس علیه السلام آب شود ... به سوی فرات می‌رود! تیری است که از چله رها شده. و آن گاه که با صورت، پیکر پاکش بر زمین می‌افتد برای نخستین بار امام را برادر صدا می‌زند! و امام سراسیمه خود را به علمدار می‌رساند...

حسین علیه السلام مظهر صبر و ایستادگی برپیکر برادر زانو می‌زند، می‌گیرد و می‌گوید **الان انکسر ظهري** کمر عالم هم خم می‌شود در مقابل داغ حسین علیه السلام! و اگر حسین علیه السلام دوباره برنخیزد به یقین نبض هستی نیز دیگر نخواهد زد. اما رسالت او هنوز به پایان نرسیده است. امام باید بماند تا معنای **ما لا تعلمون** را به ملائک بچشاند و تنها

و بی علمدار به خیمه ها بازگردد... حماسه به اوج خود نزدیک می شود؛ امام تنها مانده است؛ بی عباس ... بی برادر!

(۲) حسین مانده و عباس و کودکان و زنان خیمه و همگی تشنه و صدای العطش بچه ها. خانم زینب بالای تل نظاره گر ناجوانمردی های دشمن و تکه تکه شدن یاران و آل الله. عباس شمشیر می کشد و مثل برق در نزارها دشمنان را به زمین می کوبد رجز می خواند و صفوف دشمن را می شکافد و ترس و وحشت به بز دلان جیره خوار می اندازد عباس از مولای خود مامور آوردن آب از فرات میشود. مشک در پشت، نیزه در دست و علم بر دوش، می تازد و دشمن از ترس هیبت او راه را می گشایند و فرار می کنند و میان نخل ها خود را پنهان می سازند .

مشکها را پر کرده و از نوشیدن آب امتناع میکند (مولایم، بچه ها زنان تشنه اند) و به طرف خیمه ها حرکت و عمر سعد و شمر او را به محاصره آورده و ناگهانی از پشت نخلها به او ضربت آورده و دستی که ۵ امام آنرا بوسیده قطع میکنند . نامردی دیگر، دست راست او را، حضرت عباس علیه السلام مشک را بر دندان گرفت. و تلاش کرد تا شاید آب را به آن لب تشنگان برساند که ناگاه تیری بر مشک آب آمد و تیر دیگری نیز بر سینه اش رسید و از اسب افتاد. سپس خود را به مولایش حسین رسانده و سر بر زانوی حسین می گذارد تقاضا می کند تا چشمش را پاک کرده تا روی برادرش حسین را برای آخرین بار ببیند.

(۳) در هنگام شهادت عباس علیه السلام امام علیه السلام بسیار بی تابی کرد و گفت که کمرش شکست؛ زیرا عشق به محبوب، بی تابی می آورد و فراقش را سخت می کند. این گونه است که امام گریست و فرمود: ای نور دیده ام، ای پاره تنم، تو برای من تکیه گاهی استوار بودی. ای برادرم که در دلسوزی برای برادرت تا آن جا پیش رفتی که خدا جام

شهادت نوشاند. ای ماه تابان بنی هاشم که در پیشامدهای ناگوار در تنگنای دنیایار من بودی... ای نور دیده ام...

آه از بی یوری! به خدا سوگند جدایی تو بر من سخت و ناگوار است. آن گاه بی تابانه گریست و جسد برادر را بر پشت اسب نهاد و به خیمه ها آورد و آن قدر گریست که بیهوش شد. (همان ص ۵۲۵) عباس شرم داشت تا درخیمه برده شود، زیرا به سکینه وعده آب داده بود. از این رو هنگامی که به هوش آمده بود، از امام خویش می خواهد تا او را به خیمه نبرد. همچنین ترس آن داشت که روحیه سپاه از بین برود، زیرا ستون لشکر امام علیه السلام بود. (همان) داستان عشق و عاشقی امام حسین علیه السلام و عباس علیه السلام فراتر از عشق و عاشقی برادری نسبت به برادری است. این مطلبی است که می توان از گوشه های تاریخ به دست می آورد. به یقین عشق آنان جلوه ای از عشق الهی بود که در تفسیر خاکی در کربلا و عاشورا معنایی خاص یافته است.

(۴) وقتی ابوالفضل علیه السلام از برادر و امامش حضرت حسین علیه السلام اجازه میدان خواست. امام علیه السلام به سختی گریست به گونه ای که محاسن شریفش از اشک دیدگانش، تر شد، و فرمود: **يَا أَخِي كُنْتَ الْعَلَامَةَ مِنْ عَسْكَرِي وَ مُجْمِعَ عَدَدِنَا، فَإِذَا أَنْتَ عَدَوْتَ يَوْمَ جَمْعِنَا إِلَى الشُّتَاتِ، وَ عِمَارَتِنَا تَنْبَعُ إِلَى الْخَرَابِ** برادر جان! تو نشانه (شکوه و عظمت و) برپایی سپاه من و محور پیوستگی نفرات ما هستی. اگر تو بروی (و شهید شوی)، جمعیت ما پراکنده، و ویران می شود. (بحارالانوار علامه مجلسی، ج ۴۵ ص ۴۱)

هنگامی که عباس علیه السلام شهید شد امام حسین علیه السلام فرمود: **الآن إنكسر ظهري وَقَلَّتْ حِيلَتِي** اینک کمرم شکست و راه چاره بر من محدود شد. آنگاه گریست و این اشعار را خواند: **تَعَدَيْتُمْ يَا شَرَّ قَوْمٍ بِبَغْيِكُمْ / وَ خَالَفْتُمْ دِينَ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ أَمَا كَانَ خَيْرُ الرُّسُلِ أَوْصَاكُم بِنَا / أَمَا نَحْنُ مِنْ نَجْلِ النَّبِيِّ الْمُسَدِّدِ أَمَا كَانَتْ الرَّهْرَاءُ أُمِّي دُونَكُمْ / أَمَا كَانَ مِنْ خَيْرِ الْبَرِيَّةِ أَحْمَدَ لِعِنْتُمْ وَ أَخْزَيْتُمْ بِمَا قَدْ جَنَيْتُمْ / فَسَوْفَ تَلَاقُوا حَرَّ نَارٍ تَوْقَدُ**

ای بدترین مردم! با ستمکاری خویش بر ما تعدی کردید، و با آیین پیامبر خدا محمد صلی الله علیه و آله مخالفت ورزیدید. آیا بهترین پیامبر، سفارش ما را به شما نکرده بود؟ آیا ما از نسل پیامبر راستین نیستیم؟ آیا جز این است که حضرت زهرا علیها السلام مادر من است نه شما؟ آیا او از نسل بهترین انسانها نبود؟

به سبب جنایتی که مرتکب شدید ملعون و خوار گشتید، و به زودی گرفتار آتش شعله‌ور الهی خواهید شد. (مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴ ص ۱۱۷؛ بحار الانوار، ج ۴۵ ص ۴۰؛ عاشورا ریشه‌ها، انگیزه‌ها، رویدادها، پیامدها، ص ۴۹۳)

امام سجاد علیه السلام وقتی برای دفن بدن امام حسین علیه السلام آمد، خود را روی بدن عمو انداخت، بر او گریست و بدنش را دفن نمود. این بیانگر آن است که پیکر مطهر عباس علیه السلام را سزاوار نبود کس دیگری غیر از معصوم علیه السلام، دفن نماید.

و عَبَّاسٌ.... وَ مَا أَدْرِيكَ مَا الْعَبَّاسُ؟! تمامت آفرینش فدای یک نگاه ابوفاضل باد. کاش به جای مشک تو قلب ما را نشانه می رفتند. آه از هجوم سپاه اندوه در هجران علمدار نینوا. عروج عاشقانه عباس، انکسار آفتاب ولایت و کوچ شاپرک های امید از گلزار شیعه بود. عباس یعنی سرشک یاس. زلال نگاه عباس، عطش طفلان را فرو می نشاند. دریغا دستی که اهداگر وفا بود و سقایت آل علی می کرد، بر خاک کربلا فتاد و غریبانه با خون، بهشت را به تصویر درآورد.

یا حسین، یا سیدنا و مولانا! سوگند به فجر که لیلال عشر عزای تو شب های قدر مشتاقان کربلاست. عطش ما کمتر از عطش طفلان حسین نیست. ما از مهد تا لحد، تشنه عنایت حسین و عباسیم و هر چه از فرات شیرین عشق می نوشیم، تشنه تر می شویم. در بارگاه غم حسین به عزت رسیده ایم. شرب مدام ما از ساغر کربلاست و هشیاری اندیشه را در مستی دل می جویم.

عاشورا فقط در بیان معبود حسین و **ارجعی** گوی **نفس مطمئنه** سیدالشهداء به قاب زیبای وصف در آمده است؛ **یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی** عاشورا نخل ایثار و بذل اباالفضل است. یا عباس بن علی! از علقمه ولایت به ما بنوشان! تمام لحظه هایمان سرشار از عاشوراست و گام هایمان همواره بر خاک کربلا .

فرات ماتم و دجله درد عاشورا، سقّای تشنه کامان عزت بود، با مشکی پُر از اشک، بر دوش آزادگی! و کربلا، «تکیه» گاه سینه زنان حق و «حسینیه» ذاکران عدل بود. روز عاشورا، امام حسین علیه السلام پشت خیمه‌های شهادت، خندقی کند تا امویان نتوانند به حریم امامت نزدیک شوند. آن روز، تیری که از کمان «حرملة» رها شد، نازکترین حنجره «اصغر» تاریخ را درید و تیغی که از پشت دیوار کمین فرود آمد، اشک مشک را جاری ساخت. آن روز، «حبیب»، محبوب دلها شد، زهیر، چون زهره‌ای درخشید، و جانِ «جون»، فدای امام گشت. سهمی از شهد شهادت، قسمت «قاسم» شد و کام تشنه «شبه پیغمبر» از دست جدش سیراب گشت.

در کوفه بی وفایی، کمی آن سوتر از «فرات بیداری» نان حسین علیه السلام خوردن و «زاد یزید» بردن، سبب شد که کسانی نمک گیر آل امیه شدند و بر صاحبان اصلی «ولایت»، تهمت «خروج» زدند و صاحبخانه را «خارجی» گفتند و خون جاری در رگهای دین را «هدر» دانستند، و «شریح» ها به مباح بودن خون حسین فتوا دادند و کنار خوان خائنانه یزید، «هل من مزید» گویان، نعش حریت را زیر سم اسبهای قدرت و ریاست لگدکوب کردند.

ولی ما... از روزی که در نهر جانمان فرات سوز و علقمه عطش جاری شد، از شبی که در پیاله دلمان شربت گوارای ولایت ریختند، از وقتی که حسین بن علی، در «دسته» دینداران، «شور» انداخت و شریعت را با «شریعه» جاری ساخت،

کرامات ابوفاضل

ماجرای داش علی مست و روضه حضرت عباس علیه السلام

یکی از جاهل‌های محل ما «داش علی» بود که چند سال پیش فوت شد، در زمان حیاتش یک روز من از توی بازار رد می‌شدم، دیدم داش علی بازار را قُرُق کرده و چاقویش را هم دستش گرفته و یک نفس کش جرأت نطق نداشت، آن روزها هنوز ماشین و اتومبیل نبود، من با قاطر به مجالس سوگواری حضرت سیدالشهدا علیه السلام می‌رفتم، از سرگذر که رد شدم متوجه شدم که مرا دید و تا چشمش به من افتاد، گفت: از قاطر پیاده شو، پیاده شدم، گفت: کجا می‌روی؟

دیدم مست مست است و باید با او راه رفت، گفتم: به مجلس روضه می‌روم! گفت: یک روضه ابوالفضل همین جا برایم بخوان، چون چاره‌ای نداشتم، یک روضه ابوالفضل علیه السلام برایش خواندم، داش علی بنا کرد گریه کردن، اشک‌ها روی گونه‌اش می‌غلطید و روی زمین می‌ریخت، چاقویش را غلاف کرد و قرق تمام شد، بعد فهمیدم همان روضه کارش را درست کرده و باعث توبه‌اش شده بود. چند سال بعد داش علی مرد، چند شب بعد از فوتش او را در خواب دیدم،

حال او را پرسیدم، مثل اینکه می‌دانست می‌خواهم وضع شب اول قبرش را پرسم، گفت: راستش این است که تا آمدند از من سؤال‌هایی بکنند، سقائی آمد، مقصودش حضرت ابوالفضل علیه السلام بود و فرمود: داش علی غلام ما است، کاری به کارش نداشته باشید.

شربت‌ی که حضرت عباس علیه السلام به یک طلبه داد

در مدرسه باقریه درب کوشک اصفهان بودم که با شیخ پیرمردی از اهل خوزستان آشنا شدم به او گفتم: از کراماتی که از آقا حضرت ابوالفضل علیه السلام با چشم خود دیده

است، برای من نقل کند. گفت: من وقتی که جوان بودم هر چه درس می‌خواندم توی مغزم نمی‌رفت تا اینکه یک روز خواندم که طلبه‌ای هر چه درس می‌خواند نمی‌فهمید و درس نخوانده می‌خواست عالم شود، متوسل به حضرت ابوالفضل علیه السلام می‌شود تا اینکه یک شب خواب می‌بیند حضرت چوب در دست دارد و او را می‌خواهد بزند، حضرت به او فرمود: باید بروی درس بخوانی، از خواب بیدار می‌شود و دنبال درس را می‌گیرد و از علما می‌شود

تا این داستان را دیدم دلم شکست و گریه زیادی کردم و بعد خوابم برد، در عالم خواب دیدم آقا حضرت ابوالفضل علیه السلام مقداری شربت به من عنایت فرمود، وقتی که از خواب بیدار شدم و رفتم سر کتاب دیدم همه را متوجه می‌شوم، هنگامی که سر درس رفتم از استادم اشکال می‌گرفتم.

یک روز از بس از استادم اشکال گرفتم از دستم خسته شد، بعد از درس در گوشم فرمود: آنچه که حضرت ابوالفضل علیه السلام به تو داده به من هم عنایت کرده است، این قدر سر درس اشکال تراشی نکن!

داستان سقاخانه‌ای که مال کاسب بود و مغازه مال حضرت عباس علیه السلام!

کاسبی در بازار اصفهان مغازه‌ای داشت و کنار مغازه‌اش سقاخانه‌ای به نام «آقا ابوالفضل علیه السلام» بود، او چون علاقه زیادی به حضرت عباس علیه السلام داشت، می‌گفت: آقا جان من به عشق شما این سقاخانه را تمیز می‌کنم و از آن به خوبی نگهداری می‌کنم و آن را آب می‌کنم که مردم جگر داغ شده، از آن بیاشامند و بیاد لب تشنه برادرت حسین علیه السلام و فداکاری و ایثار و وفای شما بیفتند و شما هم در عوض مغازه مرا نگهداری کن که یک وقت سارق و دزد به آن نزند. هر روز کارش این بود که سقاخانه حضرت ابوالفضل علیه السلام را تمیز می‌کرد و آب در آن می‌ریخت و یخ می‌گذاشت و مردم لب تشنه از آن می‌آشامیدند و می‌رفتند، یک روز صبح به مغازه

آمد و مشاهده کرد که تمام لوازم مغازه را دزدیده‌اند، خیلی ناراحت شد، صدا زد. یا اباالفضل! من سقاخانه‌ات را تمیز می‌کردم، آب می‌ریختم، یخ می‌گذاشتم، این قدر به شما علاقه داشتم و محبت می‌کردم و مردم را به یاد شما و برادرت حسین علیه السلام می‌انداختم، حالا باید دزد مغازه مرا بزند، اگر مال من برنگردد، دیگر نه من و نه تو!...

با عصبانیت به خانه بر می‌گردد، روز بعد به مغازه می‌آید و مشاهده می‌کند تمام لوازم و اجناس مغازه‌اش سر جایش برگشته و دو نفر دم در مغازه ایستاده‌اند و رنگ صورتشان زرد است و مضطربند تا چشمشان به صاحب مغازه می‌افتد به دست و پای او می‌افتند و می‌گویند: ای آقا! ما را ببخش، چون آقا حضرت اباالفضل علیه السلام رضایت شما را خواسته و الا ما هلاک خواهیم شد.

حضرت زهرا علیها السلام قمر بنی‌هاشم را فرزند خود می‌داند

یکی از آقایان کربلایی روزی دو یا سه مرتبه به زیارت حضرت سیدالشهدا علیه السلام می‌رفت و روزی یک مرتبه به زیارت حضرت عباس علیه السلام می‌آمد، یک شب در عالم رؤیا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را زیارت می‌کند و محضر مقدس آن حضرت شرفیاب می‌شود و سلام می‌کند، حضرت به او اعتنایی نمی‌کند.

عرض می‌کند: ای سیده من! تقصیر من چیست؟ از من چه قصوری سر زده که مورد بی‌اعتنایی شما قرار گرفتم؟!

حضرت علیها السلام فرمود: به خاطر اینکه تو به زیارت فرزندم بی‌اعتنایی کردی. می‌گوید: اتفاقاً من روزی دو سه مرتبه به زیارت فرزند گرامی شما می‌روم. حضرت علیها السلام فرموده بودند:

بله! فرزندم حسین را زیارت می‌کنی، ولی فرزندم ابوالفضل العباس علیه السلام را یک مرتبه به زیارتش می‌روی، من مایلم این فرزندم را مانند فرزندم حسین زیارت کنی.

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله شفاعت باب الحوائج را قبول کرد

مرد صالح و اهل خیری در کربلا زندگی می کرد که فرزندش مرض سختی می گیرد، هر چه حکیم و دوا می کند نتیجه ای نمی گیرد، در آخر متوسل به ساحت مقدس حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام می شود. فرزند مریض را به حرم مطهر آورده و به ضریح می بندد و می گوید: یا ابوالفضل! من دیگه از معالجه اش خسته شدم، هر جا که بردمش جوابم کردند، تو باب الحوائجی و از خدا شفای این بچه را بخواه...! صبح روز بعد یکی از دوستانش پیش او می آید و می گوید: برای شفای بچه ات دیشب خواب دیدم، گفت: چه خوابی دیدی؟ گفت: خواب دیدم که آقا قمر بنی هاشم علیه السلام برای شفای فرزندت دعا می کرد و از خدا شفای او را می خواست

در این بین ملکی از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله خدمت آن حضرت مشرف شد و گفت: حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: عباسم درباره شفای این جوان شفاعت نکن، زیرا پیمانۀ عمر او تمام شده و مرگش رسیده است. حضرت به آن ملک فرمود: تشریف ببرید به حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بفرمایید: عباس سلام می رساند و می گوید: به وسیله شما از خدا تقاضای شفای این مریض را می کنم و درخواست دارم که او را مورد عنایت قرار دهید. ملک رفت و برگشت و همان سخن قبل را گفت که اجل او رسیده است. باز آقا قمر بنی هاشم علیه السلام سخنان خود را تکرار فرمود، این گفت و گو سه مرتبه تکرار شد، مرتبه چهارم که ملک حرف قبلیش را می زد،

آقا ابوالفضل علیه السلام فرمود: برو سلام مرا به رسول الله برسانید و بگویید مرا ابوالفضل می گویند: مگر خداوند مرا باب الحوائج نخوانده است؟ مگر مردم مرا به این شهرت نمی شناسند؟ مردم به خاطر این اسم به من متوسل می شوند و به وسیله من شفای مریض هایشان را از خدا می خواهند حالا که این طور است پس اسم باب الحوائجی را از من بگیرد تا مردم دیگر مرا باب الحوائج نخوانند.

تا این پیام به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید، حضرت تبسمی کرد و فرمود: برو به عباسم بگو خدا چشم ترا روشن کند تو همیشه باب الحوائجی و برای هر کس که می خواهی شفاعت کن و خداوند متعال به برکت تو این بچه را شفا فرمود.

قبر در وسط آب آیه الله حاج سید عباس کاشانی حائری نقل می کرد: روزی در خانه آیه الله العظمی حکیم بودم که کلید دار آستان مقدس حضرت ابوالفضل علیه السلام تلفن کرد و گفت : سرداب مقدس ابوالفضل را آب گرفته و بیم آن می رود که ویران گردد و به حرم مطهر و گنبد و مناره ها نیز آسیب کلی وارد شود، شما کاری بکنید .

آیه الله حکیم فرمودند: من جمعه خواهم آمد و هر آنچه در توان دارم انجام خواهم داد. آنگاه گروهی از علمای نجف از جمله اینجانب به همراه ایشان به کربلا و به حرم مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام رفتیم، آن مرجع بزرگ برای بازدید به طرف سرداب مقدس رفت و ما نیز از پی او آمدیم، اما همینکه چند پله پایین رفتند، دیدم نشستند و با صدای بسیار بلند که تا آن روز ندیده بودم، شروع به گریه کردند. همه شگفت زده و هراسان شدیم که چه شده است؟ من گردن کشیدم دیدم شگفتا منظره عجیبی است که مرا هم گریان ساخت. قبر شریف حضرت ابوالفضل علیه السلام، در میان آب مثل جایی که از هر سو به وسیله دیوار بتنی بسیار محکم حفاظت شود، در وسط آب قرار داشت، اما آب آن را نمی گرفت. درست همانند قبر سالارش حسین علیه السلام، که متوکل عباسی بر آن آب بست اما آب به سوی قبر پیشروی نکرد. (کرامات الصالحین ص ۲۸۶، به نقل از: کرامات العباسیه. معجزات حضرت ابوالفضل، علی میرخلف زاده، ص ۹۲)

عنايات قمر بنی هاشم علیه السلام به مسیحیان شیخی در کشور آلمان مردی را مشاهده کرد که از ماشین پیاده شد و بچه اش را به اسم عباس صدا می زد. می گوید: این امر برایم تعجب آور بود، لذا جلو رفتم و گفتم: شما که یک آلمانی و مسیحی

هستی، چرا اسم بچه‌ات را عباس، که نامی عربی و اسلامی است، نهاده‌ای؟ و او پاسخ داد: بچه من مریض شد و بیماریش شدت گرفت، به گونه‌ای که تمام اطبا او را جواب کردند. سخت نگران حال فرزند بودیم و چاره‌ای هم برای نجات وی به نظرمان نمی‌رسید. در کوچه نزدیک ما مسلمانهایی می‌زیستند که بعضا با ما آشنایی داشتند. روزی یکی از آنها که از حال من با خبر بود به من گفت: آقا، نگران مباش، من یک طبیب می‌شناسم که اگر به نزد او برویم شاید به شما جواب مثبت خواهد داد. توضیح خواست، وی گفت: در کوچه ما روز تاسوعا برای حضرت عباس علیه السلام مجلسی تشکیل می‌شود، شما هم شرکت کنید. من در موعد مقرر، به همراه دوستم به مجلس مزبور رفتم، آنها صحبت کرده، مصیبت خواندند و بر مظلومیت و مصائب حضرت عباس قمر بنی هاشم علیه السلام گریستند. من هم به کمک آن دوست، دل را به آن جهت داده، مرض فرزندم را در نظر گرفتم و حضرت عباس قمر بنی هاشم علیه السلام را واسطه قرار داده و از خدا شفای فرزندم را درخواست کردم. مجلس تمام شد و به سوی منزل حرکت کردم. در زدم و برخلاف انتظار، دیدم که پسرم درب را گشود. تعجب کرده و گفتم: پسرم، مگر مریض نیستی؟ چرا و چگونه توان حرکت یافتی؟ او گفت: شما که از منزل رفتید، ساعتی نگذشت که در خودم احساس قدرت نمودم، دیدم بدنم درد ندارد و می‌توانم حرکت کنم. مرد مسیحی در ادامه گفت: پسرم را پیش اطبا بردم، همه بالاتفاق گفتند: در پسر شما هیچ نوع آثار مرض وجود ندارد. آری، پسرم را حضرت عباس علیه السلام شفا داده است و لذا من نام آن بزرگوار را برای پسرم انتخاب کرده و او را به نام آقا صدا می‌زنم، چون اطمینان دارم که ایشان در سلامتی و شفای فرزندم دخالت نام داشته است. جناب آقای سرهنگ کریمی، ناقل مطلب، در اثنای کلام، سخت منقلب شده، می‌گریست، به گونه‌ای که توان بیان ادامه مطلب را نداشت و من با سؤالات مکرر از ایشان در ایام دیگر، نقل کرامت را تکمیل و نهایتا جمع‌بندی نمودم. مسلمانها هر جا گیر می‌کنند حضرت عباس علیه السلام را صدا می‌زنند. نمونه از این قبیل بسیار است که فقط به همین مورد اشاره گردید.

زندگینامه حضرت علی اکبر علیه السلام

حضرت علی اکبر علیه السلام فرزند ابی عبدالله الحسین علیه السلام بنا به روایتی در یازدهم شعبان، سال ۴۳ قمری در مدینه منوره دیده به جهان گشود. مادر محترمه اش لیلی بنت ابی مرّه بن عروه بن مسعود ثقفی است. او از طایفه خوشنام و شریف بنی هاشم بود و به بزرگانی چون پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها، امیر مؤمنان علیه السلام و امام حسین علیه السلام نسبت دارد. با ولادت این دُرّ درخشان در شهر مدینه رایحه عطرآگین رسول خدا در فضای خانه وحی بیش از پیش استشمام گردید.

مادرش لیلی. زنی که پاکی و بهره وافرش از ایمان موجب گردید تا با زنان اهل بیت عصمت و طهارت همنشین باشد و بر سر سفره انسان های پاک و وارسته حاضر گردد. اجداد این زن از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده اند، چنانکه حارث بن خالد مخزومی درباره وی شعری سروده که ترجمه اش چنین است: او (لیلی)، پدر و مادرش، وفادارترین قریش در حفظ پیمان هستند و عموهایش از تیره ثقیف می باشند.

حضرت علی اکبر علیه السلام در خاندانی نشو و نما یافت که حافظ سرّ خداوند و جانشینان بر حقّ آخرین پیامبر او هستند. شرایط خانوادگی و محیط پرورش او پاکیزه ترین و عالی ترین مکان بود. امام حسین علیه السلام در سایه معیارهای تربیتی قرآن و سنت، شخصیت فرزندش را شجاع، طالب فضیلت و مُصرّ در احقاق حق بارور نمود و عالی ترین عواطف را نثار فرزندش کرد.

امام حسین علیه السلام نام وی را «علی» نامید تا برخلاف تبلیغات مسموم و شایعات امویان، نام پدر را در جامعه اسلامی احیا کند. از سنت های ائمه این بود که برای فرزندان خود کنیه تعیین می کردند. حضرت حسین علیه السلام نیز در جهت اجرای این سنّت پسندیده کنیه پدرش «ابوالحسن» را برای فرزندش، علی اکبر علیه السلام، برگزید. در آداب زیارت علی اکبر علیه السلام که ابو حمزه ثمالی از امام ششم روایت کرده که

صورت را بر قبر بگذار و بگو: **صَلَّى اَلِه عَلِيكَ يَا اَبَا الحَسَنِ** و این ذکر را سه مرتبه تکرار نما. آن حضرت به لقب «اکبر» معروف گردید و این لقب به دلیل فزونی سن او از امام سجّاد علیه السلام می باشد

درباره حضرت علی اکبر علیه السلام جوانی خوش چهره، زیبا، خوش زبان و دلیر بود و از جهت سیرت و صورت شبیه ترین فرد به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود او شجاعت و رزمندگی را از جدش علی علیه السلام به ارث برده و جامع کمالات و محاسن بود.

وی نخستین شهید بنی هاشم در روز عاشورا بود. نقل است روزی علی اکبر علیه السلام به نزد والی مدینه رفته و از طرف پدر بزرگوارشان پیغامی را خطاب به او می برد، در آخر والی مدینه از علی اکبر سؤال کرد نام تو چیست؟

فرمود: علی سؤال نمود نام برادرت؟ فرمود: علی! آن شخص عصبانی شد، و چند بار گفت: علی، علی، علی، **ما يُرِيدُ اَبُوک**؟ پدرت چه می خواهد، همه اش نام فرزندان را علی می گذارد، این پیغام را علی اکبر علیه السلام نزد اباعبدالله الحسین علیه السلام برد،

ایشان فرمود: و الله اگر پروردگار دهها فرزند پسر به من عنایت کند نام همه آنها را علی می گذارم و اگر دهها فرزند دختر به من عطا، نماید نام همه آنها را نیز فاطمه می گذارم.

شخصیت علی اکبر علیه السلام شجاعت و رزمندگی را از جدش علی علیه السلام به ارث برده و جامع کمالات، محامد و محاسن بود

در روایتی به نقل از شیخ جعفر شوشتری در کتاب خصائص الحسینیه آمده است: اباعبدالله الحسین هنگامی که علی اکبر را به میدان می فرستاد، به لشکر خطاب کرد و فرمود **يا قوم، هولاء قد برز عليهم غلام، أشبه الناس خلقاً و خلقاً و منطقاً برسول الله....** ای قوم، شما شاهد باشید، پسری را به میدان می فرستم، که شبیه ترین مردم

از نظر خلق و خوی و منطق به رسول الله صلی الله علیه و آله است بدانید هر زمان ما دلمان
برای رسول الله صلی الله علیه و آله تنگ می شد نگاه به وجه این پسر می کردیم

آن حضرت در عصر خلافت عثمان بن عفان (سومین خلیفه) دیده به جهان گشود
این قول مبتنی بر این است که وی به هنگام شهادت بیست و پنج ساله بود

در برخی روایات هم سن ایشان را ۲۸ ساله ذکر کرده اند، وی در مکتب جدش امام
علی بن ابی طالب علیه السلام و در دامن مهرانگیز پدرش امام حسین علیه السلام در مدینه و
کوفه تربیت و رشد و کمال یافت

امام حسین علیه السلام در تربیت وی و آموزش قرآن و معارف اسلامی و اطلاعات سیاسی
و اجتماعی به آن جناب تلاش بلیغی به عمل آورد و از وی یک انسان کامل و نمونه
ساخت و شگفتی همگان، از جمله دشمنانشان را برانگیخت

به هر روی علی اکبر علیه السلام در ماجرای عاشورا حضور فعال داشت و در تمام حالات
در کنار پدرش امام حسین علیه السلام بود و با دشمنانش به سختی مبارزه می کرد.
گفتنی است، با اینکه حضرت علی اکبر علیه السلام به سه طایفه معروف عرب پیوند و
خویشاوندی داشته است

با این حال در روز عاشورا و به هنگام نبرد با سپاهیان یزید، هیچ اشاره ای به انتسابش
به بنی امیه و ثقیف نکرد، بلکه هاشمی بدون و انتساب به اهل بیت علیهم السلام را افتخار
خویش دانست و در رجزی چنین سرود

أنا علی بن الحسین بن علی
أضریکم با لسیف حتی ینثنی
و لا یزال الیوم أحمی عن ابي
نحن بیت الله آولی یا لنبی
ضرب غلام هاشمی علوی
تالله لا یحکم فینا ابن الدعی

وی نخستین شهید بنی هاشم در روز عاشورا بود و در زیارت شهدای معروفه نیز

آمده است **السَّلَامُ عَلَيكَ يَا اَوَّلَ قَتِيلٍ مِنْ نَسْلِ خَيْرِ سَلِيلٍ**

علی اکبر علیه السلام در نبرد روز عاشورا حدود (۱۲۰) تن از سپاه عمر سعد را در دو مرحله به هلاکت رسانید و سرانجام مرّه بن منقذ عبدی بر فرق مبارکش ضربتی زد و او را به شدت زخمی نمود

آن گاه سایر دشمنان، جرأت و جسارت پیدا کرده و به آن حضرت هجوم آوردند و وی را آماج تیغ شمشیر و نوک نیزه ها نمودند و مظلومانه به شهادتش رسانیدند

امام حسین علیه السلام در شهادتش بسیار اندوهناک و متأثر گردید و در فراقش فراوان گریست و هنگامی که سر خونین اش را در بغل گرفت

فرمود **وَلَدِي عَلِيٌّ عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا** فرزندم علی، دیگر بعد از تو اف بر این دنیا

روایتی از امام زین العابدین علیه السلام نقل شده که دلالت دارد بر اینکه وی از جهت سن کوچک تر از علی اکبر علیه السلام بود

آن حضرت فرمود: **كَانَ لِي اخٌ يُقَالُ لَهُ عَلِيُّ اَكْبَرٍ مَنِّي قَتَلَهُ النَّاسُ ...** مقبره حضرت علی اکبر علیه السلام در کربلای معلی پایین پای اباعبدالله الحسین علیه السلام است و در سلام زیارت عاشورا منظور از علی، علی ابن الحسین آقا علی اکبر علیه السلام می باشد.

حضرت علی اکبر علیه السلام در ردیف اول ولایتمداری بود

کلماتی که در زیارتنامه امام حسین علیه السلام و مطالبی که در کتابها در خصوص شیوه زندگی ایشان می بینیم، بسیار اعجاب انگیز است

حضرت علی اکبر علیه السلام از نور دو امام که صاحب ولایتند، بهره برده و امام زمان خویش را که امام حسن علیه السلام باشد، درک کرده است

جلوه ولایت امام حسن علیه السلام در حضرت علی اکبر علیه السلام نمایان است چرا که در سایه تربیت ایشان قرار داشته و از خصوصیات ویژه امام حسن علیه السلام بهره برده است.

از آنجایی که اخلاق خوب در ایجاد روابط تاثیرگذار است و از آنجایی که حضرت علی اکبر علیه السلام خلیقاتش شبیه پیامبر بود، به قدری نسبت به افراد محبت داشتند که همه عاشق و شیفته‌اش می‌شدند

ایشان از نظر منطق و سخن چنان رسا و زیبا سخن می‌گفت که در دل‌ها سحر ایجاد می‌شد و در امام شناسی و ولایتمداری از امام زمان خویش در ردیف اول قرار داشت جوانان باید با الگوپذیری از سیرت و اخلاق و ولایت‌محوری از حضرت علی اکبر علیه السلام پیروی کنند.

سرو نگارخانه عاشورا از نظر وجاهت و زیبایی، ملاحظت و دلربایی، شبیه‌ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود

همچنین دارای صورت و سیرتی جذاب و طبع بلند، منظره ملیح، دارای ادب و تربیت بی‌نظیر، و پیوسته با خضوع و خشوع و با صلابت و بزرگواری بود.

علی اکبر همچنین دارای صدای خوشی بود، به گونه‌ای که گاهی که اباعبدالله الحسین علیه السلام برای صوت قرآن جدّ عزیزش دلتنگ می‌شد، به علی می‌فرمود: علی جان! برایم قرآن بخوان تا از آن لذت و بهره برم

او در ویژگی‌های معنوی و فضایل علمی و اخلاقی، رشد جسمی و اجتماعی و کمالات روحی و مناقب نفسانی و سجایای ملکوتی در میان تمام بنی‌هاشم و یاران پدر بزرگوارش امام حسین بن علی علیه السلام کم‌نظیر بود

این روحیه قوی و صفات شایسته، چنان ابهت و عظمت به علی اکبر داده بود که افزون بر دوستان، دشمنان اهل بیت نیز به برتری‌هایش اعتقاد و اعتماد داشتند و اعتراف می‌کردند

با توجه به زیارتنامه‌های حضرت به نظر می‌رسد که ایشان نیز دارای اهل و عیال بوده‌اند

زیارت نامه ایشان عبارت است از **صلی الله علیک و علی عترتک و اهل بیتک و آبائک و ابنائک**

همچنین سفارش امام صادق علیه السلام به ابو حمزه ثمالی که فرمود: چون به قبر حضرت رسیدی، **ضع خدک علی القبر! و قل: صلی الله علیک یا ابا الحسن!** که با توجه به این فرزند، ایشان فرزندی به نام حسن داشته است

به علاوه بنا بر برخی روایات، نظیر روایت احمد بن نصر بزنطی، حضرت علی اکبر علیه السلام، ام ولد (کنیز) داشته است و از او صاحب فرزند بوده است. هرچند برخی از علمای انساب تصریح کرده‌اند که از آن بزرگوار اولادی نمانده و نسل امام حسین علیه السلام تنها از طریق امام چهارم حضرت سجاد علیه السلام ادامه پیدا کرده است.

حضرت علی اکبر علیه السلام برترین اسوه جوانان

ولادت با سعادت حضرت علی اکبر علیه السلام در کشور ما به عنوان **روز جوان** معرفی شده است. آگاهی، ولایت‌پذیری، ایثار و دلآوری، روحیاتی بودند که جملگی در وجود فرزند گرامی حضرت امام حسین علیه السلام تبلور یافته بود

جوانان غیور کشورمان نیز باید به شخصیت حضرت علی اکبر علیه السلام تاسی کرده و ایشان را الگوی سعادت‌مندی خود قرار دهند

جوانی به رنگ نبی

جامعه پویا و سالم که مشعل توسعه فکری و فرهنگی را در دست دارد و در تباهی ها و مفسد کنونی که چون مرداب های متعفن جهان را فرا گرفته، انسان های تشنه حق را به سرچشمه معنویت و معرفت توجّه می دهد،

در صورتی می تواند در این راه موفق شود که در جهت بهبود وضع فکری و روحی جوانان اهتمام ورزد

بی تردید بزرگ ترین و موثرترین عاملی که جوانان را به سوی معارف ناب الهی سوق می دهد و عزّت و عظمت آنان را میسر می سازد و روح ایمان و فداکاری را در اعماق وجودشان احیا می کند، معرفی ابعاد زندگی اسوه های فضایل و جلوه های مکارم است

در واقع نسل جوان در جستجوی اسوه ای شایسته و قهرمانی محبوب است تا اخلاق و رفتار خویش را مطابق او تنظیم نماید

بدان امید که پرتوی از کمالات الگوی خویش در وجودش راه یابد

یکی از این اسوه های شایسته فضایل و طلایه داران عظمت های معنوی، حضرت علی اکبر علیه السلام است.

مقام معلم قرآن حضرت علی اکبر سوره حمد

عبدالرحمان سلمی به حضرت علی اکبر علیه السلام سوره حمد را می آموخت، وقتی طفل تمام سوره را آموخت و آن را در حضور پدر قرائت کرد، امام به معلمش پول و هدایای فراوان داد و دهانش را از مروارید پُر نمود

برخی که از این رفتار حضرت شگفت زده شده و چنین عطایی را برای آن تلاش معلم، بزرگ دانستند، دلیل آن را از امام جویا شدند

حضرت فرمودند: این هدایا کجا می تواند با عطای سلمی؛ یعنی، تعلیم قرآن برابری کند که هرچه به ازای آن داده شود، ناچیز است

آئینه تمام نمای پیامبر

پیوستگی معنوی و روحی رسول خدا با امام حسین علیه السلام سبب شد تا خصوصیات ظاهری و خصلت های اخلاقی وی به فرزندش علی اکبر علیه السلام نیز انتقال یابد، بطوریکه او به عنوان آئینه تمام نمای پیامبر صلی الله علیه و آله مشهور گردید

آن حضرت در خُلُق، خُلُق، منطق و بیان در عصر خویش شبیه ترین افراد به پیامبر اکرم ص بود؛ چنانکه در روز عاشورا وقتی عازم جنگ با اشقیا بود، پدر بزرگوارش درباره اش فرمود: **اللَّهُمَّ اشهد علی هولاء القوم، فقد برز اليهم غلام اشبه الناس برسولک محمد خُلُقًا و خُلُقًا و منطِقًا، و کنا اذا اشتقنا الی روية نبیک نظرنا الیه** خدایا گواه باش جوانی به جنگ این مردم رفت که در خلقت و سیرت و گفتار شبیه ترن مردم به پیامبرت بود و ما هرگاه به دیدن پیامبرت مشتاق می شدیم به این جوان نگاه می کردیم

این در حالیست که خداوند درباره پیامبرش فرمود: **إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ** (قلم ۴)؛ همانا تو دارای اخلاق عظیم و برجسته ای هستی

ارزش معنوی علی اکبر علیه السلام

عده ای از مردم مدینه که نسبت به پیامبرشان شوق و علاقه داشتند و با ارتحال آن خورشید پر فروغ در اندوهی ژرف به سر می بردند، گاهی دسته دسته به منزل علی اکبر می رفتند و به شوق سید پیامبران، او را زیارت می کردند. علی اکبر علیه السلام هم با کرامت خاصی از آنان پذیرایی می نمود. آن حضرت به حدی در قلوب مردم جا گرفته بود که مخالفین هم با دیده احترام و عزت به او می نگریستند.

ارزش معنوی علی اکبر علیه السلام تا به آن اندازه است که پدر بزرگوارش که دارای مقام عصمت و امامت می باشد. زندگی پس از او را فنا و مرگ می داند، و هنگامی که علی اکبر علیه السلام به شهادت رسید، امام، قاتلان او را به عنوان افرادی معرفی کرد که بر خداوند رحمان جسارت کرده و حرمت رسول الله را هتک نموده اند

دریای معرفت و شهامت

عشق علی اکبر علیه السلام به ذات الهی، شجاعت و شهامت و ایمانی راسخ به وی بخشیده بود. او در طریق دانش و معرفت به کمالاتی نایل شد، و چشمه های حکمت در روح و روانش جاری گشته بود؛ محدثی بنام بود و از جدّش روایت نقل می کرد.

امامان معصوم در روایات و زیارات، مقام حضرت علی اکبر علیه السلام را به پاکی و طهارت نفس ستوده اند، چنانکه حضرت مهدی (عجل الله علیه و آله) در زیارت ناحیه مقدسه او را از نسل پاک و تبار ابراهیم علیه السلام دانسته، بر او و پدرش درود فرستاده است.

آری، علی اکبر علیه السلام، تنها شهیدی است که نزدیک سالار شهیدان دفن شده است.

(۱) شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام

روز عاشورا وقتی اذن میدان طلبید، امام حسین علیه السلام چهره به آسمان و گفت اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه الناس برسولک محمد خلقا و خلقا و منطقا... شجاعت و دلاوری علی اکبر و رزم آوری و بصیرت دینی و سیاسی او، در سفر کربلا بویژه در روز عاشورا تجلی کرد. سخنان، فداکاریها و رجزهایش دلیل آن است.

وقتی امام حسین از منزلگاه قصر بنی مقاتل گذشت، روی اسب چشمان او را خوابی ربود و پس از بیداری **انا لله و انا الیه راجعون** گفت و سه بار این جمله و حمد الهی را تکرار کرد. علی اکبر وقتی سبب این حمد و استرجاع را پرسید، حضرت فرمود: در خواب

دیدم سواری می گوید این کاروان به سوی مرگ می رود. پرسید: مگر ما بر حق نیستیم؟
فرمود: چرا .

روز عاشورا نیز پس از شهادت یاران امام اولین کسی که اجازه میدان طلبید تا جان را فدای دین کند او بود. گر چه به میدان رفتن او بر اهل بیت و بر امام بسیار سخت بود، ولی از ایثار و روحیه جانبازی او جز این انتظار نبود. وقتی به میدان می رفت امام حسین علیه السلام در سخنانی سوزناک به آستان الهی، آن قوم ناجوانمرد را که دعوت کردند ولی تیغ به رویشان کشیدند، نفرین کرد.

علی اکبر چندین بار به میدان رفت و رزمهای شجاعانه ای با انبوه سپاه دشمن نمود. هنگام جنگ، این رجز را می خواند که نشان دهنده روح بلند و درک عمیق اوس **انا علی بن الحسین**... من علی، پسر حسین فرزند علی هستم. به خدا سوگند که ما به رسول خدا از همه کس نزدیک تریم. آن قدر با نیزه با شما بجنگم که نیزه ام خم شود. از پدرم حمایت می کنم و با شمشیر بر شما ضریقی فرود می آورم که زیننده جوان هاشمی علوی است.

پسر زیاد کجا و حکم کردن درباره ما کجا. پیکار سخت، او را تشنه تر ساخت. به خیمه آمد بی آنکه آبی بتواند بنوشد، با همان تشنگی و جراحت دوباره به میدان رفت آنقدر کشت (۱۲۰) که خسته و کلافه شده بود که ای خدا کی به شهادت میرسم؟ کی با پیامبر ملاقات میکنم؟ نامردان از پشت به او حمله و پهلویش را میشکافتند دیگری هم با گرز آهنین بر سرش وارد میسازد و خون فوران کرده و روی چشم اسب میریزد و اسب بی اختیار به طرف دشمن میرود و آنچه نباید میشد، شد.

پیکر علی اکبر با شمشیرهای دشمن قطعه قطعه شد. وقتی امام بر بالین او رسید که جان باخته بود. صورت بر چهره خونین علی اکبر نهاد و دشمن را باز هم نفرین کرد:
قتل الله قوما قتلوک . و تکرار می کرد که علی الدنيا بعدک العفا و جوانان هاشمی را

طلبید تا پیکر او را به خیمه گاه حمل کنند. نزدیکترین شهیدی که با حسین علیه السلام دفن شده. مدفن او پایین پای ابا عبد الله الحسین علیه السلام قرار دارد و به این خاطر ضریح امام، شش گوشه دارد

(۲) چگونگی شهادت علی اکبر علیه السلام

شیخ صدوق(ره) به نقل از امام زین العابدین علیه السلام می نویسد: هنگامی که علی اکبر علیه السلام برای مبارزه به سوی دشمن رفت، چشمان حسین علیه السلام، گریان شد و گفت **اللَّهُمَّ كُنْ أَنْتَ الشَّهِيدَ عَلَيْهِمْ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ ابْنُ رَسُولِكَ، وَأَشْبَهُ النَّاسِ وَجْهًا وَسَمْتًا بِهِ** خدایا! تو بر ایشان گواه باش، که فرزند پیامبرت و شبیه ترین مردم به او در صورت و سیرت، به سوی آنان می رود.

علی اکبر علیه السلام به میدان رفت و جنگ نمایانی کرد. آن گاه، ده تن از آنان را کشت و سپس به نزد پدرش باز گشت و گفت: ای پدر! تشنه ام. حسین علیه السلام فرمود: شکیبایی کن، پسر عزیزم! جدّت با کاسه ای پُر به تو می نوشاند. او باز گشت و جنگید و ۴۴ تن از دشمنان را کشت.

تاریخ الطبری به نقل از ابو مخنف می نویسد: زُهِیر بن عبد الرحمان برایم نقل کرد که مُرّة بن مُنقذ بن نُعمان عبدی لیثی، او را دید و گفت: گناهان عرب بر دوش من، اگر بر من بگذرد و چنین کند و من، پدرش را به عزایش ن نشانم! علی اکبر علیه السلام، با شمشیرش به دشمن حمله می بُرد که بر مُرّة بن مُنقذ گذشت .

او نیزه ای به علی اکبر علیه السلام زد و او [بر زمین] افتاد. علی اکبر علیه السلام، ندا داد: ای پدر! سلام بر تو! این، جدم است که به تو سلام می رساند و می فرماید: زودتر، به سوی ما بیا .

دشمن، گردش را گرفتند و با شمشیرهایشان، او را تگه تگه کردند. همچنین سلیمان بن ابی راشد، از حمید بن مسلم آزدی برایم نقل کرد که : در روز عاشورا، به گوش خود شنیدم که حسین علیه السلام می گوید: خدا، بکشد کسانی را که تو را کشتند،

ای پسر عزیزم! چه گستاخ بودند در برابر [خدای] رحمان و بر هتک حرمت پیامبر! دنیا، پس از تو ویران باد! و گویی هم اینک به زنی می نگرم که مانند خورشید به گاه طلوع، به سرعت، بیرون دویده، ندا می دهد: ای برادرم و فرزند برادرم! در باره او پرسیدم. گفته شد: این، زینب، فرزند فاطمه دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است. آن زن آمد تا خود را بر روی [پیکر] علی اکبر علیه السلام انداخت.

حسین علیه السلام نزد او آمد و دستش را گرفت و او را به خیمه، باز گرداند. سپس، حسین علیه السلام به پسرش روی آورد و جوانان [خاندان] او نیز همراهش آمدند. حسین علیه السلام فرمود: برادرتان را ببرید! آنان، او را از آن جایی که بر زمین افتاده بود، بردند و در خیمه ای نهادند که جلوی آن می جنگیدند.

(۳) - می خواهم به میدان بروم... چه طنین پر رمز و رازی داشت صدایش...

- نمی گویم نرو... برو... اما پیش از رفتن کمی اطراف خیمه ها راه برو!

و «علی» در میدان ظاهر شد؛ سپاه دشمن که بوی خون مستشان کرده بود، به طمع زره و کلاه خود و نیزه ای دیگر، عزم او را کردند...

راستی انگشتر عقیق هم داشت؟ آهنگ حمله گرگ ها ناگاه خاموش شد! گام ها آرام آرام به عقب رفت...

- این که رسول الله است... الله اکبر... ما داریم با رسول الله می جنگیم... وای بر ما! حلقه محاصره از هم پاشید... لشکریان ابن سعد دیوانه وار به عقب باز می گشتند و گویی از میدان فرار می کردند؛ آخر کسی به میدان آمده بود که در مدینه محل رجوع

هر آن کسی بود که دلش برای رسول رحمت و رافت می گرفت...

فرقی نداشت مسلمان و مسیحی و یهودی؛ هر که قاب چشمانش هوس زیارت رسول الله را می کرد و دلش آهنگ دلتنگی می نواخت، نشانی خانه ای را می گرفت در کوچه بنی هاشم... همان جا که علی اکبر حسین علیه السلام زندگی می کرد؛ لختی نگاه کن تا دمی بیاسایی! ناگاه ملعونی حنجره اش را خراش داد و جمله ای گفت که جماعت مست دیوانه، دوباره چونان براده های آهن گداخته، گرد مغناطیس علی اکبر جمع شدند... مردک زبان باز کرد بر روی نقطه جوش نامردمان کوفه...

او پیامبر نیست! او علی اکبر است...

بوی تعفن بغض این زخم خوردگان عدالت علوی، شمشیرها را با لعن و نفرین روانه جغرافیای حضور علی اکبر علیه السلام کرد... حضرت می دانست که این جماعت را دلی نمانده تا به یاد رسول الله صلی الله علیه و آله این خیانت تاریخی شان را کمی از حافظه آزادگان جهان پاک کنند اما... اما علی اکبر را به میدان فرستاد تا دیگر بهانه ای نباشد آنها را که امام شان را خارجی می خواندند

او را به قربانگاه فرستاد تا هم ابراهیم خلیل علیه السلام اشک هایش را قیمتی کند و هم اتمام حجتی باشد با تاریخ... تا بگویند این جماعت رسول الله زمان را نیز ندیدند که مسخ شدگان صحرای کربلا را زر و زور معاویه کور کرده بود... اصلا این جماعت تشنه خون فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله شده بودند و خون مردگی پیدا کرده بودند حتی با دیدن تصویری دیگر از پیامبر خدا... چه جنگی کرد **اشبه الناس بر رسول الله!** تشنه شد... تشنه بود... تشنه تر شد...

به سمت خیمه ها بازگشت و تنها شرم خشک کامی پدر را دو چندان کرد و به وعده شهد شیرین شهادت دوباره به میدان بازگشت... زیاد نگذشته بود که...

پدر... خداحافظ... دارم جدم رسول الله را می بینم... مادرم فاطمه (سلام الله علیها) را
نیز... اینجا پدرتان علی ابن ابی طالب نیز هستند... خداحافظ!

«سکوت» تنها میهمان کربلا بود... خیمه ها بی قرار شده بود و چشم ها خیره به پیکر
شهباده... تیغ آفتاب بر شن های داغ و داغ دیده کربلا می تابد و زینب (سلام الله علیها)
همچنان در انتظار آن ثانیه های تلخ مانده از یک تاریخ خلاصه شده در یک روز...
و حضرت چشم هایش را به آسمان دوخته و خدا را شاهد می گیرد بر این غم بزرگ و
پیروزی ابدی... حالا دیگر «تنهایی» آرام آرام دارد خودش را به کربلای دل مولا و
سینه پردرد بانو می رساند...

فضایل حضرت علی اکبر علیه السلام

نمود حضرت علی اکبر علیه السلام و حضرت ابوالفضل علیه السلام در صحنه ی کربلاست
مورخین نقل کرده اند زمانی که لشکر عمر سعد چهره ی با برکت حضرت را دیدند
گفتند (فتبارک الله احسن الخالقین) این قدر حضرت علی اکبر شبیه پیامبر صلی الله علیه و
آله بودند که لشکر عمر سعد گمان کردند پیامبر صلی الله علیه و آله است که حضرت علی اکبر
علیه السلام فرمود: **انا علی بن الحسین بن علی** و بعد بحث ولایت و توحید را عنوان کرد و
فضایل امام حسین علیه السلام را توصیف فرمود.

فضایل حضرت علی اکبر علیه السلام به قدری بود که در زیارت عاشورا به ایشان سلام
داده شده **السلام علی الحسین و علی بن الحسین** لفظ علی بن الحسین اشاره به
وجود با برکت حضرت علی اکبر علیه السلام دارد.

برای روشن فضایل حضرت به معرفی جعفر کذاب می پردازیم جعفر کذاب فرزند امام
هادی علیه السلام بود که به دروغ ادعای نبوت کرد و خود را به جای امام زمان ارواحنا
فداه معرفی کرد پس می رساند که درست است که پدر جعفر معصوم بود امام جعفر

کذاب شد و ادعای امامت کرد . پس اگر بگوییم فضایل حضرت علی اکبر علیه السلام فقط به خاطر این بوده که فرزند امام حسین علیه السلام بوده درست نیست لذا حضرت علی اکبر علیه السلام خودشان خود سازی داشته اند و شرایط مساعد بوده و لقمه حلال خورده اند ولی مهم اختیار انسان است . حضرت به اختیار خود اینگونه شده بودند و به همین دلیل امام حسین در وصف ایشان فرمودند

اللهم اشهد علی هولاء القوم فقد برز عليهم غلام اشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا برسولک خدایا شاهد باش بر این قوم به سوی آنها آشکار می شود پسری که شبیه ترین فرد از نظر ظاهر و اخلاق و گفتار به پیامبر صلی الله علیه و آله است.

در نظر بگیریم که خلقت پیامبر هیچ نقصی نداشته و حضرت علی اکبر علیه السلام شبیه ترین فرد به پیامبر صلی الله علیه و آله بوده پیغمبری که قرآن در مورد اخلاق ایشان فرموده **انک لعلی خلق عظیم** حضرت علی اکبر علیه السلام از نظر اخلاق هم شبیه ترین فرد به پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است از نظر منطوق هم شبیه ترین فرد به پیامبر بوده است.

گفتار پیامبر به فرموده ی قرآن از روی هوای نفس نبوده امام حسین در وصف علی اکبر فرمود: علی اکبر شبیه ترین فرد از نظر گفتار به پیامبر است یعنی **ما ینطق علی الهوی** (بدون هوای نفس) است و در ادامه فرمود: **و کنا اذا شفقتنا الی بنیک نظرنا الی وجهه** خدا این پسر را با این ویژگی به میدان می فرستم هرگاه دلمان برای پیامبر تنگ می شد به جمال او نگاه می کردیم.

علی رغم اینکه بر امام حسین علیه السلام بسیار سخت گذشت امام حتی یک کلمه نمی گوید که عدم رضایت بر خداوند را برساند طبق آیه قرآن معصوم هم احساس دارد چرا که می فرماید **أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ یَوحی الیّ** پیامبر فرمود من هم بشری مثل شما هستم پس امام حسین علیه السلام نیز احساس دارد ولی چون می داند رضای خدا در این بوده ناراضی نیست.

حضرت علی اکبر علیه السلام اولین شهید بنی هاشم در صحنه ی کربلا بود. حضرت علی اکبر علیه السلام چنان مقام ویژه ای نزد امام حسین علیه السلام داشت که هیچ گاه نفرین نکرده بود. بعد از شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام بر لشکریان یزید نفرین کرد و فرمود **قطع الله رحمک** و نفرین کرد که خدا عمرسعد را مقطوع النسل کند که مقطوع النسل هم شد.

از حضرت علی اکبر علیه السلام **الگو بگیریم** جوان باید گفتار و رفتار و اخلاقی شبیه حضرت علی اکبر علیه السلام داشته باشد حضرت از نظر شجاعت بی نظیر بود و شهادت را سعادت می دانست و از مرگ هراسی نداشت و امام حسین علیه السلام فرمود: **لا اری الموت الا سعادة و الحياه مع الظالمین الا برما** (من مرگ را جز سعادت نمی بینم و زندگی با ستمگران را جز ذلت نمی بینم)

روزی معاویه در جمعی نشست و پرسید چه کسی به خلافت برارنده تر است گفتند معاویه بن ابوسفیان. معاویه گفت: ای دغل بازان چاپلوس خودتان می دانید که دروغ می گوید **بما اولی الناس بهذا الامر علی بن الحسین بن علی جده رسول الله** (شایسته ترین فرد برای خلافت علی بن الحسین بن علی (علی اکبر) که جد او رسول الله است می باشد) در ادامه سخنش معاویه گفت **و فیه شجاعه بنی هاشم و سخاه بنی امیه و... ثقیف** (شجاعت بنی هاشم و سخاوت بنی امیه و خوش رویی قبیله ثقیف را دارد). در وصف فضایل حضرت علی اکبر علیه السلام همین بس که دشمنان مدحش کردند چه رسد به دوستان.

حضرت علی اکبر؛ پاره تن سیدالشهدا

علی اکبر علیه السلام در واقعه عاشورا، از ارکان سپاه امام علیه السلام به شمار می رفت. تأکید او بر حق مداری و دفاع از حق تا ایثار جان، هنگام شنیدن خبر به شهادت رسیدن خود در مسیر کربلا از پدر بزرگوارش، اذان گفتن برای اقامه جماعت به امامت حسین

علیه السلام در جریان برخورد سپاه حُر با کاروان امام علیه السلام، بر عهده گرفتن مسئولیت آب رسانی به خیمه ها در شب عاشورا و همچنین داوطلب شدن ایشان برای شهادت پیش از دیگر بنی هاشم، بنا بر نقل مشهور، از ویژگی های این فرزند برومند سیدالشهدا علیه السلام است.

در **زیارت ناحیه مقدّسه**، خطاب به او آمده است **السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَوَّلَ قَتِيلٍ مِنْ نَسْلِ خَيْرِ سَلِيلٍ مِنْ سُلَالَةِ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ، صَلَّى اللَّهُ، عَلَیْكَ وَ عَلَیْ أَبِيكَ، إِذْ قَالَ فِیْكَ : قَتَلَ اللَّهُ، قَوْمًا قَتَلُوكَ ، يَا بُنَىَّ مَا أَجْرَاهُمْ عَلَی الرَّحْمَنِ وَعَلَیْ أَنْتِهَآكِ حُرْمَةِ الرَّسُولِ ! عَلَی الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا سلام بر تو ، ای نخستین گشته از تبار بهترین بازمانده از نسل ابراهیم خلیل ! درود خدا بر تو و بر پدرت، آن گاه که در باره ات فرمود: خدا ، بگشود آن گروهی را که تو را گشت . پسر من ! چه جرئتی بر خدای مهربان کردند. و چه جسارتی در هتکِ حرمت پیامبر !**

حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام :

(بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۹۴ ؛ الغدير، ج ۱۰)

علامه محقق، شیخ عبدالله ممقانی در کتاب نفیس تنقیح المقال

(امالی صدوق ۳۷۴)

(مولد العباس بن علی ص ۸۸ و ص ۹۷ العباس بن علی ص ۳۶)

(ینابیع الموده ج ۲، ص ۳۴۱)

حضرت علی اکبر علیه السلام :

شیخ جعفر شوشتری در کتاب خصائص الحسینیة

شیخ صدوق (ره) به نقل از امام زین العابدین علیه السلام